



THE  
**MAASIRU-L-UMARÁ**

BY

**NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH  
SHÁH NAWÁZ KHÁN.**

VOL. II

EDITED FOR  
THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

**MAULAVÍ 'ABDUR RAHÍM**

ARABIC PROFESSOR,

AND

**MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ**  
FIRST. PERSIAN TEACHER,

*CALCUTTA MADRASAH.*

---

**CALCUTTA**

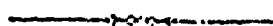
PRINTED BY MAULAVI 'ABDUL BARI AT THE URDU GUIDE PRESS  
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,  
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.



( باب الاغیون ) [ ۸۸۲ ] ( مائترالامرا )

رسانیدن که پیر غلام بهشور حاضر و عزت الدوله نیز باارباب -  
حکم شود که هر دو بشمشیر باهم بجنگند - هر که غالب  
آید همان غالب جنگ باشد - پادشاه متبسم شده او را  
بخطاب غالب جنگ بنواخت - و عزت الدوله را مغدر جنگ  
مقرر ساخت \*



« تمام شد »

« جلد دوم از مائترالامرا »



نمود) او را همراه برد - و دستور ( که زمانه طرح دیگر ریخت  
 و چرخ نیکون قوطیه تازه بر انگیزخت - و خبر کشته شدن  
 حسین علی خان بقطب الماک ( رسید ) قالیف او اهم تدابیر  
 دانسته بخانه او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش  
 سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان ( که بتوزکی بر داشته  
 رد ) آورد و بخطاب امیرالامرا و خدمت میر بخشیکری  
 سر بلندی یافت - و روز جنگ در هواوی اوجا داشت -  
 پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافه پیش گرفت -  
 و چون موکب معالی فردوس آرامگاه بدارالخلافه رسید امیرالامرا  
 خاندوران را بخانه اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور  
 طلب داشته ببحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -  
 بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهی نقش  
 غیور بود - هندوستان زبانه وضع داشت - با عمدهای وقت  
 ساوک مساری می نمود \*

گویند چون فردوس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب  
 امیرالامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق  
 خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیراکن خان بخطاب  
 عزت الدوله بهادر غالب جنگ مخاطب شده ( دین باب قسمه  
 که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را عفو جنگ باید  
 کرد - غازی الدین خان ( که همان روز ملازمت کرده بود ) بعرض

دست برداشت - و ملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته  
 بتفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ سیر  
 ( که به نیابت پدر در بنگاله بود ) رخصت آنصوب یافت -  
 و چون ( پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز  
 گشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیه سلطنت پیش نهاد  
 خاطر شد ) او را بمنصب شایان و خطاب غازی الدین خان  
 برنواخته سرگرم گرد آردی سپاه و دلدهی مردم ساخت -  
 دین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علی خان ( که از  
 اهم تدابیر بود ) صورت بهمت - بادشاه برای تسلی خاطر  
 آنها نامبرده را از منصب و خطاب و مجرا بازداشت - و پس  
 ازان ( که بر عم خود جهاندار شاه فیروزی مدد گشت - و  
 همراهیان بعثایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند ) او  
 نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و  
 خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشگیری  
 سوم سر بلندی اندوخت و بعد ازان ( که میان پادشاه و  
 سادات باره گرد فتنه بلندی گرفت ) او بطرف داری  
 پادشاه برزیانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور  
 قطب الملک قدر دانی نموده او را رفیق خود ساخت - و  
 پس از آنکه حسین علی خان عزیزمت دکن نمود با فردوس آرامگاه  
 از اکبر آباد روانه گردید - قطب الملک ( که معارفت بدار الخلافه

که پادشاه بصره او پوناژدن اصلا فرورخه از راستی ندان -  
 پادشاه پادشاه بسوز غضوب و کینه‌ور بود اگر ازین قبول  
 چیزی در می داشت این آب و رنگ فریدگداشت - غیر سنگی  
 و نیک ندهشی او فکش پخیر خاطر پادشاهی بود - عفا  
 آخری ( که عا فیروز جنگ مسوز در قبیله اشقیای دکن  
 انماض و ممانده کون ) روزی ازین قسم مقوله از راه عفا کسی  
 پادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد عفا که بو  
 عا فیروز جنگ که از کجا بجا - با این حال رسیدن گمان  
 کفران نعمت که دو کفر است کوه شود - ابتدا صاحب الامر  
 جلال‌الدین پادشاهی عا فیروز جنگ عبیده سلامی سعد الله عا  
 در عفا از نواج داشت - پس از فوت آن عبیده با دو عفا  
 برادر آن موسوم سعد الله عا عرف میان عا مره بعد  
 از این مره بعد آخری تزویج نمود - ازین هر دو اولاد نمود \*

( ۲ )

### \* غازی الدین خان بهادر غالب جنگ \*

مشهور بدوسه احمد بیگ نام کوکه سلطان معزالدین است  
 موطن فیواکوش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان منکیر بود -  
 چون اختیار مای و ملک آن سرکار به علی مراد ( که از هم  
 کوکه سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب و کافجهان بهادر  
 گونیده ) تعلق داشت این معنی بر طبعش غورنه از نوکری

( مآثر الامرا )

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوری چرا - از چه میخیزد  
 در واقع نظر بر اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوئی تدبیر  
 واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت  
 را رفیق نکرد - و الا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود -  
 خصوص مغلیه توران که همه بریاست و فرمان برداری او  
 گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت  
 بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده  
 بنشینید - و پس از سریر آرائی خلد منزل بصوبه داری  
 گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل  
 طبیعی در گذشت - نعلش او را بدھلی برده متصل دروازه  
 اجمیری در مقبره و خانقاهی ( که ساخته اوست ) مدفون  
 نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -  
 با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونق داشت -  
 در عهد ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکر را در حالت  
 ناجبنائی بسری و سرداری فرج کشی و کار فرمائی در عرصه  
 داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبیرش بود  
 که پیوسته به تمشیم کارهای عمده پرداخته در سواری  
 و دیوان همان توره و ضابطه مرعی میداشت - و آنچه شهرت  
 دارد ( که بادشاه بر بعضی مکامن ارادهای او مطلع شده در  
 آشوب چشم ) ( که عارض شده بود ) باطبا اشارت کردند

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد - و در سال هشتم  
بتعاقب پاشنه کوب بنما سینه‌ها تا مالوه عذان وا نکشیدن -  
و سرچنگی مستوفی رسانید - و بخطاب سپه سالاری مامور  
گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت  
خلد مکان بصوبه دارج هزار در ایلچپوز اقامت داشت -  
هرچند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده  
بنابر غرور ( که فطری و جبلی او بود ) بمراءات بایست  
وقت کمتر پرداخت - و چنان سردار را همراه نگرفت \*

گویند. وقتی ( که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر  
روانه شد در الفقار خان در نواح ( خجسته بغیان ملازمت  
نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس  
کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل  
بدولت آباد باید گذاشت - و مردم پادشاهی نهایت بی سرانجام  
اند - دو ماهه از خزانه اندرون مثل تقاضا باید داد - که  
اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فردا پوز  
نشود از دیولکیمیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ  
ملحق گردد - پادشاهزاده ( که محنت نخوت و دیوانه غرور  
بود ) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتی است که مثل  
دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم  
خود است - مردم پادشاهی بغیر مبارک و سلامت کار

شدن قلعه چنجی فرار نمود ( باراد مضافت دیرینه دهنا جادو سمت ستاره رفته شکست فاحش خورد - و بحال قباء اداره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامی مرهتة بغدر سرش جدا کرد - می خواست نزد دهنا جادو ببرد در راه بدست لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه بابای تورانی ( که در جائزه این مؤده بخوشخبر خان مخاطب گردید ) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین اندوخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گذهه عرف دیوگذهه تعیین گشته بتصرف در آورد - و پس ازان بمحافظت بنگاه اسلام پوری مامور شد - و در وقت مراجعت رایات ظفرسمات پادشاهی از تسخیر کهیلتا <sup>(۲)</sup> بیهادر گذهه مجلای فوج او ( که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بودند ) تا چهار کرده جویبی بنظر پادشاهی گذشت \*

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پیشکش فرادان گذرانید پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان فیروز جنگ در خانه خود توپ و گجخال و شترنال و کهورنال

( که بعزم گوشمال رانا اردیپور مرکز ریایات پادشاهی بود ) از حسن عالی خان بهادر عالمگیر شاهی ( که بتعاقب رانا بکوهستان در آمده ) خبر واقعی نمیرسید - خاقان زمان نیم شب میر شهاب الدین را ( که بامر کشک قیام داشت طلبیده ) بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت و خوف راهگیران بے توقف پهای استعجال شتافت - و بعد دو روز عرضداشت خان مشارالیه آورده از نظر گذرانید - و این حسن خدمت باعث پیش آمد او شده بخطاب خانی و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس و سونک<sup>(۲)</sup> و دیگر شورش گرایان راترور با فوجی شایسته بطرف سروهی تعیین شد - و چون آن فتنه پزوهان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته رعبر بیراهه روی و تباهی گشتند شاهزاده میرک خان را ( که از نوکران روشناس پادشاهی بود ) نزد خان فرستاد - و بوعدهای مکرمت و رعایت درخواست رفاقت نمود - خان قدومیت نشان از فرط نیک اندیشی و اخلاص منشی با میرک خان<sup>(۳)</sup> شصت کوزه مسافمت در دو روز پیموده در حضور<sup>(۴)</sup> رسیده مورد تحسین گشت - و بداروغگی عوض مکرر اختصاص گرفت -

( ۲ ) نسخه [ ج ] سونک ( ۳ ) نسخه [ ب ] سبقت کرده ( ۴ ) نسخه [ ب ]

بعضور رسیده مورد فراوان تحسین گشت \*

نمود - از در پسر باقی ماندند - یکم فتح یاب خان ( که مدت ها بقلعه داری مورثی اورنگ گدھے عرف ملهیر می پرداخت - سنه ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری با اتفاق عبدالعزیز خان بهادر ( که سذن صوبه داری گجرات از حضور فردوس آرامگا بار رسیده بود ) عزیمت آنصوبه نموده - و در اثنای راه با غنیم جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بخطاب پدر مخاطب گشته چنده بآئین جاکیرداری گذرانید - در حالت تحریر بنوکری این و آن بسر می برد - دومین فیض یاب خان مرد یارباش بود - در گذشت \*

### \* غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ \*

میر شهاب الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در سال دوازدهم از توران بملازمت خلدسکان رسیده بمنصب سیصدی هفتاد سوار سرافراز گردید - گویند روزی سبکان قلی خان والی آنجا بعیر فالیز رفته بود - میر شهاب الدین بخواجه یعقوب جویداری و رستم پے اثالیق ظاهر کرد که پدرم بهند می طلبد - و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان طلبیده فاتحه خواند - و گفت تو بهندوستان میروی مرد عمده خواهی شد - اتفاقاً بدولت رسید که ثروت و مکنت سلاطین بلخ و بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بیست و سیوم



( ۲ )

## # غیرت خان محمد ابراهیم #

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشیانی پایۀ  
 رشذاسی داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرقی  
 گشته در ایام ( که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت  
 رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزادۀ  
 مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست ) از باضافهای  
 متواتر از اصل و اضافه پایۀ در هزار (۳) سوار و خطاب  
 شجاعت خان سر بلندی اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه  
 جسونت سنگه و مبارزۀ اول دارا شکوه از اصل و اضافه  
 بمنصب پنج هزار و پنج سوار و خطاب خان عالم سرفراز  
 گشته بر چار بالش بلند رتبیگی تکیه زد - و چون [ پادشاه  
 بدعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معاودت فرمود - و نظم  
 صوبۀ مذکور بخان لشکر خان ( که در کشمیر بود ) قرار یافت ] تا  
 رسیدن او بذابر خبر داری بلده مذکور در اینجا ماند - پستو  
 از اینجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهی  
 بود - پس از آن بوجهی از منصب معزول شده اواخر سال دوم  
 جلوس بمنصب سه هزار و دو سوار مشمول عاطفت  
 گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب  
 رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم ( که  
 ۱۰۲۰ هـ نسخه [ ج ] ذکر این امیر نیست - ( ۳ ) نسخه [ ب ] بمنصب پایۀ .

و بغداد و پادشاهی مورد سعادت گردید : بغیض آباد مودوم گشت -  
و مواضع برگزینت نواح بجمع سی ملک دام جدا ساخته بود و متعاقب  
نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برادرش بود -  
پس از آن ( که او به عالمگیری بغتج و فیروزبی از غنای اسمانی  
گرفت و زمام سلطنت بغیضه افتادش در آمد ) اکثر پسران  
آل و دی خان باندازا رشادت و کار طلبی را بهامت قالیغ بدو آنها  
( که همراه شجاع بود ) مورد عاطفت خسروانی گشتند - مشار الیه  
در آغاز جاوس نیز بفرج داری میان دو آب اختصاص گرفت -  
و در آخر سال دوم از تغیر مکرر خان مغوی بفرج داری چونپور  
عزت انداخت - و در سال هفتم بصوبه داری <sup>(۲)</sup> تته از تغیر  
قباد خان منصوب شد - و باغافه یا نصدی هزار سوار بمنصب  
سه هزار و سه هزار سوار ( از انجماء هزار سوار در اسپه سه  
اسپه ) مبدی گشت - در سال دهم آخر سنه ( ۱۰۷۷ ) هزار  
و هفتاد و هفت هجری در تته باجل طبیعی بساط زندگی  
در نوشت - حسن علی خان برادرش ( که فوجدار مرادآباد  
بود ) و اسلام خان برادر خردش ( که فوجداری سیوستان  
داشت ) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بار سال خلعت  
مورد عاطفت گشتند \*

تغیر شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاری  
 هشتصد سوار و خدمت فوجداری میان درآب سربلند گردید -  
 ناکه فیله کلان دندان دار از کوه دامن شمالی پیرگنه چوراسی  
 مضاف سوار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود -  
 قراولان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعیین گشتند -  
 خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم  
 گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام  
 عمارت مخلص پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت -  
 اتفاقاً در سال سیام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن  
 عمارت مخلص پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که  
 کار عمارت بآئین سابق جاری نیست - لهذا مجدداً خان مذکور  
 را بفوجداری میان درآب و اضافه در صد سوار بر نواخته -  
 بر سپیل تعجیل دستوری یافت که زود عمارت مذکور را بوجه  
 دلخواه با تمام رساند \*

مخفی نماید که کنار جون متصل دامن کوه شمالی که بکوه  
 سرمور نزدیک است چهل و هفت کوه دهلی موضع ست معروف  
 بمخلص پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوایی و چندین صفات  
 شگرف موصوف - از دار الخلافه کشتی سواره در یک هفته توان  
 آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارت رفیع امداد  
 یافته بود - در سال سیام بصرف پنج لک روپیه با تمام رسید \*

## \* غصنفرخان \*

بهر آنکه در دی خان است - از دیر باز از خدمت پدر جدائی  
 گزیده در حضور اعلی حضرت شرف اندوز پرستاری بود - و  
 نبینت بسائر اخوان ( غیر از مهین برادر میرزا جعفر ) بمزید  
 روشناسی و اعتبار و عزت امتیاز داشت - و از کار طلبیها  
 در تقدیم خدمات پادشاهی چست و چالاک بود - اولا از  
 پیشگاه خلافت بخدمت تزک سرفرازی یافت - و در سال  
 شانزدهم بداروغگی توپخانه و کوتوالی لشکر سربلند گردید - و  
 در یساق بلخ شاهزاده مراد بخش خلیل الله خان را ( که  
 به سرداری طرح دست چپ معین شده بود ) <sup>(۲)</sup> از چاری کار  
 بانفتاح حصار که مرو و غوری دستوری داد - خان مذکور غصنفرخان  
 را با جمعی بطریق منقلا بر سر قلعه غوری فرستاد - مشار الیه  
 با قباد خان میر آخور باشی ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده  
 او را بقاعه در آورد - و از ناموس جوئی و نام طلبی از اسبان  
 پیاده شده دست و بازو بقعله ستانی برگشاد - درین اثنا  
 فوج عقب نیز رسید قلعه دار را غیر از تسلیم چاره نماند - و در  
 سال بیست و دوم بداروغگی فیلخانه و منصب هزارچی پانصد  
 سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خانی نیز مفتخر  
 گشت - و آخر بحسب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

صوبه دارى تهته چهره بختوزي افروخته عازم آن سمت گردیدن -  
 و در سال چهاردهم سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پانجاه هجری همانجا  
 پیمانۀ زندگیش پر شد - جهانگیر نامه ( غیر از اقبالنامه تالیف  
 معتمد خان ) از مولفات اوست - و مشارالیه نسبت به معتمد  
 خان ( که همزاح کوئی ناچار و گرفتار است ) اکثر مقدمات را پی  
 کم و کاست نوشته - سیما بغی ایام شاهزادگی جنت مکانی که  
 بتفیصل مرقوم ساخته \*

( ۲ )

### \* غالب خان بیجاپوری \*

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلعه دارى حصن  
 پریزدا مضاف صوبۀ خجسته بنیاد ( که دران ایام تعلق بوالی  
 مذکور داشت ) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان  
 از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالامرا صوبه دار  
 دکن ملتجی گشته قلعه مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در  
 جلدوی آن بمنصب چارهزاری چهار هزار سوار و خطاب خانی سر  
 بواقرخته در زمرۀ تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال فہم  
 همراہ میزرا راجہ جے سنگہ بتادیب بیجاپوریان کمر بسته در  
 تسخیر کدھی موضع دھونکی از اعمال بیجاپور و نلکے مصدر  
 ( ۳ )  
 گردوات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده \*

( ۲ ) در نسخۀ [ ج ] ذکر این امیر نیست - ( ۳ ) نسخۀ [ ب ] نلکے •

یستر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام  
 پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهی  
 فرستاد - مشارایه هشتم ماه مذکور در ائذاع آن ( که صاحب قران  
 ثانی در آب تپتی کشتی سوار عشرت اندرز مید مرغابی  
 بود ) با سرهای آن نگونساران رسید - اعلی حضرت زبان بشکر  
 افضال الهی گشاده حکم بنواختن کوس شادمانی فرمود -  
 خواجه کامگار بعد از خلعت و اسب و باضافه پانصدی دو  
 صد سوار و خطاب غیرت خانی سربرافراخت - و چون مشار الیه  
 خالی از فهمید و کاردانی نبود بدوام خدمت حضور مورد  
 نوازش گشته بافرونی سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در  
 سال دهم باضافه هزاری هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار  
 و پانصدی ذات دو هزار سوار و خدمت نظام صوبه دارالملک  
 دهلی از تغییر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در  
 سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او مغوض  
 گشته - بهرکاری و صاحب اعتباری مشار الیه پنجم ذی الحجه  
 سنه ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل و هشت هجری موافق طرح  
 ( که قرار یافته بود ) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه  
 ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری اساس نوآیین گذاشتند -  
 تا چار ماه دیگر بصرف جد کاری خان مذکور برخی مصالح  
 موجود شده لخته جا اساس برآمده بود ( که بتفویض

## \* غیوث خان \*

خواجه کامگار برادرزاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ  
اسمت - در سال سیوم شاهجهانی از اصل و اضافه بمنصب  
هزار و چارصد سوار سرفرازی یافت - و چون ( سال چهارم  
خانجهان لودی از دکن برآمده بقصد شورش افزائی سرے  
بهندوستان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو  
از سر بدر کرده مامنی میخواست و میخواست که بگمناهی  
از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهراولی سید مظفر  
خان باره دست از تعاقب باز نکشیده هرجا می رفت  
خود را بار می رسانید - ناچار هنگام کارزار گرم کرده برخی  
از خویشان و اقربا را بکشتن داده (اه فرار می سپرد )  
خواجه کامگار بهمراهی عم بزرگوار بتقدیم خدمات می پرداخت -  
چون خانجهان از حوالی کالنجر سرچنگ خورده بیست کرده دیگر  
شافته برکنار سپیده فرود آمد - ازانجا ( که امید رستگاری  
منقطع ساخته و از زندگانی سیر آمده بود ) همانجا غره  
( جنب سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری در مقابل هراول  
لشکر فیروزی از اسب فرود آمده با معدودے ( که برفاقت  
او پای ثبات افشردہ بودند ) بزد و خوردند آمد - پیش  
ازانکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوقی از پردلان  
لشکر هجوم آورده خوی گرفته را با رفیقانش باره باره ساختند -

هزاري رسیده تعین دکن کردند - درانجا با خانخانان ساز  
 مستبش کوچک شد - که ناگاه در این زمان شباب مستبش  
 آبی و لواء برانگیخت - و جذبۀ ازان طرف در رسید -  
 بخانخانان گفت ترک (وزکار) سربازي خاطر فرود گرفته -  
 بدرخواست نه خواهد گذاشت - بدر جزی میزنم - شما  
 بحضور نوشته روانه دهلي نمائید - که بقیۀ امور در هزار  
 سلطان المشايخ پیاسام - هر چند خانخانان احتجاج و ایژم نمود  
 ( که ازان فرزندی درونگی نما بگذرد ) معذوع نشد - روز  
 دیگر مردان گشته گل و لای بپدن مالید - و در کوچه و  
 بازار میگشت - چون بعرض پادشاهي رسید - رخصت انزوای  
 دهلي حاصل شد - مدت سی سال در امال تورع و تشرع  
 بسر برد - با آنکه از علم بهره تمام داشت همه را بآب  
 فراموشی شستند - بتلاوت قران شریف و باشوال صریحۀ مافیه  
 قیام می نمود - و از خواجه باقی بالله سمرندي الاعل  
 کابلي المواد ( که در دهلي آسوده است ) اجازت ارشاد  
 سالکان داشت - در سنه ( ۱۰۴۳ ) یک هزار و چهل و سه هجری  
 رحلت نمود - زوجه از همشیره علامي شیخ ابوالفضل بود - بفرمود  
 شوهر آنچه زر و زیور داشت بدرویشان داده دامن از لوث  
 علائق برچید - گویند هر سال دوازده هزار (دوید) جهمت خرج  
 خالقه شاه حسام الدین می فرستاد \*



و در عهد جنّت مکانی از بے قلمی و نا پوزائی این طریقه  
 نکرهیده همه وقت معمول گردید - چون سرپر فرمان روائی  
 بجلوس فرودس آشیانی ( <sup>(۲)</sup> شکر الله سعیه ) مزین گشت اول  
 حکم ( که از قهرمان خلافت پیرایه صدور یافت ) منع سجده  
 بود که جز ذات معبود حقیقی شایان این تعظیم عظیم نیست  
 مهابت خان سیه سالار بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شناسی  
 آن است که تحیه پادشاهی مغائر تحیات مشترکه میان سائر  
 پادگان الهی باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هراینه  
 سر رشته خادم و ~~مخدوم~~ و سلطان و رعیت مضبوط می ماند -  
 لهذا تقرر یافت که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت  
 دست را استلام نمایند - و چون زمین بوس صورت سجده  
 داشت آن را نیز پادشاه حق آئین در سال دهم جلوس  
 برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر  
 عنایت ( که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت پرتو ظهور  
 دهد ) تسلیمات چهارگانه بجا آرند - و برای سادات و  
 علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعی و هنگام وداع فاتحه  
 متعین گشت \*

خلف ارشد اغر غازی خان میر حسام الدین - مشهور  
 است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبری بمنصب

بطریق تحکیم و فرداژنی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین  
می گذاشتند - سجده ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف  
او را ازین قبیل بود - و این تحکیم در زمان پیشین بمثابه  
سلام راج داشت - چون بفروغ خورشید اسلام چراغ ادیان  
خالیه انطفا پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت -  
(۲)  
عرش آشیانی ( که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر  
قواعد و رسوم است ) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه بر ساخت -  
( روی دست بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار داده آنرا  
کورنش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول  
بدوست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده  
میسازد - و روی دست را بر زمین گذاشته بآزمیدگی بردارند  
و راست ایستاده روی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم  
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر  
و عنایت خلعت و فیل و اسب سه تسلیم قرار یافت - و  
در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکه اکتفا  
فرمود - و پس از آنکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو آئین سجده  
در میان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و  
آنرا مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در  
خارج بنحیثین امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

را برداشتند بهیارے از بهادران را پای ثبات لغزیدن - غازی خان  
از کار طلبی برگشته بفروچ هراول پیوست - و مردانه کارزار  
نمود - و پس از آن در تپولدارچی اوده در مالش امرای  
سرتاب صوبه بهار ( که از تباہ خردی و کوته اندیشی غبار  
فساد دران دیار برانگیخته بودند ) بهمراهی عساکر حضور  
جوهر مردانگی او فروغ دیگر بخشید - و بگلگونۀ اخلاص و  
یکجہتی چہرہ جالش آراستہ تر گردید - و سال بیست و نہم  
سنہ ( ۹۹۰ ) نہصد و نود هجری در سن هفتاد سالگی بقصبہ  
اودہ سفر راپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبرہ است -  
( ۲ )  
شیخ علامی در احوال او نوشتہ کہ کند آدرے چہرہ افروز دانائی  
داشت - و شمشیر را پایہ افزای قلم گردانیدہ با فرو رفتگی  
در علم زار رسمی با صوفیان صافی نیایش گری نمودے - و با  
پابستگی صوری و ارستگی اندوختے - و هموارہ چشم گریان  
و دل تفسیدہ داشتے - گویند اول کسیکہ اختراع سجده  
عروش آشیانی کردہ او بود - طرفہ اینکہ ملا عالم کابلی ( )  
از فضائی وقت بود ( هموارہ بحسرت میگفت - کہ دریغا من  
مخترع این امر نشدم \* )

بر متصفیان محائف اخبار ظاهر است کہ در ملال سابقہ  
و امم سالغہ برای برگزیدگان دین و پادشوران راہ یقین

سخنان فریب آمیز پیغام کرد - خان قاضی را چند روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار ( که بوقت سعه و آسودگی در حوماء بدخشین ننگجد ) در مجلس می کشید - قاضی را یقین شد که فتح قلعه از مقوله متذعنات است - بیرون آمده بهیرزا سلیمان گفت که سعی در تسخیر قلعه آهن سرد گرفتن است - ناگزیر میرزا در آشتی زده بددخشان برگشت - و پس از آنکه قاضی از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم با احترام و اعزاز پیش آمد - و به صاحبیت خود برگزید - و او در سال نوزدهم روانه هند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الویه پادشاهی از جونیپور شرف ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بکمرود شمشیر و رمح و خلعت فاخره و انعام یزید هزار ( رپیه ) و تفویض منصب پیرانچی گری <sup>(۲)</sup> چهار کاهیبایی برافروخت - چون از مزاج شناسی روزگار نصیب فرادان داشت در کمتر فرصت محفوف عواطف پادشاهی گشته اعتبار تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاری سر برافراخت - و پس از تردد در معارک و مغازی ( که مکرر بهروی و سرداری لوی چیرگی افراشت ) مخاطب بغازی خان گردید - و در سال بیستم و یکم بهمراهی راجه مانسنگه در جنگ ( انا سردار فوج جرانغار بود - چون مبارزان غنیمت بنیرومی کذب آوری این فوج

## \* حرف الغین \*

( ۲ )

## \* قاضی خان بدخشی \*

قاضی نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام  
تلمذ نمود - و در دانش عقلی و نقلی یکتای روزگار گردید -  
و نسبت مریدی بشیخ حسین خوارزمی پیدا کرد - و بطریقه  
صوفیه صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا  
و فکر بلند فطری او بود بفرط کاردانی و رشادت ناموری  
افزودخته بپایه امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی  
بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمره عمدهای  
او منتظم گشت - و بخطاب قاضی خان اختصاص گرفت - و  
در سال ( که همایون پادشاه لوی سفر آخرت برافراخت -  
و میرزا سلیمان از قاپوطلبی آمده کابل را محاصره نمود ) منعم  
خان ( که سردار کاردیده بود ) حصار گشت - و باستدعای  
کرمک مصرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره  
بامتداد کشید میرزا قاضی خان را نزد منعم خان فرستاده

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر ندارد چندی وارد  
بندر سورت گردیده با کلاهپوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد -  
درینوا سوار جهاز شده عازم بیت الله گردیده - با حفظ کلام الهی  
و تحصیل علوم - به مشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و  
شجاعت را بهم برآمخته - شعر می گوید - از دست \* \* بیت \*  
مرا بهنگ فلاخن کجاست همسنگی  
که در دم افکنی و گرد سر نگردانی

کثیر الاولاد است - یک پسر از در سرکار نظام الدوله آصف جاه  
آمده بر رعایت قوابل به منصب پنجزاری و خطاب حمید الدوله  
و مدد خرج نقدی سرفراز گردیده \*



بود ) مقتول گردید - و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه

سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری عالمگیر

ثانی هم بدرجه شهادت پیوست - و در تاریخ مذکور مصی الملة

پسر مصی السلة بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت

نشاند و شاهجهان ثانی مقلب ساخت - و بعد فوت

عالمگیر ثانی و خانخانان بر طبق طلب دتا بکرمک او شتافت -

در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند

دتا از نواحی شکرآل برخاسته باراه مقابل با شاه درانی

جانب سرهقد رو نهاد - و عماد الملک بشاهجهان آباد آمد -

و چون خبر مقابل دتا با قراردان شاه درانی شنید غالبیت

درانیان بر غنیم استنباط نمود - بنابراین پادشاه تازه را در دهلی

گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتی نشست - و پستر

( که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله

سلطان جوان بخت پور عالی گهر شاه عالم بهادر پادشاه را

بتوزکی بر گرفته در دار الخلافه حکمرانی میکرد ) او بغرخ آباد

نزد احمد خان بگش رفت - و همراه شجاع الدوله بجنگ اهل

فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقه جات پناه جست -

و سنه ( ۱۱۸۷ ) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بدکن

آمده - مرهته محاله چند برای اخراجات او در صوبه مالوه

لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیرالامرائی هندوستان داده  
 روانه لاهور گردید - عماد الماک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد  
 عازم دهلی گشت - و (کنائنه) (۲) (ار برادر اعیانی بالاجی) (ار)  
 و هولکر را بمبالغه تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلی را  
 محاصره نمود - عالمگیر ثانی و - نجیب الدوله محصور شدند -  
 چهل و پنج روز جنگ توب و دهکله در میان ماند - آخر هولکر  
 رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت - و  
 نجیب الدوله را با آبرو و مال و ائصال از قلعه برآورده متصل  
 خیمه خود جا داد - و بتعلقه او آن طرف آب جون (که  
 عبارت از سها (نپور) پوریا و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد )  
 رخصت نمود - عماد الملک بتقویت غنیم (تق و فتق مهمات  
 سلطنت) بتمامها بدست آورد - و چون دتا سردار غنیم  
 نجیب الدوله را در شکر تال محاصره کرد - و عماد الملک  
 را از دهلی بکومک خود طلبید و عماد الملک با خانخانان  
 انتظام الدوله خال خود ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی  
 هم صفا نداشت - و می دانست ( که اینها با شاه درازی  
 مخفی سلسله رسل و مسائل دارند - و نیز غلبه نجیب الدوله  
 بر دتا میخواستند ) بنا بران خانخانان ( که از سابق محبوس

(۲) نسخه [ ب - ج ] رهنانه راو - (۳) نسخه [ ب ج ] بنا بر صلح -

(۴) نسخه (ب) دتا - (۵) نسخه [ ا ب ] عماد الملک که •



شاه درانی دو شاهزاده یکم هدایت بخش بن عالمگیر ثانی  
دوم میرزا بابر خویش عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را از  
دهلی طلبیده با جانباز خان ( که یکم از سرداران زکاب شاه  
بود ) همراه عمان الملک فرستاد - عمان الملک با هر دو شاهزاده  
و جانباز خان در کمال بی سرانجامی عبور چون نموده عازم  
فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنگش گردید -  
احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و اقیال و اسبان و غیره  
پیشکش شاهزاده و عمان الملک نمود - از آنجا پیشتر رفته از  
آب گنگ گذشته و بصوبه اوده آرد - شجاع الدوله ناظم  
اوده با استعداد جنگ از لکهنو برآمده خون را در میدان  
ساندی و پالی ( که سرحد صوبه اوده است ) رسانید -  
دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت  
سعد الله خان روهیلہ بر پنج لک روپیہ قدری نقد و باقی  
بوعده صلح قرار یافت - عمان الملک مع شاهزاده سنه ( ۱۱۷۰ )  
هزار و یکصد و هفتاد هجری از میدان نزاع کوچید - و از  
دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت - و چون شاه درانی  
( که بنابر حدوت و با در لشکر او ) از حوالی اکبر آباد بعزم  
ولایت گام سرعت برگرفت - روزیکه مکانی دار الخلافه رسید  
عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر قلاب مقصود آباد آمده  
با شاه ملاقات نمود - و از عمان الملک شکایت بسیار کرد -

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت بر آورده در خیمه جا دادند  
 مهمّاء مسطورة زن تغائی عمادالملک است - و نیز دختر از  
 بعماد الملک نامزد بود - عمادالملک صوبه داری لاهور بآدینه  
 بیگ خان در بدل پیشکش سی لک (۲) رپیّه مقرر کرده بدلهی معاودت  
 نمود - و چون این اخبار بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق  
 آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه  
 بیگ خان از لاهور بصحرای هانسی و حصار فرار نمود - شاه  
 درانی بوجناح استعجال بیعت کرده هی دهلی عام افراز شد -  
 عمادالملک که سروسامانی نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمت  
 شاه نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش مهمّاء مذکوره  
 و سعی اشرف الوزرا شاه ولی خان محفوظ ماند - و وزارت  
 هم بقرار پیشکش بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خان  
 را به تمخیر قلعبات سورجمل جات تعیین کرد عمادالملک  
 همراه جهان خان ترددات نمایان بعرضه ظهور آورد - و مورد  
 آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت  
 درمیان آمد عمادالملک از شاه التماس کرد که نوره از نسل  
 تیموریّه و فوجی از درانیان همراه من شود - که از انقباض  
 ( و آن عبارت است از سرزمین واقع مابین دریای گنگ و  
 جون ) (۳) ز خطر بمعرض وصول درآورده داخل سرکار سازم -  
 (۴)

وزارت را از تغییر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائی  
 بمصمصام الدوله مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت  
 پوشید - و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین  
 خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه  
 (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت  
 سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد  
 یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که  
 تمام فتنها از زائیده بود) مکحول گشت - بعد ایامی برای  
 انتظام صوبه پنجاب (که پس از قوت معین الملک از جانب  
 شاه درانی بتصرف اهلیه معین الملک بود) قصد لاهور کرد -  
 عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گهر را بتوزکی  
 برداشته از راه هانسی و حصار (۲) دانه لاهور گردید - و قریب (۳)  
 دریای سندج رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوج را بهر کردگی  
 سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیری  
 مدارالمهام خود را (که بمذنب شش هزار و خطاب به الدوله  
 سرافراز بود) شبان شب بلاهور رخصت کرد - و اینها باستعجال  
 تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خوانجه سرایان را در حرم  
 فرستاده مبسمه مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

(۲) نسخه [ب] چکار و [ج] روبه لاهور کرد - (۳) نسخه [ب ج] چون

قریب دریای سندج رسید \*

بخورجه برگشت ) هولگر قریب معسكر احمد شاه (سیده اول شب  
چند بان سرداد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان  
از راه شرازت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر  
سهل دانسته<sup>(۲)</sup> استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نمودند -  
و الا خرابیهها پیش نمی آمد - آخر شب متحقق شد که هولگر  
آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت استعداد  
جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او  
و مصمص الدوله میر آتش پسر امیر الامر خاندوران ناموس  
و احمال و ائقال را گذاشته با چند کس راه دارالخلافه  
برگرفتند - و از ناتجربگی چشم زخم عظیم رسید - هولگر  
آمده بے منازعت تمام ائاثه سلطنت را غارت کرد - و ملکه  
زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه ( که زوجه فردوس آرامگاه  
بود ) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهی باسر<sup>(۳)</sup> در آمدند -  
هولگر اینها را بحرمت نگاهداشت - عمادالملک این خبر شنیده  
محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - چه ایا چون دید  
که این هر دو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره  
نمی توان شد او هم دست از محاصره برداشته بنارنول رفت -  
و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره برآمد - و عمادالملک  
بوزر هولگر و سازش امرای حضور خصوص مصمص الدوله میر آتش

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بخانج  
 داسنه نهاد - و از در قطاع الطریقی درآمده بناخت و تاراج<sup>(۲)</sup>  
 محاللات خالصه پادشاهی و جاگیر منصبداران ( که در نواحی  
 دار الخلافه بود ) غبار فتنه برانگیخت - و درین ضمن سورجمل  
 جات ( که از دست اهل محاصره بحالت قباہ رسیده بود )  
 از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار  
 و نظم و نسق انترپید و در باطن برای کومک جات از دهلی  
 برآمده در سکندره مضروب خیام ساخت - و عاقبت محمود  
 خان را ( که دران نواحی هنگامه پرداز بود ) استمالت نموده  
 بمضمر طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده  
 ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت \*

از مقدرات الهی اینکه هولگر بخاطر آورد که احمد شاه در  
 دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون برآمده است<sup>(۳)</sup>  
 رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهی بند باید کرد - و قافیه  
 را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این<sup>(۴)</sup>  
 کار را بے سهیم و شریک بر گزینی نشاند - عمان الملک و  
 جے ایا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متھرا عبور دریای  
 چون کوه شبنم ( که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

(۲) نسخه [ ب ] داسنه (۳) نسخه [ ۱ - ب ] بیرون (۴) نسخه [ ب ] قافیه

تنگ نموده \*

بخواهید - او میر بخشیدگري از تغیر عماد الملک به سادات خان  
ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگرانی  
رو داد عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند -  
شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور ملهار را و  
هولکر را از مالوه و جاپا را از ناگور بکومک خود طلبید -  
اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه در میان  
آمد - عماد الملک و هولکر و جاپا مرهه با اتفاق بر سر سوزجمل  
جانت رفتند - بهرت پور و کمهیر و دیک را ( ۲ ) که هر سه  
از قلاع حصینه ملک جانت است ( محاصره نمودند - و چون عمده  
اسباب قلعه گیري اضراب توپ است عماد الملک بالتماس سرداران  
غنیم عریضه بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ  
مصکوب عاقبت محمود خان کشمیری ( که مدارالمهام او بود )  
ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمرالدین  
خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب  
توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثری از منصب داران  
پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این ( که اگر دور عماد الملک  
شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید )  
با خود متفق ساخته - خواست که انتظام الدوله را بردارد - و  
روزه قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه ( ۱۱۸۵ )  
هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری صوبه بنگاله و بهار بالکلیه  
بتصرف کلاه پوشان درآمد \*

### \* عماد الملک \*

پسر امیرالامرای فیروز جنگ خلف نظام الملک آصف جاه  
است - و دخترزاده اعتماد الدوله قمرالدین خان - نام اصلی  
او میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده  
بدان حدود شتافت او را به نیابت میر بخشیکری در حضور  
احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزیر بسپرد - سپس ( ۲ ) که  
خبر فوتش از دکن ( سید ) او پاس وقت از دست نداده  
با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بندی مرز میر بخشیکری  
بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان  
( که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکرار  
یافته ) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعه شاهجهان آباد  
درآمده موسوی خان را ( که به نیابت صفدر جنگ با چهار  
صد کس بکار میر آتشی می پرداخت ) از قلعه بیرون کرد -  
و تعلقه مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ  
فرمای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشی  
نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که تعلقه دیگر

مکرر بکومک پتینه عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمی گشت - و چون شاهزاده عنان (خشن عزیمت را جانب مرشد آباد گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و پستتر جانب پورنیه ) که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت می زد - شتافته بعد وصول در نواحی بتیا مضاف پورنیه سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری قضا را شے برق برقرار افتاده خرمین هستیش بسوخت \*

ع \*

\* بذاکه برق افتاده بمیرن \*

تاریخ این ساندکه است - پس از وقوع این حادثه قاسم علی خان نام داماد جعفر علی خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفر علی خان بملکته رفت - آخر صحبت قاسم علی خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علی خان بار دوم بر حکومت دست یافت - قاسم علی خان از آنجا برآمد - و پادشاه وقت و شجاع الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - مدتی مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندی به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفر علی خان در سنه ( ۱۱۷۸ ) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری فوت نمود - پس ازو پهرش نجم الدوله بر مسند حکم رانی نشست - و در سنه ( ۱۱۷۹ ) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری عالم را پدرود کرد - بعد ازو ساله چند سیف الدوله نامی و ماهی چند



و قتال طول کشید - علی وردی خان سلسله صلح جنبانید - و بهاسکر پناحت و علی قرارل را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمه خود طالبیده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت - فوج بذات النعش شده رو بفرار نهاد - (گهو و میرحبیب خائب و خاسر بر گشتند - <sup>(۲)</sup> اما هر سال فوج بتلاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علی وردی خان هر سال زرے برای رگهو مقرر کرده در عرض آن صوبه اویسه حواله نمود - و ملک را از خرابی محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فوتش نبیره اش ( که بخطاب سراج الدوله مخاطب بود ) ده ماه حکومت کرد - در انمیان بذور کلکته را غارت نمود - و پستری از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتی سواره (ه سپهر دادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکم از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میرجعفر بخشی او ( که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت ) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میرجعفر بخطاب شمس الدوله جعفر علی خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه ( ۱۱۷۴ ) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری ( که موبدا سلطان عالی گوهر متصل پتند (سیده محاصره نمود ) صادقلی خان عرف میزن پسر او

یتقنه اصاله گرفت - شجاع الدوله صوبه داری را طوعاً و کرهً باد  
گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله ( چون صوبه داری بنگاله  
پسر او علاء الدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبیعی  
که منافعی ریاست اسم اکثر سپاه را برطرف کرد ) علی وردی  
خان سنه ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری هوی  
گرفتن بنگاله در سر خود جا داد - و با فوج سنگین بتقریب حصول  
ملاقات سرفراز عازم مرشد آباد شد - و ببران خود حاجی احمد  
( که در کارهای سرفراز خان دخیل بود ) از مافی الضمیر خود  
اطلاع داد - حاجی مزبور در مکه فزیب بود - مهابت جنگ  
چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از  
مرشد آباد برآمد - و حرکت مذبوحی کرده سنه ( ۱۱۵۳ ) هزار  
و یکصد و پنجاه و سه هجری بقتل رسید - مرشد قلی خان  
مخمور تخاص داماد شجاع الدوله در انوقت ناظم اوزیسه بود -  
فوج فراهم آورده بمحاربه علی وردی خان شتافت - و مکرر  
شکست یافته خود را بدکن پیش آصف جاہ رسانید - میر حبیب  
ازستانی ( که بخشی مرشد قلی خان بود ) نزد رگه و بنواسله  
مکسدار صوبه برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگه  
فوج سنگین بهمداری بهاسکر پندت دیدان خود و علی قراول  
که ( سردار عمده از رفقای او بود ) همراه میر حبیب کرده  
بر سر علی وردی خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

داشت [ بتصرف ملک متعلقه او پرداخته نامی بهری  
بر آوردند - دومین بمرض درگذشت و نخستین مدتی  
در قید حیات بود - تا آنکه شجاع الدوله بهر صفدر جنگ ابواله‌نصور  
خان در سنه ( ۱۱۸۸ ) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری  
فوجی بر او کشیده - بعد جنگ ته تیغ در آمد - ازان بعد  
ازین قوم کسی شهرت ننموده \*

( ۲ )

### \* علی وردی خان میرزا بندی \*

گویند او و حاجی احمد برادرش هر دو بهران حاجی محمد  
افند ( که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقه بکارتلی مامور<sup>(۳)</sup>  
بود ) خان مزبور در عالم کم روزگارها با شجاع الدوله ناظم بنگاله  
آشنائی داشت - در عهد فودوس آرامگاه ایام حکومت او با تفتی  
حاجی احمد بدان صوبه شتافته پاتابه غربت کشاد - شجاع الدوله  
بگرمی پیش آمده مدد خرج برای هر دو مقرر ساخت - و  
جلیس و انیس خود ساخته هیچ کار بی مشورت اینها نمیکرد -  
و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب عالی وردی  
خانی برای خان مزبور طلب داشت - و چون عویله پتند  
ضمیمه بنگاله بنام او تقرر یافت علی وردی خان را به نیابت  
آنجا تعیین کرد - او در زندگی شجاع الدوله در پتند بدر  
خودسوی زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه دار

(۲) شکست فاحشی داده غنائم بسیار و تویخانه عظیم بدست آورد - و از اعتماد الدوله تدارک بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوه بغی اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افغانه اسمت طلب داشته پاره از ملک پادشاهی و پاره از حدود راجه کمانون متصرف شد - و خیمها را بداب سلاطین هندوستان برنگ سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه او گشته - لچهای لشکر فیروزی پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بواسطت وزیر ( که باوصف غارت نمودن هیرنند متصدی او بر غم عمده الماک و مغدر جنگ مصروف طرفدارچی او بود ) بذای صلح گذاشته آمده ملازمت نمود - در عوض اماکن این ضلع فوجداری سرکار سپهبد یافت - در آمد آمد شاه درانی سنه ( ۱۱۶۱ ) هزار و یکصد و شصت و یک هجری از سپهبد برآمده بانوله و بنکر محالات قدیم خود شتافته همان سال بدار باقی شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - دومین همراه حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رام گدھے تا حالت تحریر زنده است - و از همراهیاناش حافظ رحمت خان و درندی خان<sup>(۲)</sup> [ که باهم بنی عم بودند - و اولین قرابت قریبه با افغانه ( که خاوند علی محمد خان بود )

ذی حجه سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری  
 حسب الطلب بدربار می رفت - چون بدروازه دیوان خاص  
 رسید یکی از نوکران نوملازمش او را بزخم جگر کشت -  
 او بحاضر جوابی و مطایبه گوئی متصف بود - و از پس  
 مصاحبت پادشاه بهیچ یک سرفرو نمی آورد - در فنون بسیار  
 مهارت داشت - شعر می گفت و انجام تخلص می نمود -  
 ازوست \*

\* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم \*

\* که غیر از خشت بهر خواب راحت نیست بالین \*

( ۲ )

\* علی محمد خان روهپله \*

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتی با یکی ازین قوم  
 بسربرد و او مالدار و لوارث فوت نمود در حین حیات نامبرده  
 را قابض گردانید - مومی الیه اموال او گرفته ابتدا در انوله  
 وبنکر ( که از پرگنات شمالی دهلی در دامن کوه کمانون واقع  
 شده ) سکونت ورزید - چندی بفروری زمینداران و فوجداران  
 آن نواحی ساخت - دستر تسلط بهم رسانیده بانس بریلی و  
 مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمرالدین خان را ویران نمود -  
 بذابران اعتماد الدوله هیرنزد نامی متصدی را جهت بندوبست  
 محاللات خود تعیین نمود - او بجذک پیش آمده متصدی مزبور را

( ۲ ) نسخه [ ج ] علی محمد خان ( ۳ ) نسخه [ ب - ج ] کما یرون \*

مزبور را همراة برده مورد مزاحم بیکران گردید - در عهد مزبور مدتی بخشیکری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعه رنگینی بود خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسم ساز صحبت او کوک گردیده که همه وقت از بازیابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمده الملک تصاعد نموده محسود همگان گشت - از آنجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بانظم اله آباد مامور گردید - سال ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه ( ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن عزیزمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و پیش از بیش مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او مقدر جنگ ناظم آورده ( که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود ) طلب حضور شده بدادوغمی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردوس آراگاه را بر سر علی محمد خان (رهیله ) که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته ) بردند - اما بسبب نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام بر زبان خاص و عام بود که وزارت بار میشود - بیست و سیوم

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پروا نداشتند -  
 (۲) از پسرانش یکی محمود عالم خان است - که پس از پدر  
 بقاعه دارمی جنید معین گشته مدتها بدان می پرداخت -  
 چون مرهقه بسیار غالب شد و امید کرمک نماند محاله از  
 مرهقه گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات  
 است - دوم خدمت طلب خان که آخرها بقاعداری نلدرك  
 ممتاز گشته درگذشت \*

### \* عمدة الملك امیر خان میر اسحق \*

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیز الله خان  
 خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندار شاه  
 مصدر خدمت شده - پس از فیروزی بخدمت قوریگی  
 و داروغگی قوشخانه مترقی گردید - (۳) و سال دوم فردوس آراگاه  
 چون حسین علی خان بهمراهی پادشاه عازم دکن گشت او  
 باتفاق قطب الملك راه شاه جهان آباد پیش گرفت - و پستو  
 ( که قطب الملك سلطان ابراهیم را همراه گرفته با اقواج سلطانی  
 بمقابلہ پیوست ) خان سزبور در هراولی جا داشت - و بعد  
 گرفتاری قطب الملك پناه باغی نشست - درین ضمن باستماع  
 این ( که سلطان ابراهیم بحالت تباہ سرگردان این وادی  
 ست ) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضی نوشت - و سلطان

جنگ مرهتّه به نیابت صوبه دارئی خجسته بنیاد فرق افتخار  
برافراخت - و چون بعد معارفت نظام الملک آصف جاه از هندوستان  
میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در  
غلد آباد روضه ( که دو گروهی قلعه دولت آباد است ) رفته  
انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش  
نظام الملک آصف جاه رفت - و بملاحظه کمی عنایت بتقریب  
در اردنگ آباد آمده بغامه و پیام مزاج ناصر جنگ را بر سر  
بر آمدن از روضه آورد - تا آنکه از روضه بملهیر شتافته جمعیت و  
سامان فراهم کرده بیرون اردنگ آباد بر روی پدر آمد - و شد آنچه  
شد - چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنیر رسانید  
پس از آن وسائل برانگیخته ( که عمده آن گذشت و بشیرتدبیری  
آصف جاه بود ) ضعف جرائم حاصل نمود - و خفیه نوشتن  
و خواندن بدربار فردوس آدامگاه نموده سند صوبه گجرات ( که  
بتصرف مرهتّه رفته بود ) بغام خود طلبداشت - و در ایام  
( که آصف جاه متصل ترچناپلی چهارنی داشت ) مردم  
بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد - مرهتّه در اثنای راه  
سند گردیده نویت بجنگ رسید - و حسب تقدیر نامبرده  
سال ( ۱۱۵۹ ) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بدرجه  
شهادت پیوست - صاحب جرأت بود - بکار کرده عملداری شناسا -

( ۲۰ )



بفرزندی برگرفت ) - در ایامی ( که سید فاضل ولد سید عبدالحکیم  
 در دولت آباد دکن بدیوانی یکی از امرا می پرداخت ) شیخ  
 مذکور همراه او بود - امیر مرقوم آثار قابلیت از جبین او  
 خوانده بوکالت خود باردیو می معالی فرستاد - از آنجا که شیخ الهدیه  
 در امور معاش سلیقه درست داشت رفته رفته جمعیت  
 معقول بهم رسانید - او را سه پسر بود - سیومین عبدالرسول خان  
 که پدر صاحب ترجمه است \*

خان مذکور را فیروز جنگ بهادر در عهد خلد مکان  
 بملازمت بادشاهی و پایه رشناسی رسانید - پستر بمنصب  
 در خور و خطاب خانی سرفرازی یافته رفته رفته بخدمت  
 طلب خان مخاطب گردید - و بقاعداری نادرک صوبه بیجاپور و  
 اوسا صوبه محمد آباد بیدر می پرداخت - پس از و نامبرده  
 شدی بهم رسانیده در عمل نظام الملک آصفجاه بقاعه داری  
 جنیر کامیاب گشت - و نسبت بامثال بیشتر مورد مهربانیهای  
 آن نوئین باند مرتبه بود - در ایامی ( که نظام الملک آصفجاه  
 ناصر جنگ شهید را بدکن گذاشته خود پیش فردوس آرامگاه  
 نهضت نمود - و باجی او سردار مرهقه سر بفساد برداشته بهاط  
 منازعت یمن گسترد ) ناصر جنگ بفکر تالیف مردم افتاده  
 نامبرده را ( که بجرأت متصف بود و برریه مرهقه آشنا ) از  
 جنیر طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

کرد - کثیر الخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادی خان است که مدتی بقلعه دارمی مامور می پرداخت - ابتدای عمل صلابت جنگ تغیر شده باز بحالی اندوخت - و بخطاب ظهیرالدوله قسوره جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل بود و با مقرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبد الشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگاری در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند \*

### \* عبد العزیز خان بهادر \*

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره است - موطن نیاکانش موضع اسمی متصل قصبه بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابوالقاسم ولد سید خان محمد بن سید محمود بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از بطن زوجة که از اهل قرابت بود - و از زنی دیگر سید بدرالدین (که در موضع اسمی کتخدائی نمود - چون فرزندی بوجود نیامد منکوحه او پسر برادرز یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

جنگ مبارز خان به منصب پنج‌زاری پنج‌زار سوار ممتاز گردیده به نیابت پدر بصوبه داری بوار می پرداخت - بعد فوت پدر معزول شد - و در ایامی ( که آصف جاه بدار الخلافه عازم شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و درینجا هنگام مرگه پیش از پیش بمیان آمد ) او بصوبه داری برار تعیین پذیرفته بخطاب قسوره جنگ مامور گشت - و پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضه شاه برهان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با پدر شریک بود - آصف جاه بصفه تقصیراتش پرداخته طلب داشت و ببحالی جاگیر نوازش نمود - در سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یک صد و پنجاه و نه هجری سفر عقبی گزید - پسران بسیار گذاشت - در مین خواجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نیابت صوبه داری حیدر آباد و متصدی گری آنجا نامزد شده - و بتنبیه علی خان قراول ( که نوکر رگه و بهونه بود ) مورد استحضار گشت - و لخته بنظم برهانپور مامور شده در عمل صلاحیت جنگ بخطاب عضد الدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری ناندیور (۳) سربلند گردید - آخرها بجاکیر داری برگشته پاتور شیخ بابو مضاف برار قانع بود - ساله چند قبل ازین منزل دار باقی اختیار

( ۲ ) نسخه [ ۱ ب ] هزار و پنجاه و نه ( ۳ ) نسخه [ ج ] ماددیر ( ۴ ) نسخه

[ ب ] تاپور شیخ مالو .

بعضور چون به تذبیه حیدر قلی خان ناصر جنگ ( که در صوبه احمد آباد سر شورش داشت ) مأمور گشت. عضد الدوله خشیب الطلب او مع جمعیت رسیده چندتای همراه بودند و از منزل جهابوا مضاف مالوه بتعلقه خود رخصت یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکو خدمتی بظهور رسانید - پستور در سال ( ۱۱۴۳ ) هزار و یک صد و چهل و سه هجری بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در عمل می کوشید - با علما خیل بتعظیم پیش می آمد - و با فقرا و صلحا طریق خوش خلقی می پیمود - در بر انداختن زبردستان و تقویت زبردستان سعی بلیغ می نمود - و در حفظ قانون عدالت و اجرای سیاسات سریع الغضب بود - مسجد شاه گنج واقعه بلده خجسته بنیاد ساخته اوست که خجسته بنیاد تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد مزبور اگرچه حسین علی خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر گردانیده - و حویلی و باره دری او واقع بلده مزبور مشهور عالم است - طعام خوب و وافر داشت - پسرانش کلان ترین آنها سید جمال خان است ( که در حین حیات پدر بریعیان شباب رسیده در معرکها نامی بشجاعت و دلادری بر آورد - پس از

گرددیده - پستور به نیابت امیر الامراء حسین علی خان بنظم  
صوبه مزبور می پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش  
دائمی و دلادری او دران صوبه درست نشست - سال دوم  
جلوس فردوس آرامگاه ( که نظام الماک آصف جاه بهادر از مالوده  
راه دکن پیش گرفت ) او از مضمون نوشتها بما فی الضمیر  
پی برده فوج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور  
در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلادر علی  
خان ( که حرب معب بر افتاد و مردم بسیار از همراهیانش  
بنکار آمدند ) هر چند فیل او قدری بر گشته بود اما سر رشته  
همت از دست نداده در جانفشانی کوتاهی ننمود - و در  
جنگ عالم علی خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد  
فتح ( که وصول بخجسته بزیاد صورت بست ) او از اصل و  
اضافه بمنصب بنچهراری بنچهرار سوار و خطاب بمضدالدره  
بهادر معززه جنگ چهره اعتبار بر اتروخت - و اصاله بصوبه داری  
برار تعیین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزارگی شرف  
هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم ( که آصف جاه عزمت  
بذدبست صوبه بیجاپور نمود ) او بذدبست در خجسته افتاد  
ماند - و پستور ( که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه  
راه دارالخلافه پیش گرفت ) دفاقر دیوتی و بخشگویی پیش  
او گذاشته او را نایب معتقل ساخت - و پس از رفتن

که در دارالخلافه بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله سرفرازی دارد \*

### \* عضدالدوله عرض خان بهادر قسوره جنگ \*

خواجه کمال نام نبغه همشیره میر بهاء الدین سمرقندیست پدرش میر عوض نام از سادات حیدری بود - و نامبرده خدیجه بیگم صبیغه قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان خال حقیقی او ( که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکن از اصل و اضافه بمنصب هزار و یانصدی پانصد سوار و نیابت صوبه داری بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر بیجاپور رفت او بانظار تحقق خبر چنده تعویق بمیان آورد - بستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعه برخاسته نزد اعظم شاه شتافت ) سید نیاز خان دوم پسر او بود ( که صبیغه اعتماد الدوله قمرالدین خان زوجة او میشد ) در هنگامه نادر شاه بنابر صدور گستاخی از شکمش را چاک کردند - نامبرده در عهد عالمگیری از توران بهندوستان رسیده بوسط خان فیروز جنگ خطاب عوض خان یافته همراه خان مزبور در صوبه داری احمد آباد دخیل کارهای خانه او بود - پس از فوتش بدربار پادشاهی رفته ابتدا بوساطت میر جمیله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داری برار مامور

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه  
بفرستند - و در عهد فردوس آرامگاه پیش از فوت اعتماد الدوله  
محمد امین خان بمنصب هفت هزاره جبین بخت (روشن  
ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابة امور وزارت و اصاله  
میر سامانی سرانجام می نمود - در همین عصر سنه ( ۱۱۳۹ )  
هزار و یکصد و سی و نه هجری بساط هستی در نوردید \*  
گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع مبتین و متدین بود  
و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط  
جهانداری و سر رشته دفتر بر سر زبان داشت - خلد مکان  
انشا و املای او را می پسندید - احکامی ( که بواسطه او بقام  
پادشاه زاده ها و امرا صدور یافته ) فراهم کرده با حکام عالمگیری  
موسوم ساخته - و شقهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده  
کلمات طبیبات نام گذاشته - هر دو نسخه متداول است - خان مزبور  
شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که  
احوال او بر آسب بزبان قلم گذشته - دوم ضیاء الله خان که احوال  
او در ضمن ترجمه ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش  
نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عطیت الله  
خان ( ۲ ) - که بعد پدر مخاطب بعزایت الله خان و حاکم  
کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

که چون اسد خان بسبب بیماری و عیاش مزاجی در دستخط  
کواغذ وزارت تهران می کرد حکم میشد - که عذایت الله خان  
نیایه دستخط می نموده باشد - و از غرائب عذایات بادشاهی  
نسبت بحال او ( که صاحب مآثر عالمگیری نوشته ) از ذیل  
احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت \*

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته -  
( چون مصالحت کارخانجات غیر ضروری در گوالیار گذاشته شد )  
او نیز باتفاق اسد خان درانجا ماند - و در عهد خلد منزل  
ببیماری خدمات سابق آبرز حاصل کرده همراه اسد خان  
بدار الخلافه مرخص گردید - و پسرش هدایت الله خان نیایه  
در حضور خدمات مأموره را سرانجام میداد - پس از وصول  
بدکن چون مختار خان ( که بتعلقه خانسامانی مقرر شده  
بود ) در گذشت - تعلقه مذکور بغام او قرار یافته حسب الطلب  
بمضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عذایت الله خان  
بنظم صوبه کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد  
فرخ سیر ( که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان  
بقتل رسید ) عذایت الله خان از کشمیر عزیمت بیعت الله  
نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و  
افاضه بمنصب چهار هزاره در هزار سوار فایز شد - و خدمت  
دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام صوبه داری کشمیر بار



پدر معروض داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشراف  
 جواهرخانه سربلندی اندوخت - و سال سی و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید - و سال سی و دوم  
 بخاندان سامانی سرکار بیگم چهره عزت برافروخت - و سال  
سی و پنجم (چون رشید خان بدیع الزمان دفتر دار خالصه برای  
 تشخیص جمع بعضی محالات خالصه صوبه حیدرآباد (خصت  
 یافت) او به نیابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب  
 شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خانی امتیاز برگرفت  
 و سال سی و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی  
 تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد  
 چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافه بیست سوار  
 امتیاز یافت - و سال چهل و دوم خدمت مدارت نیز تا تقرر  
 دیگرے متعلق باو شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار  
 گردن کامیابی برافراخت - و سال چهل و پنجم از انتقال  
 ارشد خان ابوالعلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از  
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجه  
 ارتقا پیمود - سال چهل و ششم بعزایت فیل بلند مرتبه گشت  
 و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد  
 و پنجاه سوار بر فراز بلند رتبهگی برآمد - ساز صحبت او  
 با پادشاه قسمی کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

(۲) بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت -  
 شهداد خان تاب مقاومت نیاورد و به عزیمت گذاشت -  
 قضا را درین اثنا تفنگ بیدر آن ستمگر درامت خان نام  
 ( که بدرامت پسر دم آسایش می زد ) رسیده به نیستی سرا  
 در شد - آن بدمست پندار ( که نشئه باد و در بالا داشت )  
 بر خود پیچید - و فیل را تند راند یکسر بر سر شهداد خان  
 ( که بر ماده فیل کوچک سوار بود ) رسید و در سه ضرب تیغ  
 خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده  
 پیدایش اعمال خسران مال پیوست - سر برود او بحکم  
 ناظم بدار الخلافه ارسال یافت - و پس ازان زمینداری بر  
 پسرش مقرر گشت - براه و رسم معمول زمیندارانه می پردازد  
 هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آور نگردید \*

### • عنایت الله خان •

نسبش بسید جمال نیشابوری میرسد - حسب اتفاق دارد  
 کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکرالله  
 نام داشت - مادرش حافظه مریم ( که عقیقه صالحه بود ) در عهد  
 خلد مکان بتعالیم زیب النساء بیگم صبیغه پادشاه خواهر حقیقی  
 محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الهی  
 و کسب آداب پرداخته برای مذهب عنایت الله بخدومت

و بزعم آنکه با رئیس بسازد و برویه بتازد بیش از بیش  
 بتمزد و سرکشی افزود و دامی از مال واجبه بجاگیرداران  
 آن ناحیه عاید نمی نمود - و از کنار رودبار بیا ( که قلعه  
 موسوم بادریسا<sup>(۲)</sup> اساس گذاشته بود ) تا قصبه تهاره مضاف  
 سرهند ( که برابر دریای ستلج است ) در تصرف داشت  
 و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که  
 دران حوالی دست از آستین برآورد \*

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور<sup>(۳)</sup> از شرمنجی  
 و بیراهه روی او خار خار غم در دل می شکست پس از منم  
 گرو شهداد خان خویشگی را ( که از ابطال رجال بود ) بفرونداری  
 آن ناحیه برگماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود  
 اگرچه حسین خان ( که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان  
 وقت بود ) اضی بیوداشتن عیسی خان نمیشد - که تا  
 او هست که بما نمی پردازد ( واقع درست اندیشیده بود  
 چنانچه احوالش برگوید ) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده -  
 چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فتنین بهم پیوست  
 آن بومی بی باک ( که پشت گرمی او بکثرت مواد و بهیاری  
 استعداد بود ) متصل قصبه تهاره ( که منشا و مولد آن خود سر  
 همان نواحی ست ) با سه هزار سوار جرار بزد و خورد مردانه درآمده

(۳) نسخه [ ب ] بادرمن [ ج ] باورپی (۳) نسخه [ ج ] موبه لاهور •

برآوردن - و بمنصب پادشاهی فرق افتخار بر افراخت - و در  
قتال و جدال ( که شاهزادها را در لاهور واقع شد ) با فوج  
شایسته جوار ملنوم (کاب جهاندار شاه گردید - دران هرج  
و مرج از یادی طالع غنیمت سترگ ( که همگی عربهای  
خزانه بون ) بدستش در آمد - و هیچ کس بداز پرس نیفتاد  
و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاره و  
فرجدارئی درآب<sup>(۲)</sup> پنه و لکھی جنگل عام اعتبار افراشت  
و از حقیض زمینداری به بلند پایه امارت و ایالت مرتقی  
گشته کله گوشه پندار بارچ فلک رسانید - و چون قابو طلبی  
و راتعه پژوهی تمغای زمینداری ست خصوص متمدان ( که  
سر زیاده سري بناختن فتنه و فساد می خارند ) همین که  
انقلاب سلطنت بدیان آمد و جهاندار شاه از سرور فرمانروائی  
غاطهد یکبار سر از ربه<sup>(۳)</sup> اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب  
بنواحی و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفه معهوده  
بر قوافل دهلی و لاهور می تاخت - و مکرر با فوجداران قرب  
و جوار ساخت جنگ و پیگار پیموده چهره غرور و نخوت  
افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام توشگی اندوخت -  
از راه حیل و رزی و بهانه سازی بوسیله ارسال رسل و اهدای  
تحف با ضممام الدوله خاندوران ربطی و توسل بهم رسانید

( ۲ ) نسخه [ ب ] لکھ و آکھی جنگل ( ۳ ) نسخه [ ا ] حبله و ری •

رنگ رفته بر رو آردن - پستتر چندے صوبہ داری برار بنام آرد  
 قرار گرفت - و برخے ایام بہ نیابت محمد بیدار بخت در  
 برهانپور ماند - سال چہل و نہم (۲) در گذشت - محمد رضا  
 پسرش از انتقال او بقلعہ داری رام گدھے و از اصل و اضافہ  
 بمنصب ہزاری چہار صد سوار قامت قابلیت آراست \*

( ۳ )

## \* عیسیٰ خان مہین \*

و منصب نیز گویند - طایفہ ایست منسحب از قوم رنگھیر کہ  
 خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکلہ سرھند و در آبہ  
 پتھہ بیوموی گری و زمینداری بسر بوند - رھزنی و قطاع الطریقہ  
 را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاگان مشارالیه مرزبانہ  
 معتد بہ نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زدہ نامہ  
 پیدا کرد - اما چون او بعرصۂ تردد و تلاش خرامید دزدی  
 و دست اندازی آغاز نہادہ سرمایہ مردم آزاری بہ رسانید  
 و حرامی قافلہ گشت - پس ازان جمعیت فراہم آردنہ ہرجا  
 دستش میروشد بغارت و تاراج می پرداخت - و رفته رفته  
 از اطراف و جوانب زمینداری و اوطان مردم بتعدی گرفتہ  
 صاحب حشم و دستگاہ گشت - و در جنگ اعظم شاہ بہمراہی  
 محمد معز الدین تردد نمایان نمودہ نامہ بمردانگی و بہادری

( ۶ )

( ۲ ) نسخہ [ ب ج ] ششم ( ۳۰ ) نسخہ [ ب ج ] مہین ( ۴ ) در [ اکثر نسخہ ]

تتھہ ( ۵ ) نسخہ [ ج ] چون او ( ۶ ) نسخہ [ ج ] تردد نمودہ \*

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخد مت میر توزکی  
چهارم عزت بر افروخت - سال سیّم چون برادرش ( روح الله )  
خان بنظم صوبه بیجاپور مامور گردید او بقلعه داری آنجا  
اختصاص گرفت - سال سی و ششم بعد فوت روح الله خان  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه  
اعتبار اندوخت - پستتر بخد مت قور بیگی نامزد شده سال چهل  
و ششم از تغیر سردار خان بقلعه داری قندهار و از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گردید - باقی کیفیت  
بحالش دریافت نشده \*

### \* علی مردان خان حیدر آبادی \*

میر حسینی نام داشت - از نوکران عمده ابو الحسن والی  
حیدر آباد بود - سال سیّم جلوس عالمگیری بعد فتح گلکذده  
ملازم پادشاهی گشته بمنصب شش هزاری و خطاب علی مردان  
خان بلند آرازه گردید - و بتعلقه داری کنچی مضاف کرناٹک  
حیدر آباد سرفرازی یافت - سال سی و پنجم ( که سنتاجی  
که در پوره بمومک چنجی ) که در محاصره فوج پادشاهی  
بود ( رسید نامبرده بدفع او کمر بسته بر آمد - و بعد مقابله  
و رودان زن و خوردن دستگیر شد - و اقیال و غیره اسباب  
بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده  
مخلصی حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنج هزار و پنج سوار

باشد ) بوقع نخواهد آمد - بار ندادن او بجمیع وجوه رجحان دارد - و بعد رسیدنش بدارالخلافه و پیام نمودن بحرف و صوت از سر واکرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدبیر و اخلاص از خود رائی و خود آرائی او اغماض نمی فرمود - و تمشیت تعلقات عمده بار می سپرد - خالی از کمال ظاهر نبود - چون بخدومت شاه برهان الدین راز آلهی ( رحمة الله علیه ) اعتقاد بسیار داشت رازی تخاص می کرد - دیوان و مثنوی او مشهور است در حل تدقیقات مثنوی مولانای ( دم خود را یگانه میدانست )  
( ۲ ) مخیر موفق و کریم الصفات بود - این بیت ازوست - که در سوانحی روز فوت زین آبادی پیش شاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر خوانده بود \*

\* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود \*

\* هجر که دشوار بود یار چه آسان گرفت \*

پادشاهزاده یک دو بار محکم اعاده فرمود - و پرسید که این بیت از کیست - گفت از کسیست که نمی خواهد بخدومت خداوند نعمت خود را بشاعری موسوم سازد \*

\* عزیز الله خان \*

پسر سیوم خلیل الله خان یزدیست - پس از فوت پدر بمقصوب در خور و خطاب خانیه سر بلند گردیده سال بیست

سال نهم باضافه پانصدی ذات لوای بلاد مرتبگی برافراشت  
 سال دوازدهم باز عزت اختیار کرده بسالیانه دوازده هزار  
 روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسروانی شده سال  
 بیست و دوم ببخشیکری: <sup>(۲)</sup> تن از تغیر صفی خان بارج اعتبار  
 گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظم موبه دارالخلافه بو  
 چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال  
 چهارم مطابق سنه ( ۱۱۰۷ ) هزار و یکصد و هفت هجری  
 زاویه نشین عدم سرا گردید - بافقرو آزادی استقامت مزاج  
 جمع داشت - نوکری به تبختر می کرد - و با هم چشمان  
 تکبر می ورزید \*

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داری لاهور  
 مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتیخانه استدعای  
 پزدانگی نمود - و عرض او پذیرائی یافته فرمان بنام خان  
 مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را  
 بهسبب بعضی موانع نخواهم طلبید - اول حیدرآبادی قابل  
 آن نیست که عمارات پادشاهی را بنظر سیر و تماشا بیند  
 دیگر ابواب اساکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکانه  
 غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش  
 باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوک ( که از من متوقع



معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت  
 درین ضمن خبر رسید - که او حسب الطلب والی ایران  
 از وطن راهی شده در عرض راه مقیم ملک جاویدانی گردید  
 دو پسرش یک (زاق قلی خان و دومین محمد خلیل در  
 اورنگ آباد بودند - و بجاکیر می گذرانیدند - در گذشتند  
 دومین با محرر اوراق شناسا بود \*

### \* عاقل خان میر عسکری \*

خوافی الاصل است - و از والا شاهیان عالمگیری - در عهد  
 شاهزادگی ببخشیدگری دوم مامور بود - در اوانی ( که  
 پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر از دکن  
 عزیمت هندوستان نمود ) او را بتواست شهر در اورنگ آباد  
 گذاشت - و پس از جلوس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده  
 بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداری میان درآب  
 سر بلندی اندرخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزل شده بنابر  
 عوارض جسمانی گوشه انزوا گزیده بتقرر سالیانه ده هزار روپیه  
 رخصت لاهور یافت - سال ششم در اوانی ( که مراجعت  
 پادشاهی از کشمیر بلاهور واقع شد ) فروغ التفات سلطانی  
 بحال او تافته از لباس گوشه گزینی بیرون آورد - و بعنایت  
 خلعت و منصب دو هزاری هفتصد سوار دیگر باره کامیاب  
 گشت - پستتر بدادروغی غمناخانه چهره عزت بر اندرخت

تدر شناسی گفت - که هر چند این جان سخت تا حال  
بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد  
بدست و پای مجروح تقدیم مراسم فوکری متعذر - و اگر  
فوکری هم توانم که (که گوشت و پوست اُر بنمک ابو الحسن  
پرویش یافته باشد) فوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود  
ازین جواب بر چهره پادشاه اثر هلال ظاهر گردید - اما از  
انصاف پژوهی حکم شد که بعد صحت تمام احوال اُر بعرض  
رسانند - و پس از تسخیم شدن اُر بصوبه دار حیدر آباد حکم  
رفت - که باستمالت اُر پرداخته روانه حضور سازد - چون باز  
زبان بایک کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستد - خان  
فپروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود  
داشته هموار کرد - سال سی و ششم بمنصب چهار هزار  
سه هزار سوار در زمره ملازمان انصلاک یافت - و بخطاب خانی  
برنام و عطای اسمی و فیل و تفویض خدمت فوجداری  
فواجی راهیری سر بلذدی اندرخت - و سال چهل بتعلقه فوجداری  
کوکن عادل شاعیه (که کنار دریای شور متصل کوه بندر  
واقع است) بلند آوازه گشت - و پستور بابرار رخصت بیت الله  
گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن برطن خود لار درانجا منزوی  
شد - پادشاه باستماع احوال اُر عبد الکریم نام پسرش را

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهی متضمن امیدواریهایی ( که بنابر تالیف او صدور یافت ) از وفا کیشی دست زد بران زده باقیب وجوه پاره ساخت شبیه ( که امرای پادشاهی بصاحت بعضی اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد ) او فرصت کمر بستن نیافته با شمشیر و سپر بر اسب چار جامه باثفاق ده دوازده کس از رفقا جانب دروازه دوید - از آنجا ( که مردم پادشاهی بندوبست دروازه شهر یناه نموده چون سیل بلا راه قلعه<sup>(۲)</sup> ارک پیش گرفته بودند ) نامبرده دوچار شده بهر که میرسید شمشیر می انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتهایی برداشت دوازده زخم بر چهره او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانی چشموها را پوشید - و مرکب ادرا برده متصل ارک زیر درخت رسانید - کعبه شذاخته مردمی کرده بخانه اش برد - چون ماجرا بامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه رسوخ او با ولی نعمتش پسندیده بمقتضای قدردانی جراح برای معالجه<sup>\*</sup> او تعیین فرمود \*

گویند چون او به روز بهی او بعرض رسید پادشاه پیغام کرد - که پسران خود را برای ملازمت بفرستد - که از بجانب او هم تسلیمات منصب نمایند - او بعد ادای شکر

( که به بیدارگری رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده ) خواہ باران فاسد و آفتاب غدر و خواہ بذوشت خمر خود باز گشت به بندگی و عقیدت نموده بدر دولتخانه پادشاهی حاضر شد و روزگار سزای کرد نمکی در کنارش گذاشت [ از دیوانی خالصه تغیر شده به بیوقاتی سرکار والا از عزل کامکار خان مقرر گردید و در همین سال باعتبار آنکه داماد از قہور خان در فوجداری اجمیر در مالش راجپوتہ دستبردہای سترگ نموده الزماس فوجداری مذکور و ادعای صرف مسای در تنبیہ رائہوران مقہور کردہ پذیرائی خواہش اسف شادکامی درازد - در سال بیست و ششم سنہ ( ۱۰۹۳ ) ہزار و نود و سہ ہجری باجل طبعی در گذشت \*

### \* عبدالرزاق خان لاری \*

( ۲ )  
ابتدا نوکر ابوالحسن خان والی حیدر آباد بود - و مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست و نہم جلوس رفتہ قلعه گواکنده را ( کہ ابوالحسن درانجا متحصن شدہ بود ) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن بمقتضای وقت ( جوع بدرگاہ سلطانی آردہ بمناسب شایان و خطابیہای عمدہ فائز گردیدند - مگر نامبرده کہ یاس نمک منظور داشتہ ہموارہ از قلعه برآمده بر مرچالہا میریخت

و کم حاصلی ملک سر باری گشت - معینا تا اختتام ایام  
 حیات آن پادشاه در قلعه آگره ده درازده کرور زریه تخمیناً  
 موجود بود - قدری در زمان خاندان منزل ( که دخلها مفقود  
 شده همه خرج بود ) تلف گردید - و پستمر محمد معزالدین<sup>(۲)</sup>  
 جرباد داد - آنچه مانند در هنگامه نیکو سیر سادات بلرزه  
 گرفتند - درینوقت ( که مداخل سلطانین متحصص بر صوبه  
 بتکاله بود ) مرهقه از دو سه سال خلل انداز و آندیار شد  
 لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن  
 کجا بود بکجا رسید \*

بالجملة عنایت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه  
 ( که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود )  
 تغیر گشته بفوجداری چکله بریای تعیین گردید - و در سال  
 هیزدهم بفوجداری خیرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابی  
 آندوخت - و پس آزان ( که امانت خان مرحوم از دیوانی  
 خالصه استعفا نمود ) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر  
 خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض  
 پیشدستی خالصه بمنصب هزاری ضد سوار فرق عزت  
 و افراخت - در سال بیست و چهارم در خطه اجمیر بعد  
 آزان [ که خویش او تهور خان مخاطب پادشاه قلی خان

بیگمہ زمین و یکصد و بیست موضع در <sup>(۲)</sup>بست به بیگمان  
و شاهزادہا و نوئیان و امرا و سادات و فضلا و مشائخ <sup>(۳)</sup>  
و تا آخر سال بیستم نہ کرور و شصت لک روپیہ در وجہ  
انعام محسوب شد - و بریماق بلخ و بدخشان سوای دو کرور  
روپیہ وجہ علوفہ و مراجب دو کرور روپیہ نقد بر سرانجام  
ضروریات صرف شدہ - و دو کرور و پنجاہ لک روپیہ بر ادنیہ  
والا اساس بکار رفتہ - ازان جماعہ پنجاہ لک روپیہ بر روضہ  
ممتاز محل - و پنجاہ و دو لک روپیہ بر عمارات دیگر آکرہ  
و پنجاہ لک روپیہ بر قلعہ شاہجہان آباد - و دہ ہر مسجد جامع  
آنجا - و پنجاہ لک روپیہ بر حدائق و عمارات لاہور - و دوازده  
ہر کابل - و ہشت ہر منزعات کشمیر - و ہشت در قندہار  
و دہ لک ہر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرہما - <sup>(۲)</sup>معہذا  
گنجینہائے ( کہ در سلطنت پنجاہ و یکسالہ اکبری دم پری  
میزد - و صفت اخلا و لاملا بہم رسانیدہ بود ) نعرہ ہل من مزید  
کشید - خلد مکان کہ حزم و احتیاطی داشت مدتی در تسویہ  
دخل و خرج کوشید - اما بنابر کہنہ لنگی مہم دکن زرها  
رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوہ و غیرہ از  
ہندوستان بار شدہ بدکن آمدہ بتنخواہ در آمد - و ویرانی

(۲) نسخہ [ ب ج ] دروبست (۳) در [ بعضی نسخہ ] شاہزادہ (۴) نسخہ

[ ب ] و غیرہ •

در کارسازی و معامله پردازی مرد هر کار و کار هر مرد مرعی  
 قداشتند - و ایرانی ملک و کمی مداخل بجائے رسانیدند که  
 محصول مکالات خالصه به پنجاه لک (روپیه عاید گردید  
 و مخارج بیک کرور و پنجاه لک روپیه رسید - و زرهای گرانمزد  
 از خزانه عامه بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهد  
 اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکی معروض  
 بار یابان پادشاهی گردید آن خاقان هوشیار دقیقه رس مکالات  
 یک کرور و پنجاه لک (روپیه) که از قرار دوازده ماهه  
 پانزدهم حصه ممالک محروسه است ) در خالصه ضبط فرموده  
 کرور (روپیه) را اخراجات مقرری بحال داشته تنمه را برای خرج  
 وداد نگاهداشت - رفته رفته بحسن نیت و شگرفی اقبال آن  
 پادشاه یوما فیوما مداخل افزونی گرفت - و مخارج نیز توفیر  
 یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرور  
 دام ممالک یکصد و بیست کرور دام خالصه مقرر کرد  
 که موافق دوازده ماهه سه کرور (روپیه) می شود - و آخرها  
 قریب بچهار انجامید - چنانکه گذشت \*

غریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات

و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول  
 جلوس یک کرور و هشتاد لک روپیه نقد و جنس و چهار لک

و بدخشان در تصرف داشتند ) از مال و سائر نقدي<sup>(۲)</sup>  
و غله و ارتفاع و زکات بیک کرد و بیست لک خاني  
( که سي لک روپيه باشد ) مي ( سيد - که تنخواه هر هفت هزاري  
هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و یک کرد دام  
انعام است - فكيف يمين الدوله آصف خان که هر سال پنجاه لک  
روپيه حاصل تيرل داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها  
بمنصب شصت هزاري چهل هزار سوار دو اسپه سه اسپه  
و انعام هشتاد و سه کرد دام ( سيده بقرار دوازده ماهه  
دو کرد و هفت لک و پنجاه هزار روپيه تنخواه يافت \*  
بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشياني  
( که بانی مبانى خلافت و جهانباني و موسس قواعد  
جهان ستاني ست ) بمابقه استمرار و پيشين معمول اخراجات  
آنقدر نبود - چون روز بروز ناحيته بر ناحيه و مملکت  
بر مملکت مي افزود و وسعت و فسحت در ملک پديد آمد  
هرچند بقدر ضروري آن خرج افزايش گرفت اما مداخل  
از يک بصد کشيد - و اندوختها فراهم آمد - در نوبت  
سلطنت جنت مکاني ( که آن پادشاه لا ابالي املا بمهمات  
ملکي و مالي گيرا نبود - و مزاج مجبول بپروائي و عاليجاهي  
داشت ) متصدیان خيانت آلود آرزو از زر اندرزي و ( شورش ستاني



از تغییر بهره مند خان بخدمت آخته بیگی کامیابی اندوخت  
 سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشیکری  
 سیوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر پایه عزت بر افزود سال  
 بیست و پنجم مطابق سنه ( ۱۰۹۲ ) هزار ونود و دو  
 هجری رخت زندگانی بر بست \*

### \* عزایت خان \*

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطنش چنانچه باید آگهی  
 نیست - نه از اسلاف او خبری و نه از اخلافش اثری در میان  
 غیر ازینکه گویند خوانی بود - در آخر سال دهم عالمگیری  
 بدیوانی خالصه سرافرازی یافت - مشارالیه در سال سیزدهم  
 افزونی مدد خرج از عهد اعلی حضرت چهارده لک روپیه  
 بردخل معروض داشت - حکم شد چهار کرور روپیه خالصه  
 مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه  
 فرموده اکثری ابواب خرج از سرکار پادشاهی و پادشاه زاده  
 و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکی بعظمت و پهنائی سلطنت  
 هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان  
 پی توان برد - که موسوم السلطنت سلاطین دیگر بیافست نوکری  
 امرای اینجا نمی رسد - ماحصل امای قلی خان و نذر محمد  
 خان ( که سراسر ولایت ماورا انهر و ترکستان بلکه تا بلخ

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بنده سلطنت رسید  
و بعضای خلعت و جیغۀ مربع با پهل کتاره و منصب چهارهزاری  
پانصد سوار و اسب با زین مظل و فیل و بیست هزار روپیه  
فقد فرق عزت برافراخت. سال بیست و پنجم چون خبر فوت  
قادر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن  
پسران خان مذکور بخلعت تعزیمت مخلع گردیدند - سال  
بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده ازو ظاهر گشت پادشاه  
بیدماغ شده او را تعینات بنگاله فرمود - پس ازان (که عالمگیر  
پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگی که با شجاع زد داد  
او در فوج قول بود - بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه  
پیوست - تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد می شود  
گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسب و فیل  
سر بلندی می افروخت \*

### \* عبد الرحیم خان \*

پنجمین پور اسلام خان مشهدی ست - بعد فوت پدر  
بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس آشیانی  
بداروغی خواصان مامور شد - و سال دوم جلوس خلد مکان  
بخطاب خانی و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشانی  
بداروغی غسلخانه چهره عزت برافروخت - سال بیست و سیوم

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد  
 مشمول عواطف بود - بعد ازان ( که بلغ بنذر محمد خان  
 معتد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه ازبک  
 (۲) و المان و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب  
 روانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک  
 شد ) ازانجا ( که خسرو پیش از تسخیر بلغ و بدخشان از پدر  
 آزاده شده به پیشگاه خسروی آمده بود ) نه پدر طلب نمود  
 و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز از مستلذات اینجا  
 برگرفته برفتن راضی نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن  
 بعنایت خلعت و جیغۀ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق  
 مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سی هزار روبیه نقد  
 کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش  
 خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان او را  
 ولایت غوری داد - سبحان قلی پسر چهارمین خان ازین امر  
 آزاده شده با هزار سوار بوسر بلغ آمده خان را تنگ ساخت  
 ناکزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته  
 خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلمادان  
 ( که با سبحان قلی موافقت داشتند ) هر راه گرفتند - و دستگیر  
 ساخته پیش سبحان قلی بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

فردوس آشیانی چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج  
 کثیر رفته پس ازان ( که نذر محمد خان با سبحان قلی  
 و قتل محمد در پھر خود راه فرار گزید ) باغ را بتصرف  
 در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و (ستم ولد خسرو  
 نبیر) خان مذکور را طلب داشتہ حوالہ لہراسپ خان نمود  
 سال بیستم سعد اللہ خان ( کہ بعد استغای شاهزادہ  
 بہ بدوبست آنجا تعین شدہ بود ) حسب الحکم ہر سہ کسی  
 مذکور را با سایر متعلقات ہمراہ راجہ بیتھاداس و غیرہ (وانہ  
 حضور ساخت - بعد رسیدن اینہا بعتبہ خلافت صدر الصدور  
 سید جلال تا خیابان پذیرا شدہ بحضور آورد - پادشاہ بہرام را  
 بعطای خلعت با چارتمب زر دوزی و جیغہ و خنجر مرصع  
 با پھول کتارہ و منصب پنجہزاری ہزار سوار و دو اسپ  
 با زین طلا و مطلا و دہ تقوز پارچہ و یک لک شاہی ( کہ  
 بیہمت و پنجہزار روپیہ باشد ) و عبد الرحمن را بمرحمت  
 خلعت و جیغہ و خنجر مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز  
 پارچہ و رستم را بخلعت و اسپ برنواخت - و عبد الرحمن را  
 ( کہ خرد ترین برادران بود ) صد روپیہ (ہزانہ مقرر کردہ  
 پیداشاہزادہ داراشکوہ سپردند - و مستورات خان مذکور را  
 بیگم صاحب اندرون طلبیدہ باقسام دلجوئی تسلی خاطر

## \* عسکر خان نجم ثانی \*

نامش عبد الله بیگ است . در عهد فردوس آشیانی سال  
 هزاردهم جلوس بمنصب دز خور و قلعه دارمی کالنجر چهره  
 عزت بر افروخته پستر توسل با محمد داراشکوه جمعه  
 میر بخشعی سرکار شاهزاده مزبور گردید . سال سیم بخطاب  
 عسکر خان نامور گشت . و چون پس از انهزام مهاراجه جهونیت  
 سنگه آمد آمد محمد اردنگ زیب بهادر بجانب اکبر آباد  
 شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله  
 خان جهت بهتن معتبر دهوایور و رزجک در مثل هراولی  
 تعیین یافت . و در مصاف دوم در مورچال متصل گدهه پتهای<sup>(۲)</sup>  
 بود . چون داراشکوه اسامیها و اسباب ضروری همراه گرفته  
 بهخبر گجرات ریه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه  
 مطلع گشته از صف شکن خان آمان طالبیده نزد او آمد  
 و بهحصول ملازمت و عنایت خلعت و بحالی نوکری کامیابی  
 اندوخت . پستر در کوهکیان خانخانان معظم خان قرار یافته  
 بصوبه بنگاله رفت . سال هشتم جلوس عالمگیری باتفاق بزرگامید<sup>(۳)</sup>  
 خان جهت تعخیر چاتگام کمر همت بهمت . بعد از ان احوالش  
 بگوش نرسیده \*

## \* عبد الرحمن سلطان \*

ششمین پور نذر محمد خان است . سال نوزدهم جلوس

(۲) در [ بعضی نسخه ] پتلی (۳) نسخه [ ج ] بصوب بنگاله .

ب حفظ بنگش پائین <sup>(۲)</sup> نوازش آمود گردید - و سال هفدهم از اصل  
و اضافه بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته  
بقندهار نود پدر دستوري یافت - چون پدرش را در سال  
بیست و پنجم (رزگار سپري شد او از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزاري هزار و پانصد سوار لوی افتخار برافراخت - و آخر  
همین سال ب خطاب خاني و عطای اسپ با زین نقره ناموري  
پذیرفته با سلطان محمد ارننگ زیب بهادر ( که بار دوم بیساق  
قندهار مامور شده بود ) مرخص گشت - پستر مدتها بحراست  
شهر کابل معین بود - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و پستر باضافه  
پانصدي طبل شادکامی نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه  
( که بر سر سلطان شجاع تعیین یافته بود ) دامن عزیمت بوکمر  
همت زد - پس ازان ( که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه  
بعد از جنگ سموگدهه پهای فرار بلاهور شتافت ) از  
شاهزاده مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت  
و بعطای خلعت و خطاب سعید خاني و از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید  
تتمه احوالش بنظر نرسیده \*



اعلیٰ حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود \*

از کارهای پا برجای از ( که بمرد دهور و اعوام بر صفحه ایام خواهد بود ) آردن آب نهر است در بلده دار السلطنه لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه

( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه علی مردان خان بعرض رسانید که از مردم او شخصی ( که در کندن نهر مهارت دارد ) تعهد میکند

که نهری بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات مرحمت شد - آن شخص از مذبح دریای راوی ( که بکوستان

شمالی ست بمسافت پنجاه کوه جریبی از لاهور و بر زمین هموار جریان دارد ) شروع بحفر نموده در عرض یک سال

و کسر انجام گرفت - سال چهاردهم بگذار آن نهر در حوالی شهر مذکور در مکانی ( که بلندی و پستی داشت ) باغی ( که مشهور

بشاله مار است ) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه به مرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم

باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین کیفیت و خصوصیت باغی در هندوستان نیست \* \* بیت \*

\* اگر فردوس بر روی زمین است \*

\* همین است و همین است \*

و چون آب نهر چنانچه باید نمی آمد لک روپیه دیگر حواله

کار گذاران شد - اتفاقاً میرکاران از بیوقوفی پنجاه هزار روپیه



به سواره و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده  
 در یکرز از خیسون گذشت - و به سواره را غریق گردانید  
 اجل ساخت - و پس ازان ( که بلخ و بدخشان بنذر محمود  
 خان را گذاشتند ) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا  
 می پرداخت - در سال بیست و سیوم از کابل بحضور رسیده  
 به تیولدار می صوبه لاهور مامور گردید - پس از چند روز  
 کشمیر ( که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود )  
 خوش دلی اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار  
 تعیین گشت اگرچه صوبه دار می کابل بسایمان شکوه مهین پسرش  
 مقرر بود امیر الامرا بحراست آن ملک دستوری یافت - و باز  
 بصوبه دار می کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلوع  
 بملازمات رسیده اسهال بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سیم  
 و یکم سنه ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر  
 گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرای عقبی گردید - نعلش او را  
 بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند - متروکات او  
 از نقد و جنس یک کرور روپیه بضبط در آمد - هر چند  
 در ایران خلاف طریقه ملازمان خاندان صفویه درزیده بکور نمکی  
 و بیوفائی خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسب اخلاص  
 و شگرفی عقیدت و وفور دانائی و مردانگی پایه اعتبار از  
 جمیع امرا برتر افراخته بمرتبه در مزاج پادشاهی جاکرد که

تاراج کرده سالم و غنم بر گردید - (رز دیگر بیگ ارغلی با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - او پای ثبات افشرد - و خون شاهزاده بکومک رسید - جمعی از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان قلی<sup>(۲)</sup> سلطان بوادش ( که بخان خرد موسوم بود ) با اوزبک بتسیار پیوسته بتفریق اسپان<sup>(۳)</sup> بزبون و خوش اسپه پرداختند - و هر که اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار تکریم<sup>(۴)</sup> با فوجی از یک تازان بر امیرالامرا تاخته نزدیک بود که خون را برساند - او بمشاهده آن تیغ از غلاف کشیده مهمیز بر اسپ زد - دیگران با او در آریخته نایره جدال ملتزم ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر ر خورده و اسپش نیز بزخم تفنگ از پا در آمدند - و بدست غلامان امیرالامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید \*

بالجمله هفت رز جنگ قیامت آشوب در میان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کنان ببانج رسیده خواست اردو در شهر گذاشته جریده<sup>(۵)</sup>

( ۲ ) نسخه [ ج ] سبحان قلی برادرش ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] اسپان

زبون و خوش اسپه ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] مکریت ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ]

جریده به مناقب آنها

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان ( که ولایات تازه گرفته از قرار واقع مضبوط گردن ) اراده مراجعت نمود و باوصف منع حضور ممنوع نشده معاملات دو برای آوردن آنذیاد مجبورا برهم خورده هرج و مرج و تازگی پدید آمد اعلی حضرت شاهزاده را بعزل جایگزین و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست با آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیر الامرا حکم شد که متمردان قندز را مالش به سزا داده بعد از رسیدن حاکم به بدخشان بصوبه داری کابل ( که بدو متعلق است ) باز گردان و در همین سال سده ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص یافته مرخص گردید - امیر الامرا نیز با شاهزاده همراه گشت چون بنواحی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسر کلان نذر محمد خان والی بخارا از قرشی متوجه کناو جیحون شده بیگ اوغلی را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - او از آب آمویه گذشته در حوالی آقچه مجتمع گشته - و قتل محمد سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز بار پیوسته - شاهزاده بلخ در نیامده متوجه آن سمت گردید - و در تیهور آباد هنگامه نبرد آراستگی یافت - امیر الامرا حریف خون را برداشته تا منزل قتل محمد سلطان ( که از دایره اوغلی دور بود ) رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و لوازم همراهانش

دفع الوقت می گذد - در کروهی بلخ رفته دایره گردید - شامگاه  
 بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان پسران او با جمعی از اکابر  
 آن بلده بهالزمت (سیده رخصت معارفت یافتند - صبح بعزم  
 ملاقات او بیاض شتافته فرد آمدند - نذر محمد خان بتیقه  
 ضیافت در شده بیاض مراد رفت - و لخته جواهر و اشرفی گرفته  
 قرار نمود - و در شرغان بفکر فراهم آوردن سپاه گردید - بهادر  
 نجان رهله و اصالت خان تعاقب نموده بچنگ پیوستند - خان  
 از مشاهده استیلاي آنها جاو گردانیده باند خود شتافته روانه  
 ایران دیار گشت - در سو آغاز بیستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه  
 و سکه صاحب قران ثانی پیرایه ظهور گرفته همگی دوازده لک  
 روپیه از مروج آلات و غیره با دو هزار و پانصد اسب و سه صد  
 شتر بضبط درآمد - اما از متصدیان مهمات او ظاهر شد  
 که از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - قدری عبد العزیز  
 نجان متصرف گشت - و بسیاری از بزگان بغارت بردند - و قلیله  
 بخود همراه برد - سوای خسرو ( که سابق روانه حضور گشته بود )  
 بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل  
 بکامیاب عواطف پادشاهی شدند - بطریق تعمیه تاریخ این  
 قلم است \*

و در همین سال میادی سنه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و تخنیه اوزبک و المان شاهزاده مراد بخش را با علی مردان خان و دیگر امرای عمده با پنجاه هزار سوار جرار تعیین فرمود - و چون درین ایام بجان نثار خان جهت تعزیه شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس ثانی بهفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعار بطایب پسر کلان امیرالامرا ( که برسم یرومخال نزد شاه بود ) رقم پذیرفت - شاه از فرط مروت سلسله دیرین موالات نکسیخته او را روانه فرمود - و امیرالامرا بهمراهی شاهزاده مراد بخش برای کتل طول راهی گشت - چون بحوالی سراب رسید سلطان خسرو پسر درم نذر محمد خان ( که حکومت قندز داشت ) از چیرگی المان نتوانست ثبات ورزید - بشاهزاده پیوست و پس ازان ( که شاهزاده بحوالی خلم سه منزلی بلخ رسید ) نذر محمد خان را با ارسال فرمان پادشاهی متضمن تسلیه و دلدهی و رسیدن خود بطریق کوهک مستظهر گردانید - او در جواب گفت که همه ملک تعلق بهسرکار والا دارد - من ادراک ملازمت نموده روانه حجاز میشوم - اما از شوخی و خیره سری اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف شوند - امیرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده باستانه امام رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحیل و خدعه

امیر الامرا بحضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان  
 ( که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده ) دستوری  
 یافت - اصالت خان میر بخشی بهمراهی مامور گشت  
 (۲) علی مردان خان در سال نوزدهم فوجی از کابل بر کهمرد  
 فرستاد - چون مردم کمی در حصار بودند بے استعمال سیف  
 و سنان فرار نموده قلعه بتصرف در آمد - ازین خبر امیر الامرا  
 با فوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد ( که محافظان  
 قلعه کهمرد از بیجگری و آمدن فوج ارزیک قلعه را سپرده  
 غارت زده الرسات و اویماقات سر راه گشتند - و درین طریق از  
 نایابی آذوقه و کاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است ) تسخیر  
 آن قلعه موقوف بوقت دیگر داشته بکشایش بدخشان ( و آوردن - چون  
 بکلمار رسید تهانه دار پنجشیر ) ( که از حقیقت راه واقف بود )  
 آگهی داد - که گذشتن چنین لشکری از کتلها و تنگنای این راه  
 صعب المرور دشوار - معینا یازده جا از آب پنجشیر ( که بے پل  
 نمی توان گذشت ) عبور باید نمود - بنابراین امیر الامرا اصالت  
 خان را بتاخت خنجان کسبل نمود - که در شانزده روز رفت  
 و روپے کرده برگشت - و باتفاق عازم کابل گردید - و این  
 رفتن و آمدن در چنین هنگامه ( که در توران هرج و مرج  
 واقع شده ) ملائم طبع اعلی حضرت نیفتاد \*

چهاردهم سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم  
صوبه کابل مورد مراجع گشت - و سال شانزدهم ( که دار الخلافه  
اکبر آباد بغر نزول پادشاهی (رونق گرفت ) علی مردان خان  
برطبق طامپ بملازمست رسیده بخطاب عمده امیرالامرا و انعام  
یک کروڑ دام و عنایت حویلی اعتقاد خان که بهترین منازلست  
( که امرای نیشان در آگره برکنار چون اساس گذاشته اند - و خان  
مذکور بخواهش پادشاهی پیشکش کرده بود ) مطرح انظار  
عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبه کابل یافت \*

و در سال هیزدهم قردی علی قطغان اتالیق سبحان قلی  
خان پسر نذر محمد خان ( که بضبط کهمورد و مضافات آن  
از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعیین شده بود )  
از ناعاقبت اندیشی بر احشام بلوچان نواحی زمین داور  
تاخته برخه الوس هزاره را ( که برکنار دریای هیرمند  
اقامت دارند ) غارت نمود - و بیست گروهی بامیان توقف گزید  
تا قابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علی مردان فریدون  
و فرهاد را ( که از غلامان معتبر ار بودند ) با فوجی بر سرار  
فرستاد - اینها باستعجال شتافته بمخیم اوزبکیه ریختند - قطغان  
دست و پای زده (و بفرار گذاشت - زوجة او با چنده از اقاربش  
با تمام اسباب و اشیاء بدست در آمد - و در همین سال

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان ( که بحکومت قندهار مقرر شده بود ) علی مردان خان روانه حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و عالم و نقاره اختصاص یافته بود درین (وزشش هزار) ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتماد الدوله ( که بسرکار والا متعلق بود ) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمده او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علی مردان خان را ( که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هذوستان نداشت ) بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتهای الویه پادشاهی بکابل خان مزبور دستوری تعلقه یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علی مردان خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار بلند رتبه گشته باوصف صوبه داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق تابستان و زمستان را بآسودگی و فراغت بسربرد - و در سال



بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار  
 بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول بمصر کلاش را طامب داشت  
 علی مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما  
 بعد ازان بهرکه گمان دزدگی داشت بقتل آورده پرده  
 از روی کار برداشت - شاه سیارش قللر آقاسی را ( که بمشهد  
 مقدس فرستاده بود ) بر سر او تعیین کرد - علی مردان خان  
 بعلی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده  
 یکی از عمدها تعیین شود که قلعه باد سپرده روانه درگاه شوم \*

در سال یازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت  
 سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم  
 غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانه قندهار گشتند - چون  
 سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که  
 تا سیارش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت  
 نخواهند کرد - باتفاق علی مردان خان ( که همگی هشت هزار  
 سوار بود ) بیک فرستنی قاعه با سیارش ( که پنج شش هزار  
 سوار داشت ) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد  
 قزلباشیه (۲) رو بفرار آورده تا معسکر خود ( که آنروی آب اندراب (۳)  
 بود ) عذر باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه  
 آن سمت گشت - آنها احوال و ائفال بر جا گذاشته بدر زدند

اوزبکیه خراسان و محاربات آن گروه صدور یافت ( بمراتب  
 علیای خانی و لقب ارجمند بابا ترقی نموده قریب سی سال  
 من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت  
 و رعیت پروری بظهور می آورد - چون شاه در عهد جنت مکانی  
 قلعه قندهار را بمحاصره چهل و پنج روز از عبد العزیز خان  
 نقشبندی برگرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شیخ  
 در سنه ( ۱۰۳۴ ) هزار و سی و چهار بالای ایوان اربک  
 قندهار بر سرپره ( که بمحجر ایوان تکیه داشت ) خوابیده بود  
 محجر سستی پذیرفته میان خواب و بیداری پایان افتاد  
 و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانه برخه خدمتگاران آگهی  
 یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علی مردان  
 بیگ را بخطاب خانی و ریاست قندهار سرفراز کرده ببابای  
 ثانی ملقب فرمود \*

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفی  
 پسرزاده او رسید بمظنهای بے اصل و احتیاطهای ددراز کار  
 اکثر عمدهای دولت عباس شاهي را از پا در آورد - علی  
 مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصراً در توسل  
 بدرگاه فردرس آشیانی دانسته نوشت و خواند به سعید خان  
 صوبه دار کابل در میان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته  
 قلعه بالای کوه لکه ( که بر حصار قندهار مشرف است )

سوار کامیابی اندوخت - سال نهم ( که ملک دکن دوم بار  
 مطرح الودیه ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهوشله و پامال  
 ساختن ملک عادل خان (دانه شد) او بهمرایهی خاندوران  
 اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان کردن واقعی نمود  
 سال دهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد  
 سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلذ شده  
 بقلعہ داری فتح آباد دهار در از اقران تفوق چیست - و پستور  
 باضافه پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم  
 بعزایت نقاره کوس شادمانی زد - و پس ازان ( که هفده سال  
 و کسر زیاده در حراست فتح آباد دهار در بعزت و ابر  
 بسر برد ) سال بیست و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۶۳ ) هزار  
 و شصت و سه هجری روح بر فتوحش بروضه رضوان پرداز نمود  
 پسرش قلعه دار خان است - که احوالش علیحدہ درین نامه  
 بگذارش آمده \*

### علی مردان خان امیر الامرا \*

پدرش گنج علی خان زیگ - که از عشائو اکراد است  
 ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود - در ازان طفولیت شاه  
 و ایام اقامت هرات بشکرف پرستاری قیام داشت - در زمان  
 فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهای ( که در فتور

قندهار نامزد شد - و از انجا همراه قلیچ خان جانب بهت  
 شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکو خدمتی گردید  
 لهذا سال بیست و سیوم بدایه دو هزار و پانصدی هزار  
 سوار تفرق بر همگان جمعت - سال بیست و چهارم همراه  
 جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال  
 بیست و ششم برکاب سلطان دازا شکوه بجانب قندهار کمر  
 عزیمت بست - و از انجا با دستم خان بتسخیر بست کام  
 جلالت برداشت \*

### عرب خان \*

نور محمد نام - در عهد فردوس اشیانی منصب یافته  
 سال سیوم [ که بلده برهانپور معمر فیروززی بود - و سه فوج  
 بسرکردگی سه آمده جهت تغبیه خانجهان لردی و تخریب  
 تعلقه نظام الملک دکنی ( که او را در پناه خود داشته بود ) تعین  
 گردید ] از بهمرامی اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیفاتی  
 دکن مخصوص گشته سال هفتم ( که پادشاهزاده محمد شجاع  
 بتسخیر پریندا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعی  
 بطریق مغلا پیشتر روانه ساخت ) چون بظاہر احتیاط راه  
 در تصبات سر راه تمانجات قرار یافت او را با پانصد سوار  
 در ظفرنگر گذاشت - و اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان  
 هر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد

## \* عبد الرحیم بیگ اوزبک \*

برادر عبد الرحمن بیگ اقالیق عهد العزیز خان مهر  
نذر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس  
فردوس آشیانی از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتیاز  
حاصل نمود - پادشاه اورا بعثایت خلعت و خنجر مرصع  
و شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هزاري شش صد  
سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد نوازش فرمود  
و پستری اضافه پانصدی دو صد سوار و تیول در صوبه بهار یافته  
بدان صوبه مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر  
درشت خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او  
و خان مذکور ناسازگاری در داد او این معنی را باعث ضرر  
خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر  
ساخت - و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست  
حتا که زنان او آگهی نیافتند - چون این مقدمه بهمع  
پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور مادر گردید - سال  
سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگی بعرض  
بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال  
پادشاه بکشمیر متوجه شد اورا از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزاري هزار سوار برنواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود  
سال بیست و دوم همراه سلطان اردنگ زیب بهادر بصوب

و سواد فارسی نامها آگهی داشت بتعلیم بیگم صاحب مقور  
 شده سر بارچ کیوان رسانید - پس از فوت ممتاز الزمانی  
 پادشاه از راه قدر دانی صدارت محل بار تفویض فرمود  
 از آنرو که فرزندی نداشت پس از فوت طالبا دو دختر او را  
 بفرزندی برگرفته بود - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را  
 بقید تزویج ضیاء الدین مخاطب برحمت خان پسر حکیم قطبا  
 برادر حکیم رکنا در آورده بود - سال بیستم در ایامه ( که بلده  
 لاهور مقر سلطنت بود ) کوچک ( که با وی خانم را آنست  
 بسیار بود ) بعارضه وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز  
 بسوگواری او بخانه خود رفته نشست - پس از آن پادشاه او را  
 در مکانی ( که میان محل پادشاهی داشت ) از خانه طلب  
 داشته خود بتسلی او متوجه شده در آن مکان تشریف فرمود  
 و بدولت خانه همراه آورد - او بعد از فراغ کارهای حضور  
 بمنزل معهود رفته واصل بحق گردید - پادشاه ده هزار (۲) روپیه  
 برای تجهیز و تکفین او از سرکار داده حکم نمود - که جائی  
 بامانت بسپارند - پس از یک سال و کسریه بآباد بده  
 در مقبره ( که غربی روضه مهد علیا متصل بچوک جلوخانه  
 بمبلغ سی هزار روپیه از سرکار پادشاهی ترتیب یافته ) مدفون  
 گردید - و نهیم ( که حاصلش سی هزار روپیه است ) جهت  
 اخراجات آنجا مرحمت شد \*

هشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و یستر چون خانسامانی  
از عزل او بملا علاءالماک تونی مقرر شد او باضافه دویست سوار  
و خدمت بخشیکری درم و عرض وقائع صوبجات فرق عزت  
برافراخت - سال بیستم با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیست  
و پنج لک روپیه بغوری نزد شاه بیگ خان تھانه دار آنجا  
دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزار سوار و مرحمت علم لوی کامرانی برافراخت  
و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه  
و نه هجری در ایامی ( که بلده کابل مطرح الویه ظفر طراز  
بود ) بمرگ مفاجات بمطاط زندگی در نوردید - از نظام  
و سیاق بهره ور بود - صبیغه پرورش کرده سنی خانم ( که  
داتق و فائق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود ) در حبابه  
نکاح داشت \*

خانم مذکوره از اولاد اهالی مازندران است - و خواهر  
طالب آملی - که در عهد جذت مکانی بخطاب ملک الشعرائی  
سوفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم  
رکذای کاشی بامداد طالع بخدمتکاری ممتاز الزمائی امتیاز  
اندوخت - از آنجا ( که بشیرا زبانی و ادب شذایی متحلی بود  
و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر ) از سایر خدمتکاران  
قدیم گذرانیده بدایه مهورداری رسید - و چون از غام قرأت

هفدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۳ ) هزار و پنجاه و چهار هجری  
 بدار آخرت خرابید \*

## عادل خان عنايت الله

برادر زاده و متبناي افضل خان ملا شكر الله است  
 قام پدرش عبدالحق - که در عهد فردوس آشياني بمنصب  
 هزاري دريست سوار رسیده - و بامانتخاني ممتاز گردیده  
 خط نسخ بهياري خوب <sup>(۲)</sup> مي نوشت - سال پانزدهم در جايزه  
 كتابه ( که در گنبد ممتاز الزماني نداشت ) بعتاي فيل  
 سرافرازي يافت - سال شانزدهم رخت از دنيا بربست - خان  
 مذکور سال دوازدهم بتفويض خدمت عرض مکرر مباحث اندوخت  
 يستر بخطاب عادل خان و تقرر ديواني بيوتات از تغير  
 ملتفت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اعلی و اضافه  
 بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خدمت مير ساماني  
 سر بلند شده پایه عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوي  
 خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع موبجات و رساله  
 انعام ( که بار متعلق بود ) نيز بنامبرده مفروض شد - سال  
 هيزدهم باضافه دريست سوار رايسته افتخار بر افراخت  
 و عرض وقائع موبجات از تغير او بملا علاءالماک مقرر گردید  
 سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي



بر می آیند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازین مرد  
که با افعال نکوهیده فخر می کند - و ندامت ندارد - اولادش  
رشد می نکرد - میرزا عبد الرسول تعینات دکن بود \*

## عزیز الله خان

عزیز الله نام - پسر یوسف خان پور حسین خان تکریم  
است - که احوال هر دو بزبان خامه و قانع طراز گذشته - نامبرده  
از تعیناتیان صوبه کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکانی  
بمنصب دو هزار سوار فایز گردید - پس از مسند نشینی  
فردوس آشیانی ببحالی منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم  
بخطاب عزت خان و عطای علم رایت ناموری برافراخت - سال  
یازدهم از اصل و اضافه پدایه دو هزار سوار و پانصد سوار  
تفوق جست - و در همین سال چون بهمراهی سعید خان بهادر  
بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزیمت  
یافت باضافه پانصد سوار سرشته اعتبار بدست آورد  
و از نواحی قندهار با پسران خان جهت تسخیر قلعه بست  
بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشته  
بدراست قلعه بست و گرشک<sup>(۲)</sup> (که مفتوح شده بود) مامور گردید  
سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار  
سوار و خطاب عزیز الله خان درجه اعتلا پیمود - سال

معتبر مقرر میگردد - هرکه عقب می ماند سرش بریده می آرد  
 پنجاه مغول ( که یساول میر توزک بودند ) بلباس و سلاح و طره  
 و عصاهای مرصع اهتمام می کردند - گویند در مهم رانا سه صد  
 سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتکار و جلودار  
 و چوبدار بهمین وضع با او می بودند - و بچهره زخمی رسیده  
 بسیار خوش نما بود - و مهابته تمام داشت - در آخر ایام  
 یکپاس شب مانده دیوان می کرد - از سفاکی هم دست  
 کشیده بود \*

شیخ فرید بهکری در ذخیره الخوانین آورده - هنگامی ( که  
 عبد الله خان را خانجهان لودی نظربند نمود ) ده هزار روبیه  
 جهمت خرج او مصحوب من فرستاد - بعدد الله خان عرض کردم  
 که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران  
 بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگه تا پتینه  
 دو روبیه منار کله آنها ست <sup>(۲)</sup> - گفتم البته درین مردم مسلمانی  
 بے گناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد  
 اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها  
 تا قیامت کردها میشود - پیغمبر خدا بخانه نداف میرفت  
 و معجزات می نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم  
 مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

---

(۲) در [ اثر نسخه ] کله منار آنها \*

قدر بود - و این حرکت معمول بر آسافل و غراغت دوستی  
 قهروز جنگ شده بعزل قبول اسلام آباد مورد عتاب گشت - و در  
 سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی آله آباد  
 مقرر گردید - و پس از چندے اعلیٰ حضرت او را از منصب  
 یاز داشته لک روپیہ بطریق مساعدہ قرار یافت - و در همان ایام  
 مجددا بر سر عنایت شده بمنصب سابق مباهی فرمود  
 عمرش قریب بیفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم  
 سنه { ۱۰۵۴ } یکہزار و پنجاہ و چہار در گذشت \*

باسفاجی و ظلمہ کہ داشت مردم دعویٰ مشاہدہ خوارق از  
 می کردند - و ندور و فتوح می گذرانیدند - پنجاہ سال در امارت  
 گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بہمان شوکت و دولت  
 دیدہ میشد - نوکری او ایمانی داشت <sup>(۲)</sup> - در حیات او اکثر  
 ملازمانش پنجہزاری و چہار ہزاری شدند - گویند سپاہ  
 بیش قرار نگاہ می داشت - اما در سال جز دو سہ ماہ  
 طلب نمی یافتند - اگرچہ نسبت بجاہای دیگر آن سہ ماہ  
 طامپ یکسالہ بود - و کہ قدرت نداشت کہ خود عرض احوال  
 خود نماید - بدیوان و بخشی بگویند - اگر آنها در عرض توقف  
 میکردند صفای ریش می بخشید - و ضابطہ از در یورش و سوار  
 چنان بود کہ در یکروز شصت ہفتاد کرۂ می نورید - چنداں

گوند آن ناحیه جان میپردند - فیروز جنگ هر هر دو بریده  
روانه حضور ساخت \*

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [ که بمنصب هزار  
و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته بحکومت سرزمین خود  
( که از دیوباز آزادی او بود ) دستوری گرفته ] از فتنه سرشتی  
سراز انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حسب  
فرمان از بهار بمالش آن بد کردار (ر آورد - نخست حصار  
یهوچنور را ( که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن  
بود ) محاصره نمود - او بعد زن و خورد پی در پی هراسان  
شده بعجز گرائید - و انگي بر بسته دست زن خود گرفته  
بوساطت یکی از خواجه سرایان فیروز جنگ حاضر شد - خان  
اورا بازنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن  
مخدول را بیاسا رسانیده زن اورا با اموالش خود متصرف شود  
فیروز جنگ لخته از غنائم بگنداوران وا گذاشته زنش را مسلمان  
ساخت - و بتکاج نبیره خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش  
پرتیراج پسر چهار سنگه و چنپت بنديله ( که در نواح  
اوندچه سر بشورش برداشته بودند ) تعیین شد - اگرچه بسعی  
باقی خان ( که عبد الله خان اورا فرستاده بود ) پرتیراج اسیر  
گردید لیکن چنپت ( که محرک سلسله فساد بود ) بتکک پا جان

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشت چجهار  
 بندیله باز بغی ورزید - بر طبق حکم از راه برگشته بمالش  
 او پرداخت - خاندوران از مالوه و سید خانجهان بارهه نیز  
 پیوسته چون یک گروهی اوندچهه معسکر ساختند آن تیره بخت  
 اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و لخته از سرخ و سفید  
 از حصار برآمده بصوب قلعه دهامونی ( که پدر او بکمال  
 استحکام بنا نموده ) ره نوردن فراز گشت - عساکر پادشاهی پس از  
 برکشان اوندچهه بتعاقب او سه گروهی دهامونی رسیده  
 آگهی یافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعه چورا گدهه  
 شتافته انتظار نوشته زمیندار دیوگدهه دارد - اگر بملک خود  
 راه دهد بدکن بدرزند - افواج پادشاهی دهامونی برگرفته  
 سید خانجهان بجبهت تنسیق ولایت مفتوحه توقف گزید  
 و عبدالله خان بهراولی خاندوران بهادر بدان سمت راهی گردید  
 چجهار از راه لانجی ( که داخل ملک زمیندار دیوگدهه است )  
 گریخت - عبدالله خان هر روز ده کره گوندی و گاه  
 بیست کره ( که قریب مضاعف کره رسمی ست ) می پیمون  
 در سرحد چاندا بار رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر  
 راه گلگنده گرفت - پس از ره نوردن بسیار یار پیوست  
 آن پدر و پسر از خوف جان بجنگلی در شده بدست طایفه

چهار سنگه بود ) ( سیده بچستی و چیره دستي مفتوح  
 ساخت - و چون اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان لودي  
 ببرهانپور طرح اقامت انداخت عبد الله خان از کالپی محال  
 تیول خود بدکن رفته بهوداری فوج ( که بهری شایسته خان  
 تعیین شده بود ) دستوري یافت - و بنابر دره ( که بر شکم  
 بهم رسانیده بود ) پس از بهی بحضور رسیده بگوشمال دریا خان  
 روهله ( که در نواح چالیس گانو شورش افزا بود ) نامزد گردید  
 و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف ( که خانجهان  
 و دریا خان از دولت آباد راهی شوند ) بلا اہمال و توقف  
 بتعاقب پردازد \*

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریا خان از دولت آباد  
 براہ خاندیس اداره مالوہ گشت اُر پاشنه کوب شتافته هیچ جا  
 مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیہ خانجهان پای ثبات  
 افشردہ کشته گردید - در جلدوی این کار سترگ بمنصب ششہزاری  
 شش ہزار سوار و خطاب فیروز جنگ مغنخر و مباہی گشت  
 در سال پنجم بصوبہ داری بہار مامور گردید - عبد الله خان  
 تنبیہ زمیندار رتن پور پیشنہاد ہمت ساختہ بدان سر زمین  
 در آمد - بابو لچہمی زمیندار آنجا خایف شدہ بوساطت راجہ  
 امر سنگہ مژبان باندهو زینہاری گشتہ سال ہشتم با پیشکش  
 ہمراہ خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهی اندوخت

خواندین اوزبکیه باین خاندان بمرتبه کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقه ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنک مکانی از قبل امام قلی خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت ، و بغایت نشستن پهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدر جلوس اعلی حضرت از لاهور باگرو آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت [ چون عبد الله خان را بسلسله نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والی پنج هزار سوار و عیانت علم و تقاضا بر نواخته سرکار قنوج به تیول او مرحمت شد \*

چون در همین سال اول چهار سنگه بندیده از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچهم <sup>(۲)</sup> شتافت فوجی به سرکردگی مهابت خان از حضور تعیین گشت - خانجهان لودی از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلالت بر کشوند - چون کار بران نابکار به تنگی گرائید بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان یا بهادر خان و جمعی دیگر امرا ( که نه هزار سوار بود ) بقلعه ایرج شازده گروهی اوندچهم ( که مشرق رویه آن ملک و در تصرف

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنايت چشم پوشيده  
مغارت و رزید - و بملک عنبر نوشت - چون او فراخور توقعش  
نپرداخت بوسیله خانجهان در سلک بندهای پادشاهی انتظام  
گرفت - گویند چون ببهراپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد  
استقبال کرده باعزاز و احترام آرد - او بلايه و چاپلوسی  
زده فرجی پوش مثل درویشان اوزبک محاسن تا بذاف رسیده  
به سلاح یک گهری شب مانده در دیوان خانه خانجهان آمده  
می نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهی شد  
همراهی گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت بر سر  
خانجهان میریزی قابوس است - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان  
بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعه آسیر زندانی  
گشت - اکرام خان فتحپوری قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود  
و بدحریک مهابت خان در ایام استیلاي او مکرر احکام رسید که  
او را کور نمایند - خانجهان مجبور نشد - در جواب نوشت که  
بقول من آمده - بحضور می آرم \*

چون سزیر خلافت بجلوس صاحبقران ثانی مزین گردید  
بالتماس سلاله سلسله نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف  
خواجه کلان خواجه جویباری است [ که بسی واسطه بهید علی  
عریض بن امام همام جعفر صادق ( علیه السلام ) میرسد  
و از اجله سادات و اعز اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد



بتجریک ارداب نفاق خواجه ابوالحسن بهرادرلی عبد الله خان  
 تعیین شد ) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلشکر  
 شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تغنگ از شست  
 غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر دو فوج از تزک افتاده  
 بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات بر راجه  
 تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرمود  
 او وفا نام خواجه سرائی را با معدوسه به نیابت آنجا تعیین  
 کرد - میرزا صفی سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم  
 ساخته باتفاق متعینه آنصوبه آن خواجه سرا را دستگیر نموده  
 شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماند و از شاهزاده  
 رخصت گرفته و ملتفت کرمک نگشته گرم و گیرا بدان طرف  
 شتافت - چون فیما بین عرصه مبارزت آراسته گشت شکست  
 بر عبد الله خان افتاد - ناچار پیروده آمده به بندر سورت  
 رفت - و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید  
 پس ازان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهي بود \*

چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله مغادرت بدکن نمود  
 و یاقوت خان حبشی و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه  
 گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه  
 بران یلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل  
 مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفاتی

لایق نبود بگیریزید - گریز جنگ خطاب. شماسست - و چون در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد بخششی را ( که واقعه نگار احمد آباد بود ) بنابر تحریر واقعی پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانمت رسانید دیانت خان از حضور تعیین شده که عبد الله خان را پا پیاده بحضور بیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع شاهزاده سلطان خرم صفح<sup>(۲)</sup> جرائم گردید - و چون مرتبه<sup>(۲)</sup> ثانی شاهزاده ولی عهد شاهجهان بدکن (خصمت یافت عبد الله خان بهمراهی موکمب شاهي مامور گشته به (خصمت از دکن به قبول خود شناسمت - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته اعتماد رای بهزادلی تعیین شد - که او را بخدومت شاهزاده رساند - و چون شاهزاده بجبهت مهم قندهار از دکن طلب حضور گردیده بانقضای موسم برشکل در ماند و اقامت گردید و مزاج پادشاهی بنابر درائی برانگیخته اهل عناد<sup>(۳)</sup> از چنین پهره منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهی نمود - چون شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کناره گزیده فوجی بسرکردگی راجه بکرماجیمت در برابر لشکر پادشاهی گذاشت ( که اگر جمعی بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه

(۲) نسخه [ ب ج ] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخه [ ج ] اهل فساد \*

از غایت غرور و نخوت ( بی آنکه از قوچ دوم خبر بگیرد )  
 بمملک غنیم درآمد - مملکت غنیم ( که از توهم عظیم داشت )  
 مردم چیده خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بر دوز  
 لشکوش برگی گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند  
 هر چند بدولت آباد نزدیک تر میشد انبوهی مخالف بیشتر  
 می گشت - چون به وائی دولت آباد رسید اثر از قوچ دوم  
 ظاهر نگردید - صلاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمد آباد  
 برگشت - درین راه غنیم پیچیده می آمد - و هر روز آرایش  
 می نمود - علی مردان بهادر عاز فرار بر خون نپستیده مردانه  
 ببردن آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت داد ( که ملک غنیم  
 بخانخانان در ساختن - و او خانجهان را بلطائف الحیل  
 متوقف کرد ) اصل ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن  
 بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحسن شنیده  
 عود کرده در عاهل آباد بخدومت شاهزاده پرویز پیوست \*  
 گویند جنت مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امزای  
 همراهی او کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست  
 گرفته چیزی می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت  
 که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمی رسد  
 باین شکل و شمائل و قریب و مرتبه و خزانه و جمعیت

اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته بمنصب هزاری  
و خطایب سفدر خانی برنواخت - و برادرانش خواجه یادگار  
و خواجه برخوردار بمناصب مناسب فرق عزت برافراختند  
و پس از سرپر آرائی صاحب طبل و علم گشت \*

چون مهم رانا از مهاجرت خان چنانچه باید متمشی نشد  
او در سال چهارم بهر داری آن عساکر نامزد گردید - دران مهم  
بتحصیل نام آوری علم شهرت افراخت - مهرپور را (که  
پناه جای رانا امرو سنگه بود) تاخته قیل عالم گمان (که  
مثالش دیگر نشان نمی دادند) بدست آورد - و در  
کونپامیر تمانه نشاند - بیرم دیو سولنگهی را (که از راجپوتان  
عمیده بود) بنهیب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار  
و بیست هجری بصوبه داری گجرات اختصاص گرفت - و فوج  
کومکبی از حضور نیز بار تعیین شد - بقرار آنکه با لشکر  
گجرات از راه ناسک و ترینک بدکن برآید - و خانجهان  
با راجی مانسنگه و امیر الامرا و میرزا (ستم) از راه بواز  
و هرود فوج از یکدیگر خبر گرفته بروز معین غنیم را (میان گیرند  
انگلیکه استیصال واقعی مقاهیر صورت پذیرد \*

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسب آراسته

(۲) نسخه [ج] از ناصیه حال او (۳) در [بعضی جا] کونپامیر - و در  
[بعضی نسخه] اکبرنامه [کونپامیر]

و چندے بحراسمت قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر  
 خانه زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بغابر عروض مرض  
 چون ضعف و ناتوانی او روز بروز می افزود معزول شد  
 و سال چهاردهم مطابق سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه هجری  
 پا به عالم عقبی کشید \*

### • هجد الله خان فیروز جنگ \*

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین  
 اصرار اسم ( قدس سره ) و خواهر زاده خواجه حسن  
 نقشبندی - آواخر عهد عرش آشیاپی از ولایت بهندوستان  
 آمده روزی چند با شیر خواجه در دکن بهربود - و هرجا  
 کار و تردد پیش آمد جوهر شمشیر زنی و راد مردی  
 نمایان ساخته یستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور  
 شاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده یکه  
 خدمات ترقی کرد - در ایام ( که شاهزاده در آله آباد  
 از خود سری و خود رائی شروع بتقسیم مناصب و خطاب  
 و انتخاب قبول و جاگیر بملازمان نمود ) او بمنصب هزار  
 و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف  
 خان ( که مختار سرکار شاهزاده بود ) نقش او خوب نداشت سال  
 چهل و هشتم بعثت خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

سنه ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و نه هجری در بهار برحمت  
حق پینوشت \*

### \* عرض خان قاشال \*

مخوض بیگت نام - از تعیناتیان صوبه کابل بود - چون سال  
دوم جلوس فردوس آشیانی تهمانه مضاک مضاف کابل از  
دست اوزبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاری شش صد  
سوار و تهمانه داری آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافه  
دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهره مباهات برافروخت  
و سال دهم باضافه دویست سوار و سال یازدهم بغزنی سه صد  
سوار کامیاب گشت - و در هنگامی ( که علی مردان خان سپردن  
قلعه تذهار باولیای دولت قرار داد ) او ( که از سابق  
در غزنین منتظر بود ) باشاره سعید بخان نظام کابل با یک هزار  
سوار روانه آنصوبه شده بقلعه مزبور درآمد - و در جنگی  
( که سعید خان را با سیاوش و فوج قزلباش دست داد )  
مصدر تودن شده بعزایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای  
نقاره و اسب و فیل فرق عزت با آسمان رسانید - و همراه راجه  
جگمت سنگه بهتسخیر قاعه زمین داور شتافته در گرفتن قلعه  
ساربان و محاصره زمین داور نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید

برگیان عذیر برداشته بودند - هرچند جراح برای معالجه  
 بر گماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست  
 و یک هجری چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف از  
 زبان زد است - شخصی بتقریبی گفت که فتح آسمانی سم  
 بهادر جواب داد - الحق فتح آسمانی سم - اما میدان  
 از ما سم - کرم الله پسرش در عهد فردوس آشیانی بمنصب  
 هزاری هزار سوار رسیده چند قلع دار اردگیر مضاف دکن  
 بود - سال بیست و یکم در گذشت \*

### \* عزت خان خواجه بابا \*

ظاهرا از قرابتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در  
 عهد جهانگیری بمنصب هزاری هفتصد سوار رسیده - و پس  
 از سریز آرائی فردوس آشیانی همراه یمین الدوله از لاهور آمده  
 بملازمت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت  
 و سال سیوم بدایه هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گشته  
 همراه عبد الله خان بهادر ( که بتعاقب خانجهان لودی  
 بعد فرار او از دکن بجانب مالوه تعیین گردیده ) دستوری  
 پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار  
 هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تقویض  
 فوجداری بهکر سرمایه شادکامی اندوخت - و سال ششم مطابق

سپاه تلنگانه بومی نامزد شد - سال چهل و ششم از کار طلبی  
 بیادری شیر خواجه نزدیک باتهری رسید - درین ضمن  
 شکست بهادر خان گیلانی ( که او را با اندک مردم در تلنگانه  
 گذاشته بود ) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف  
 دوچار شده هرچند بیشتر از همراهان پهلوی قوی کردند  
 از پای ثبات افشوده داد مردانگی داد - و بدست مخالفان  
 گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابوالفضل باقتضای  
 مصاحبت ملکی با سران دکن در آشتی زد از باین تقرب  
 رعائی یافته بهسرداران پادشاهی ملحق گشت - سال چهل  
 و هفتم در جنگی ( که بهسرداری شاعنواز خان میرزا ایرج با ملک  
 عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید )  
 سرداری جرانغار باو تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری  
 همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعیین گردید - حکم مدور  
 یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن  
 در آیند - و از فوج دوم ( که بهسرداری خانجهان لودی  
 تعیین شده ) خبر گیران بوده باتفاق در کار پادشاهی بذل  
 جهد نمایند - چون عبد الله خان بنابر خود سری بملک غنیم  
 در آمد و پس از آنکه اثری از فوج دیگر ندید گجرات رویه  
 برگشت از قرار بر کشتن خود داده با فوج غنیم ( که دنبال  
 گرفته می آمد ) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید



دوله زهی را بر سر آن قلعه فرستاد . در زمان عرب انکاشته مانع  
 نشدند . مردم زمیندار اندوختها برگرفتند . و در بازگشت  
 او در کعبه بگذرید . رسید مردم را متفرق گردانید . دوله زهی  
 (که عقب مانده بود) ملحق شده از او بر شکست . عرب  
 با درکس بجانبه افتاده بود . نومی در پی او رفته نزار آن  
 بد سوخت را با تمام رسانید . این مقدمه در سال سی و نهم  
مطابق سنه ( ۹۹۳ ) فرستاد و چون چهار شهری را داده  
شایخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که پادشاه از آن سه روز  
عرب نامی را بر شکار در آب بهت فرستاد . پادشاه ( که  
بوق ازای در این جهنت بود ) <sup>(۲)</sup> بر زبان آورد . که بدل

تبریز آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد  
و پس ازان ( که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار  
مرخص گردید - و در تعلقه دلپت انجینه رسیده بعد تادیب او  
سعادت علی خان را در قلعه کنت<sup>(۲)</sup> از مضافات رهناس  
جهت پاسبانی گذاشت ) عرب باتفاق دلپت قابو یافته بر قلعه  
مذکور دوید - و شگرف آریزش (ر داد - سعادت علی خان  
فشایستگی کشته شد - عرب از بد نهادی قدری خون او بیاشامید  
و کخته بر پیشانی مالید - پستر همراهی معصوم خان فرنخودی  
گزید - و در دو جنگ ( که با شهباز خان صورت گرفت ) شریک او  
بود - پس از شکست یافتن او جدائی اختیار کرده در حدود  
سنبل گرد قلعه بلند کرد - ازانجا ( که جاگیرداران آن نواح یکجا  
شده هنگامه نبرد آراستند ) او عرصه پیمای وادی هزیمت  
گردید - پستر بهار رویه شتافته با فوجی ( که خان اعظم کوکه  
درانه نموده بود ) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب  
جونپور گام شتاب برداشت - چون گوردن پور (اجه تودرمل  
فرمان پادشاه جهت سزا دادن او درانه شده بود آن خسران زده  
در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایج بنگاه ساخته  
قلعه بنیاد کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت  
روز بهمان کار شتافته بود - کهرک رای بومی پور خود

به نیمستی سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیری  
بمذنب پانصدی دویمت سوار سوارازی داشت \*

### \* عرب بهادر \*

در عهد عرش آشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بتقدیم  
مراسم نیکو خدمتی نامه بمردانگی در آورد - برگزیده سهراردن  
صوبه بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت  
بغی بر افراشتند او نیز خاک بے حقیقتی بر فرق خود  
بیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم ( که مظفر  
خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قلی را روانه بارگاه  
خلافت نمود - و بسیاری از بازارگانان و سپاهی همراه آن  
بودند ) بعد رسیدن صوبه بهار محب علی خان حبش خان  
نامی را با فوجی از همراهیان خود بنابر حزم اندوزی  
بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام قراخ  
برزد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیله چند که عقب  
مانده بود بدست آورد - پستر بر سر رای پرکوتم دیوان  
صوبه مذکور ( که در حوالی خطه بکسر باجتماع سپاه آنولایت  
تکاپو داشت - و درز بر ساحل دریای گنگ پرستش  
معهوده می پرداخت ) ناگهانی ریخت - او گرم پیکار شده  
حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده زرد دم فوت نمود  
محب علی خان ازین آگهی بآن بدسروشست رسیده هیئتمن

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن  
به پیشگاه خلافت می بردند ( او بنابر مزید احتیاط با برخی  
سپاه مالوه چستی بکار برده پیوست - و بحضور رسانید - سال  
بیست و پنجم همراه اسمعیل قلی خان بنابر تنبیه نیابت خان  
عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشانی علم اعتبار افراشت  
سال بیست و ششم بتهمت خون ریزی فتح دوسه پور  
علی دوست باریگی بهایه عتاب در آمده پس از چندے مطرح  
انظار توجه پادشاهی گردید - در ایغار کابل باشایقی جرائغار  
بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم ( که عرش آشیانی  
توجه بشرتی دیار فرمود ) چون نزدیک کالپی ( که باقطاع  
عبد المطلب خان مقرر بود ) مورد لشکر شد باستدعای خان  
منزبور منزل او را بهایه اقبال آراستگی بخشید - سال سیم در  
کومکینان خان اعظم کوکه بدیار جنوبی کمر خدمت بهست  
و سال سی و دوم با جمعی کثیر بسزا دادن جلاله تاریکی مقرر شده  
نرمایه مباحات اندوخت - روزی ( که جلاله تاریکی بر مردم  
چندالی جنگ انداخت ) اگرچه عبد المطلب خان سوار نشد  
اما امرای دیگر پیهم شتافته هنگامه مخالف را درهم شکستند  
سرکرده آن گروه شقاوت پزوه بسیاری را بکشتن داده راه  
ادبار سپرد - عبد المطلب خان از وفور فکر و کثرت اوهام  
سودا ئی شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

در سال یازدهم لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت  
نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردد - بهزار کلفت  
و مشقت خود را بعلی قلی خان خان زمان و سکندر خان اوزبک  
رسانید - و در آنجا یاجل طبعی در گذشت \*

### \* عبد المطلب خان \*

پسر شاه بداغ خان - از امرای دو هزار و پانصد  
اکبری ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر  
میرتیه تعیین گردیده مصدر تردد شد - پستتر از ملتزمان رکاب  
غیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش  
سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیبدانی دستوری یافت - چون  
توچ پادشاهی هزیمت یافته پراکنده شد او نیز راه خویش  
نگرفت - پس ازان باتفاق محمد قلی خان برلاس بر سر سکندر  
خان ( که در آورده مصدر حرکات ناشایسته بود ) رخصت  
پذیرفته - بعد آن مدتی در تیول خود که در صوبه مالوه داشت  
گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه  
نامزد شدند او نیز بگجرات شتافته در جنگ محمد حسین  
میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهره ناموری ابروخت  
و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامی ( که پادشاه متصرف  
قلعه سورت داشت ) بدولت آستان یوس مورد نوازش گشته  
بر رخصت جایگزین نام دل برگرفت - سال بیست و سیوم ( که

گشت - عرش آشیانی جمع را بسرکردگی قاسم خان  
نیشاپوری بدعاقب تعیین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی  
دولتخواهی نیز خمیه لشکر گشته نزدیک گریوه چانپانیر  
بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را  
بصحرا بر قاف - و پدر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت  
امرا تمامی بنه و بار خصوصا حرمها و فیلان او را گرد آورده  
دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبی گذشته بآن سرزمین  
در آمد - و شکر الهی بجا آورده با غنائم فرادان مراجعت نمود  
عبد الله خان ( که نیم جان ازان مهلکه بیرون برده ) خود را  
بهرحد گجرات انداخت - و چنگیز خان ( که درانوا در گجرات  
سر ببرزگی برداشته بود ) پیوست - عرش آشیانی حکیم  
عین الملک را نزد چنگیز خان کسب نمود - تا آن مدبر  
مذکور را بحضور فرستد - یا ازان ملک اداره سازد - او عرض  
داشت که از فرمان پذیری گزیر ندارم - اگر درین مرتبه  
گناه او را بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالی می فرستم  
و اگر این التماس پاینده قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر  
خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان  
او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر  
بشورش برداشت - شهاب الدین احمد خان ( که پیشتر ازان  
بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود )

گفته اینها را از سر خود واکرد - و خود با بنه و بار در براه  
 گریز آوردن - عرش آشیانی عدنان توجه از دواب مندو مصروف  
 نموده جمع از امرا را برسم منتلا بیشتر روانه کرد - تا گرم  
 شنانته صر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابزده تر گشت  
 و چون فوج منتلا بدو پیوست عبد الله خان بگمان آنکه در چنین  
 وقتی ( که از راه دور ایلغار کرده اند ) مردم کم رسیده باشند  
 برگشته بجنگ در آمد - و چون نایره بیکار اشتعال پذیرفت و کار  
 بجائے رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت  
 بالهام غیبی اشارت نمود که نقره فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم  
 خان خانانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم  
 باید تاخمت - خانانان عرض کرد که خوب است - اما جای  
 یکد تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم  
 عرش آشیانی خشم آلود در مقام تاختن شد - اعتماد خان  
 از فرط اخلاص جاو گرفت - پادشاه برو اعتراضی شده بیشتر  
 توجه فرمود - چون تائید الهی قرین حال و الا همتان می باشد  
 غنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا و دل از دست رفته  
 با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیانی  
 از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده  
 از معرکه رو بر تافت - و براه آبی موغان <sup>(۲)</sup> گجرات سو روانه

ازان ( که خاطر از شوق شکار را پرداخت ) جریده بصوب مئذو  
 ( که مقر آن خود سر بود ) متوجه شد - چون از امتداد  
 برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لزج و کثرت  
 گور مغاک ( که در زمین مالوه می باشد ) کار بر هروان  
 دشوار شده اسپان چون اسپان آبی شنا کرده می آمدند و شتران  
 چون جهازهای عمان طوفان نوردی می کردند و در طی  
 این راه از کثرت وحل و خلاب جانوران را پای تا سینه  
 فرو میرفت و اکثر بار بردار اردر بر جا ماند از گاکون  
 ایباغر قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک  
 آن بود که عبد الله خان ( که در چنین وقت گمان نداشته  
 که لشکر بمالوه که متعصر العبور است در آید ) بغته  
 بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر  
 فرستاد - که تا او را از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است  
 نوید عنایت پادشاهی داده بملازم آدرند - و نگذارند  
 که آواره صحرای بیدولتی شود - و خود عرش آشیانی بیست  
 و پنج کره مالوه ( که از چهل کره معمول دهلی زیاده  
 محاسنات دارد ) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده  
 بکدون سارنگپور رسید - و چون بقصبه دهاز درون نمود از  
 فرستاده بظهور پیوست که هر چند اینها گرم نفسی کردند  
 بیاطن سوسه نیاک او در نگرفت - بعضی ملتئمات واهی



ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشفنا گشته در سال هفتم ( که  
 پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نوبده فرو رفت )  
 و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت  
 عرش آشیانی عبد الله خان را بدایه والای پنج هزاره بر آورده  
 بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعیین فرمود  
 و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال  
 برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته  
 زوی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر تاب مقاومت  
 از حوصله خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن  
 ولایت بتازگی در قبضه تصرف درآمد - عبد الله خان بشهر  
 مندو ( که پای تخت سلاطین مالوه بود ) بر رساد حکومت  
 متکین گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه  
 و حالت با امر تقسیم نمود \*

و چون نشئه پرزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود  
 ببد مستی و بیراهه روی می آرد در اندک زمانی عبد الله  
 خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد  
 عرش آشیانی در سال نهم سنه ( ۹۷۱ ) نهصد و هفتاد و یک  
 در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نورد و سبوری  
 ( که دران هنگام بیشه های فیل داشته ) نهضت فرمود - و پس

## \* حرف العین \*

### \* های قلی خان اندرابی \*

از پیش آوردهای جنت آشیانی ست - سال ( که آن پادشاه  
 سخفان غیر واقع از مردم نسبت به بیرام خان شنیده از کابل  
 عازم قندهار گردید ) حکومت کابل بوی مفروض نموده در انجا<sup>(۲)</sup>  
 گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطانی بمماکت هذد آمد  
 در ابتدای عهد عرش آشیانی باتفاق علی قلی خان زمان  
 بمهم هیمو بقال و یستر همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر  
 سور تعین شده آخر سال پنجم همراه شمس الدین محمد  
 خان اٹکه بمقابلہ بیرام خان شتامت - پس ازان احوالشی  
 بنظر نیامد \*

### \* عید الله خان اوزبک \*

از امرای جنت آشیانی ست - در سلک جان سپاران  
 بزرگ منش انصوک داشت - در عهد عرش آشیانی بعد  
 فتح هیمو بخطاب شجاعت خانی اختصاص یافته به تیولداریه  
 سرکار کاپی مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومک

نموده بملخص موهوم ساخته - در معني بندي و سخن منجي

استاد است - و صاحب مثنوي و ديوان - ازوست \* پيم \*

\* در سبکباري است آسايش \*

\* سايه خوابيده قطع راه کند \*

مصور ساختم - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - از دست \* بیت \*

\* بتیغ بے نیازی تا توانی قطع هستی کن \*

\* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستی کن \*

ر - - - انم بنیم مکه بانو همشیره کلان ممتاز محل زوجة

سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن اوست میرزا

محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلیٰ حضرت بمنصب

هزار و پانصدی سر برافراخته بخطاب عزایت خان امتیاز

یافت - و بداروغیهای حضور ( که جز بخانه زادان معتبر نهد )

مامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغی کتاب خانه

فایز گشته - گردید اعلیٰ حضرت جهت ملاحظه اوضاع و اطوار

هر مرد مجذوب ( که عریان می بود ) فرستاد - و آمده این

بیت خواند

\* بیت \*

\* بر سر آمد برهنه کرامات تهمت است \*

\* کشفی که ظاهر است از کشف عورت است \*

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائی نداشت در خطه

کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیری بیست و چهار هزار

رویه سالیانه او معین شد - در سنه ( ۱۰۸۱ ) هزار و هشتاد

و یک دامن از صحبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بفهانخانه

خدم کشید - احوال سی ساله اعلیٰ حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

تغیر زده بآبی سخت - اما در رسانائی دانش و درستی  
تدبیر یکتائی داشت - در برهمنزنی تسلط مهابت خان در  
کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و بجه اندیشی او  
کار پیش رفت - و خالی از کمال نبود - در عهد جهانگیری  
زبان زد مردم بود که در آموزانها چهار کس رشید تر از پذیراند  
جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف  
سعید خان چغتای - و ظفر خان وند زین خان - چهارم این ظفر خان  
پسر خواجه ابو الحسن - با آنکه خواجه سنی بود اما ظفر خان  
در تشیع تعصب تمام داشت - زرها ب مردم ایران میداد  
خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود - سخنوران  
صاحب استعداد دل از اوطان بر داشته روی امید بندرگاهش  
می گذاشتند - و یمتهای متمنا می رسیدند - افسح المتأخرین  
میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشی  
و دریا بخشی او دل بسته صحبتش گردیده مدتها بهمراهی  
خان مذکور در هندوستان بهر برد - چنانچه گوید

\* خانخانان را بزم و رزم صایب دیده ام \*

\* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست \*

و او انتخاب اشعار شعرائی ( که با وی رابطه اخلاص داشتند )

پیخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج

بحکومت تتهه باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار  
 سوار پايه برتر افراخت - و چون سال بيست و نهم حکومت  
 آنجا بذا سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور  
 در سال سيم از تتهه بدرگاه معلى آمده شرف اندوز ملازمت  
 گشت - و در ارلين محاربه دارا شکوه با پنجم هزار سوار دلاور  
 جانباز بسرداري ميمره قول در انتظام داشت - ( از آنجا ) که  
 خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت ( لهذا  
 در عهد اعلى حضرت ( که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري  
 بود ) در مرتبه عزمت نشين گردید - چون نوبت سلطنت  
 بخلد مکان رسيد محنت طايبي و قلعه چي گري را (۲) روز بازار شد  
 ناز پردي را گرم خوئي را خيرباد گفتند - در مبادي جلوس  
 بهاليانته چهل هزار روپيه موظف گشت - و سال ششم سنه  
 ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بساط هستي  
 در نوردين - در مقبره پدر مدفون شد \*

گویند ظاهرش بهيوار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است  
 که روزی در حضور اعلى حضرت مذکور شد - که خواجه  
 ابوالحسن دو تمام روز یک مرتبه آب مي خورد - ملا حفظي  
 حاضر بود - عرض کرد که قد قصير ظفر خان ازین سبب

(۲) در [ بعضی نسخه ] قلعه چي گري را (۳) در [ اکثر نسخه ]

بمقتضای مناسبت کسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از صوبه کشمیر معزول شده با اتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه هزارجات کمر عزیمت بر بست - و سال سیزدهم همراه پادشاهزاده مستمند مراد بخش ( که بتوقف در بهیره مامور گردیده بود ) رخصت پذیرفت - پس از آن دو سال بوجه معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوی شد - اواخر سال چهاردهم بیکالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد و سال پانزدهم چون بعرض رسید [ که تربیت خان صوبه دار کشمیر باوصف مدبر تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین آنجا ( که در آن سال قسط داده بود ) چنانچه باید ذی بردارد ] مرتبه ثانی خان مزبور بصوبه دار کشمیر دستوری یافت چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بکامشت پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزی [ که باغ غفران ] که احداث کرده است ( بقدم پادشاهی رونق پذیرفت ) در جوار حسن ساوکی ( که رعایا و سکنه آنجا را از خود راغبی داشته ) باغافه هزار سوار سرفراز گردید - و پس از آن بوضع امر از دولت بزرگی چندست محروم گردیده در سال بیست و یازدهم بیکالی منصب سه هزار و پانصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سوار خان

سال هفتم ( که پادشاه عزیمت کشمیر نمود ) او تا بهندو  
آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم  
بملک تبت ( که از کشمیر دوز راه دارد - یک مسمی بکرج است  
و درمین بلار - اولین اگرچه چهار منزل از درمین افزون است  
اما درمین بنا بر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل  
متعمر العبدور واقع شده ) برای اول شتافت - و بحسن تدبیر  
ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته  
بسرعت برای اخیر برگردید - عجالت از درین باب پادشاه  
مستحسن نیفتاد \*

ملک تبت همگی بیست و یک پرگنه و هی و هفت قلعه  
دارد - از فزونئی کوه و تنگی میدان بسیار کم زراعت است  
و از حیوانات بیشتر جو و گندم در آنجا میروید - محصول سال  
کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح  
جوی آبی است که بر یکطرف آن قراصلهای طلا کم عیار ( که  
توله زیاده بر هفت روپیه نیرزد ) بهم میرسد - قریب  
دو هزار توله ساله اجاره آنست - میوههای سردسیری چون  
زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یک موسمه  
می شود - سیب دارد که درون و بیرونش سرخ است \*

( ۲ ) سال یازدهم حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده



سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [ که او عبد القادر  
 پسر احد داد را در دره خرما به <sup>(۲)</sup> از مضافات تیراه در قبل  
 داشت - پس ازان ( که خبر فوت جنت مکانی شنفت ) جمع را  
 یکابل فرستاده خود پیشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا  
 برسم معمول ( که ناظم آنجا قشلاق در پیشاور کند - و ایلاق  
 در کابل ) عازم کابل گردید - و در (ه نوردي مراتب احتیاط  
 از دست داد - و گره ارک زئی و افریدی ( که از شعب افغانه  
 کوهستان خیبر اند ) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمی  
 پرداخته که از عنان همت از دست داده بچاره آن نتوانست  
 قیام نمود ] بنابراین تعلقه مذکور از پدرش تغیر شده از بحضور  
 آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب جبهار سنگه  
 بذیل مامور گردیده سال سیوم هنگامی ( که ملک دکن مقر  
 موکب سلطانی بود ) همراه خواجه مذکور بتسخیر ولایت ناسک  
 و تربنگ و سنگمیر دستوری یافت - و سال پنجم چون  
 صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه دور پدرش مغفوز  
 گشت او به نیابت خاعت و اسپ یافته بدان صوبه مرخص  
 گردید - و سال ششم ( که پدرش بدار باقی شتافت ) پادشاه  
 صوبه داری کشمیر اصالة بار مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب  
 سه هزار و دو هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

و هر چه از کسی بظلم گرفته باشند مسترد سازد . - مشار الیه  
 کاربرد خدمت ماموره گردیده هنگام مراجعت به ملازمت بدو است  
 و مورد تحسین شده سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب در وزارت  
 ذات هزار سوار سرمایه ناموری اندوخت . و پستر در  
 همین سال بعدایت علم و خلعت خامه و خنجر مرصع کامیاب  
 گشت . - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه وزارت ذات  
 در هزار سوار مرقی گردیده بصاحب صوبگی بهار اوی کامرانی  
 بر افراشت . - سال دهم از آنجا معزل شده بخشور رسیده  
 باضافه پانصدی ذات پانصد سوار نوازش یافته بهم بذکش  
 دستوری پذیرفت . - تنه احوالش بنظر نرسیده . پسرش سعادت  
 خان است . که ترجمه اش علیحده بزبان خامه در آمده \*

( ۲ )

## \* ظفر خان خواجه احسن الله \*

پسر خواجه ابرو الحسن تربتی ست . - سال نوزدهم جارس  
 جنت مکانی چون صوبه داری کابل از تغیر مهابت خان  
 بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بکراست آنجا تعیین شده  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار  
 و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و قیل  
 نجبه امتیاز بر افروخت . و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب  
 دو هزار و پانصدی هزار و دوپست سوار فائز گشت . - سال اول

## حرف الظاء

### \* ظفر خان \*

(۲) پسر زین خان کوکه اسمت - غالباً نام او شکر الله اسمت  
 تا سال چهارم اکبری منصب دوشدیی داشت - و پس از  
 فوت پدر هفتصدی گردیده - ظاهراً اواخر عهد شورش آشیانی  
 خطاب ظفرخانی یافت - و پس از شریز آرائی جنگ مکانی  
 چون دختر زین خان کوکه در خانه پادشاه بود پیش از پیش  
 مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون زایات دولت  
 از دار السلطنه لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروئی  
 قریب قلعه اتک منزلگاه شد و فریاد سکته آنجا از قوم کهتر  
 (که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریق و هزنی  
 می نمودند) بعرض رسید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر  
 نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل در آنجا  
 بوده آنها را کوچانیده بلاءه لاهور فرستد - و کلانتران را در بند دارن

(۲) نسخه [ ج ] بود (۳) نسخه [ ج ] آبروهی (۴) در [ بعضی نسخه ]  
 سکته آنجا که از قوم کهتر دله زاک بودند - و در [ بعضی ] کهتر دله راک  
 بودند - والله اعلم \*

بخت فرار بجانب وطنش بردند از اینجا ( که طاهر خان  
بممانعت گریختها با قائم نکرد ) در همان سال از معزولی  
خدمت و برطرفی خطاب خانی معاتب گشت - و بوقت مرور  
در گذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که توجه اش  
جدائنه نوکرین خامه اخبار طراز گشته \*

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزاده مذکور بمهم قندهار  
 کمر عزیمت بست - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده  
 دارا شکوه بمهم مسطور دامن همت بر کمر زن - و همراه  
 رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و از اینجا باتفاق  
 خان مزبور جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافه  
 پانصد سوار اختصاص گرفته بهمدائش جمله الملکی سعد الله  
 خان بر سر قلعه چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگده  
 همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیری  
 در نواح مستقر الخلافه رسید موسی الیه اخراز ملازمت نموده  
 بعنایت خلعت مباحات پذیرفت - پستتر همراه خلیل الله خان  
 بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه  
 بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعی بقرادلی گام  
 جلالت برداشت - ظاهراً پس ازان بصوبه داری ملتان سرفرازی  
 یافته - که مولف مآثر عالمگیری معاودت او بعد عزل از ملتان  
 سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم ( که پس از  
 فوت مهاراجه جسونت سنگه ضبط و طذش قرار یافت ) او  
 بفوجدارزی جونپور معین شد - و چون نوکران (اجه مذکور  
 با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند  
 و از فرموده پادشاه سر پیچیده آغاز شورشگری نمودند و با  
 فوجی ( که بر سر آنها تعیین شده بود ) بزد و خورد پرداخته

از بلخ آمده بتقبیل سده سلطنت پرداخت - و بعنايت  
خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپيه نقد و پستر بعطای  
شمشير با یراق طلائی میذاکار و منصب هشتصدی چهار صد سوار  
مباهی گردید - و پس ازان بمرحمت جیغه مرصع و از اصل  
و اضافه بمنصب هزارى پانصد سوار و خطاب خانى و اسپ  
با زین نقره سر عزت برافراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد  
اورنگ زیب بهادر بلخ شتافت - سال بیست و یکم باضافه  
پانصدی صد سوار ممتاز گردید - و پس از معارفت ازانجا  
به پیشگاه سلطنت رسیده چنین ارادت را بر آستانه عقیدت  
گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزارى هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده  
محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعیین یافت  
و پس از وصول بدانجا همراه تایج خان بصوب بست رفت  
و بر قلعه خنسی <sup>(۲)</sup> (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان  
غنائم آورد - و در جنگ قزلباش تروند نمایان بتقدیم رسانید  
سال بیست و سیوم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزار و پانصدی هزار سوار کردن مباهات افراشت - پستر  
بخصوص رسیده بکار پردازان بیوتایی حکم شد - که تا یک سال  
پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پشتر بعنايت خنجر مرغ  
 امتياز يافت - سپس بانعام پانصد دهن ( که صد و پنجاه اشرفي<sup>(۲)</sup>  
 باشد ) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک  
 طلائي - که در وقت عرش آشياني مخترع گردیده - سال  
 بيست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپيه مفتخر گشت  
 چون درين سال پادشاه از کابل به دودستان معاودت فرمود  
 او حسب الحکم تا رسيدن فرزندانش ( که از بلخ طلب داشته بود )  
 در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی  
 و خواجه عيسى دختر زادهای عبد الرحيم خواجه آمده احرار  
 سعادت ملازمت نمود - سال بيست و دوم بعطای اسپ  
 بازين مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس  
 از چندی معه پسران بانعام پنجهزار روپيه سرفرازي يافت  
 سال بيست و ششم يک هزار اشرفي از زر وزن با مرهم  
 گشت - پشتر چون يوسف خواجه برادر کلان او ( که جانشين  
 بزرگان بود ) فوت نمود و غير ازو کهي که قيام بآن نمايد نماند  
 در همين سال رخصت شده بوطن (فوت) - از آخر جلد دوم  
 پادشاه نامه مستفاد مي شود که منصب چهار هزاري ذات  
 چهار صد سوار داشت \*

### \* طاهر خان \*

نامش طاهر شيخ است - سال بيستم جلوس فردوس آشياني

# ❖ حرف الطاء ❖

## طیب خواجه جو بہاری

یہ حسن خواجه صوفیوں کے بزرگ حضرت عبدالرحیم خواجه ابن  
 کلان خواجه است۔ کہ عہدِ نذر محمد خان خوار دین محمد خان  
 خلیفہ اور ہوں۔ عبدالرحیم خواجه در سلطنتِ جنت مکنی  
 ہر رسم رسالت از جانبِ امامِ قای خان بہادرستان آمدہ  
 عظمت از بحدے رسید کہ در مجلسِ جنت مکنی می نشست  
 سال اول جاوہر فردوسِ آشیانی جهان را زدردن نمود۔ افضل  
 خان بموجب حکم پیشِ صدیقِ خواجه داد خواجه مذکور رفتہ  
 بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آمد۔ حسن خواجه پدرش  
 در ربائے ( کہ پیش از تسخیرِ بلخ در انجا رہ دادہ ہوں )  
 در گذشت۔ و یوسف خواجه عم دوم از جانشینِ نیایان ہوں  
 طیب خواجه دخترِ عبدالرحیم خواجه در خانہ داشت۔ سال  
 بیستمِ شاہجہانی بعد از فتحِ بلخ ( زائے حضور شد۔ چون  
 نزدیک رسید قاضی محمد اسام و خواجه ابو الخیر میر عدل  
 باستقبال شتافتہ بہلازمین پادشاہی رسانیدند۔ و در تقوزِ اسب  
 و پانزدہ شتر بر سیل پیشکش گذرانید۔ و بعطای خلعت



ضمیمه گشت - چون در گذشت پسرش بخطاب پدر و تعلقه  
 اُثی و خانسامانی سرمایه ناموری اندوخت - و رفته رفته  
 بمذنب عمده و خطاب ضیاء الدوله تصاعد نمود - در آن  
 بعد بنهم خوردگی مقدمه سلطنت در شاهجهان آباد نشست  
 مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگه جات  
 همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه ( ۱۱۷۹ ) هزار و یکصد  
 و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود \*

## ❖ حرف الضاد ❖

### ❖ ضیاء الدوله محمد حفیظ <sup>(۲)</sup> ❖

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم  
تسلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوریگی و عرض مکرر  
سرفرازی داشت - تا آنکه شاهزاده مذکور در جنگ با برادران  
کشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملک آصف جاه گزیده  
خانسامانی سرکار آن نوین بلند مقدار سرانجام میداد - و در  
جنگ سید دلاور علی خان شریک ترددات بود - و پس از  
جنگ عالم علی خان بمنصب سه هزار سوار و خطاب  
بهادری و عطای تقاضا خرسند گردید - و پس ازان (که سلطنت  
فردوس آرامگاه خلف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت )  
از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت  
نظامی پیوسته اول بداروغی عرض مکرر و ثانیاً بخدمت  
نظامی چاره عزت برافروخت - و آخرها میرآتشی نیز

دستور بلند ساخته بکنگره قلعه رسانید و نون توپ بران  
 برآوردن اما بنابر نفاق دززی با فیروز خانگ دست از کار کشیده  
 استعفا نمود - بنابران بندر طرفی مناصب معائب گشته زاویه نشین  
 زندان ادب شد - و پس از چند روز منچلکا نوشته داد - که  
 در فرصت کم از جانب دیگر دستور تیار نموده بکنگره قلعه  
 برساند - بدین تقریب از محبس رهائی یافته آنچه گفته بود  
 از قوت بفعل آورد - سال سی و نهم باتفاق خانه زاد خان  
 بتادیب بسوخت کهورپه مجاز گردید - و بمقتضای گردش  
 فلک کج رفتار بتفصیل ( که در احوال قاسم خان کرمانی  
 ثبت شده ) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمایی  
 از پیشگاه سلطنت - بفوجداری دهامونی تعیین یافت  
 پسرش مخلص خان است - که ترجمه اش علیحده زینت  
 تمطیر پذیرفته \*



بر دمدمه زیخت - و عزت خان و سربراه خان جلال چیله  
و جماعه را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر  
صلابت خان بخدمت میر آتشی منصوب شد - چنانچه  
بعثت خان حاجی ( که در طور خود یکتاست ) در وقائع  
حیدرآباد ( که هرل آمیز نوشته و داد استادی داده ) بر  
تفویض میر آتشی مرتبه ثانی بخان مذکور و سر باززدن او ازان  
مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازی پهن تر ساخته - درین  
صورت ظاهر میشود که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگری بذر  
سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیری نیارده \*

بالجمله صلابت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب  
سپاهی نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده  
بخطابه تهور خان علم شهرت افراشت - و نقش جدکاری  
و پردلی او و جان نثار خان خواجه ابوالمکارم نوعی در  
پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگی خانجهان  
بهادر نام آنها بر زبان پادشاهی می گذشت - و بتجسین  
بهادری و جانفشانی آنها بر واسوختگی خانجهان بهادر  
می افزودند - چون هر دو به تنبیه اشقیای مامور میشدند در  
سال سی و هفتم در نزدیکی سرحد کرناٹک با سبزی مشهور  
سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه  
بغارت داده زخمی بتکنت پا جان بدر بردند - در سال چهارم

بتهنیدن و توجیب آن فتنه جوئیان پرداخت . و ملائمت خان را  
از خانه بدربار آورد . و چندتای از منکباشیان و یوزباشیان  
(وشناس معاتب و مغضوب شدند \*

خان مذکور در سال سی و ششم آخر سنه ( ۱۱۰۳ ) هزار  
و یکصد و سه از مقامات کلکاه بسبب اشتداد بیماری و ازمان آن  
برخصت دارالخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید  
مرحله چند قطع کرده بود که اجل موعود فطره زنان در رسیدن  
دوران مدت اکثر می خواند \*

\* خود رفته ام و گنج وزارت گرفته ام \*

\* تا بار دوش کس نشود استخوان ما \*

مطابق اخبار برتو و خروج داد - که خان مذکور در مرتبه میرآتش  
یافته - و در سال بیست و هشتم متصدی بذر سورت گردیده  
در سال سی و سیوم باستدعای خودش در حضور رسید - حالانکه  
تذاقض دارند با آنکه در ایام محارمه فلعاً گواخته سال بیست  
و نهم جلوس چون صف شکن خان میرآتش از نفاق ورزی  
و کینه توزی با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود  
ملائی خان بجای او خلعت میرآتش یافت - پس از آن  
( که او هم - نتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت )  
مستعفی شد - و سید عزت خان بجای او کمر همت بر بست  
تا آنکه نیم شب از غفلت و خود داری سرداران کارکن غنیم

و پس ازان بذابر مدور زلته از نوکری بر طرف شده در سال  
 بیست و پنجم باز بپنجالی منصب و خدمت میر آتشی  
 عز امتیاز یافت - پس ازان بالکة اودهه تعیین شد - چون  
 از انجا آمده باستان دوس خلافت مستعبد گردیدند بداروغگی  
 بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم  
 از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمقتصدیگری بندر سورت شتافته  
 در سال سی و سیوم حسب التماس خودش طلب حضور گشته  
 بمیر توزکی اول کامیابی اندوخت - پس ازان بداروغگی چوکی  
 خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار  
 و پانصدی هزار و دو صد هزار رتبه برتری بدست آورد \*

گویند روزی در مقامات گوریگان سر دیوان بر سر اهتمام  
 چوب سه دستی سهراب خان میر توزک دوم بر سر یک از سران  
 عمله توپخانه رسید - چندی از معتبران آن جماعه که حاضر  
 بودند بحمایمت او بسهراب خان در افتادند - ملاقات خان  
 باعتبار میر توزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد  
 قضیه منعکس گردید - و بخفت میر اهتمامان انجامید - و دفعه  
 غلوی عمله آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان  
 برخاست - و امرای ذی شان بفرونشاندن آن شورش تعیین  
 شدند - و ملاقات خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند  
 قارار دیگر آشوب برپا بود - روح الیه خان اول خود سوار شده

نشست بخطابه جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب  
پانجهزاري و انضمام داروغگی ديوان خاص و ميرتورگی اول  
فايز شد - و در سلطنت محمد فرخ سير چنده ميرتورک  
و چنده بخشى درم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب  
هفت هزارى درجه اعتلا پيمود - گویند متين و موثر بزه  
و بخوشخوري مشهور - قيوای اسلام خانى ( که وضع کرده خود  
ارست ) در سرکار او خوب تيار ميشد \*

( ۲ )

### \* صلاحيت خان \*

خواجه مير خواني - خودش هندوستان راست - آبای او  
ازان مکان فراست بنیان بدین دیار رسیده - چون اکثر امجم  
اهل خوان به نيکونى و يکروزى مظهر و مجبول است خان  
مشار اليه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی  
خداوند چابک و چست بود - از يادریهای نيک اختری منظور  
نظر تربيت عالمگیری شبه بقریب و اعتبار خسرواني درجه  
اعزاز پيمود - و برشادت و کاردانی در سال بیست و دوم از  
تغیر بهره مند خان بداروغگی فيل خانم سرفرازي یافته باعتبار  
مهابت و صلاحيت ظاهري ( که مرد قوي هيکل بلند بالا بود )  
بخطاب صلاحيت خان ناموري یافت - و در سال بیست و سيوم  
از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبهه روزگار افروخت



دو صد سوار و تقرر قلعه داری کانگره مشمول عاطفت گشت  
 پس ازان ( که تخت سلطنت بجلوس عالمگیری رونق تازه  
 یافت ) سال اول جلوس در ایامی ( که پادشاه بارادۀ جنگ  
 دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت ) نامبرده بحضور (سیده  
 بتغویض قلعه داری دارالخلافه (ایک خوشدلی افراخت - سال دوم  
 بتعلقه بخشگیری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل  
 و اضافه بمنصب سه هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال  
 ششم بقلعه داری و نظم مهمات دارالخلافه از تغیر هوشدار خان  
 به بلند رتبه گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم  
 بجانب دکن تعیین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان  
 بصوبه داری اودیسه نامور شد - و پستر پنجم اکبر آباد مقرر  
 گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعیین یافت - سال  
 بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر ( که بنظامت ملتان  
 دستوری پذیرفت ) تعیینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا  
 بر گردیده بتغویض صوبه داری اکبر آباد چهره عزت بر افروخت  
 سال بیست و هفتم بحراست اورنگ آباد مانده سال بیست  
 و هشتم باز بنظم صوبه اکبر آباد لوائی عزیمت افراشت - پسرش  
 میر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیری بمنصب هزاره پانصد  
 سوار و خطاب بر خوردار خان و داروغگی تربیخانه سلطان معظم  
 سرفرازی داشت - چون شاهزاده مذکور بر تخت سلطنت

مطابق سنه ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجری پیمانه

صمات در کشید \*

### \* صفی خان \*

پسر دوم اسلام خان مشهیدی سم - سال نوزدهم جلوس  
 فردوس آشیانی ( که پدرش بناظم صوبجات دکن مامور گردید )  
 او باضافه درخور مباهي گشته همراه پدر مرخص شد - سال  
 بیستم با پیشکش پدر بحضور (سیده درامت) بار اندوخت  
 سال بیست و یکم چون پدرش فوت نمود او از اصل و اضافه  
 بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار ترقی پذیرفت - سال  
 بیست و دوم همراه سلطان اورنگ زیب بمهم قندهار دامن همت  
 برکمرزد - و سال بیست و سیوم بحجابیت بیجاپور نزد عادل  
 خان دستوری یافت - سال بیست و پنجم با پیشکش خان مذکور  
 ( که جمله از نقد و جنس چهل لک روپیه قیمت داشت )  
 آمده فیض اندوز آستان بوس گردید - پس ازان در رکاب سلطان  
 اورنگ زیب بیساق قندهار شتافت - سال بیست و ششم بعد  
 معازت ازانجا بتقرر خدمت بخشیکری و راقعه نویسی هرچهار  
 صوبه دکن کام دل برگرفت - سال بیست و هفتم بخطاب  
 بخانی سرمایه ناموزی اندوخت - سال سیم بغابر تفصیر  
 بیای عتاب در آمده بکمی منصب پانصدی صد سوار ازان  
 خدمت معزول و طلب حضور گردید - سال سی و یکم باضافه

میزرا راجه جیسنگه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان  
 خود نامبرده با فرجه بتکامشی او تعیین یافته . و تا تنه از قطره  
 و پیوه نیاسوده . پس ازان ( که دارا شکوه داخل سرحد گجرات  
 گشت ) و درین ضمن حکم پادشاهی در باب برگشتن یار رسید  
 معادیت نموده در ایامی ( که خلد مکان باران جنگ <sup>(۲)</sup> ثانی  
 دارا شکوه عزیمت جانب اجمیر داشت ) آمده دولت یار یافت  
 سال چهارم بتقصیر از منصب معزول گردیده بعد چندی  
 قرین بخشایش و ببحالی منصب دو هزار سوار گشت  
 سال پنجم باضافه دو صد سوار سر برافراخته سال ششم ( که  
 پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده ) او مامور گشت  
 که در پای کتل بهنیر متوقف شده بظاظمت دهنة آن کوهستان  
 پردازد . آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
 هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فرجه بدکن نزد سلطان  
 معظم دستوری بدیرفت . و سال نهم بحضور رسید . و سال  
 دهم باز همراه شاهزاده مذکور ( که بنابر بندوبست دکن  
 مرخص گردیده ) معین شد . سال یازدهم بحضور آمده احرار  
 سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفرجدارى متعرا لوی  
 رشادت بر افراشت . سال هفدهم بانتقال شجاعت خان بعد انداز  
 خان بداروغگی توپخانه بر فراز اعتبار بر آمد . سال هیزدهم

هکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایاهی شده نزد  
 راجه کشنوار رفت - مردم آنجا او را شناخته مقید ساختند  
 بسفارش مادر راجه رهائی یافت - و چندی تعینات کابل بود  
 منصبداران آنجا را بضمیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد  
 همه کس داد - چون این معنی بعرض جنم مکانی رسید  
 طلب حضور نموده از استفسار این امر فرمودند - گفت  
 شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک  
 مکروه طبعی است - لهذا چندی از نظر افکنده معاتب ساختند  
 خانجهان باعانت مبله و سپردن تهاذه داری بیر دران وقت  
 سایه ترحم گسترده - اما شیوه قبیله پروری داشت \*

### (۳) \* صف شکن خان محمد طاهر \*

در اواخر عهد فردرس آشیانی بداروغگی توپخانه دکن  
 کامیاب گردید - پس ازان ( که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را  
 وجهه همت ساخته از دکن روانه هندوستان شد ) بعد وصول  
 بنبریده او بخطاب صف شکن خان سرمایه ناموری اندوخت  
 و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه مصدر ترددات گشت - و سال  
 اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوافی برای سد راه سلیمان شکوه  
 بکنار دریای جون و ثانیاً بمحقق گردیدن با خلیل الله خان  
 ( که بتعاقب دارا شکوه بسمت پنجاب می شتافت ) باتفاق

مصدر گستاخی شده از حضور فرار نمود و مسموع شد خزانه او  
 ( که از بنگاله می آوردند ) بنواحی دهلی رسیده بنابراین  
 او با جمعی جهت بدست آوردن آن تعیین یافت - و پس  
 از رسیدن بر سر آن چون مردم او بمسراة متحصن شده  
 یزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدروازه سرا بدر رفتند  
 زرها بدست آمد - پس ازان ( که تخت سلطنت بجلوس  
 فردوس آشیانی ( وثق گرفت ) ببحالی منصب دو هزار و پانصدی  
 دو هزار سوار ( که تا آخر عهد جنیت مکانی داشت )  
 کام دل یافت - چون خطاب بمقدور خان بخواجه قاسم سید  
 اتائی مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهره عزت  
 برافروخت - و دران زمان ( که بیز از دست کسان نظام الملک  
 دکنی برآمد ) بدستور قدیم تهمانه داری آنجا بدر تفویض  
 پذیرفت <sup>(۲)</sup> - مدتها در آنجا بسر برد - بتقریبی پدایه عتاب  
 آمده از جاگیر و منصب افتاد - و درازده هزار روپیه سالیانه  
 مقرر شده در لاهور می بود - سال نوزدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۵ )

هزار و پنجاه و پنج هجری بمطابق زندگی در نورید \*

گویند <sup>(۳)</sup> مرد منقلب الحال بپروا مزاج دهن دریده بود  
 هرچه بخاطرش می آمد می گفت - چون معمر و از قدیمان  
 این دولت بود صوبه داران دکن مراعات او می کردند - در ایام

( ۲ ) نسخه [ ج ] یافت ( ۳ ) نسخه [ ب ] لفظ ( گردیده ) نیست •

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار  
پنجاه هزار سوار و مرحمت خلعت و اسب با زین مطلا و فیل  
و تقریر صوبه داری قندهار از تغیر قلیچ خان لوی عزت  
برافراشت . و سال هفدهم از انجا عزل پذیرفته بحضور آمد  
چون در قندهار بیماری بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت  
نتوانست کامیاب گردید . سال هیزدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۴ )  
هزار و پنجاه و چهار هجری رخت سفر از دار فانی بربست  
پسرانش بمنصب در خود مشمول عنایت شدند . ارشد  
آنها خواجه عبد الهادی ست . که احوالش جداگانه زینت  
تسطیر پذیرفته . پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم  
بمنصب هشتصدی شش صد سوار کام دل می اندوخت \*

### \* صف شکن خان میوزا لشکری \*

پسر سید یوسف خان رضوی ست . که احوالش درین نامه  
علیه ثبت شده . پس از فوت پدر در عهد عرش آشیانی  
به تمانه داری بیر مضاف دکن می پرداخت - و اوائل عصر  
جنت مکانی مخاطب بصقدر خان گشته از جاکیر داران صوبه  
بهار گردید . سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هفتصد سوار افتخار اندوخت . سال ششم از تغیر هاشم خان پور  
قاسم خان میر بحر بصوبه داری کشمیر امتیاز پذیرفت . سال  
هشتم از انجا معزول گردیده سال بیست و یکم چون مهابت خان

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت باز  
اندوخته بعفارت ایران دیار قامت امتیاز پیراست - و وقت  
رخصت بعطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج  
و خلعت و جیفه و خنجر مرصع و اسب با زین طلا و فیل  
تفرق جسته با ارمغان بقیامت چهار لک روپیه ( که از انجمله  
یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقمشه نفیسه  
هندوستان بود ) کام خدمت بجانب مقصود برداشت - و پس از  
وصول بدان نواحی چون والی ایران شاه صفی بمهمات ایروان  
سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید  
و بعد ملاقات شاه صفی از آداب دانی او خیل محظوظ  
شده بخانه او آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او  
پیشکش نمایان بشاه و سوغات باعیان آنجا گذرانید - سال یازدهم  
معاودت نمود - سال درازدهم بعد حصول ملازمت پانصد  
اسب عراقی و اصناف اقمشه ایران بنظر پادشاه در آورد  
چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد  
عزایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری سه هزار  
سوار عرصه بلند رتبی پیمود - در همین سال ( که پادشاه  
از اکبرآباد متوجه لامور شد ) از اثنای راه او بتفویض صوبه داری  
مستقر الخلفه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره  
و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم از آنجا معزول

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو یست سوار  
و عطای خلعت و خنجر مرصع و اسب بازین نقره و فیل  
و انعام سی هزار ردیده چهره امتیاز برآراست - پستور بخطاب  
مقدور خان ( که در زمان جنت مکانی میوزا لشکری پسر سید  
یوسف خان رضوی داشت - و درینولا بصف شکن خان مخاطب  
گردید ) ناموری اندوخت - و بغرجداری و تیولداری سرونیج  
اختصاص پذیرفت - و در هنگام طغیان نوبت اول ججهار  
سنگه بهمراهی خانجهان لودی بهم مرزبور تعیین شد - و پس  
ازان بعدایت علم رایت مباحثات بر افراشت - و سال دوم همراه  
خواجه ابوالحسن تربیتی بتعاقب خانجهان لودی نامزد گشت  
و سال سیوم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقره بلند آرازه  
گردیده باتفاق او ( زن هادا ) که با چند منصبداران دیگر  
جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم مضاف بالاگهات<sup>(۳)</sup>  
صوبه برار ملک تلنگانه مامور بود ) کمر همت بست - و پستور  
از اصل و اضافه بمنصب ۵۵ هزار و دو هزار سوار لوی  
کامرانی عام ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه  
و صیانت قاعه آن دامن (سوخ) بر کمر عقیدت زد - سال  
پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهرونج ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] بتوقف پرگنه باسم ( ۴ )

نسخه [ ا ] مضاف صوبه برار •



بشرف آستان بوش (سانید - او در صف دست چپ بجای خود  
 رفته ایستاد - و صلابت خان بجانب دست راست - چون پس  
 از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکم از نوگینان بدست خود  
 می نوشت صلابت خان برای کارس از ایوان فرود آمده  
 با کس گرم سخن بود - او نیمدهر کشیده دویده در حالت  
 غفلت تحت سینۀ او فرود برد - از آنجا که بجانب دل بود  
 بمجرّد آن کارش با تمام گرائید - چون شایسته برنائه بود  
 و بپیم تر بیت خاقان بنده پزور مستعد خدمات بزرگ  
 پادشاه بر خشن خدمت و صدق ارادت و عداوت سن او تاسف  
 بسیار فرمود - و مستعد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب  
 پانصدی صد سوار سر بلندی یافت - و تا سال سیوم پدایۀ هزار  
 صد سوار رسیده سال دوم عالمگیری بخطاب الدفات خان سرفراز  
 گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدی صد و پنجاه سوار  
 و سال نهم باضافۀ یکصد سوار لوای ترقی برانراخت \*

(۲)

\* صفدر خان خواجه قائم \*

سید اتائی ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نعمین  
 عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام  
 شاهزادگی برکاب شاهجهانی پیوسته در مدت فترات بدرام  
 خدمت جا در دل شاهزاده بهم رسانید - پس از اوزانگ نشینی

و خدمت قوریکی از تغیر سردار خان سر بلند گردید - و چون  
 سال ششم بدوش بعالم بقا خراسید شاهزاده محمد اوزنگ زب  
 بر طبق حکم بدر رفته جعفر خان دسر کلان خان متوفی را  
 با برادرانش برداشته به پیشگاه سلطانی آورد - او بعد از  
 خلعت و اضافه منصب نوازش یافت . سال هشتم باضافه  
 پانصدی عد سوار بمنصب دوی هزاری هشتصد سوار افتخار  
 اندوخت - و بساتر بخطاب ملاکت خان بلند آوازه گردید  
 سال یازدهم پانصدی دوی صد سوار برپایه او افزوده دوی هزار  
 و پانصدی هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم  
 از خدمت قوریکی معزول گردیده بتعلقه بخشیکری دوی  
 از تغیر تربیت خان و از اعل و اضافه بمنصب سه هزار  
 هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و سال سیزدهم از اعل و اضافه  
 بمنصب چهار هزار دوی هزار سوار و عام و نقاره سرفرازی  
 یافته رایت بلند رتبیکی برافراخت \*

و در همین سال سلخ جمادی الاول مطابق سنه ( ۱۰۵۴ )  
 هزار و پنجاه و چهار هجری بزخم جمد در راز امر سنگه دسر  
 راجه گجسنگه جهان فانی را پدرود نمود - مجملا حقیقتش  
 اینکه راز مزبور چندی بنابر بیماری از باریابی اعلی حضرت  
 محروم بود - پس از افتاه چون بدر بار آمد ملاکت خان در خلوتخانه  
 منزل سلطان داراشکوه ( که پادشاه درانجا تشریف داشت )

که بعد وفات پدر باضافه منصب کام دل اندوخت - و پس  
ازان ببخشیکرمی احدیان مباحی شد - سال هشتم ازان معزول  
گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاری ذات چهار صد سوار  
رایت اعتبار انراخت - و پستتر ب خطاب مرحمت خان چهارم  
افتخار افروخت - سال نوزدهم برلی مهمانداری خسرو پور  
نذر محمد خان والی بلخ [ که عزیمت آمدن حضور در ادانے ( که  
کابل معسکر فیروز زی بود ) داشت ] تعیین یافت - سال بیستم  
باضافه پانصدی چهار صد سوار درجه اعلا پیمود - چهارمین  
بهرام - که احوالش در ترجمه بهره مند خان میر بخشی پسرش  
مرقوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با  
همه کس آئین صاحب می سپرد - حتما مهابت خان ( که دشمن  
این سلسله بود ) از مدارا شعاری او را از خود میدانست  
باسپ خوب خیل شوق داشت - و از جنس عراقی بسیار  
فراهم آورده بود - اما غیر حاضری سپاه بهر بهانه وضع می کرد  
ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود \*

(۲)

\* صلابت خان روشن ضمیر \*

(۲) —

پسر دوم صادق خان میر بخشی سم - سال پنجم جلوس  
فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار

( که چندی غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود ) بعوانظف  
سلطانی امیدوار ساخته بهضرب آورد - و باستشاع نور جهان  
بهکم مفتح جرائم آر صورت بست - و چون در اوان مراجعت  
از کشمیر رفته ناگزیر جنت مکانی در داد و یمین الدوله  
بمقتضای وقت دادر بخش پسر خسرو را بسطانت برداشت  
صادق خان ( که نسبت بشاهجهان نفاق می ورزید ) از مال کار  
خود خائف شده التماس یمین الدوله آورد - از هر سه شاعرانه را  
از نورجهان بهکم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت  
اینها وسیله رستگاری خود اندیشد - و سال اول جلوس  
فردرس آشیانی همراه شاهزاده ها آمده در امت بار یافت - و ببعالی  
منصب سابق ( که چهار هزار و چهار هزار سوار و عالم و نظاره  
بود ) مشمول مرحمت شد - و چون پیشتر بخشیکری وزارت خان  
مقرر شده بود و باز حسب التماس یمین الدوله ارادت خان  
بتعلقه وزارت سر بلند شد صادق خان ببعالی تعلقه بخشیکری  
و عطای قلمدان مرصع آب رفته بچو آورد - و سال ششم نهم  
( ربیع الاول سنه ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه هجری برحمت  
ایزدی پیوست - پادشاه از راه قدر شناسی شاهزاده محمد  
ادرنگ زیب را برای تسلی پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت  
ارشد آنها جعفر خان است - درمین روشن ضمیر صلاحیت خان  
( که احوال هر دو علیحدہ ترقیم پذیرفته - سیومین عبد الرحمن

( ۱۰۰۵ ) هزار و پنجم هجری در شان پور باسبال مسافر ملک بقا  
گشت . در شول پور بیست کوهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت  
و مقبره عالی بقا نهاد ، دیهات گرد و نواحی آن آباد ساخت  
بسر گذارش زاهد خان . که ذکر از جدا تصویر یافته . و دیگر  
بسرانش درصت مسجد و بازار مسجد . که در عهد اکبری  
بمذاهب مذاهب امتیاز داشتند . تا عهد شاهجهان که از اینها  
نماند . اکنون عمارت مسجد خان یادگیری مدتها در شول پور  
می بود . در گذشت +

### • صاده ، خان میرنیشی •

بسر آقا ظاهر رحمانی نخلص بن محمد شریف هروی  
و برادر زاده و خودش اعتماد الدوله طهرانی است . چند سده  
همراه پدر بفرورداد نواح پنجاب گذرانید ، در عهد چاهنگری

میدان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها ( و داد  
 و از دیرین کینه، بنگروهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه  
 ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان  
 از کم آذوقه و بے اتقانی نیروی تحصن نداشتند اما از دوری  
 و بے پروائی امرا چاند هی بی باستحکام کوشید - و آخر کار  
 بسست پیمانها آشتی نموده برخاستند - شاهزاده با امرا  
 راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسبانی سرحد بر خور  
 گرفته در مکر بنگاه ساخت \*

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب بنجیزارای سر بر فراخت  
 و در همین سال بر سر ارز خان ( که شورش افزائی داشت )  
 فرجه فرستاده بر شکست - و غنیمت فراوان انداخت - چون  
 خداوند خان دکنی جمعی از امرای دکن با خود متفق ساخته  
 نضرت می فروخت صادق محمد خان باهنگ بیکار برآمده  
 چپقاشهای مردانه نمود - و او تاب نیارده بسیاری را بکشتن  
 داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار  
 لخته را پرداخته شش گروهی بالاپور سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار  
 هجری سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور  
 موسم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند  
 سپاه آرائی و ملک آبادی بے شرکت غیره بصادق  
 محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

بعده خون گیون دیگرے بہار برگردن - در سال سیم  
صادق محمد خان بر ذمہ خود گرفت - و در همین سال بے طلب  
برسم ایماہر بحضور رسید - و بار نیافت - و چون شہباز خان بحکم  
والا از بہار بہ بنگالہ برگردید صادق محمد خان بحضور رسیدہ  
حکومت ملتان یافت - چون روشانیان تیراہ را ( کہ کوهستانے ست  
غربی پشاور سی و دو کروزہ طول و دوازده عرض بنگالہ افرویدی  
و اورک زئی ) پناہ گاہ خود ساختہ شورش افزودند صادق محمد  
خان در سال سی و سیوم بمالش آنها تعین گشت - و بہ نیروی  
شجاعت و حسن تدبیر آن قوم موز نشین را نوعی ایل ساخت  
کہ متعہد روانی راہ خیبر شدہ ملا ابراہیم را ( کہ جلالہ او را  
بجای پدر می شمود ) بدست آوردند - جلالہ را اعتماد بر آنها  
نماندہ آزارہ توران دیار گردید - چون زین خان کوکہ ( کہ سواد  
و بجور را اختیہ انتظام دادہ ) بحضور شتافت صادق  
محمد خان در همین سال از تیراہ بفرمان پذیر ساختن باقی  
سرکشان آن نواحی مامور گردید - و در سال سی و ہشتم ( کہ  
شاهزادہ سلطان مراد از مالوہ بایالت گجرات نامزد گشت )  
چون از اسمعیل قلبی خان امر وکالت شاهزادہ بشایستگی  
سرانجام نمی گرفت صادق محمد خان باتالیقی (خصت  
یافت - و در سال چہلم ) کہ شاهزادہ بتسخیر دکن مامور  
شد - و شاہرخ میوزا با شہباز خان و خانخانان کومکي گشت )

برخی امکانه عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشتند و در سال بیست و هفتم با خبیثه ( که از کم نامان الوس مغول در سپاه بدخشیان بهرمی برد - و بهمراهی معصوم خان کابلی در شورش و فتنه افزائی کارهای نمایان کرده نامی بمردانگی بر آورد - و از ینگاله بهار آمده برعیت آزاری دست برکشاد ) صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش بریده بحضور فرستاد - و چون وزیر خان در مقابل قتالی کورانی ( که بر اردیسه چیرگی یافته ) در حدود بردوان برنشست و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم صادق محمد خان بدر پیوسته کاربند معامله دانی گردید قتل را پای شکیب از جا شده باردیسه گام برگرفت - و امرا تکامشی نمودند - و او باسیمه سری در آمده پیغام مصالحه نمود - و برادرزاده خود را با فیلان گزیده روانه حضور ساخت امرا اردیسه بار باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بناکامی از ملک بهاتی برگشت - و تیولداران بهار بکومک تعیین ینگاله شدند میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - از انجا ( که یک کار بدو سردار مخالف منتج برهمی ست ) خواجه سلیمان نامی از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت



جدا نهاخته بهمگي همت فرمان پذير كردن - از چندان نسيب  
و فراز روزگار پيموده سال بيستم بدرگاه پادشاهي (ز آورد - و صد  
فيل برسم جرمانه گذرانیده مورد عنايت شد - و بخواست  
ولايت گده از تغير راي سرچن اختصاص گرفت \*

در سال بيست و دوم صادق محمد خان با امرای ديگر  
به تذبذب راجه مدهكر ( كه ثروت صوري و مكنت ظاهري  
و مستحکمی جا و افزونی گزیده تهور گزين را سرمايه نخوت  
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بيرون مي گذاشت ) تعيين شد  
چون از حدود نورد گذشت داستان اندرز درمیان نهاد  
آن شوریده سر بسر انجام جنگل بري پرداخته متصل اوندچه  
با فوج گران بكارزار پيوست - جنگ عظيم بميان آمد - هورل راد  
پسرش بعدم شتافته خود زخمي بدر زد - صادق محمد خان از  
دور گرداني رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزير  
بعجز گرانیده سال بيست و سيوم باتفاق خان مذکور بملازمت  
عرش آشياني رسيد - پس ازان اقطاع صادق محمد خان  
بولايت شرقي قرار گرفت ز مآثر  
چون مظفر خان را روز خان امر و کال خلاف سپري گشت  
و بيشتر بنگاله و بهار را صادق محمد خان برگرفتند صادق محمد  
خان بافروني اخلاص چهارم راي همت درست آريزها نموده

## \* حرف الصاد \*

## \* صادق محمد خان هروي \*

پسر محمد باقر هروي ست - وزير قرا خان تركمان حاكم خراسان بود - كه با شاه طهماسب بغي ورزيده - در بدايت حال (كه وارد هند گشت) نوكر بديرام خان شده خدمت ركابداري يافت - و از رشادتي كه داشت در مدت كه بمنصب پادشاهي افتخار اندوخت - پس از فوت بديرام خان ترقي كرده بپايه امارت بر آمد - هنگامه (كه بعد فتح پتنه عرش آشياني گشتي سواره علم معارفت بجنونپور افراخت) صادق خان مامور شد كه اردو را از راه خشكي بگذرهای مناسب عبور داده بآهستگي بيارد - اتفاقا لال خان نام فيل خاصه در گذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد كه صادق خان احتياطي در گذراندن بجا نيارد - جاگيرش ضبط و از مجرا ممنوع بولايت <sup>(۲)</sup> گتته بر آردند - تا گزين فيله (كه بدل آن فيل تواند شد) بيارد بگورنش سرافراز نگردد - في الحقيقت تعليم خدمت شناسي بود - كه در كار پادشاهان خود را از بزرگ

صلابت جنگ نموده نزدیک رسید او بدون خود را پیش  
صلابت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلوتپی کرده کمر  
عزیمت بهمت صوبه متعلقه خود در بست - و هنگامی (که  
آصف جاه مذکور بملاحظه حرکات غیر مربوط صلابت جنگ  
از جدائی گزیده بتأییر اخذ پیشکشات جانب (اچ بندری  
مضاف حیدر آباد نهضت نمود) باز خود را نزد صلابت جنگ  
رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - (از آنجا (که  
آمدنی محالات بکمی گرائید - و ظلمت سپاه پیش از پیش  
افزود) (نفای تعرض آلود (که هر یک بفتح خود نظر می دوخت)  
بندریست متعذر دانسته کفاره گرفتند - و پس ازان (که صوبه دار می  
دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چندی سرزشته ظاهر داری  
از کف رها کرده اندیشه های چند در چند بخاطر راه داد - چون  
کار پیش نرفت و اکثر محالات صوبه بیجاپور بتصرف  
مرسته و خیدر علی خان نامی (که احوالش جداگانه بزبان  
قلم گذشته) در آمد در حالت تحریر بر بعضی محالات سرکار  
امتیاز گده عرف ادونی و غیره گده رایچور قناعت دارد  
و بکج دار و مریز می گذرانند \*

پس از رسیدن نورالدین خان دران نواح سکچيون فوج را  
فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند  
درانیاں بعد از حرب و ضرب بهیار غالب آمدند - و کشامره را  
از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جلالت  
ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکچيون  
باجمعی که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست  
و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند  
و سکچيون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد  
فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت \*

(۲)

### \* شجاع الملک امیر الامرا \*

پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او  
میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب  
بسالت جنگ بهادر مباحی گردید - و در عمل صلاحیت جنگ  
بصوبه دارین بیجاپور نامزد شد - و پس از چندے پیش برادر  
خود صلاحیت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات  
نخاگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد  
و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بغادر علاقه ولیعهدی  
(که از سابق بغام او مقرر بود) از برابر اراده ملاقات

(۲) نسخه [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخه [ب ج]

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه ( ۱۱۶۷ ) هزار  
و يكصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ايشك  
آقاسي را از كابل براي تسخير كشمير روانه كرد و او كشمير را  
از صوبه دار جانب عالمگير ثاني انتزاع نموده عبد الله خان  
عرف خواجه كيچك<sup>(۲)</sup> را با فرجه از افغنه نائيب گذاشت  
ديواني را بسكجيون مقرر كرد - و خود برگشت - بعد از  
چند سكهجيون سردار افغنه را كشت - و خواجه كيچك را  
اول قيد كرد - سپس از كشمير بر آرد - و از عالمگير ثاني  
بوساطت عماد الملك وزير قدرے زر فرستاده فرمان صوبه داري  
بذام خود طلبيد - و خطبه و سكه بنام عالمگير ثاني كرد - و تمام  
صوبه را چه خالصه و چه جاگيرات منصبداران ضبط نمود  
مشار اليه خوش روي متصف باوصاف شايسته قريب الاسلام بود  
جميع مزارات بزرگان و باغات كشمير را ترميم نمود - و هر روز  
بعد فراغ از ديوان دو صد كس مسلمين را زبوري خود  
الوان اطعمه مي خوراند - و در هر ماهه دوازدهم و يازدهم  
طعام نياز پخته بمردم تقسيم مي نمود - و دارد و مادر را چه  
دريش و چه غير آن درخور حال هر كس مراعات مي كرد  
و در هر هفته يكبار مشاعره مقرر كرده بود - جميع شعراي  
كشمير حاضر ميشدند - در آخر مجلس شيلانے مي كشيد \*

(۲) در [ اكثر نسخه ] كچك \*

و شاه دراني راه کابل و قندهار گرفت - سپيږم سنه ( ۱۱۶۲ )

هزار و یکصد و شصت و دو هجري - و چهارم سنه ( ۱۱۶۵ )

هزار و یکصد و شصت و پنځ هجري - هر دو بار با معين الملك

جنگ واقع شده - نوبت اخير معين الملك ملاقات کرده به نيابت

شاه در لاهور ماند - پنځم سنه ( ۱۱۷۰ ) هزار و یکصد و هفتاد

هجري - بشاه جهان آباد رسیده با عالم گير ثاني ملاقات نمود

و دختر عزالدین برادر عالم گير ثاني بعد تيمور شاه پسر خود

در آردن - و به تنبيه سورجمل جات همگماشت - و بحدوث

وبا گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آراگاه

را با خود در سلک نکاح کشيد - ششم در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار

و یکصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دتاسندهيه را قتل

ساخت - و در سکندره چهاروني کرد - و در سال ديگر سدا سيوراو

صرف بهار را با فوج بسيار ته تيغ آردن - و بقندهار برگشت

هفتم در سنه ( ۱۱۷۵ ) هزار و یکصد و هفتاد و پنځ هجري

دران بار قوم سکيه را تنبيه بواقعي رسانيد - و نورالدین خان

دراني را ( که از بني اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است )

بر سر سکجيون موبه دار کشمير تعيين کرد \*

سکجيون از قوم کتھري باشند که کابل است - در ابتدا

متصدی اشرف الوزرا شاه ولي خان وزير شاه دراني بود

یک مرتبه شاه دراني از راه برای وصول زر از کابل نزد معين الملك

آن صوبه شريك ساخت - سال ( ۱۱۸۸ ) يک هزار و يکصد و هشتاد و هشت هجري بمعاذت آنها بوسر حافظ رحمت خان رهله ( که از رفقای علي محمد خان رهله بود - ) پس از فوت او پاره از محالات متصرفه او در قبضه اقتدار خود داشته سر سرداري مي افراخت ( رفته ته تيغ درآورد ) و همان سال بذاير عروض بيماريهای گوناگون از تماشاگاه هستي ديده درپوشيد - پسر او ( که در اوان تحرير بجای او در صوبه اوده است ) ميرزا اماني نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شريك غالب اند \*

چون بتقريب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم گذشت تحرير پاره از احوال او ناگزير خامه حقائق نويس گرديد - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک يسارلان او منسلک - آخرها مذکباشي هم گشته - پس از شفقار شدن نادرشاه در تذهار و کابل عام اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول

اواخر سنه ( ۱۱۵۱ ) هزار و يکصد و پنجاه و یک هجري همراه نادرشاه - دوم سنه ( ۱۱۶۱ ) هزار و يکصد و شصت و یک هجري - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابل شذافت و دران نبرد قمرالدين خان بگوله اجل نقد هستي درباخت

عمل نشين پادشاهي گرديد - و سال ( ۱۱۷۵ ) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري الهيه ظفر طراز از دريای جمن گزشته نواح كالپي و قلعه جهانسي از كسان مرهقه برآمد - درين سال نامبرده بعنايت خلعت وزارت و مالای مرواريد و قلمدان مرصع علم بلند (تبكي برافراشت - پستتر همراه پادشاه عزيمت صوبه بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ ( كه دران نواح دست تسلط يافته بودند ) شكست يافت - و پادشاه با كلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله باله آباد رفته باجتماع جمعيت پرداخت - و نوبت دوم در نواح بكسر بمقابله اهل فرنگ پرداخت - و اين بار هم شكست فاحش يافته اسباب بغارت داد - ناچار او پناه بحافظ رحمت خان برد از انواع خفت بحالش رسانيد - و نظر بمال باقي مانده داشت - آخر تا دريای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار برسر احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهی كرد - نوبت سيوم باتفاق عماد الملك بهادر و ملهار راز هولكر كه مرغزيمت بجدال آنها چست بست - آنها فوج قليله رو برو فرستادند جنگ سهله بميان آمد - هولكر جانب كالپي و عماد الملك در تعلقه جات شتافتند - ايندا با كلاه پوشان بدر صلح زده بنام وزارت قانع بود - و ساله چند بامداد اهل فرنگ به بندر پست صوبجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني



درين ضمن ( که آمد آمد شاه دراني زبان زد شد - و دتا  
 سندهينه دوبروی او کشته گردید - و شاه دراني در سکندره  
 چهارني کرد ) نامبرده باستصواب نجيب خان بعد استحکام  
 عهد و پيمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ  
 با سدا سيو بهار تردادات شايسته بتقدیم (سافیده مورد تحسین  
 گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هذروستان  
 بنام سلطان عالي گهر ( که درين ايام مسند جهانباني بوجود  
 فائض الجود او رونق داد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسفّه  
 که روم مشتهر ) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده  
 بصوبه اوده (سیده عرضه داشت متضمن استدعای معاودت  
 به پیشگاه شاه عالم بهادر ( که بعد فوت پدر عالي قدر عزيز الدين  
 پادشاه عالمگیر ثاني در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد  
 و سه هجري مابين صوبه بهار و بنگاله دیهیم خلافت را  
 بجلوس خود آراسته بود ) ارسال داشت - و خود تا دریای  
 کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون  
 موکب خسرواني اواخر سنه ( ۱۱۷۴ ) هزار و یکصد و هفتاد  
 و چهار هجري در سواد جاجميو (سیده چهارني نمود  
 محالات انتر بید ( که عبارت از اماکن واقع مابين دریای گنگا  
 و جمنا سمت - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهقه بود )

من تفصيلة ( که در احوالش نگارش یافته ) فوج بر سر تعلقه او  
 بود - و نامبرده از لکھنؤ برآمده تا میدان ساندی و پالی  
 ( که سرحد صوبه اودهه است ) پیش آمد - و جنگ سه  
 بمیان آمده بواسطت سعد الله خان پسر علي محمد خان  
 روهله بر پنج لک رويه قدرے نقد و تکه بوعده انفصال یافت  
 و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري حسب  
 استدعای نجیب خان روهله و دیگر افغانه ( که پرگنات صوبه  
 دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر  
 اشکال عبور گنگا گذر نمی توانست نمود - و در سنه ( ۱۱۷۱ ) هزار  
 و یکصد و هفتاد و یک هجري دقا سندهیه بندر بست نواحی  
 دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را  
 در سکر تال محصور نمود - و بعد انقضای یمرات گویند پندت  
 را با بیست هزار سوار از تهاکر درازه که متصل کوه است  
 از گنگا گذرانیده برای تالان تعیین کرد ) رفته پندت مزبور  
 را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندی خان و  
 حافظ رحمت خان ( که بنابر رسم فوج مرهته بکوه کامیون  
 پناه برده بودند ) آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از  
 صعوبت محاصره نجات اندوخت - از انجا ( که جمعیت مرهته  
 افزود بود ) از مال اندیشی حرف مصالحت بمیان آورد \*

اقبال خاندوران بدستگيري برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانباني باضافه نمايان و فوجداری هانسي حصار ( که از قدیم الايام مقصده زار زور طلب است - و بانقلابات سلطنت غير عملی محض شده بود ) کامروا گردانيد - خان شهابت نشان در خستن و بستن مأمردان و قتل و اسر سرتابان آن ناحیه کمر سعي چست بر بست - مشهور است که او تمام تصور را در حصار بگشتن داد - بهيارے از خويشان همقوم او در جنگ گذهي و زن و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسمی نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سواف ايام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولايت را پرداخت بحضور رسیده بيمن اعانت آن نوئين جوانمرد بمنصب شش هزاري و پالکی چهاردار مرقی والا پایت اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه برفاقت آن نام آرد ناموس پرست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمنصب عمده و جاگيرهای خوب در حالت تحریر کامياب جمعيت اند \*

### \* شجاع الدوله بهادر \*

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او ميرزا جلال الدين حيدر است - پس از فوت پدر ببحالی نظم صوبه اوده و آلّه آباد امتياز اندرخته بندوبست آنجا چنانچه بايد نمود - و در سنه ( ۱۱۷۰ ) هزار و یکصد و هفتاد هجري عمان الملک

بر خوانده نقره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیرجنگ  
مالش او بر سگاید - و پستر بیدانجامی آن پی برده خود را  
( ۲ )  
باز داشت - و پیچ و تاب خورده بعرفان بدر برد \*

اتفاقا میر جملة ( که پدای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه  
قر آمده بلاهور اخراج یافته بود ) بعد چندے طلب حضور  
گشت - چون بر جرأت و جسارت خان مزبور مطلع شده بود  
یخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت  
ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر آنچه بایست در باره او گفت  
اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز  
قیافت - فتح البابی بخان مذکور هم روی نیارد - و پس  
از آن قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوازش منصب  
معتبر برنواخته بآوردن خزانه بنگاله تعیین کرد - همان ایام  
بهمین خان خویشگی کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو  
التفات و رعایت بر حالش نتافت - کارش بفقیر و فاقه کشید  
در آن وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد  
بار دیگر قطب الملک بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال  
ساخت - و بعد از آن ( که معامله او فزونی شد ) از خاندوران ( که  
رکن رکن سلطنت گردیده ) بظاهر قتل عیسی خان منج ( که  
بتوسل او اشتها داشت ) خائف بود - از شگرفی تأیید و رسائی

پای فرار راه هزیمت سر کردند - عیسی خان از شتاب زدگی  
 بدجای کرد - و تیز راند - هر دو سردار بیکدیگر در افتادند  
 اگرچه از شمشیر آن بومی (که شهادت خان بدست گرفت)  
 انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در  
 خواصی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت کیش نقد جان  
 در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را تالان زدند - و چون شهادت  
 خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائی  
 نمود پس از هفته برکوت او (که موطن و مسکن این قوم  
 بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف  
 (که هم ازان طایفه اند) براندرختهای او ریخته نقد را بردند  
 جنس بدست مشارالیه افتاد - پاره بلاهور فرستاد - و تخته  
 بوطن روانه کرد - دلیر جنگ برآشفته جریده طلبداشت  
 و پیرس و جوی اموال مقتول درآورد - او بهانه تاراج  
 از خود پی سپر می کرد - کار بتعین محافظان کشید - او  
 در مضافات حویلی دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه

و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بدان جلال الدین  
 هرچند دلیر جنگ گاو تازیها نمود و زهرچشم نگار<sup>(۲)</sup> به او دهه و آلہ آبان  
 بازوی همت او بسستی نگرائید - و پای<sup>۳</sup> باید نمود - و در  
 درنیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلق<sup>۴</sup> یان هجری عیان الملک

خان عم شمس خان در فوجداری جمو مصدر کار بود  
 چون خان مذکور بدست کروی مقهور گشته شد او تا رسیدن  
 حاکم دیگر دست و پای بحرکت آورده طرفه بر بهت - و سرمایه  
 اندرخت - و دران وقت ( که عبد الصمد خان دلیر جنگ  
 بصاحب موپگی لاهور تعین گردید ) بکم جمعیتی از عیسی  
 خان منج ( که در عرض راه سر خود سری می افراشت )  
 توهمی داشت - او خود را از قصبه قصور باشاره ماهم غیبی  
 و تیسیر بخت بیدار با جوق نمایان بروقت رسانید - و بموافقت  
 و همرویی لوازم خدمت و یکجهتی بتقدیم آورد - پس ازان  
 بفوجداری لکھی جنگل بیایه شهرت و ناموری برآمد \*

و چون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منج ( که در مابین  
 رودبار ستلج و آب بیاه بانا و لاغیری می گذرانید - و اطراف  
 و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود ) دل نبری  
 داشت بعد از مهم کروی مخدول او را بفوجداری درآیه  
 و مالش آن بیدادگر کسپیل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن  
 سپاه تیزدستی بکار برده چون سیاهی فالیز بهم آمد از بجزری  
 و کم مایگی ( که مبادا سنگ تفرقه دران جمعیت افتد )  
 گرم و گیرا شتافته متصل آهارة عرصه کارزار برآراست - و چون  
 آن بوم می بمیدان نبرد درآمد ( می سپاه و ضرب مصاصم را  
 رونق دیگر بخشید - زر بندهای نوگرد آمده شهداد خان

شتافته بجنگ پیوست - و زن و خوردن بمیان آمده نامبرده  
 زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق  
 سنه ( ۱۱۵۰ ) هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلشن بقا  
 خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصه خود  
 خوانهای مقرری نوبت بذوبت بجماعه داران می فرستاد  
 سوای آن بدو صد کس از مردم دطن او ( که در رفقت بودند )  
 خوراک در رفته بضابطه اهل پورب ( که عبارت از دیار شرقی  
 شاهجهان آباد است ) مقرر بود - پسرانش غلام محی الدین  
 شجاعت خان - که بسور جنگ مخاطب است - و اشرف خان  
 و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از پرگنه بیر محال  
 ارث یافته بذوکری می پردازند \*

### \* شهداد خان خویشگی \*

عبد الرحیم نام - یزنه شمس خان است - که در فوجداری  
 ( ۲ )  
 درآبه تته با سکهان ( که دران هنگام هرکه از سران و سرداران  
 دوچار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت ) بکرات  
 و مرات عرصه نبرد برآراست - و هر مرتبه فیروز جنگ آمد  
 و آخر سر در سرآن کرد - مشارالیه مرد بی مایه و کم روزگار  
 بود - نام و نشانی نداشت - در عهد خلد منزل منصب  
 پانصدی و خطاب شهداد خانی یافته بهمراهی قطب الدین

و بقاره بلند آوازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامی  
 اندوخت - و بتقرر پرکنه بیر و برخه دیهات فتح آباد دهارور  
 صوبه خجسته بنیاد و حویلی پاتهری صوبه برار و سرکار بیجاگده  
 کهرکون صوبه خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان ( که  
 بیر و غیره مکالات بجاگیر راجه سلطان جی قرار یافت ) او<sup>(۲)</sup>  
 جاگیردار بالاپور و غیره مکالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب  
 پنج هزاری و خطاب بهادری چهره عزت برافروخت - بعد  
 فوت عضد الدوله در سنه ( ۱۱۴۳ ) هزار و یکصد و چهل و سه  
 هجری به نیابت صوبه داری برار لوی ترقی برافروخت - ضبط  
 و ربط عملداری خوب داشت - مکاسداران مرهقه سر حساب بودند  
 و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر  
 بمذاامت برخاستند - ( گهوچی بهمنسله فوج فراهم آورده بر  
 سر ایلچپور آمد \* )

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره رو بروی  
 خود داشته - و برای امور عظیمه بطریق تفارل کتاب مزبور را  
 میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد \*  
 \* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد \*

قرار داد که خود از شهر بر آمده بر سر مقهوران باید رفت  
 تا حاصل مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار گروهی<sup>(۳)</sup> بلده



در ایامی ( که پادشاه بر کاکامه دکن مقامات داشت ) بمقصب  
 چهار صدي و بخشیکزي و داروغگی عدالت بنادر سورت به تیزول  
 دران حدود افتخار اندوخت - و گاهی بفوجداری نیاپور  
 دهاتیا سرکار سورت و لختی بتعلقه داری بیرم گانو و چندین  
 بفوجداری سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه  
 بمقصب هفتصدي و خطاب شاه علی خان ناموری پذیرفت  
 و در وقت جهاندار شاه بجبهت آنکه نزد محمد فرخ سیر  
 شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد  
 فرخ سیر بهکالی منصب معزز شده بفوجداری مندرسور  
 مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهی چون نظام الملک  
 آصف جاه از مالوه اراده دکن تصمیم نمود بدلدهی او  
 پرداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاعت خود  
 برگرفت - او بداروغگی توپ خانه سرکار آن نوین بلند قدر  
 و برادرش بداروغگی احشام سرمایه اعتبار اندوختند - و در  
 جنگ سید دلادر علی خان و عالم علی خان مصدر ترددات  
 شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد  
 برسم بهادران جانفشان پیاده پا گشته دقیقه از زد و خورد  
 مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله دران نبرد مردانها بکار آمد  
 و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین  
 نامبرده بمقصب سه هزارای در هزار سوار و عطای علم

فسمی در سبک نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسرنداشت  
 دهقان زاده را بفرزندی برگرفته - بخاطر داشت او بمنصب  
 عمده و خطاب نظر عالی خان نامی بر آورد - و پس از  
 قوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منہزم گردیده  
 سزمایه در باخت - مہیہ شجاعت خان بدست معصوم بیگ  
 پور کاظم بیگ بود - کہ در ایام صوبہ داری حیدر قلی خان  
 نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر  
 دوم او رستم عالی خان - متصدی بندر سورت شدہ - و برادر  
 سیومین ابراہیم قلی خان خطاب داشت - ہر سہ در وقت  
 فطامت معزالدولہ حامد خان بہادر بقتل رسیدند \*

### \* شجاعت خان بہادر \*

محمد شاہ نام از شیخ زادہای فاروقی سمت - نسبی  
 بشیخ فرید الدین شکر گنج منتمی می شود - وطنش جونپور  
 صوبہ آلہ آباد - نام جدش غلام محمد خان - کہ در عہد  
 قردوس آشیانی بمنصب و خطاب خانی سرفراز شدہ بفوجداری  
 حاجی پور مضاف بہار می پرداخت - و در جنگ شجاع  
 بزکات عالمگیر پادشاہ بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم  
 خان منصب یافتہ ابتدا بفوجداری متہرا و پس ازان بفوجداری  
 گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کرہ مانپور صوبہ آلہ آباد  
 گردیدہ با راجپوتان آن نواح جنگ نمودہ بقتل رسید - نامبردہ

سلطان محمد اوزنگ باب برادر از محبته مذکور نبشت نموده  
 وصوله مالوه آمده تا برادر مذکور ملحق گردین و پس از چنانک  
 هزاره جسونت سنگه و عضاف اول دژا شکوه به ابریکه ازین  
 جویخ دوازده ماهوس گشت فاجوده وصوله آیدنایی خود  
 شذامت . سال دوم جاونس خاند مکان (که دژا شکوه به جسونت  
 رسیده جمعیت فوجهم آوردن ) اوزا خطاب قوالباش خاند داده

یا دو هزار اشیای موم ( که هریکے دو منی و سه منی بوده )  
 پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانۀ آقا ست - زیاده برین  
 جرأت نمی تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیرۀ این موم  
 چاهها کنده نگاهداشته اند - و در تابستان آبے سر می دهند  
 که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیۀ  
 شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیری  
 در عقد ازدواجش برد - اما اولادش از بطن سراری و غیره  
 بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام - که  
 سال دوم عالمگیری چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او  
 بکراست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر  
 ابوالفتح خان - که در شبخون سیوا بهونسله بکار آمد - و هرکه  
 نامے تحصیل نمود درین جرائد مرقوم است - از دخترهایش  
 یکے بازدواج روح الله خان اول درآمده - و دیگرے با ذوالفقار  
 خان نصرت جنگ عقد بیوگانی داشت \*

### \* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان \*

در جرگه منصبداران کوهی صوبۀ گجرات انسلک داشت  
 با سلطان مراد بخش در ایامے ( که بنظم صوبۀ مذکور  
 مامور بود ) ساز موافقت کوفته بپایۀ ( روشناسی شاهزاده  
 افتخار اندوخت - و چون شاهزاده مذکور حسب اشاره برادر

و شریف بکار می برد - و گلبانگ چود و احسانش آفاق را  
محیط گشته - آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر ( که  
لکها بصرف آن رفته ) در چاربانگ هندوستان بسیار یادگار  
پیدوسته بے نوایان و عجز دور دست از بذل و نوال (۲)  
بهره مند بودند - معینا امواله ( که پس از فوتش داخل  
سرکار پادشاهی شد ) از حیطة قیاس بیرون است - با آنکه  
مکرر جنس اعلی ازان ( از طلا آلات و نقره ) بصرف  
حوادث پادشاهی درآمده هنوز در قلعه آگره حجرها مغل  
افتاده است \*

( ۳ )

از کثرت اسباب و عروض کارخانهای او غریب حکایات  
مجموع شده - از معیبر استماع افتاده که هنگامه در شکار  
عالمگیری موم مطلوب شد - عمال خالصه و بیگنات نواج ( که  
فرمایش بنام آنها رفته بود ) بعد از موسم درشکال یک قلم ذیاب  
بقلم آوردند - خانسامان بعرض رسانید - موم هیچ جا  
بهم نمی رسد - مگر در کارخانه امیر الامرا ( که در دهلی ست )  
ذخیره موم شنیده میشوند - حکیم شد که بقدر ضرورت  
عاریت بگیرند - چون بمقتصدی امیر الامرا ابلاغ فرمان شد  
استیذان آقا که در بینگاه بود بدیر می کشید - و ایستادگی  
مقدور نبود - ناچار در صد من موم از بجانب خود و هزار

مقابل آن مي گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب از  
 مي چکيد - و صندوقچه بوده که از یک طرف آن فيل و یکطرف  
 بز بسته بودند - فيل نتوانست کشيد - بز آن صندوق را  
 با فيل کشيده مي برد - اميرالامرا بعطای عصای خاتم  
 سنگ يشم ( که در دست پادشاهي بود ) با ديگر عذايات  
 خمرزاني نوازش يافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئينان  
 والامرتبت تا در غسلخانه يالکي سواره مي آمده باشد  
 و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بزوان - و در همين  
 سال بصوبه دارى اکبرآباد دستوري يافت - و در آخر سال  
 بيستم و دوم از تغير شاهزاده محمد اعظم ( که حسب الحکم  
 برسم اياغار (وانگه حضور شده) بصوبه دارى بنگاه سرفراز گردید  
 و پس از چند سال ديگر بصاحب صوبگي مستقر الخلافه  
 آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعار به نیک نامي  
 بهر برده در سر آغاز سي و هشتم سنه ( ۱۱۰۵ )

يک هزار و یکصد و پنجم هجري بدار بقا ارتحال نمود \*

امير بدين محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئينان  
 قریب العهد ديگر نگذشته - با اين همه مواد مجد و بزرگي  
 ( که در ذات او فراهم آمده و اگر عشره ازان در ديگر  
 سر ميزد کله گوشه نخوت بر فلک برين مي سود ) او  
 در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با وضع

دلها بپرتع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه دارى دکن  
 پادشاهزاده محمد معظم تفويض يافت - و او به بذر و بستان  
 ولايت بنگاله ( که در همان ايام وزير جمله ناظم آنجا  
 در گذشته بود ) مامور گرديد - و چون ضلالت مژگان ولايت  
 رخنگ ( که در افواه و السنه بقوم مکه مشهور اند ) از بد گوهري  
 هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنة بعضى مواضع  
 سر راه را عرضه انتهاب مي ساختند امير الامرا کشايش قلعه  
 چانگام را ( که سرحد آن ولايت است ) موجب سد طريق  
 دست اندازى آن گروه شقاوت پژوه دانسته کمر همت  
 بتمشيت اين مهم بر بست - و بزرگ اميد خان خلاف  
 خويش را با فوجى رخصت نمود - و او پس از تلاش  
 و کوشش نمايان در آخر سال <sup>(۲)</sup> هشتم آن حصن متين را بدست  
 آورده باسلام آباد موسوم گردانيد \*

امير الامرا مدت مديد بضبط و ضبط ممالک فسيحه  
 بنگاله پرداخته در سال بيستم ( که نظم آنصوبه باعظم خان  
 کوکه مفوض گرديد ) آن عمدة الملک احرام ملازمت بسته  
 در سال بيست و يکم اندراک شرف ملازمت نموده پيشکش  
 سي لک روپيه نقد و چهار لک روپيه جواهر يا ديگر اجناس  
 از نظر گذرانيد - از جمله تحائف آن آئينه بوده که ترو

که مرهقه را بر اسب نگاه نمی داشتند قضا را در سر آغاز  
 سال ششم جمعی از پیداهای این طایفه بتقریب کتخدائی  
 یکم از کوتوال دستک دو صد نفر مرهقه گرفته وقت شب  
 بعنوان شادی دف زنان شهر درآمدند - و روز دیگر جوقة را  
 بشهرت مردم غنیم ( که از تهانه دستگیر کرده ایم ) دستها بسته  
 سیلی زنان آوردند - شب دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو پیر  
 شب عقب محل سرا که بارچیخانه بود خود را رسانیده هرکرا  
 بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده دریچه ( که بگل و خشت  
 مسدود بود ) وا کردند - برخی خواصان محل از آواز بیل  
 و کلاف آگاه شده بامیرالامرا خبر رسانیدند - او گفت که  
 چون ایام میام است عمله و فعلة بارچیخانه برای طعام شب خور  
 برخاسته باشند - و چون این خبر سمت تکرار یافت امیرالامرا  
 سراسیمه تیر و کمان و برچهی در دست گرفته برخاست  
 یکم ازان شوریده سران شمشیر حواله کرد - بدست  
 امیرالامرا رسید - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان  
 پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبرد کرده کشته گردید  
 اهل محل امیرالامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا  
 مردم بیرون دویده کار آن ناتمامان را با تمام رسانیدند - و چون  
 این معنی ناشی از غفلت آن عمدة الملک و محمول بر  
 بی خبری او بود و در عالم عملداری در نظرها سبک و در



و تواتر تقاطر اطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ و پیکار گرم بود - آخر الامر نقيب را ( که ببرج مقابل مورچال اميرالامرا رسیده بود ) بباروت انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رمیده بهوا ارج گرفت - عساکر فيروزى ( که آماده يورش بودند ) سپر حفظ آلهي بر سر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آريزش و ستيز روز باخر رسيد مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلالت فشرده بهر بردند - و بدميدن صبح يورش ديگر نموده بشهر رفتند در آمده بقر و صومع هيزدم ذي الحجة سال سيوم مهخر ساختند - بقية السيف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حيز قدرت خویش بيرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعه مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید \*

پس از آنکه ولايت سيوا پى سپر عساکر منصوبه گردید و آن نيرنگ ساز حيله گر بدرهاى دشوار گذار خزید اميرالامرا بقصبه پونا طرح اقامت ريخته در حويلی ساختند سيوا فرود آمد - درين ايام آن بر فن سراپا مکيدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تقيد بود ( که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگي کسی را نمی گذاشتند که درآید ) و همچنين قدغن بود

پدر و جد او بود ) بلند آرازة گردانيدند - و در همین ايام  
 از تخير پادشاهزاده محمد معظم بصوبه دارى دکن اختصاص  
 يافت - اميرالامرا پس از وصول بولايت مذکور بيست و پنجم  
 جمادى الاول اين سال سنه ( ۱۰۷۰ ) هزار و هفتاد هجري  
 بدفع سيوای مزور محکال و انتزع حصون ولايتش ( که بسبب  
 انقلاب حکومت بيجا پور و کشتن افضل خان عمده عادل شاهيه  
 اکثر بنادر و قلاع متصرف شده بر روی دريا سنگ راه متوردين  
 بيت الله گشته - و در قلاخک و قاراج مملکت پادشاهي دقيقه  
 قرر نمي گذاشت ) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنک  
 پيش مي آمدند سزای واجبي داده جابجا محالات متعلقه اش را  
 تهايه نشين مي ساخت - و اين ابتدای مهم مرهقه است  
 و چون برشکال رسیده بود چند روزه در قصبه پونا گذرانیده  
 تسخير قلعه چاکنه را ( که از قلاع متيغه کوکن نظام شاهيه بود  
 و بنابر اختلال احوال عادل شاهيه سيوا بران دست تملک  
 يافته ) ازان روز که متصل بولايت پادشاهي واقع شده انتزعش  
 از مقدمات ضروريه آن مهم دانسته پيش نهاد عزيمت ساخت «  
 و چون بهای حضار مذکور رسيد اطراف و نواحي را بظفر  
 احتياط در آورده بتقسيم مورچالها پرداخت - و در جاهائے ( که  
 مناسب بساختن ديممه و حفر نقب بود ) همت برگماشت  
 و پنجاه و شش روز با وصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

در معارك هيتجا شمشيرهاي نمايان زده بودند ( از جاي رفت - و بسيار راي بيوفائي و هزيمت سپردند - و باطراف و جوانب اين خبر وحشت افزا چنين شيوع يافت كه شاه شجاع عالمگير پادشاه را بدست آورده عازم اكبرآباد است و بمرتبه تواتر گرفت كه اين اراجيف و اكاذيب را اميرالامرا برآستي حمل كرده مضطرب گرديد - و دست و پا گم كرده بدان فكر افتاد كه بجانب دكن بدر زند - و از آسيمة سوي بفاضل خان خانسانمان ( كه هنوز بدست گذاري اعلى حضرت قيام داشت ) حقوق آصفجايي را بپادشاه داده ملتجي گشت كه از جناب اعلى حضرت استشفاع جرائم او نمايد - آن خردمند كارشناس بتسلي و تسكين كوشيده گفت - كه تا صبح صبر و سكوت بايد ورزيد - كه شايد ازان طرف خبري ( كه اعتماد را شايد ) برسد - و پس ازان ظاهر گشت كه عالمگير شاه كوه تحمل شيرتهور با معدود شجاع را رهگراي هزيمت ساخته علم فيروزي افراخت - و پس ازين فتح خدا داد ( كه الويه عالمگيري بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمير بعزم محاربه داراشكوه باهتزاز آمد ) اميرالامرا را ملتزم ركاب ساختند و بعد جلوس ثاني سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجري سال دوم عالمگيري بوالا امتياز نواختن نوبت در حضور ( كه اين نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگيري مخصوص

بمنصب هفت هزار و هفت هزار دو اسده سه اسده  
توازش نموده بخطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدند  
و محالي ( که دو کرد دام جمع آن بود ) برسم انعام مرحمت  
شد - و چون سليماني شکوه نخستين پور دارا شکوه از ديار شرتيه  
برگشته باستماع شکست پدر ازان ( دى آب گنگ بسمت  
هردوار شتافته ميخواست از راه سهارن پور پنجاب رفته  
بيدر ملحق گردد اميرالامرا تعيين شد - که بکفايت مهم او  
پردازد - آن حادثه زده روزگار از سلامت لشکر منصوره سر  
آوارگي بکوهستان سري نگر کشيده بزميندار آنجا پناه برد  
اميرالامرا از کنار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر " خانده  
اکبرآباد معارفت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان  
ينظم مهمات آن صوبه قيام ورزید - و چون سلطان محمد  
بطريق منقلا بجانب شاه شجاع لواي نهضت برافراخت تنظيم  
امور آن مرکز خلافت باميرالامرا باز گردید - چون در جنگ  
شجاع ( راجه جسونت از بد سگايي و تيره باطني دارا ) برهمنزي  
و کار شکنی آخر شب ( که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق  
افتاد ) با ساير راجپوتيه از رکاب عالمگيري فرار گزيده راه آگره  
پيش گرفت اين آشوب طوفان زای یک محشر تفرقه  
بر مردم ريخت - که پای ثبات کنده سپاهيها ( که بارها

روز سيوم بعد گفت و شنود بسيار عزم ملازمت پدر بزرگوار  
 از خاطر عالمگيري سر برزد - و بدین نيت شگرف از باغ  
 دهره سوار شد - ازانجا ( که مشيت ازلي بخلاف آن متعلق  
 شده بود ) خانجهان و شيخ<sup>(۲)</sup> مير از پس (سيده معروض  
 داشتند - که تصميم اين اراده از تجويز عقل مصلحت بين  
 بعيد است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده  
 و اعلى حضرت را کل سر رشته از اختيار رفته بے باعث ضروري  
 در جائيكه مظانۀ خطر باشد رفتن چه ضرور \*

درين اثنا ( که خلد مکان گوش بر سخنان دولت سگالان  
 داشته مترون بود ) باهر دل چپاه (سيد - و فرمانی که  
 اعلى حضرت بخط خود بدارا شکوه نوشته از روی اعتماد  
 بدو حواله نموده بود ) که خود بعنوان سبکدوی بشاهجهان آباد  
 نزن دارا شکوه (سانیده جواب بيارد ) آورده گذرانيد - مضمون  
 آنکه او لشکرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزد - ما  
 درينجا هم را فيصل مي فرمائيم - لهذا رای خانجهان  
 جايزه استحسنان يافته عزيمت ملازمت سمت انقلاب پذيرفت  
 و باقتضای مصلحت الويه عالمگيري بتعاقب دارا شکوه از  
 آگره سمت دهلي باهتر از آمد - در منزلگاه متھرا خانجهان را  
 ( که بسبب عتاب مذکور از مذهب و چاکير معزول شده بود )

( ۲ ) نسخه [ ج ] شيخ کبير ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] ناهر دل \*

از قيد رهايندند - و باز ضوابط و حدود حال را كه از استفسار كردند  
او باز همان ممانعت را اعاده كرد - و ظاهر است كه درين  
وقت حركت چه فائده مي كرد - مگر اينكه اعلى حضرت پيشخانه  
بر آوردند - اما چون كار از دست رفته بود اگر خود هم بر مي آمدند  
سودمند نمي افتاد \*

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلذيم عتبه عالمگيري  
چهره افروز طالع گرديد - بعد از تكرار پيغام بوساطت  
فاضل خان خانسامان از جانب اعلى حضرت پيادشاهزاده  
ظفر نصيب محمد اوزنگ زيب و آمدن بيگم صاحبه نزد برادر  
عزيز القدر و گزارش پيغام پدر بزرگوار [ كه ولايت پنجاب  
با مملكتي ( كه بدان ضلع واقع شده ) دارا شكوه و گجرات  
بدستور سابق بمراد بخش اختصاص مي يابد - و دكن بصططان  
محمد نخستين خلف شما تعلق گيرد - و بمنصب والاي  
ولايت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختيار كل ممالك محروسه  
ماوراي ولايت مقسومه مذكوره بشما ارزاني گردد - بايد كه احراز  
سعادت ملازمت نموده در استرضاي خاطر اقدس كوشيد ]  
جذاب عالمگيري از اقبال اين معني پهلوي تهيه كرده  
گفت - تا انفراف از مقدمه دارا شكوه رسيدن حضور متعذر  
بيگم صاحبه قرين حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت  
ماجرا بر ملائت و سامت خاطر اعلى حضرت افزود - تا آنكه

خانجهان ( که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اردنگ زیب شهرت داشت ) مباین صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهاراجه را بصوبه دارجی ارچین منصوب کرد - و پس از هزیمت مهاراجه از مقابله عالمگیری چون عزیمت آن شاهزاده فتح نصیب بسمت دار الخلافه مسموع اعلیٰ حضرت گردید - رای (زین پادشاهی بران بود که خود برای مقابله برآیند اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر نوکران پادشاهی اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی ولی نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شکوه ( که از سهل انگاری میخواست به تنهایی خود مباشر امر قتال شود ) اصرار و استبداد ورزیده مجوز برآمدن آنحضرت نمی شد - دین باب مطارحه با خانجهان در میان آمد - از نیز بداس خاطر دارا شکوه یا بذابر اخلاص ( که با محمد اردنگ زیب بهادر داشت - و نقش بهبود از صفحه احوالش می خواند ) مانع آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصاح طمان بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلیٰ حضرت از روی غضب سر عصا بسینه خانجهان رسانیده بجهت خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشته دارا شکوه و اغوای جمعی از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از دو روز

دکن حسب التماس مير جملة جهت استخلاص پسر و متعلقانش و مالش قطب شاه بسپنج حيدر آباد وجهه همت ساختن شايسته خان با تعييناتيان صوبه مالوه بر وفق حکم پادشاهي بکرمک رفته در عين محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار اندوخت - و پس از انصرام آن مهم سال سيم رخصت شده بتعلقه رسيد - و بالتماس پادشاهزاده در صله حسن خدمت بمنصب والای شش هزاري شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران گشت - و چون در همين سال محمد ادرنگ زيب بهادر با عساکر دکن به تنبيه عادلشاهيه مامور گرديد بخانجهان اشاره رفت - که خود را بر سبيل استعجال بدولت آباد رسانيده تا معارفت جناب شاهي اقامت نمايد - و چون در سال سي و یکم سنه ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت هجري عارضه حبس بول باعلی حضرت طاري گشته امتداد گرفت امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده ولي عهد دارا شکوه باز گرديد - او از تبه رائی و بد سگالي امرای کومکي دکن را ( که هنوز مقدمه بيجاپور بهين انجامه نگرفته بود ) طلب حضور نمود - شايسته خان نيز بمالوه برگشت - چون آن ألكه در جوار دکن واقع است درين هنگام ( که مرکوز خاطر دارا شکوه کارهای ديگر بود ) بودن



مجز و انکسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبه آله آباد  
از تغیر او در تیول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه  
بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم<sup>۱۱۸۱</sup> فرمان  
طلب از احمد آباد گجرات بنام شاهزاده محمد اوزنگ زیب  
بهادر بجهت تفویض ولایت بلخ و بدخشان صدور یافت  
نظم آن دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته  
خان ( که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار در اسپه سه اسپه  
مبایع بود - و سوای آن مبالغ پنج لک روپیه هرسال بجهت  
علوفه سه هزار سوار سبندی از خزانه عامره آنصوبه نقد  
باو تنخواه میشد ) تنبیه و تادیب متهمان آن سرزمین  
چنانچه باید صورت نمی پذیرفت و مکرر این معنی از  
عرائض او مفہوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبه احمد آباد  
به تیول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت  
مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم  
از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهم هر چهار صوبه دکن  
امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون  
سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن  
شایسته مراحم نامیه سالی عتبه خلافت گشته سال بیست  
و هشتم بتازگی بصوبه داری مالوه دستوری یافت - چون سال  
بیست و نهم شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر صاحب صوبه

بسنکمزیر رسیده برگذات آن را از تصرف پسرش سیوا  
و دیگر مفسدان برآوردده مقامیر را آرداد دشت قرار ساخت  
و بهر قلعه فوجی تعیین نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشهوره  
و فراغ از بند و بست آن لکه بجانب جنیر گام سرعت  
برداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام  
داده باسانی تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محالات  
متعاقب آن بضبط درآوردده معارفت نمود - و در کم مایه فرصتی  
در سرکار عمده بجمع دو گروه و شصت لک دام مشتمل بر  
هفده محال ضمیمه ممالک مکروهه گردانید - در سال دهم  
خان زمان ( که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
بنظم بالاگهات دکن می پرداخت ) ودیعت حیات سپرد  
ازانجا [ که تعیین یکی از اعظم امرا بجای خان زمان ( که در  
حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد  
بکار و خدمت قیام داشته باشد ) فاکزیر مصالح ملکی بود ]  
لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده  
( که بجهت طوی کتخدائی بحضور رسیده ) رخصت یافت  
که تا آمدن ایشان نیابة بنظم امور آندیار پردازد - و در سال  
دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه  
برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار  
(۲) فلاون ( که از عمده بومیان آندیار بود ) فوج کشیده پایمال

و او بزمین بوس سده سلطنت رنگ رفته بر روی آردن  
 در همین سال بیست و یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی  
 ناموری اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثانی همراه  
 پدر از لاهور باستان خلافت ناصیه سعادت افروخته از اصل  
 و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار بلند پایگی یافت  
 آنچه زبان زد مردم است ( که شایسته خان روز تولد بمنصب  
 پنجزاری سرفراز شده ) اصل شایسته ندارد - و جائی بنظر  
 هم رسید - که برعایت پدر و جدش اودا در اوان صبا و طفلی  
 اول رهله پانصدی منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه  
 اضافهای متواتر یافته در حدائق سن بمنصب عمده اختصاص  
 گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداری و سرکردگی تعیین گشت  
 در سال سیوم چون از خطه برهانپور سه فوج سنگین باستیصال  
 خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری یکی  
 بنام وی نامزد شد - ازان ( که مهمات کل عساکر باعظم خان  
 صوبه دار دکن مفوض بود ) صحبت خان مذکور با وی در نگرفت  
 طلب حضور گردید \*

چون سال نهم ناحیه قلعه دولت آباد مهبط ریاست  
 فردوس آشیانی شد مشار الیه با آله دردی خان و غیره  
 امرا جهت استخلاص ولایت سنگمبیر و دیگر قلاع متعلقه آن  
 ( که در دست ساهو بهونسله بود ) دستوری یافت - خان مذکور

اکثر امرا و نوئیذان زخمی تیغ زبان او و تشنه خونش بودند  
و او دست از کفایت و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان  
گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده \*

\* بضمته چنان قوی که برداشتنش \*

\* کار دگر نیست خدا بر دارد \*

چون هجو هدایت خان نمود خان مذکور بمقتضای \* ع \*

\* کلرخ انداز را پاداش سنگ است \*

رباعی گفت - که بیت دوم اینست \*

\* فرزند و زن و قبیلۀ آن کس کش \*

\* بر خوان جماعت نعمت الوان است \*

چون بمشارایه رسید باز نطق نکشید \*

\* شایسته خان امیر الامرا \*

(۳) خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - نامش

میرزا ابوطالب - در ایام تسلط و تغلب مهابت خان او نیز

با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را

از حضور اداره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانه

حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکر

بر سر او تعیین شود دیگر روزی چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخه [ ج ] هدایت الله خان (۳) در [ بعضی نسخه ] نامش

ابوطالب \*

غازتگران شهر و لشکر بخانههای مردم ریختند - کرد در کرد  
نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب  
امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس و ضیع و شریف  
یک قلم پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام  
شاهزاده پیوسته بزدگی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - در آن  
هنگام و بقول در مبادی این سانشه شریف الملک فیض  
بملازمت شاهي استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هر دو  
پسر هدایت الله و عنایت الله ناصیه سالی عتبه خلافت گشته  
حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزار و انعام ده هزار  
روپیة و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام  
مقامه گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان  
سنه ( ۱۰۹۸ ) یکم هزار و نود و هشت هجری سفر واپسین  
گزید - پسرانش بعنایت خلع ماتمی تسلی پذیرفتند - و در  
همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او ( که همشیره زاده  
ابوالحسن بود ) باستلام سده سلطنت مفتخر گشته بمنصب  
سه هزار و سوار سرفرازی یافت - هدایت الله ( که  
به هدایت خان مخاطب گشته ) خالی از کمال و فراست نبود  
طبع موزون داشت - بخانه سامانی سرکار محمد اعظم شاه درجه  
اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجی ( ۲ )

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حاجی - بمعنی هجر کننده \*

پدر و تولیت مقبره شاه عبد اللطیف ( که در دولت میدان  
بلده برهانپور واقع است ) کمر خدمت بست - پسرش  
محمد ناصر خان عرف میان مستی ست - که بنوکری دیگران  
می گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت \*

### \* شریف الملک حیدرآبادی \*

پزنه ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده  
بهادر شاه عالم با خانجهان و عساکر گران بگوشمال ابوالحسن<sup>(۲)</sup>  
( که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود )  
تعیین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر  
جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابوالحسن اتفاق  
افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او  
روی عزیمت بجانب حیدرآباد آورد - چون بحوالی مغموره  
پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزی ملحق  
گردید ابوالحسن خود را باخته اول شب از چار محل ( که  
در همان ایام بدستیاری معمار همت بلندش در کمال رفعت  
و زینت تاسیس یافته بود ) با مردم محل از جواهر و اشرافی  
و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعه گلکنده کشید  
رستخیز عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند  
گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بد میدان صبح

مضاف مالوه کردن اعتبار بر اورا خت - سال هفتم حسب الحکم  
 بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از  
 انتقال میر بانر خان بقوعداری چکاء سپردند نامزد گردیدن  
 بستر بقلععداری آسیر مضاف صوبه خجسته بنیاد قرار یافته  
 سال بیستم ( که سیوا بهونسله مردم خرد را بکشد بانی قاعه  
 گذرانید ) از خبردار شده در آمدها را بقتل رسانید - و مدتها  
 باستقلال در اینجا ماند - سال بیست و نهم مطابق سده  
 ( ۱۰۹۶ ) هزار و نود و شش هجری را از قتلگانی مستی  
 برآمد - پس از خانش ابوالخیر خان به تعلیمه مزدور سرفراز  
 گردید - سال سی و سیوم به بیست و دو ( ۲ ) راج آمده اعتبار  
 اندوخت - چون فوج مرسته رفته باغلام خالی نمودن قلع  
 فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عیسی

گشت - از انجا ( که موبد مالیه در دست بقصر ف مرهقه در آمد )  
 نمی خواستند که احدی از منتقمیان سلطنت دران ولایت نمک  
 داشته باشد - مهاره واکر بانه زاج حصار دهان ( که از آثار راجه  
 بهوج مشهور است ) که در سمت چست بست - و به خاطر ( بزر  
 چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسر  
 دست و پای صانعت و مقارعت بضرکت آوردند - چون  
 کرمک برون مفقود دیدند ناچار باشعیا قلعه سپردند براج  
 جیسنگه سوانی بوسند - آخر محبتها بران نیامد - برخاسته  
 بضمور رفتند - که باحوال آنها نپرداخت \*

### • شیخ مبدالعزیز خان •

از متوسلان شیخ مبدالمطیف بردانپوری بود - چون  
 محمد ابرنگ زبب بهادر را با شیخ مذکور ( که بکمال صلاح  
 و تقوی اتصاف داشت ) ربط بسیار بل نوعی از اعتقاد متحقق  
 بود شیخ سفارش نامه برده نمود - ازین جهت در زمره نوکران  
 منعم گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه جوهر  
 کار طلبی را بردی (رز افکنده بیعت و یک زخم برداشت  
 و بغایت خلعت و اسب چهار عزت برافروخت - و در ایام  
 ) که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبر آباد سمت شاهجهان آباد  
 توجه فرمود ( از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
 پانصد سوار و خطاب خانی و تفویض قلعه دارمی رایسین



در بودن کتاب ندیده بهدراهی شاهزاده ( که بجانب خجسته بنیاد  
و برهانپور (خصم) یافته بود ) برآمدند . با وصف این هم  
پادشاهزاده بر سر توجه نیامد . دو سه منزل قطع نشده بود که  
خبر ارتحال خلد مکان رسید . بمرحمت و خصوصیت برنواخته  
بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد  
جانشانی نموده درش همت را از بار نمکخوارگی سبک  
گردانید . پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز  
پیش خود نگه داشت . در آغاز عهد محمد فرخ سیر  
بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته بغوجداری<sup>(۲)</sup>  
هانگدیر محال خالصه مقرری صوبه خجسته بنیاد شتافته  
بدواخذة و کاوش حیدر قلی خان دیوان دکن دل نهاد اقامت  
نگشته روانه حضور گردید . و از پیشگاه خلافت بغوجداری  
کالا باغ ( که از اقطاع مفسده خیز صوبه مالوه است ) سرورازی  
یافته بهیارے از فتنه پژوهان را پذیرای اطاعت گردانید  
و لختی را ( که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده  
طریق خطا و سرتابی می پیمودند ) بگو عدم افکند<sup>(۳)</sup> - در زمان  
خاقان آفاق یعنی محمد شاه پادشاه بقلعه داری و فوجداری  
دهار مامور شد . و چون در گذشت تعلقه بهسرانش مقرر

(۲) نسخه [ ب ج ] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخه [ ا ب ] بکوی

عدم افکند .

جماعه ازي بد زجه امارت مرتقي شد - و در خدمت پادشاهزاده  
اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعي در گذشت  
پسرانش محمد عمر و محمد عثمان - که تربيت يافته التفات  
شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند - از جوش برائتي و جهالت  
سپاه پيشگي <sup>(۲)</sup> تقدیم بعضی از استادهاي حضور بر طبع آنها  
خورده بر شورانيد - ناخوشي بيجا نموده بوطن ( که سه گروهی  
هرهند مشهور بآبادی ملک حيدر است ) شتافتند - روزی  
چند به بيکاري و عظالت گذرانیده عزيزم بارگاه پادشاهي  
( که در آن هنگام احمدنگر مضرب خيام سلطاني بود ) نمودند  
بر هر چوكي ( که در حوالی ادوی معلی میباشد - و بدون  
پروانگي محبي و ذهاب متعذر است ) مدتی ماندند - بپاس  
خاطر شاهزاده ( که بتازگي از گجرات رسیده بود ) که بعضی  
نمي رسانيد - از پريشاني کار بيچارها بجان و کار دستخوان  
رسيد - قضارا فوج غنيم بنواحي معسكر اداره گشت - و جمعی  
از امراء پادشاهي بمالش برآمدند - آن هنگامه جوان گردن  
بشمشير خارنده سبکدستي نمودند - و بتک تک پا اشقي را  
بقرار آوردند - و چون از هر کارها بعضی پادشاهي رسيد پرتو  
عاطفت بر احوال اينان تافته بملازمت استمعان يافتند - اما  
چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کينه آما بود صرفه خود

و سال چهارم از آنجا معزول شده در سلک کومنیان دارالملک  
 کابل منتظم گردیدند - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور  
 مامور شده بین الاقران تفویض جست - و مدتها دران سرزمین  
 گذرانید - گاهی بحراست سربلند میشد - و گاهی در زمره  
 تبعیداتیان آنصوبه منتظم می گردید - تا سال بیست و چهارم  
 حیات او مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زاده او  
 در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبی نامه برآورد - اما  
 هیچ حاصلی نداشت \*

(۲)

## \* شمشیر خان قرین \*

اعظم شاهي - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر  
 وزیر خان داور<sup>(۳)</sup> زنی بوده پستور برفانت داور خان قریشی  
 پیوست - دران هنگام ( که صوبه داری برهانپور بخان مشار الیه  
 نامزد گردید ) او را بروائی مهمات آنجا تعیین کردند - صاحب  
 ساز و سامان گشت - چون پیمانۀ حیات خان مذکور لبریز شد  
 بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه ( که دران وقت صاحب صوبه  
 ملتان بود ) اختصاص یافت - و پس ازان بقوعداری جمو محال  
 قبول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یساق برمشاق  
 بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه  
 خلافت بخطاب شمشیر خان جبهۀ ناموری برافروخته از پایۀ

خاندوران سيد محمود را بدان صوبه كسيل نمود - كه قلعه مذکور را بفهمایش يا باستيلا ازو بتصرف آرد - درين ضمن ( كه محمد شجاع حسب قرار داد خادمان آمده صوبه بهار را قابض شد ) چون پادشاه بتعاقب دارا شكوه بالكه پنجاب متوجه بود مقرر خلافت را خالي ديده گام طمع پيش نهاد و چون قلعه داران رهتاس و چنانچه ( كه از جانب دارا شكوه مقرر بودند ) قلاع مذكوره را حسب ايمای او ( كه بعد فرار نوشته بود ) سپرد محمد شجاع نمودند سيد قاسم نيز برين اراده اود را مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آباد برآمده ملاقي گرديد - و در جنگ با او شريك بوده پس از منهنز شدن پيش ازدي خود را باله آباد ( كه محمد شجاع برو بحال داشته بود ) رسانيد - و بعد رسيدن محمد شجاع از پخته كاري قاعه مزبور بار نهپور - و چون خبر آمد آمد پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان ( كه بتعاقب شجاع نامزد شده بودند ) شنيد توسل بخاندوران جسته دادن قلعه را وسيله استشفاع گردانيد - بر طبق حكم خسرواني سال اول جلوس به پيشگاه سلطنت رسیده كهب سعادت آستان بوس نمود - و بعنايت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار و خطاب شهابت خان چهره اعتبار برافروخت - و سال دوم جلوس بتهانه دارى غزنین از تغير شمشير خان ترين مقرر گشت

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ  
پيش آمدند - و بعد زن و خورن جمعی جان بکشتن دادند  
و بقيه راه غرار گزيده بيشتر در تعاقب بنار البوار پيوستند  
نامبرده پس از رسيدن بحضور مورد تيسين و مخاطب  
بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و  
پانصدي دو هزار سوار سزمایه شان کاميی حاصل نمود - سال  
شازدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار  
و پانصد سوار و عنايت خلعت و جیغه بر خانه سنگ يشم  
مرمع و اسپ عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمائش افانده  
طغیان سرشت راه کابل رايت عزيمت برافراخت - سال  
هفصم چون از گذر آب گذشته باران عبور از کذل کهریه لشکر  
آراست افانده که در کمين بودند در تگي کوه راه برو تگ  
گرفتند - هرچند آريزش سخت زردان و کوشش بهيار  
بتقديم رسانيد اما او در اثنای زن و خورن مطابق سنه  
( ۱۰۸۴ ) هزار و هشتاد و چهار هجري نقد جان در کار  
ولي نعمت در باخت \*

### \* شهابت خان سيد قاسم بارهه \*

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعه آله آباد  
قيام داشته بحکومت آنصوبه مي پرداخت - در ايام ( که  
دارا شکوه هزيمت يافته راه پنجاب پيش گرفت ) جلد مکان

ببخشیدگری احدیان می پرداخت - سال سیوم از تعلقه مذکور  
 عزل پذیرفته همراه کذور (ام سنگه بتخریب قلعه زمینداری  
 سری نگر شتافت - سال چهارم بغوجداری میان دو آب از تغیر  
 عاقل خان کام دل برگرفت - سال ششم بغوجداری نواحی  
 اکبرآباد بجای همت خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال  
 اعتبار خان بقلعه داری مستقر الخلافه و از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت  
 سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگی و میروتزکی از تغیر  
 ملتفت خان سر تقاخر بلند کرد - سال دهم بدخدمت داروغگی  
 توپخانه از تغیر فدائی خان سر بلند کشته کله گوشه افتخار  
 کج نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه  
 مامور گردیده اسپ با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه  
 فدائی خان (که بانامت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوری  
 پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج سم نامیان در ناحیه  
 میوات بعرضه ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان  
 درست به تنبیه آن مردم تعیین گردید \*

سمت نامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند

از ارادل و اجلاف و اصناف مختلّفه - در سال مذکور دران

سرزمین در نواحی نارنول پای طغیان دراز کرده دست

بغارت قصبات و برگذات کشادند - گویند خود را زنده جاوید

هزاره و افاغنه آنجا پزداخته بود سال بیست و پنجم از اصل  
و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار  
درجه اعتلا پیمود - و چون رتق و قنق مهمات سلطنت بکف  
اتتدار خلد مکان در آمد از سال اول جلوس پس ازان ( که سعادت  
خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید )  
از بحر است موبه مزبور مباحی شد - سال چهارم از انتقال راجه  
راجر و پ باز به تهمانه داری غزنین سر عزت برافراخت - و سال  
دهم محاسب الحکم به تغبیه افاغنه دره تعیین شده در کشتن  
و بستن مقاهیر کردند نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزار و پانصد سوار در هزار سوار  
دو اسبه . سه اسبه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین  
خان بخشی دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ  
مخدولان مؤبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهی بتهانه داری اوهند  
تعیین یافت \*

### • شجاعت خان رعد انداز بیگ •

از امرای عهد عالمگیری ست - ابتدا بمنصب در خور  
و خطاب خانی مباحات اندوخته سال اول جلوس ( که پادشاه  
متوجه مقابله سلطان شجاع بود ) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر  
ذوالفقار خان سرفرازی یافت - و بعد چندی از آنجا معزول  
گشته در جنگ دوم دلاشکوه بفوج قراولی تعیین شده پستور

قندهار راهی شده در تسخیر قلعه بسمت مصدر تردد گردید  
 سال پانزدهم باضافه سه صد سوار و سال نوزدهم بافزونی  
 دو صد سوار تابینانش با ذات مصاری گردیدند - پستتر همراه  
 سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شرف رخصت  
 یافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله  
 بچنگ نذر محمد خان والی بلخ پرداخت سال بیستم  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهار  
 امتیاز افروخت •

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه اصرار ورزیده  
 روانه حضور شد و سعدالله خان بنابر یزد و بسمت آنجا رسید  
 و تهانه داری خان آباد باو مغوض نمود حسب تجویز خان  
 مزبور بافزایش پانصدی پانصد سوار برنواخته آمد - و پستتر  
 بخطاب شمشیر خان ناموری اندرخت - و پس از رسیدن سلطان  
 اورنگ زیب بهادر دران نواح بکراسست شهر بلخ معین شد  
 سال بیست و دوم بعطای علم رایت بلند رتبی برافراشت  
 و برکاب شاهزاده مذکور بصوب قندهار کمر عزیمت بسته پس از  
 رسیدن بقلات باشاره شاهزاده بکراسست آنجا مقرر گشت - سال  
 بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی  
 دو هزار و دریست سوار و خدمت تهانه داری غزنین از تغیر  
 سعادت خان از همگان تفوق جست - و چون از قرار واقع بضبط



محمد اورنگ زیب بهادر برون - که در خور حال او شاهزاده  
مذکور تجویز خدمت خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال  
سی و یکم در جنگ دکنیان ترددات شایان بتقدیم رسانیدن  
بعد از چندے ( که فلک توطیة دیگر برانگیخت - و شاهزاده  
مذکور عزیزمت هذوستان نمود ) او از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزاره دو هزار سوار سرمایه افتخار اندوخت - و در کومکینان  
دکن انضام یافته در فتح قلعه چاکه با امیرالامرا شایسته خان  
مصدر ترددات شایسته گردید - و ( دزیورش خود دویده قلعه  
را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش  
هیچکس رشد نکرده - نبسه زاده او متهور خان بهادر است )  
که احوالش درین نامه ثبت شده \*

### \* شمشیرخان حیات ترین \*

پسر علی خان است که از بندهای (وشذاس فردوس آشیانی  
بود - و در جنگ تتهه جان نثار گشته - پس ازان ) که سلطنت  
بقبضه اقتدار آن پادشاه درآمد ( نام برده سال اول بعطای  
خلعت و منصب هزاره پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه  
نقد کردن عزت برافراخت - سال سیوم در ادانے ) که دکن معسکر  
پادشاهی بود ( همراه شایسته خان بتخریب نظام الملک  
دکنی تعیین گردیده سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

معصوم خان هجین پهرش بعد واقعه پدرش بمنصب در هزاره  
 و میر معظم مخاطب بسیادت خان پسر دوش بمنصب  
 هزار و پانصدی چهاره کامیابی برانروختند - و در سال بیست  
 و ششم سنه ( ۱۰۹۴ ) یک هزار و نود و چهار هجری در بلاد  
 ادرنگ آباد بآزم بانو صبیئه سیادت خان ازدواج پادشاهزاده  
 محمد کامبخش زیب انعقاد یافت - و در سال بیست و هفتم  
 سیادت خان بخطاب معظم خان سرفرازی یافته از تغیر مغل خان  
 قرش بیگی گردید - خالی از شورش مزاج نبرد \*

### \* شمس الدین خان خویشگی \*

پهر کلان نظر بهادر است - سال بیستم جلوس فردرس آشیانی  
 در حیات پدر بفوجداری دامن کوه کانگره از تغیر مرشد تلی  
 امتیاز یافت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود  
 پادشاه ادر را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار  
 و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد ادرنگ زیب بهادر  
 ( که نویت دوم بهم تندرهار نامزد شده ) تعیین گردید - سال  
 بیست و هفتم از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسی ترخان  
 بفوجداری جواناگده و تیولداری برخه محال آن دستوری یافت  
 سال سیم چون ادر با برادر خود قطب الدین بر سر تیولداری  
 جواناگده منازعت بهم رسید بقطب الدین فوجداری و تیولداری  
 پتن صوبه کجرات قرار یافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

باجمير شتافت - چون آن بيحفاظ بدنام كند و مهاراجگي  
 بدو نه پيوسست ناگزير دارا شكوه از قلعه كدهه پتهلي تا كوهچه  
 مدار ديوار بست كشيده مورچال بقاعده پيكار ترتيب داده  
 در مقابل عالمگير پادشاه پرنشست - و پس از رز و خورد  
 بيست و نهم جمادي الاخرى سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت  
 و نه هجري. دلير خان و شيخ مير محمدي دره متصل كركلا بهاري  
 ( كه در ضبط شاهنواز خان بود ) دليرانه قدم گذاشته بشپه  
 سهام جگرووز مردم اردا از پيش رو برون داشتند - درين هنگام  
 شاهنواز خان نزد دارا شكوه بود - ازين خبر گير و گيرا خود را  
 رسانيده بمدافعه دست و بازو بر كشد - و در عين جنگ ( كه  
 بر بلندي مورچال قيام داشته بآريزش و پيكار تحريض مي نمود )  
 تيريه بر نافش رسيده كار او تمام ساخت - دارا شكوه از كشته شدنش  
 همت باي داده راه فرار سپرد - خلد مكان بر سابقه نصبت ( كه  
 بآن والا دودمان بود ) نعلش اردا با احترام برداشته در صحن روضه  
 معينيه ( قدس سره ) دفن فرمود - از بدايت حال در توزك و تزئين  
 و خوش معاشي مي كوشيد - و بگرم اخلاطي و حسن درخورد  
 مي جوشيد - در امور دنيايي و تدابير ملكي هم رسائي تمام  
 داشت - و خود بجزوي و كلي مي پرداخت - و بعمار شيفته  
 ميد و شكار بود - و هم دل داده راگ و نغمه - خواننده و سازنده  
 ( كه نزد او فراهم آمده بودند ) در هيچ سركاره درانوقت نبود

بجوالی احمد آباد (سیّد شاهنواز خان بذابر ذخیرہ خاطر  
( کہ از سلوک برهانپور داشت ) یا بعدم سامان مقاومت با آنکه  
می توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائی  
سر رشته همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و ادرا  
بشور در آورده در عمارات دولتیخانه پادشاهی ( کہ دازا شکوه  
میخواست بر رعایت پدر بزرگوار پائین بر نشیند ) خان مزبور  
مبالغه از حد برده ادرا در چهار کف پادشاهی نشاند - اگرچه  
مرکوز خاطر آن سرگشته بادیّه ناکامی آن بود ( کہ از راه سلطانپور  
و نذر بار <sup>(۲)</sup> بدکن شتافته دران مالک لوای اقتدار برافرازد )  
اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسرار هزیمت عالمگیری  
شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگره و استخلاص  
اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را  
دقیق و مشیر خود گردانیده با اجتماع سپاه اشاره نمود - قریب  
بیست هزار سوار فراهم آورد \*

درین اثنا متواتر فوشتهای راجه جهونت سنگه رسیده - که  
نقش بندگی اعلی حضرت بر لوح دل مرتسم است - زودتو  
بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجپوتیه در ملازمت  
بوده مصدر جانفشانی شوم - ناچار دازا شکوه فسخ عزیمت آگره  
نموده شاهنواز خان را با همه پیوران و خویشان همراه بوداشته

از درون افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت  
ازين جهت در سال بيست و سيوم شاهزاده بحضور شتافته  
او باز بضبط ماله مامور شد - و در سال بيست و ششم  
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم  
صوبه اوده و جاگيرداري گورکهور و بهرائج معزز و مفتخر<sup>(۲)</sup>  
گشت - و چون در اواخر فرمانروائي اعلى حضرت شاهزاده محمد  
اردنگ زيب بهادر بهم بيجاپور متوجه گرديد شاهنواز خان  
و اسواي ديگر از حضور دستوري يافتند - و هنوز کارهاي  
ماموره بانصرام نگراييده بود که گربز فکريهاي دارا شکوه  
غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانب و سو برانگيخت - محمد  
اردنگ زيب بهادر باقتضاي صلاح انديشي با سامان شايان  
درانه هندوستان گرديد - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کيش  
در برهانپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را  
از حويلي برآورده در قلعه ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه  
بعد از جنگ داراشکوه و سربر آرائي هندوستان بارسال فرمان  
صوبه داري گجرات و باضافه هزاري هزار سوار بمنصب شش هزاري  
شش هزار سوار پايه عزتش برافراخت - و هنوز او دران ولايت  
جاگرم نکرده بود که دارا شکوه بذر تعاقب افواج عالمگيري  
از ملتان بتهه رفته ازانجا بدان ناحيه سر کشيد - چون

در مجلس حاضر نمی شود ) دولت اندوز مزاجیه نشد روز  
دیگر شایسته پیشکش بنظر در آورد - متاع لک روپیه شرف  
پذیرائی یافت - و در سال یازدهم صبیۀ دیگرش بجهت شاهزاده  
محمد مراد بخش خواستگاری شد - چون درانوقت شاهنواز خان  
بانتظام صوبۀ اردبیه اشتغال داشت حسبالحکم اهائیۀ مکرمۀ او  
نوزس بانو بیگم با صبیۀ مذکور بحضور رسیده مراسم طوی  
( ۲ )  
بجا آوردند - و پس ازان ایالت جوانپور بخان مذکور مفروض  
گردید - در سال بیستم بصاحب صوبگی مالوہ سر برافراخت \*  
و چون اسلام خان ناظم دکن یدارالبقا منزل گزید بغام او  
فرمان رفت کہ بنابر قرب و جوار بسرعیت <sup>سریعہ</sup> خود را  
بان ولایت رسانیدہ بحفاظت پردازد - در همان سال بیست  
و دوم شاهزادہ مراد بخش بایالت چهار صوبۀ دکن رخصت  
یافت - ازانجا ( کہ آثار فراست و دانائی و نشانهای بزرگی  
و سرداری از چہرگ احوال خان مذکور ظاهر و نمایان بود )  
اتالیقی و وکالت شاهزادہ بدو باز گردید - ابتدا شاهنواز خان  
در نظم اشتات آن مملکت مساعی جمیلہ بکار بردہ فوجہ  
برسر دیوگدہہ کشیدہ مقضی المرام برگشت - اما چون مزاج  
شاهزادہ بسبب نوجوانی و ناتجربگی خود سربہا داشت  
محببتہا برہم خورد - و ازیں نا سازگاری آخر معاملات ملک

ابو الحسن توبتي باستخلاص ناسك و توبنگ تعين گشت و در سال نهم چون از حوالی دولت آباد چهار فوج سغين بعد از امرای عمده بتخریب ملك عادل شاهي و تسخير بقيه قلاع نظام الماكي نامزد گردید شاه نواز خان به همراهی سيد خان جهان باره مامور شده همواره هراولی آن فوج بدو متعلق بود \*

روزى ( كه مخالف بهيئت مجموعي آورد ) چون بيشتر جنگ در دكن با چند اولى سمت خان مذكور بمبالغه چند اولى بعهده خود گرفت - بعد تلاقى فريقيين تا يك پيو فيما بين ابراب محاربه مفتوح بود - چون چيزگى غنيمت (۲) از حد گذشت سيد خان جهان بشاه نواز خان پيوسته اشقيا را برداشت - دران روز طرفه کارنامها بر ساخت - و بقاير علونسيب و والا دودمانى خان مشار اليه بيست و سيوم ذى الحججه سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر با صبيه كريمه او منعقد گردید - اعلى حضرت پايان شب جشن سغينه سوار بشاهنشاه تشریف فرمود - بحضور اقدس چهار لك رويده كابين قرار يافت - طالب كلیم

۱۰۴۷

\* دو گوهر بيك عقد دوران كشيده \*

تاريخ يافته - و چون دران شب برسم هندوستان ( كه پدر عروس

در بر گرفته نگه داشت - خلد مکان را از سزوح این حادثه  
 نظر بدترین بندگی و ارادت کیشی او خاطر قرین تاسف شد  
 و بر طبق حکم در روضه شاه معین الدین (قدس سره) مدفون  
 گردید - پسرانش محتشم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر  
 محمد اسحاق - احوال هریک جداگانه درین نامه بنگارش آمده  
 پسرو سیوم او میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب  
 شد - در برادران خود بافروزی نشه شجاعت امتیاز داشت  
 با مکرم خان برادر خود به تنبیه افاغنه سمت کتل جانوس<sup>(۲)</sup>  
 دستوری یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افاغنه  
 غالب می شوند) بجانبش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده  
 در عین جوانی مردانه شویبت مهمات چشید \*

### \* شاه نواز خان صفوی \*

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکنی  
 رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاری ست - در عهد جهانگیری  
 بمعارج دولت و امارت مرقی گشته بخطاب شاه نواز خانی  
 چهارم کامرانی برافروخت - و در صوبه تتهه و بهار بخدمات  
 پادشاهی میگذرانید - بعد ارتحال جنت مکانی در قضیه شهریار  
 ناکرده کار بآصف جاهی یکتائی ورزیده. نیکو پرستاریها بظهور  
 آورد - در سال سیوم صاحب قزان ثانی بهمراهی خواجه



بود - در جنگ مهاراجه جسونت سنگه سرداری طرح دست  
داشت و در محاربه اول دارا شکوه سرکردگی التمش داشت  
بر وقت رخس شجاعت جهاده مصدر ترددات شایان گشت  
و در جلدوی اخلاص درست بعنایت خلعت خاص اختصاص  
یافت - دستر چون مسموع شد [ که سلیمان شکوه می خواهد  
از دریای گنگا و جمنا گذشته پیدر خود ( که جانب لاهور  
(فته بود ) ملحق شود ] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او  
تعیین شد - و پس از آوارگی او جانب سری نگر بحضور  
آمده یعنی وصول موکب خلد مکان بملتان بتعاقب دارا شکوه  
دستوری پذیرفت - و تا تته راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه  
چون از نواح تته کوچ کرده داخل ملک گجرات شد  
و درین ضمن فرمان معارفت بذا م او صدور یافت بصرعت  
سریعه خون را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه  
باز کار فرمائی فوج التمش برای او تعلق گرفت - روز یوزش  
از سایر عساکر پیش قدمی نموده حمله مردانه بر مورچال  
شاه نواز خان مغوی برده زد و خورد رسا بمیان آمد - در آن  
اذا گولی تفنگ از کارخانه قضا بر سینه اش خورده مطابق  
سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری جان در  
راه وفا در داد - میر هاشم نامی از هموطنان او ( که در عقب  
حوضه نشسته بود ) سرشته تدبیر از دست نداده نامبرده را

با جملة المالكي سعد الله خان برای انهدام قامه چيتور شتابيد  
 سال سيم با معظم خان بصوب دکن نزد سلطان اردنگ زيب  
 بهادر روانه شد - و درانجا بتقديم نيکو خدمتيا پرداخت  
 سال سي و يكم حسب الطلب بحضور آمده امراز سعادت  
 ملازمت نموده از اصل و افزانه بمنصب دو هزار و پانصدي  
 هزار و دويست سوار و خطاب شير خان و تفويض فوجداری  
 مندسور بر منزلتش افزود - و در جنگ سهوگده بهمراهی  
 دارا شکوه اختصاص داشت - چون دارا شکوه هزیمت یافته راه  
 فرار گزید از بملازمت خادمگان پیوسته در جنگ سلطان شجاع  
 باتفاق ذوالفقار خان محمد بیگ همراه توپخانه پیش پیش  
 فوج هراول بود \*

### \* شيخ مير خوافي \*

سيد محيى النصب - از نوکران دل سوز امام شاهزادگی  
 خلد مکان است - و بحسن تدبیر و شيوه شجاعت معروف  
 سال سيم جلوس فردوس آشياني ( که پادشاهزاده بر طبق  
 حکم پدر لشکر بر سر والی حیدرآباد کشید ) نامبرده  
 با شاهزاده محمد سلطان در هراولي بود - در تنبيه خصم  
 قورده شايسته بظهور آورد و بزخم تفنگ مجروح گردید  
 و حال ( که پادشاهزاده مذکور بتقريب عیادت پدر والاقدام  
 بجانب هندوستان گام همت برداشت ) او از مشیوان رازدار

گردید - و او را بفروخت از وی بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان  
انخواستش دریافت نشده \*

(۲)

### \* شیروخان سید شهاب بارهه \*

پسر سید عزت خان جهانگیری سمت - تا سال دهم جلوس  
فردوس آشیانی بمنصب هشتصدی شش صد سوار سرفرازی  
داشت - سال سیزدهم باضافه دو صدی کامیاب گردید - سال  
نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان  
تعیین گشته وقت رخصت بعطای خاعت و اسپ عزامتیاز  
آندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب  
بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصول  
بدانجا با رستم خان بگوک قلیج خان بصوب بخت شتافت  
و در جنگ قزلباشان ترده مردانه بظهور رسانید - سال بیست  
و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار  
چهارم عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنایت خلعت  
واسپ با زین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزاده مذکور  
بهم مسطور کام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم  
با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلالت بر کمر همت زد  
سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار  
هفتصد سوار رایم شاد کامی برافراشت - سال بیست و هشتم

هیزدهم بحضور (سیده جبهه) ارادت بر [ستانه عقیقت گذاشت  
 ظاهر<sup>(۲)</sup> در هیزده سال فوجدارى میوات مامور گردیده - که  
 صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم  
 از میوات آمده باستلام سده خلافت پرداخته همراه پادشاهزاده  
 مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم  
 از تغیر اهتمام خان حارس غوری گردید - و در اینجا بکرات  
 به تنبیه اربابان خود سر و المانان بدسیر پرداخته آثار دلیری<sup>(۳)</sup>  
 و دلوری بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوری  
 عارادت نموده بحضور رسید - چون فوجدارى میوات غایبانه  
 تغیر شده بود از بعنایت خلعت برخی محالات صوبه برار  
 در قبول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت  
 حراست قلعه احمد نگر بدر مفوض شد - سال بیست و نهم  
 از اینجا معزل گردید - سال سی و یکم در رکاب پادشاهزاده محمد  
 اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطب الملک حاکم حیدرآباد  
 شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی  
 منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک  
 پادشاهی تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه  
 طوخ دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)  
 پادشاهزاده مذکور عیادت پدر را تقریب ساخته روانه حضور

## \* شاه بيگ خان اوزبك

در عهد چند مکانی بمنصب پادشاهی سرفرازی یافته بدین  
 ازای چهار صد سوار (رسیده) سال اول جلوس فردوس آشیانی  
 بخطاب خانی نامور گردیده در افواج متعینه تادیب ججهار  
 سنگه بدخيله بهمپوئی عبد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته  
 سال دوم باضافه پانصدی دویست سوار کام دل بر گرفت  
 سال سیوم بعنايت علم و از اصل و اضافه بمنصب  
 دو هزارى هزار سوار<sup>(۲)</sup> لوائ کامیابی برافراخت - - - پستور  
 باضافه دویست سوار و سال چهارم بافزونی سه صد سوار  
 و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى دو هزار  
 سوار و پس از آن باضافه هزارى هزار سوار امتیاز پذیرفت  
 سال نهم در افواج متعینه تذبذب شاهو بهوشله و تخریب ملک  
 عادل خانیه بهمزاهى خان زمان دستوری یافته سرکردگی خیرانگار  
 داشت - و پس از رسیدن در نواح رایباغ مضاف صوبه بدجایز  
 چپقلشهای مردانه از کشتن و بهتن و اسیر ساختن ازو بظهور  
 انجامید - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى  
 سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه دارى جنیر  
 نامیه بخت روشن نمود - سال پانزدهم بعنايت نقاره کوس  
 بلند پایگی زن - - - پستور بنظم صوبه برار مامور گردید - سال

از تغیر سیورام کور ماضور گردید - و حکم شد که قارسیدن او  
از میمنه ملتفت خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم  
در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار  
دستوری یافته سرکردگی فوج قرادل بدو تعلق گرفت - و بعد  
رسیدن بدان جا بهمراهی قلیچ خان بکشودن بست شتافته  
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار  
شادکامی اندرخت - و در جنگ قزلباشیه ( که با رستم خان  
و قلیچ خان روداد ) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد  
سعید پسرش با جمعی بکار پادشاهی در آمد - بنابراین سال  
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار  
و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامرانی بر نواخت  
سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بهم مسطور  
عزیمت نمود - درین ضمن ورود موکب پادشاهی بکابل صورت  
بست - نام برده که قلعه دارمی آنجا داشت شرف ملازمت  
دریافته بمرحمت خلعت و جیغۀ مرصع و اسپ بازمین مطلا  
و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار  
سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست  
و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعه قندهار و از آنجا  
باتفاق رستم خان بهادر بجانب بهت کمر عزیمت بست  
پستر روزگارش بکجا انجامیدن معلوم نیست \*

پذيرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشياني از اصل  
 و اضافه بمنصب هزاري هشت صد سوار و خطاب شادي خان  
 سر عزت برافراخته سال دوازدهم بعنايت خلعت و جيجه  
 و خنجر مرصع و شمشير با يراق طلا ميناكار و اسپ با زين نقره  
 امتياز يافته با جواب نذر محمد خان و ارمنان بقيمت  
 يك لک روپيه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم از انجا برگردیده  
 در حينه ( که پادشاه از کشمير بدار السلطنه لاهور علم معاودت  
 برافراشته بود ) باستلام عتبه خلافت پرداخته بيست و هفت  
 اسپ پيشکش گذرانيد - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل  
 و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دوست سوار و حکومت  
 بهکر از تغير شاه قلي خان و عطای اسپ برخواست - پستتر  
 چون خبر فوت غيرت خان صوبه دار تتهه بعرض رسيد او  
 بعنايت خلعت و شمشير و اضافه پانصدي پانصد سوار و تفويض  
 صوبه داری صوبه مذکور بلندي گرای اوج دولت شد - سال پانزدهم  
 باضافه سه صد سوار تا پينانش با ذات مساري گردید - سال  
 نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان  
 مقرر شد - و چون پادشاهزاده دانهاد آنکودون نگشته برگشت  
 و جمله الملكي سعد الله خان به بدن و بخت آنجا تعيين شد  
 او را بحراست ميمنه با نواحي آن معين نمود - سال بيست  
 و يك بمرحمت خلعت و اسپ با زين طلا و قلعه داری کابل

پستور بخانه خود رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامی از جانب والی ایران باتفاق شرف الدین ( که داروغه عمارت و ذخیره قلعه بست بود ) آمده - چند پیامی دارد - و چهار قم آورد - قلعه دار میرک حسن بخشی را فرستاد که آمده را بازگرداند - موصی الیه چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادی خان درون دروازه نشانده - و قبچاق خان و جمعی منصبداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس بخون را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادی خان و قبچاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشته چند آورده بود نادیده برگردانده پنهان کرده نبود - قلعه دار خود بر دروازه مزبور آمده رتبه ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن قلعه بست آگهی یافته وعده پنجروز کرد - روز پنجم شادی خان بیست و هشتم صفر سنه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجری دروازه ویس قون را بعلي قاي خان سردار والی ایران وا گذاشت و با قبچاق خان نزد والی مذکور رفت \*

\* شجاعت خان شادی بیگ \*

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج



شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید \*

### \* شادی خان اوزبک \*

از منتضبداران عهد فردوس آشیانی ست - بتعیناتی قلعه  
تندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق شده  
( ۱۰۵۸ ) هزار و پنجاه و هشت هجری ( که والی ایران  
بازاده تسخیر قلعه مذکور رسیده در باغ گنج علی خان  
خزود آمد ) نامبرده از جانب خواص خان قلعه دار پادشاهی  
بمحافظة دروازه دیس قرن می پرداخت - پس از محاصره  
چون غرمت زده و خورد بامتداد کشید نامبرده شیوه پاس  
نمک را - خیر باد گفته راه پخیرتی سپرد - و با مردم  
مخالف همداستان شده قبیحاتی خان را ( که احوالش جداگانه  
بزرگ قلم گذشته ) از راه برد - و باتفاق بعضی منتضبداران دیگر  
پیش قلعه دار آمده ظاهر نمود - که بغیر انسداد طرق بسبب  
کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش  
معلوم می شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان  
ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال  
قلعه دار ( که همت بای داده بود ) درین وقت که بایسته  
تبع میراند بموعظت اکتفا نمود \*

\* هر کجا زخم بایدت فرمود \*

\* گرتو مرهم نهی نداری سود \*

دو هزار سوار و خطاب شاه قلی خان و عذایت علم  
و خلعت تفویض تعلقه مزبور و عطای خنجر مرصع و اسب  
و فیل نوای عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط  
و ربط پرداخته بهویمت ولد سنکرام زمیندار جمو را ( که همواره  
کیومرغ موجودان آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت  
قصور می نمود ) طلب داشت - از با جمعیت کثیر آمد  
شاه قلی خان جمع فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد  
زد و خورد از با جمع بمقر اصای شتافت - این معنی در  
پیشگاه حضور درجه استعسان پذیرفته سال دهم بعذایت  
خلعت و نقاره و فیل طبل شادمانی برنواخت - و سال  
دوازدهم در ایامی ( که پادشاه متوجه دارالسلطنت گردید )  
از در اثنای راه آمده بحصول ملازمت کسب سعادت نمود  
و از تیمار مزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جان نثار  
خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزار و سوار و عطای خلعت نظم صوبه کشمیر  
و شمشیر با پیراق طلائی میناکار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد  
و کام دل برگرفت - و بعد رسیدن در نواحی حسن ابدال  
مطابق سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه هجری بدارالبقا پیوست  
محمد امین پسرش بمنصب نهصد و پانصد سوار کامیاب

او نامه و ارمغان خان مژبور ( که بقیعت پانزده هزار روپیه بود ) گذرانید - و بعزایت خلعت و خنجر مرصع بقیعت چهار هزار روپیه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار اندوختند - و پس از دو روز سی و پنج راس اسپ رده نفرشتر خود و هیزده راس اسپ و چند شتر پسرش برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سی هزار روپیه بار و ده هزار روپیه پسرش مرحمت گردید - و پس از چندس ( که جشن وزن شمعی شد ) باز بیست هزار روپیه بار و پنج هزار روپیه پسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و پسرش بخلعت سراقرازی یافته با جواب نامه مصحوب تربیت خان دستوری انصراف پذیرفت \*

ازانجا ( که کروفر هندوستان را دید ) - و بداد و دهش ایغجا آشنا شده بود ) از وطن مالوفه دل برگرفته سال نهم بمدد بخت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصب هزاره هشت صد سوار و عزایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر طلائی میناکار و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام بیست هزار روپیه نقد سر رشته اعتبار بدست آورد - و چون اواخر همین سال بعرض رسید ( که میرزا خان منوچهر فوجدار کانگه از شوریدگی دماغ منزوی شد ) نظر بفزونی جمعیت برای ضبط مجال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب در هزاره

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم بادشاهي گيراند - چون  
يعرض اعلیٰ حضرت رسيد بعزل منصب و جاگير معاتب شد  
و از مجرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم ( که نهضت بادشاهي  
هميت پنجاب واقع شد ) همراه نگرفته در اکبرآباد نظر بند  
نگاهداشته هزار رويه در ماه قرار يافت - هرچند بقتصر بر  
بحرود کوشيد و در براءت نامه مي درويد بجائے نرسيد - دو سه  
سال در آگره منزوي بوده مدقوق شده در عين جواني  
در گذشت - هيئات اين کچرو فلک دغلباز بسا دروغ بيفروغ را  
باباس راستي دانشين که و مه ساخته - و بسيار صدق کيشان  
درست آئين را پايمال انقلاب نموده بدشمن گامي نشانده  
آه آه اگر بدید تحقیق را نگرند همان ناهنجاري و بيراهه روی<sup>(۲)</sup>  
عادی درست - که در صورت جزا و نتيجه همان صور  
اعتیادش متمثل مي شود \*

\* صورت اعمال ماست هرچه بما ميرسد \*

### \* شاه قلي خان وقاص حاجي \*

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس  
کردوس آشيائي از موطن خود بطريق سفارت از جانب  
قادر محمد خان والی آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالی  
اکبرآباد رسيد معتمد خان بخشي باستقبال رفته بملازمت آورد

سده ( ۱۰۴۱ ) هزار و چهل و یک بملازمین اعلیٰ حضرت  
 سرمایه افتخار اندوخت - و بنمرازش منصب دو هزارین و تفتوا  
 جاگیر جید در صوبه پنجاب بتازگی دیده امیدش روشن گشت  
 و بانعام بیست هزار (روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواظت  
 شد - اما از اسپرتی اطفال و تفرقه اهل و عیال پیوسته در گشت  
 و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه  
 شاه متعلقانش را باعزاز نگاه می داشت - چون با شاکل  
 و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهی ممتاز  
 بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او روز افزون گردید  
 او نیز کمز دولتخواهی و نیکو بندگی بر میان بسته در بهر  
 پرینده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سینه  
 خالجهان بمالش عادلشاهی و تخریب ملک او تدریجات  
 نمایان نمود - لیکن از اینجا ( که هنوز پادشاه اعمال نکوهیده اش  
 در انتقام کده تقدیر باقی بود ) زمانه بظاکم دیگری انداخت  
 ظامرا بشاه صفی صفوی رسانیدند - که شیر خان متعهد تسخیر  
 قندهار گشته - و نطاق همک اقدام این خدمت بسته - چون  
 واقف کار و صاحب الوس است و سوای فرقه توفیق الوسات  
 ناحیه مثل کاکر و پنی با وی متفق میدان کار پس برود  
 شاه از مصلحت سنجی رقه بنام او متضمن ارسال عرض داشت  
 مشعر بر هواخواهی و تجدید بندگی دیرین و ازاده برآمدن

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان آن نواحی هجوم فرام آورده بقصد تاخت حوالی سوی کُنْجابه معموله بیکر روانه شد علی مردان خان قابو یافته با چهار هزار سوار از نوکران و زمینداران قندهار ایلغار کرده صبح بقلعه فرشنج رسید - و سرسوادری گرفته عیال و اطفال شیر خان را اسیر ساخت - و با اسباب بسیار ( که بوهزنی و قطاع الطریق اندرخته بود ) بقندهار فرستاده خود متوقف شد شیر خان ازین خبر هوش ربا غنائم و اسارای کُنْجابه را که بدست آورده بود برتافته بسرعت تمام رجع القهقوی نمود علی مردان خان در سر راه هنگامه بیکار گرم ساخت - اگرچه هراول قزلباش را پای ثبات از جا زنت لیکن علی مردان خان با قول جلو انداخت - و دران اثنا تغذی برپاشنه او خورده بران جست - مخفی داشته بارصف آن زخم منکر باره راه پیشتر راند - و بدلدی مردم پرداخته چندان در معرکه قدم افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علی مردان خان سالم و غنام کوس معاودت بقندهار بلند آرازه ساخت - شیر خان بدوکی رفته هرچند تلاش کرد که کار پیش رود میسر نشد ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان ( که به نیابت یمین الدوله حاکم ملتان بود ) توسل جسته در سال پنجم

عراق و هندوستان زدهای خاطر خواه بطريق راهداري  
مي گرفت - و اگر قابو ميديدن بنهب و غارت نيز مي پرداخت  
پس از ارتحال شاه از زياده سري و فتنه گري بعلي مردان  
خان نيك كه حاكم قندهار بود دم منازعت زده سر از گريبان  
انقياد بيرون آورد - چون پشاه صفي داراي ايران مكر  
سيده بود ( كه آمد و شد قوافل و تجار بعلي انيمت و تعدی او  
بفراغت ميسر نيست ) رقبه بطلبش فرستاد - شير خان  
چند بيليت و اعل بهر برد - و آخر الامر فكر  
از پشیده بجناب اعلي حضرت صاحب قران ثاني متوسل  
و ملتجي گشت - از پيشگاه خلافت كشميري خان ( كه از  
برهمنان كشمير بود - و در ايام شاهزادگي در خدمت شاهي  
شرف اسلام دريافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شايسته  
بتقديم رسانيد - و تتبع اهل ايران بسيار مي كرد ) با فرمان  
عاطفت و خلعت فاخره تعيين گرديد - شير خان هنگام برف  
و باران را عذر انگيخته كشميري خان را در بهر نگاهداشت  
تا آنكه پشاه اطلاع شده رقم ديگر مشعر بر استمالت  
و عاطفت بلام ار اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان  
اشاره فرمود كه در استيصال او جويای فرصت باشد - شير خان  
در مرز رقم ثاني را فور مقصود انگاشته كشميري خان را  
به نيل موعود برگردانيد \*

خود مي کرد - و مي گفت ميدانم قباحتها دارد - چون طبيعت من شده نمي توانم گذاشت - از پسرانش ياسين خان و شمشير خان در حضور پدر ترقی کرده - اما اجل نگذاشت نهمين هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم در گذشت - سيومين دلاور خان نام داشت \*

### \* شيرخان ترين \*

زميندار فوشنج که معرب بوشنگ است - و آن موضعي است واقع مابين قندهار و بهر - آبای شيرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بيگ خان کابلي ( که از پيشگاه عرش آشياني بحکومت قندهار اختصاص داشت ) نقش سازگاري نهمين <sup>(۲)</sup> در عهد جنت مکاني بايران ديار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بندگان خود درست نمود - و شيرخان در همان مرز و بوم نشو و نما يافت بعد ازان ( که شاه عالي جاہ بر سر قندهار آمده در سنه ( ۱۰۳۱ ) هزار و سي و یک هجري آنولایت را بتصرف در آورد ) شيرخان را بحکومت فوشنج و ايالت الوسات افغانه آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صوري و مهابت ظاهري عقل متين و ادراک رسا داشت برياست موروثي فايز گشته دران سرزمين علم استقلال بر افراشت - و از مترددین



با جمیع متعینه باسلام سده علیه کامیاب گشت - و هفدهم  
 و بیع الثاني سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری کنار  
 قنابل کاکریه (که در ظاهر شهر واقع است) مخیم فیروزی شده  
 شیر خان از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار  
 و صوبه داری مملکت گجرات بلذ پایگی یافت - و در سال (که  
 اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودی ببلده برهانپور وارد  
 فرمود - و خواجه ابوالحسن تربتی را بتسخیر الکه ناسک و سنگمذیر  
 رخصت نمود) قرار یافت که تا رسیدن شیر خان از گجرات  
 در فواحی قلعه<sup>(۲)</sup> للنگ موسم برسات بگذراند - خواجه در دهلیه  
 توقف نمود - تا شیر خان بدر پیوست - و بمجرد وصول  
 بتاخت حوالی چاندور مامور گشته - دسین نهیب و غارت بران  
 ملک برکشاد - و با غنیمت فزادان مراجعت کرد - پس ازان  
 در قطره و پویه و ضبط آن ناحیه با خواجه شریک بود - در  
 سال چهارم سنه (۱۰۴۰) یک هزار و چهل هجری روزگار  
 سپری گشت - سردارے بود سپاهی و بسیار متواضع - اگرچه  
 جود و کرم کمتر داشت - اما با سپاه مدارا و سلوک خوب  
 می کرد - طلب ماه بماه میداد - در سواری غیر حاضر  
 نمی کرد - شراب بافرات می خورد - لیکن با مردم محل  
 شگفت آنکه با این دولت و شان دانه خوری دراب حضور

(۲) بحر است باده احمد آباد شتافت - ناهر خان بسلسله جنباني و مراسلات ميرزا صفي سيف خان ( که دران وقت ديوان گجرات بود ) از محال تيول خود بخت با احمد آباد رسیده با اتفاق سيف خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندن برين ماجرا آگهي يافته باراده مباربه بر سبيل استعجال در رسيد ناهر خان خود هرادل فوج سيف خان گشته با او در آديخت و بمحض تائيد ايزدي اعلام نصرت برافراشت - در جلدوی اين حسن تردد نمايان از پيشگاه سلطنت بمنصب سه هزارى (۳) دو هزار و پانصد سوار و خطاب شير خان ناموري اندوخت \*

پس از شتقار شدن جنت مكاني چون موکب صاحب قران ثاني بهرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت شير خان مبني بر دولتخواهي و فدويت و منبي از ارادهای باطل سيف خان صوبه دار آنجا رسيد - از آنجا ( که بے اخلاصی سيف خان از سابق معلوم همگان بود ) نوشته شير خان قرين صدق گرديد - اعلیٰ حضرت او را بمراحم پادشاهانه مستمال ساخته بنويد صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانيد - و اشاره رفت که باده احمد آباد را متصرف شده سيف خان را نظر بند نمايد - و چون محمول آباد ( که دوازده گروهی احمد آباد اسم ) مهبط رايات پادشاهي گرديد شير خان

سال سیوم با راو رتن هادا بتوقف در باسم ماموز شده بعطای  
 علم انوای سر بلندی برافراخت - پس ازان باتفاق نصیری خان  
 سمت قلعه تذنهار مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر  
 گردن گزیدید - بستر با اعظم خان در نواح بهالکی و چتکوبه  
 مضاف بیدر رسیده سال چهارم روز نوبت کھی در جنگ  
 ( که بهادر خان دوهله و یوسف محمد خان تاشکندی دستگیر  
 مقاهیر اهل دکن گشتند ) مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل  
 هجری او با پسر در کار ولی نعمت جان در باخت - پیاپی  
 سه هزار و دو هزار سوار رسیده بود \*

### \* شیرخان \*

عرف ناهر خان تونور - اباعن جد نوکر قدیم فاروقیه  
 خاندیس است - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید  
 راجه علی خان فاروقی او را به یتیمی پرورش نموده برشادت  
 عطری و یاری بخش بیدار بعمره روزگار جولانی گشته  
 بخانجهان لودی پیوست - و او در رشد و تربیتش شده  
 در کمتر زمانه بمنصب پادشاهی امتیاز یافته تعیین صوبه  
 گجرات گردید - در هنگام برهمزدگی شاهزاده ولی عهد با  
 جغت مکانی نیابت صوبه داری گجرات از جانب شاهي بعدالله  
 خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائی بی حیثیت

خواجه راضي نشد . و خود تعهد بودن نمود . بذابران سال  
 چهل و ششم بعنايت علم و نقاره کوس سربلندي نواخت . پس  
 از فوت عرش آشياني جنت مکاني برآی از خلعت عنايت  
 فرستاد . و معلوم نيست کدام وقت بحضور آمده . در هنگامه  
 گذار آب بهت ( که از مهابت خان گستاخی عظيم مرزده )  
 در رکاب جنت مکاني و پس از فوت جنت مکاني باتفاقه  
 آصف جاهي شريک جنگ ( که با شهريار رو داده ) بود  
 سال اول جلوس اعلى حضرت بملازمت پيوست . و منصب  
 چهار هزارى هزار سوار و خطاب خواجه باقى خان برز مسلم  
 ماند . و بصوبه دارى تتهه کامياب شده رخصت آنجا يانت  
 و در اثنای راه مطابق سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و سي و هفت  
 هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بهمت . پهرش خواجه  
 هاشم نام بمنصب پانصدي مد سوار سرافرازي داشت \*

( ۲ )

\* شهراز خان معروف بشيزو روهله \*

سال اول جلوس فردوس آشياني ب خطاب شهراز خان  
 سرفرازي يافته و همراة مهابت خان بجبهت دفعه نذر محمد  
 خان والى بلخ ( که در نواح کابل گرد فساد برداشته بود )  
 بذانصوب تعيين شده و پستتر همراة عبدالله خان بمالش ججهار  
 سنگه بنديله ( که دفعه اول بغی و زبده بود ) دستوري يافته

پادشاه خواجه نام داشت - از تردادات مردانه او عرش آشياني  
 شير خواجه نام کرد - سال سيم همراه سعيد خان چغتاي پناخت  
 يوسف زئي مامور گرديد - پس ازان همراه شاهزاده سلطان  
 مراد بهم دکن تعيين شد - سال چهارم با چند کس بجانب  
 پتن از شاهزاده دستوري يافته در آريزه اخلاص خان مصدر  
 تردادات گرديد - سال چهل و يکم ( که افواج پادشاهي را  
 با سپاه دکن نبود و داد - و دران جنگ راجه علي خان  
 مرزبان خاندیس بکار آمد ) او سردار تلقمة برانگار بود  
 کارنامها پرداخت - پستر همراه شيخ ابوالفضل در دکن تردادات  
 شايان و خدمات نمايان بتقديم رسانيد - در جنگ ( که متصل  
 قصبه بپر صورت گرفت ) تاخته فوج مقابل را ميدان (۲)  
 برداشت - و زخمه برداشته خود را بقصبه بپر رسانيد - ازانجا  
 ( که مردم دکن با فوج کثير آمده قصبه مزبور را گرد گرفتند  
 و از بے آذوقه حال متحصنان به تنگي کشيد ) چنده  
 بگوششت اسب گذرانيد - چون بذابر طغيان آب گنگ اميد  
 کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد  
 درين ضمن شيخ ابوالفضل خبر يافته با فوج شايسته رسيد  
 اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شيخ  
 خواست که شيخ عبد الرحمن پسر خود را در تهانه بپر بگذارد

( ۲ ) نسخه [ ج ] از ميدان برداشت \*

فرد آمدہ بپالا پور (سید) - از پیشگاہ خلافت بر مناصب  
 جمیع امرای شریک کار افزودند - شاه نواز خان بہ منصب  
 عمدہ پنجہزاری سربلندی یافت - و جنت مکانی چون  
 در دارالخیر اجمیر تشریف داشتند بشکر این عطیہ از دولتخانہ  
 پا پیادہ بروضہ معینیہ رفتہ لوازم نیاز و نثار بجا آوردند \*

چون سال درازدہم بیمن مساعی شہزادہ شاہجہان ملک عتبر  
 حدود متعلقہ پادشاہی را کہ متصرف شدہ بود بدستور سابق  
 در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون  
 حوالہ نمود شہزادہ پس از فراغ مهمات دکن ہنگام معارفت  
 شاہ نواز خان را با درازدہ ہزار سوار موجود بضبط ولایت  
 مفتوحہ<sup>(۲)</sup> بالاگہات مقرر فرمود - چون در عنقوان جوانی  
 و دولت شیفتہ شراب گشتہ از آفت مصاحبان خانہ برانداز  
 خوشامد پرداز می گھاری بافراط کشید در سال چہار دہم سنہ  
 ( ۱۰۲۸ ) ہزار و بیست و ہشت ہجری اسیر سر پنجہ اجل  
 گردید - میززا ایرج جوان وجیہ عالی فطرت بود - شجاعت را  
 با تدبیر ہم آغوش داشت - در رزم آرائی و سرداری بے ہمتا  
 و با این خوبیہا کم کرم و بد لباس بود \*

### \* شیر خواجہ \*

از سادات اتائی ست - و از جانب مادر نقشبندی

( که ۴۰۰ نوخیزان تربیت کرده ملک عنبر بودند ) جلوریز  
 بگزار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قوقچی بباد تیر گرفتند  
 بسیاری از اسب و آدم بر خاک و لاک غلطید - پس ازان  
 داراب خان با بهادران هراول و دیگر پر دلان عرصه جلالت  
 از آب گذشته تاختند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات  
 افشوده بود زمانه ممتد نیران قتال اشتعال پذیرفت - غریب  
 زد و خوردی و عجیب گیر و داره (ردان - از کشتهها پشتها  
 نمودار گردید - گویند شاه نواز خان دران روز دستبدهای  
 قوی نموده چون شیر غران بهر جانب که می تلاخت فوج  
 مخالف را دست از کار رفته بغاتالبعش می گشت - ناچار  
 ملک عنبر عنان تماسک از دست داده پی سپر راه هزیمت  
 شد - میرزا قاسم کروه تعاقب نموده گریختگان را علف  
 تیغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگی و خصمگی  
 همراهان جلو کشیده معاودت نمود - جمعی کثیر از سرداران  
 مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غنائم بدست آمد - روز  
 دیگر بجانب کهرکي ( که پنج کروه رسمی دولت آباد است  
 و درینولا یادزنگ آباد موسوم و مسکن و مارای ملک عنبر  
 بود ) رهگرا شد - و چون دران مکان اثری از مخالفان ندید  
 منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته بشاک تیره  
 برابر ساخت - و ازانجا عطف عذان نموده از گریوه روهذهیره

بشاندگان ملانات نموده طرح آشتی انگذد - و در زمان  
جنت مکانی بسرداری دره برار و بالا کاهات احمد نگر اختصاص  
گرفت - کارهای دست بستۀ از زاده از انست که درین اوراق  
بحیز تحریر آید - سیما کارنا - که رکبی که سرآمد پیکار است  
سال ۵۴۴۴ هجری سنه ( ۱۰۲۳ ) یکهزار و بیست و چهار  
هجری ( که شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سکونت  
ریخته بود ) چنده از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت  
خان و المرحی کانتیه از ملک عنبر رنجیده بهمد و بیدان  
آمده تحریک و ترغیب پیکار با ملک عنبر نمودند - شاه نواز  
خان پس از تقدیم مردمی و دلجوئی و تکلیف نقد و جنس  
ببهدید آنها کوچ نموده رها شد - پیش از ملک عنبر  
محدار خان و آتش خان و داور خان و غیره سرداران نظام الملیه  
بمقابله پرداخته بحال تباه راه فرار سپرده بملک عنبر پیوستند  
او با کثرت لشکر و افزونی توپخانه و فیلان مهت جنگی بمرافقت  
فوج عادلشاهی و قطب شاهیه رزم طلب گردید - چون مصافحت  
پنج شش کوه پیش نمائده یعقوب خان بدخشی ( که از  
کهنه سپاهیان کار دیده نبرد آزما بود - و خانخانان زمام اختیار  
میرزا بدست او داده ) باتفاق محمد خان نیازی میدان جنگ  
جائے قرار داد که ناله آید در پیش داشت - آنرا بجوانان  
تیرانداز استحکام داد - همین که خوش اسپان هراول مخالف



صراحي در نظر باشد - گو عالم نداشت - گویند مسکرات دیگر را  
 مثل بنگ و افیون و کوکنار با شراب آمیخته می خورد  
 و چار لغزا<sup>(۲)</sup> می نامید - شاه بیگ خان کور چار لغزا خورد  
 زبان زد مردم بود - از بهرانش میوزا شاه متحد مخاطب  
 بغزنین خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب  
 هزاري رسیده درگذشت - و دیگر یعقوب بیگ داماد میوزا  
 جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترقی نکرد \*

### \* شاه نواز خان بهادر میوزا ایوج \*

خلف الرشید خانخانان میوزا عبد الرحیم است - در آغاز  
 برنایی خانخانان جوانش می گفتند - بشجاعت و مردانگی  
 و سپه کشی و سپه آرائی شهره روزگار و یگانه آفاق گشت<sup>(۳)</sup>  
 در سال چهارم عرش آشیانی بمنصب چهار صدي سرافرازي  
 داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و ده  
 با ملک عنبر حبشی در حوالی ناندیر عرصه مبارزت آراسته  
 کواهی چیرگی و فیروزی برافراشت بخطاب بهادری تحصیل  
 ناموری نمود - گویند دران جنگ ( که از طرفین در جانفشانی  
 و جانستانی خود داری نمی رفت ) میوزا رستمیها نمود که  
 مامی داستان رستم و اسفندیار گردید - ملک عنبر ( که ادرا  
 زخمی از میدان برداشته بودند ) ازان روز سر حساب گشته

(۲) در [ بعضی نسخه ] چهار مغزا (۳) نسخه [ ج ] یگانه وقت بود \*

و سالخورده گي استغای ملازم بدشکي نمود - چنت مکانی  
 نظر بر قدم خدمت او در کف خوشاب ( که از جاگدهای قدم  
 بود ) بحامل هفتاد و پنج هزار ریبه بطریق مدد خرج  
 مرحمت فرمود .

گویند چون بنده می رفت برخصمت اسمعجایی آمد  
 او سفارش برادران ملا محمد نهبی ( که صاحبش بود ) کرد  
 شاه بیگ خان شاید بود که برادران ملا بیست گرمی او  
 حکام را بخاطر نمی آزد - در جواب گفت - اگر آنها  
 هر حساب باشند بهتر - والا پوست خواهم کشود - اسمعجایی  
 بسیار ناخوش شد - و آخر باعث برهزدگی نازهای او گشته  
 بعزل منصب و جاگیر مازنی ساخت - شاه بیگ خان مرد ترک  
 ساده پناهی بود - در عهد عرش آشیانی وقت (خصمت قندهار  
 شیخ فرید میر بخشی ایستاده کرده تسلیم مغایت عام و نغاره  
 فرمود - همان وقت بشیخ می گویند - ایضا بچه نار می آید - در  
 منصب بیفزایند - و جاگیر دهند - که سواران دیگر برای کار  
 پادشاهی نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهاگیر پادشاهی  
 دیوانه هر دیوان گفت - که حضرت در دنگل پدر شما  
 جوانان چند ایستاده می شدند که شاه بیگ بیسم خایه آنها  
 نمیرسید - و الحال این مردمی که ایستاده اند هیچکدام بیسم  
 خایه شاه بیگ نمی رسد - بادهان خمر ابتلا داشت - میگفت

الوس کاکر ( که از مدت‌ها دزان سرزمین پره‌زنی و رعیت آزادی  
بسر می‌بردند ) کارنامه‌ها ساخته در سال چهل و دوم

بمنصب سه هزار و پانصدی لوای اعتبار برافراخت \*

در سال اول جلوس جهانگیري حسين خان شاملو حاکم  
هرات فوت عرش آشیانی شنیده با لشکر خراسان آمده

قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوی و همت

درست روزانه مردم را آراسته بکارزار میفرستاد - و شبها

بالای ارک نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - (روزیکه ایلچی

قزلباش بقلعه می‌آمد فقدان غله بمرتبه تمام بود - او از

سزکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا

مخالف 'بعسرت پی نبرد - و چون این محاصره بے اجازت

دارای ایران شاه عباس صفوی بود حسین خان بعتاب شاهي

بے نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم

در سنه ( ۱۰۴۶ ) هزار و شازده از قندهار بکابل رسیده

ملازمین جنت مکانی دریافت - و بمنصب پنج‌هزاری و خطاب

خانددوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان میبای

گشته از حصن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدت‌ها بضبط

و تسق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدنی کمی پذیرفت

و سواری و قطره ( که ناگزیر صوبه کابل است ) نماند طلب

حضور شده بصوبه داری گتته نامزد شد - سال چهاردهم از پیری

پانصدي دو صد سوار و سال يازدهم بخطاب شجاعت خان  
بلند پایه گشت - تجاگیر در صوبه گجرات داشت - در انجا  
مي گذرانيد - تا آنکه بعالم آخرت خراميد - رحمن الله پسرار  
در عصر فردوس آشياني منصب هفت صدي چهار صد  
سوار يافته سال سيوم در جنگ خانجهان لودي جان  
بمردانگي درباخت \*

### \* شاه بيگ خان ارضي \*

مخاطب بخاندوران پسر ابراهيم بيگ چريک است - ابتدا  
نوکر ميرزا محمد حکيم بود - بحکومت پيشاور قيام داشت  
پس از فوت ميرزا ( که راجه مانهنکهه حسب الامر اکبري  
بآوردن زه و زاده آن مرحوم از نيلاب عبور کرده ) شاه بيگ  
بکابل بدر زده همراه پسران ميرزا ملازمت پادشاهي دريافت  
و بمنصب درخور امتياز گرفت - و در سواد و بجور بمالش  
يوسف زئي نامي بمردانگي برآورده خوشاب اقطاع يافت  
و در فتح قندهار بهمهري خانخانان کارهای نمايان و تردد  
شايسته بظهور آورده بمنصب در هزار و پانصدي افتخار<sup>(۲)</sup>  
اندرخت - و در سال سي و نهم چون ميرزا مظفر حسين<sup>(۳)</sup>  
قندهاري صفوي استدعای بندگان پادشاهي نمود شاه بيگ  
خان از بنکشات بحکومت قندهار تعيين گشت - و در تاخت

شيخ پسر نداشت - يك صبيه مانده بود - آن هم لا ولد فوت كرد - محمد سعيد و مير خان متبناهای شيخ بودند بگروفر تمام مي گذرانيدند - و اسرافهای طرفه بكار مي بردند از نخوت و عزت بشان پادشاهي اعتنا نمي کردند - تا بامرا چه رسد - پيش جهوركه دولت خانه بامشعل و فانوس بسيار سر آب جون مينمودند - مكرر مذبوح شدند - سودمذد نيفتاد تا آنكه جنت مكاني اشاره بمهابت خان کردند - او براي سيد مبارك مانكپوري ( كه نوكر معتبرش بود ) گفت - بے آنكه پرده برداشته شود از ميان بردار - شبيه مير خان از دربار برخاسته مي آمد - كه سيد اورا از هم گذرانيد - و خورد هم از دست او زخم خورد - شيخ بطلب خون مدعي مهابت خان شد - او حضور پادشاه بينه از مردم معتبر آرد - كه كشد؟ مير خان محمد سعيد است - اورا بقصاص رسانيد شيخ از صورت مجلس اصل مدعا دريافته هيچ نگفته از سر خون درگذشت \*

( ۲ )

### \* شجاعت خان سلام الله عرب \*

برادر زاده مبارك عرب - سال چهارم جلوس جنت مكاني بمنصب چهارمدي دريغت سوار سرفراز گرديده بهمراهي خانجهان لودي بصوب دكن تعين شد - سال دهم باضافه

تأزیست تخلف نکرد - ببعضی رفقای خود که جاگیر هم داشتند  
 لک رویه سالیانه می (سانید - و سه هزار سوار خوش اسب  
 چیده موجود در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش آشیانی  
 تا عهد جنت مکانی در حویلی نرفته - همیشه در پیش خانه  
 حاضر بود - و سه چوکی مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد  
 طعام می خورد - و پانصد دیگر را حصه می فرستاد - طلب  
 سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها  
 ناخوش نمیشد \*

گویند شیرخان نام افغان ترین نوکر (دشناس بود - از گجرات  
 رخصت وطن گرفته پنج شش سال در انجا بسر برد - چون شیخ  
 بهم کانگه تعیین شد او در قصبه کلانور آمده ملازمت کرد  
 شیخ بدرارکا داس بخشی خود گفت که خرجی باین مرد  
 بدهید - که بقبائل خود داده بیاورد - بخشی فرد خرج او  
 نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ برهم شده گفت  
 نوکر قدیم است - اگر بذابر سببی دیر رسید کدام کار ما ابتر  
 شد - از همان تاریخ ( که طلب او در سرکار است ) حساب کرده  
 هفت هزار رویه دادند \*

سبحان الله اگرچه همان تقلب لیل و نهار است و سیر  
 کواکب و دور سپهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین  
 مردم خالی شست - شاید که بعضی دیگر میبایستی رفته اند

هشتم آمده بدو گفت - که آنچه بهفت مرتبه گرفته مخفی دار - تا درویشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب توکل و احتیاج و بیوه زنان از یومیه با سالیانه مقرر داشته در حضور و غیبت او بے سند و پروانگی مجدد میرویند در جاگیرش بیشتر مدد معاش بود - اطفال آنها ( که در نوکری او مرده بودند ) در خور هر کدام در ماهه مقرر کرده مثل فرزندان در کنار و بغل شیخ بازی می کردند - و معلم نگه داشته تربیت می نمود - در گجرات اسامی سادات (۱) از ذکور و اناث بقلم آورده اسباب عروسی فرزندان آنها از سرکار خود بخشیده - حتی بحواصل زرے بامانت سپرد - چنانچه هر که پس از آن خلعت و چون پوشیدن عروسی او از آن زر سرانجام یافت - اما بناد فروش و کلاونت نمیداد - رباط و سرا بسیار بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محله آباد کرده - مسجد و روضه شاه وجیه الدین بغای اوست - و در دهلی خرید آباد با عمارات و تالاب یادگار گذاشت - و در لاهور نیز محله دارند و حمام کلان چوک آنجا ازیست - شیخ ساله سه مرتبه خلعت فاخره بمردم پادشاهی ( که با او مربوط بودند ) میداد - و ببرخه تقویر هم - و بنوکران خود ساله یک خلعت و پیناها را کماله و حلال خور را - یا افزای - و این طریق معمولش بود

گجرات برنواخت. - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشی  
 ( که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند )  
 بوزن یک مثقال و پانزده سرخ نهایت خوش آب و رنگ )  
 برسم پیشکش فرستاد. - بیست و پنج هزار (روپیه قیمت قرار)  
 یافت. - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات  
 بهتوه آمده استغاثه داشتند طایب حضور گشته در سال پنجم  
 بصوبه دارمی پنجاب اختصاص یافت. - و در سنه ( ۱۰۲۱ ) هزار  
 و بیست و یک هجری بمهم کانگره که متعلقه آندیار است  
 مامور شد. - و در قصبه پتهان سنه ( ۱۰۲۵ ) هزار و بیست و پنج  
 سال یازدهم جهانگیری ودیعت حیات سپرد. - قبرش در دهلی  
 در مقبره آبای اوست. - حسب الوصیت عمارتی بنا یافته  
 ۱۰۲۵  
 \* دان خوردن برد \* تاریخ یافته اند. - همگی نقد یک هزار  
 اشرفی برآمد \*

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت. - شجاعت (ا) با سخاوت  
 جمع نموده. - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده  
 هر که نیاز رسیده چهره ناکامی در آئینه خیال ندیده  
 تا رسیدن در بار قبا و کمال و چادر و پا افزار بدریشان  
 رهگذری قسمت میشد. - و ریزگی اشرفی و (روپیه بدست خود)  
 میداد. - (روزه درویش هفت مرتبه از شیخ گرفت. - زوبت



شنائت - شیخ با اکثر امرا بتعاقب تعیین گشت - و جنت منائی  
 خود نیز پاشنه کوب روانه شدند - امیر الامرا - شریف خان  
 و مهابت خان ( که با شیخ خصوصت داشتند عرض کردند که  
 شیخ دیده و دانسته کم پائی می نماید - قصد گرفتن ندارند  
 چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهی مقوله تهدیدات  
 گفت - شیخ از جا برنیامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد  
 سلطان خسرو از رسیدن شیخ بحوالی آب سلطانپور آگهی یافته  
 دست از لاهور که محاصره نموده بود برداشت - و جا درازده  
 هزار سوار ( که درین چند روز فراهم آورده ) عنان عزیمت  
 بتقابل گردانید - شیخ با جمعیت کم مستعد کارزار گشته از  
 آب بیاب گذشته بجنگ پیوست - کارزار صعب اتفاق افتاد  
 سادات بازه و بخاری داد جلالت داده بمیاره جان نثار  
 شدند - سلطان خسرو اکثری را بقتل داده آواره بادیه قرار  
 گشت - و شیخ یک میدان راه پیش از ناردگاه فرود آمد \*

همان روز دو سه ساعت از شب گذشته جنت منائی بر  
 جناح استعجال رسیده شیخ را در آغوش گرفت - و در خیمه او  
 بیتوتهت فرموده آن مکان را ( که از برگه بهیرون دال بود )  
 خصمب الالتماس شیخ برگه ساخته بفتح آباد موسوم نموده بشیخ  
 عنایت کرد - و شیخ را بخطاب مرتضی خان و صاحب صوبگی

چنانچه مردم را گمان وليعهدی از بهم رسيد - پس از آنکه شاهزاده بحضور رسيد خالي از شورش دماغ نبود - پادشاه بمشاه و مدهنده مي گذرانيد - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگي در تيول ايشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشياني در ايام بيماری ارتحال ايمان فرمود که شاهزاده بيرون قلعه خانه نشين شود - تا مبادا اهل خلاف غدري توانند بکاربرد ميرزا عزيز کوکه و راجه مانسنگه بقرابتی (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان روائی در افتاده دروازه های قلعه را بمردم خود حواله کرده دروازه خسري بشرکت گمان خون بشيخ سپردند - برخاطر شيخ (که صاحب اختيار فوج بود) بگران آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنيت سلطنت بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جانب هجوم کردند - و هنوز عرش آشياني مختصر بود که راجه مانسنگه ببكالي صوبه بنگاله بمهتال گشت - چنت مکانی بقلعه درآمده سرور آرا گشت و شيخ را بمصاحب السيف و القام مخاطب نموده بمنصب پنججاري و خدمت عمده ميربخشيكري سرفراز فرمود \*

دوم آنکه چون خيال سلطنت بکلمتري سرائی خوشامد گويان در دماغ سلطان خسرو پيچيده بود در سال اول جلوس پير والا اقبال سنه ( ۱۰۱۴ ) هزار و چهارده هشتم ذی الحجه وقت شب فرار گزيده و تاراج گيان از آگوه بلاهور

بودند - و چند جا راه برگرفته - آری که گویی پذیرفتند - در آن  
 میان شیخ بر فراز فیل خود برآمد - از نیرنگی آلوده فیل  
 فرمان پذیری گذاشته بیراهه شتافت - شیخ برود بازست و سوار  
 قفسه گذر داشت - که ناکه جمعی در سینه به نیرنگی  
 زخم رسانیدند - شیخ خود را بطرف انداخته به کوه  
 آنها بران که شیخ در عمارت - در آن هنگام سوار  
 بر اسب خود نشانده بارو آورد - صاحب قرار یافتند و در  
 قتل بشومی غدر به نیرنگی در می داشت قرار  
 قاتل می نمود \*

شیخ در سال ۳۰۰ بمقام منصب «مفتی» برگزیده  
 تا سال چهارم بهار و پانصدی رسیده بود - از پادشاه  
 بیخوشی تمام افتخار اخراج - بخشید بود و وزیر  
 چند سال دقتی را که لازم خدمت میبایست (که) از سبب  
 در میان بجانب خود نموده محال جانبدار و در میان  
 لشکر عیداد - و پس از قیام حاکم آشتیانی در خدمت  
 شایسته از شیخ بشهر آمد - که بماند «مفتی» و آری  
 از اقربان و اعیان بکند جمیع احادیث و احوال سلطنت  
 تختی آنگاه چون جمعی عتقی در شاهزادگی بودند  
 در آن آینه بختی در خطب و عتقی داده بود و  
 بکند حاکم آشتیانی سلطان خدمت رسیده و در آن

چال بخاري (دوسه مره) مستقيمي مي شود . و ايشان برفت با سياه  
 يا امام همام عبي نقبي الهادي عليه السلام ميروند . <sup>(۲)</sup> گوياند چنه  
 چهارم شيخ مدد عبد الغفار دهلوي بغرزندان وصيت كرد . كه  
 مدد معاش بگذارد . و تركي سياهگويي نكند . <sup>(۳)</sup> بالجهله  
 شيخ در مفرعن بملزمت عرش آنياني رسيد . و بجهن  
 اخلاص و برستاري شايسته وارد اوقات گشته بقرب و اعتبار  
 اختصاص یافت . و بخارداني و فراغت و مودتگي . جماعت  
 ناموري اندوخت . ساني بيست و هشتم (۱) ، خان اعظم از  
 ناماري هواي انگاه معارفت بهار نمود . و سياه آرياني بوزير  
 خان باز كردند (۲) فتاوي اوهاني (۳) كه چهره دست اذيت بود  
 سوتايي و زنده طلبي پيش گرفت (۴) ناچار برخه محال از انگاه  
 نيز افزودند . و قرار یافت كه شيخ نردن در جاي معين ملاقات  
 كرده آورد و شرط اشتي را استحكام دهد . آن غدار در مود  
 ملاقات حاضر نشد . شيخ از خير اندوشي و ساده لوحي  
 بگفته چرب زبانان سخن ساز متوجه مزل او گشت . فتاو  
 بلايه و چابلوسي پيش آمده اندیشه آن داشت كه هرواه  
 مردم بجاي خود آسایش گزينند شيخ را گرفت بگوشه  
 بر نشاند . و بگروگاني او كامياب خواهش كرد . شيخ در ناله  
 هر آغاز شب آهنگ رفتن نمود . در جاو خانه اسب نگذاشته

بر ماده فيل سوار بود - از قضا فيل بران دويد - شجاعيت خان  
با آنهمه استقلال باضطراب از ماده فيل فرود آمد - پايش  
شکسته بدان درگذشت \*

### \* شمشير خان ارسلان بے اوزبک \*

از امرای عهد جننت مكاني است - سابقا حكومت كه مرقد  
داشت - و از نوكران متوسط الحال ولي محمد خان والی  
توران دیار بود - پس ازان ( كه كه مرقد را در سرکار پادشاهی سپرد )  
سال سیوم جلوس آمده دولت ملازمت دریافت - و بعنايت  
منصب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - دستور قبول  
در سیوستان مضاف ضو به تته یافته بحكومت آنجا نامزد گردید  
سال پنجم بعنايت علم رايست امارت برافراخت - سال نهم چون  
ضو به ارى تته بمظفر خان معموري مقرر شد او معزول گشته  
بمقصود آمد - و در مهم رانای بزرگ پادشاه داده شد  
دستوري پذیرفت - و وقت موعود چشم جهان بین را بر بست  
گویند مرد ساده برد - و آبادای عبادت یومیه و تلاوت کلام الهی  
می پرداخت - و از سحاب همیش رشحه حمضات همیده  
می چکید - بمرتبه سه هزارى رسیده بود \*

### \* شیخ فرید مرتضی خان بخاری \*

در اقبال نامه گویند كه شیخ از سادات موسوي است - و این  
خالی از غرابت نیست - چه نسبت سادات بخاریه بسیده

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید . و نیم شب  
 جان بسپرد - ولي خان برادرش و ممريز خان پسر او خیمه  
 و اسباب را برجا گذاشته نعلش ادرا برداشته بمحکمۀ خود  
 شتافتند - چون در بهادران لشکر فيروزي تاب و طاقت قطره و  
 پويه نمانده بود شجاعت خان باتفاق معتقد خان ( که پس از  
 جنگ بکرمک (سیده بود) بتعاقب شتافت - ولي خان نجات  
 خود در بازگشت دیده زينهارى گرديد - و بقول و پيمان  
 با جميع خويشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه  
 زنجير فيل برسم پيشکش آورد - شجاعت خان آنها را همراه  
 گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پيوسمت - و در جلدوى  
 اين حسن خدمت و پاداش اين قسم بهادري از پيشگاه خلافت  
 و جهان باني باضافۀ منصب و خطاب رستم زمان اختصاص  
 گرفت - و چون اچلام خان پاس قول او و مراعات عهده ( که  
 با بازماندهای عثمان کرده بود ) نگاه نداشته همه را روانۀ حضور  
 ساخت چنانچه ولي خان را با ممريز خان حسب الحکم  
عبدالله خان در کالي تلاورى احمدآباد رهگرای فنا ساخت  
 و اياز غلام که متبناي عثمان بود با ديگران در چاهها بحبس  
 طريل گذرانيد . شجاعت خان از عهد شکنی اسلام خان کبيده خاطر  
 شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ايام فرمان صاحب صوبگی  
 بهار بنام او رسيد - (دزے) ( که بشهر پتنه داخل مي شود )

بادشاهی بای همت فشرده جان فگار گشتند . افشار خان  
 سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جوانان داد تهر  
 و جلدت داده مردانه جان در کار وایی نعمت سپردند  
 آن متبر بے باک ( با آنکه از همراهیان او جم غفیر تلف قبح  
 خون آشام شده بودند ) حسابے ازن برنگرفته دیگر باره بر فوج  
 قول شجاعت خان قاضی . خوشان و برادران شجاعت خان  
 رستمانه بکارزار درآمده جمعی نقد جان در باختند . و گروهی  
 زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند \*

درین وقت عثمان خان ( که بسیار فربه و مبطن بود ) بر  
 فیل حوضه دار سوار بر سر شجاعت خان رسیده . آن شجاع  
 نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان در زخم شمشیری درازی  
 بر چاره فیل رسانید . آنگاه جعدش کشیده در زخم دیگر زد  
 فیل از مستی و دلاوری غضب الود قدم بیش نهاد شجاعت  
 خان را با اسب زور کرد . و او بچپائی و چالائی بنویس

## \* شجاعت خان شيخ كمير \*

مخاطب برستم زمان چشتی فاروقی ست - ساکن مو  
 قرابت قریبه باسلام خان چشتی داشت - و از عمدۀ منصبداران  
 روشناس عهد اکبری بود - در زمان جنک مکانی ترقی نموده  
 هنگامی ( که خانجهان لودی با فوج جرار بسرداری دکن  
 تعیین گشت ) چون هراولی فوج پادشاهی ( که همیشه متعلق  
 بسادات بارهه بود ) خانجهان بسکه اعتماد برشهامت و پردلی  
 شجاعت خان داشت ادرا هراول کل عهاکر نمود - هرچند  
 سادات اظهار رنجش نمودند ( که این امر اثری ما ست )  
 اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعیین بنگاله گردید  
 اسلام خان صاحب صوبۀ آنجا در سال ششم اکثر امرای نامی را  
 بسرداری شجاعت خان برسر عثمان خان لوهانی ( که راجه  
 مانهنگه در ایام حکومت خود بهیاری از خویش و قوم خود را  
 در محاربات او بکشتن داده کارے نساخته بود ) کسیل  
 نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقۀ او رسید عثمان  
 خان ( که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود )  
 در کمال سطوت و شوکت به ترتیب مغوف پرداخته عرصۀ  
 مبارزت آراست - و هر فوجی با فوج مقابل خود در آریخت  
 عثمان فیل مسمت جنگی ( که اعتضاد قوی خود میدانست )  
 پیش انداخته بر فوج هراول تاخت - بهادران نامی فوج



ديده عرض كرد - خواستند منورمي سازند - خانجهان گفت مردم خوب جمع كرده - و بر كشيده حضرت است - نبايد از پا انداخت - باز تعيين دكن كرديد - و مدتي درانجا بسر بوده باجل طبعي در گذشت - شعر را خوب مي گفت - صاحب ديوان است - فارسي تخلص ميكرد - از دست \*

\* بيمن عشق بكونين صلح كل كرديم \*

\* تو خصم باش ز ما دوستي تماشا كن \*

\* ديگر \*

\* شر ناله بغربال ادب مي بيزم \*

\* كه بگوش تو مبدا رسد آواز درشت \*

پسران امير الامراء شهباز خان در حيات پدر توقي كرده زندگي بهپرد - يك گروهی لکنو سرائے بنام خود آباد نمود - و ميرزا گل و ميرزا جارالله با جنت مكاني نرد و شطرنج مي باختند و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت و رتبه نماند - چنانچه از ميرزا جارالله ( كه هيچ پادشاهزاده اين قسم تعيش نكرد ) مصري بيگم صبيه آصف خان جعفر را ( كه در خانه او بود - و از ناسازي زن و شوئي درميان نيامده ) بعد فوت آصف خان بموجب حكم مطلقه ساخته بميرزا لشكري پسر يوسف خان عقد بستند - هر دو برادر همراه مهابت خان بکابل رفته در عين جواني ايام حيات شان بسر آمد \*

می نمود خان اعظم نخوت و دعوتی که داشت اصلاً اعتنا نمیکرد.  
 روزی بتقریب طرفدار می سلطان خسرو سر دیوان بار گفتگوی  
 درشت کرد - و بیباکانه پادشاه گفت - که این دولتخواه  
 خسرو است - کشتن او صلاح وقت - و پس ازان ( که پادشاه از  
 تقصیر میرزا کوکه در گذشت ) فرمود که میرزا امیر الامرا را  
 مهمان ساخته لک روپیه نقد و جنس بگذراند \*

گویند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند - میرزا  
 کوکه با امیر الامرا بچاپلوسی در آمد - که نواب شما بما مهربانی  
 ندارید - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت  
 داشت - درین خلوت خانه نقش و نگاری که می بینید بدست  
 خود کشیده - خانجهان و مهابت خان بمقتضای جوانی  
 ضبط خود نموده برخاستند - چون این ماجرا پادشاه رسید  
 بامیر الامرا گفت که زبان باختیار او نیست - شما بدو در نه افتید  
 در سال دوم بعرضه بیماری از موکب پادشاهی ( که بسیر کابل  
 متوجه بود ) در لاهور ماند - و کالت بآصف خان جعفر مقرر شد  
 و پس از آنکه تعیین دکن شد با خانخانان محبت برار نکردید  
 طلب حضور گشت - جمعیت بسیار فراهم آورده بآکثره  
 پیشگی داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت  
 گویند مرض نصیان بهم رسانیده بود - هرچه می گفت از خاطر  
 میرفت - خانجهان بعیادت او مامور شد - او را مملوب الحال

بيک تذکذائے پناه بوده روزگار بنگامي مي گذرانيد - از آب و هوای مخالف نيم جانے پيش نداشت - که آرازه جلوس جهانگيري عالم را در گرفت - آزين نويد جان بخش بعد پانزده روز از سرير آرائي گرم و گيرا بعز ملازمت فايز شده بخطاب اميرالامرا و منصب والای وکالت و لغويض مهر اوزک بلند پایه گشت - و مختار کردند که هر قدر جاگير خواسته باشد  
( ۲ )  
از ميکالات حيدرآباد بگيرد \*

جنت مکاني در روز نامچه ( که سرتوم خامه خاص ايشان است ) بذکر قلم داده - که نسبت بزندگی شريف خان بجائے رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم يار و هم مصاحب منصب - روزیکه رسيد حيات تازه يافته دانستم که الحال پادشاه شدم - و در خور کاردانی او خطاي نيافتم - اگرچه اميرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطه پدرم همين بود که زياده آزين نمیکرد - آنچه از من است پيش اوست اميرالامرا در اول جلوس کاریکه کرد برای اخراج افغان ( که دشمن مغول است ) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمي نمود اما اعظم خان بمبالغه آزين کار باز داشت - که جم غفیر اند و هيچ ناحیه از آنها خالي نيست - مفسده عظيم برپا خواهد شد و چون اميرالامرا بر جميع اعيان سلطنت تفوق و برتري

همراهي گزید - تا آنکه در سنه ( ۹۵۶ ) نهصد و پنجاه و شش در کابل شرف بهساط بوس دریافته مشمول عواطف گردید در عهد عرش آشیانی هر چند منصب چهار مدني داشت اما در مصاحبت و قرب پایۀ برتر افراخته بعزت و اعتبار بسر برد - گویند خواجه در یکدانه خشخاش سوره اخلاص نوشته بود - محمد شریف بمنصب دو مدني سرفرازي یافته سال سي و چهارم در حین مراجعت موکب اکبري از کابل در جاکۀ سفید سنگ یکے از فرومایگان پردۀ ناموس کشاورزے دریده بیاسا رسید - ظاهر شد که محمد شریف نیز با او همراز و همدستان بود - گوشمالی خورده مالشے بسزا یافت - چون پادشاهزاده سلطان سلیم باعتبار هم مکتبی ربطے تمام داشت در وقتے ( که شاهزاده مهم رانا ملتوي گذاشته باله آباد فروکش کرد - و آثار خود سري ظاهر نمود ) عرش آشیانی او را از برهانپور برهنمونے شاهزاده بشاهراه مقصود روانه فرمود - او زیاده بر سابق بر شورش مزاج شاهزاده افزوده خود وکیل درامت گردید - و بمرتبۀ در مزاج شاهي جا کرد که از بے اندیشگی وعده فرمود - که هرگاه نوبت سلطنت بمن رسد نصف پادشاهي بتو خواهم داد - و پس ازان ( که شاهزاده بقاید توفیق عازم حضور شد ) محمد شریف بهسبب کردار ناپسندیدۀ خود جدا گشته بشعاب جبال خزید - و هر روز

به نیروی همين و يادری غيرت خود را بخانه رسانیده خواست  
که زوجه خود را بکشد - مادرش بشيون و ناله ظاهر نمود  
که او خود را بچاه انداخته - شیرافکن خان آن را شنیده  
جان بهپرد [ مخالف اقبال نامه جهانگیری ست - بعد ازین  
واقعہ شيخ غياث خواهر زاد قطب الدین خان مهرنما را  
با دختر و پسر شیرافکن خان مع اموالش بحضور رسانید  
او چندے بعلمت تقصیر شوهرش ( که کولتاش پادشاهی را  
کشته ) معائب ماند - چون بشرف ازدواج جنم مکانی درآمد  
دخترے ( که از شیرافکن خان داشت ) در حباله عقد شاهزاده  
سلطان شهریار کوچک ترین اخلاف جنم مکانی درآمد - و بدان  
سبب با شاهزاده ولي عهد شاهجهان مدعی گشته سلسله جنیان  
شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل جا بجا درین اوراق  
رقمزد کلک سوانح ساک گشته \*

### \* شریف خان امیرالامرا \*

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازی ست - که  
جدش خواجه نظام الملک وزیر شاه شجاع شیراز بود - هنگامی  
( که جنم آشیانی همایون پادشاه از شاه ایران رخصت  
قندهار یافته بعیر تبریز شتافت ) خواجه ( که در فن تصویر  
نادره کار سحر آفرین بود ) درانجا بملازمت رسیده بسیار  
مربوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق درکار نتوانست

در وقت رخصت قطب الدين خان كوكلتاش صاحب موبه بنگاله دو كلمه در حق او ارشاد فرمود - شيرافكن خان از نوشته وكيل مطلع شده بدمطنه گشت - و دانست كه زير كاسه نيم كاسه هست - و ازان روز ترك يراق بستن نموده بواقعه نگر و مردم يادشاهي گفت - كه من الحال نوكر پادشاه نيستم چون قطب الدين خان در سال دوم بيرونان چرسه كشيد شيرافكن خان ( كه بيرون خيمه زده بود ) باستقبال روانه شده \*

گويند وقت وداع مادرش دربلغه برسرش راست گرده گفت - كه بوقم پيش ازآنكه مادر تو گريه كند مادر او را بگريه آر - و سر و چشم بوسيده رخصت نمود - و هرچند او از مكر و غدر كوكلتاش ايمن نبود اما في الجملة از پيغامهايش طمانينته حاصل كرده از اجل گرفتگي فوج را بيرون لشكر گذاشته خود با در سوار ( كه يكي ازان خواجه سزا بود ) بملاقات شتافت - پس ازان كه از وضع در خورد و حرف زدن كوكلتاش غدره بخود تفرس نمود پيشدستي كرده كار قطب الدين خان را باتمام رسانيد - چون اطراف و جوانب مردم كوكلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند كه بدر زند

۱۰۱۶  
مظلوم \* تاريخ كشته شدن اوست \*

و آنچه گويند [ كه شيرافكن خان با آن همه جراحتهاي بے شمار ( كه هر يكي مولم و جانكاه بود )

بخانخان سپه سالار ( که متوجه تهنیت<sup>۱</sup>تهه بود ) پیوسته  
و بوسیله التفات آن سپه سالار غایبانه در سلک نوکران پادشاهی  
ملتمز گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بجا آورد  
چون خانخان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود  
حسب االتماس او بمنصب مناسب مرفراز گردید - و عرش آشیانی  
در همان ایام مهرنسا<sup>(۲)</sup> صبیغه غیاث بیگ طهرانی را ( که دیوان  
بیوتات بود ) بمقدار ازدواج او در آورد •

گرویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیاد  
بمحل قدس منزل پادشاهی می رفت - مهرنسا ( که  
بنور جهان مخاطب گردید ) اکثر همراه مادر می بود - از غرائب  
اتفاق شاهزاده سلیم ( که بریعیان شباب رسیده ) میلان خاطر  
بدو بهم رسانید - و پس ازان ( که این کچه در محل گل کرد )  
خفیه پادشاه آگهی شد - فوراً او را بعالی قای بیگ پیوند  
بیوگانی داد - و چون شاهزاده بهم رانا مامور شد علی قلی  
بیگ بهمراهی تعیین گشت - شاهزاده او را مورد الطاف  
و عواطف فرموده بمخطاب شیرافکن خانی برخواست - و پس  
از جلوس بتیولداری بردران ( که برزخه ست میان بنگاله  
و ادیسه ) مرخص نمود - و چون او کارطایبها داشت در تعلقه  
خود لوازم جرأت و جرات بجا می آورد - جزئی مکانی

داشت بهیار بر خورد پیچیده برخاست - خانخانان باز دیگر  
 بجز و الحاح میرزا را بخانه شیخ برد - شیخ تاسو  
 و روزه استقبال کرده توأم زیاد نمود - و گفت ما مخادیم  
 و هم شعری شما ایم - میرزا متحیر گشته از خانخانان پرسید  
 آن نخوت و این فروتنی چیست - خانخانان گفت آنروز  
 تو رگی و کالت در نظر داشت - سایه بمثل اصل کار کرد  
 و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن  
 انشا طرفه سحره بکار برده - با آنکه از تکلفات منشیانه و تصلفات  
 متوسلانه عاری است اما متانک سخن و استخوان بندی  
 کلمات و نشستن مفردات و تراکیب مهتکسسه و فقرات  
 بیگانه قسمی است که دیگر را تتبع بدشواری میسر است  
 و شاهد این مدعا تاریخ اکبری است - و چون التزام نموده  
 (که بیشتر الفاظ فارسی باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسه  
 نظامی را نثر کرده - و از کمال مهارت اوست درین فن که  
 مطالب بهیاری بدیهی البطلان را بغیر خداوند ستائی در  
 یادی رای به تمهیدات چند تحریر نموده که بے امعان نظر  
 بینی بمقصود نتوان برد \*

\* شیر افکن خان علی قلی بیگ \*

استجلو سفرچی شاه اسمعیل ثانی فرمانروای ایران بود  
 که بعد فروش از راه قندهار بهند می آمد - در ملتان



و ملبوسات مستعمل سوای پاجامه که حضورش می سوختند همه را روز نوروز بپودران می بخشید - آشتهای غریب داشت - نقل کند که سوای آب و هیمة بیست و در آثار وزن راتبه طعام بود - پسرش شیخ عبد الرحمن سفره چپ شد می نشست - و مشرف باورچیخانه که مسلمان بود استاد نگاه می کرد - در طعامی که شیخ در مرتبه دست می کرد آن را روز دیگر هم می پختند - و اگر چیزی بے مزه می بود به پسر می خوراندید - او رفته باورچیان چشم نمایی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت \*

گویند در یساق دکن آنقدر توره و ضابطه بکار برد که مزید بر آن متصور نیست - در چهل (۲) راوی مهذب برای شیخ فرش می انداختند - و هر روز هزار لنگری طعام خاصگی می کشیدند - بتمام امرا تقسیم می شد - و بیرون نه گزی بر پا کرده بهر کس از وضع و شریف که آشته داشته باشد که چیزی تمام روز پخته می دادند - گویند هنگامی که شیخ وکیل مطلق است روزی خانخانان با میرزا جانی بیگ حاکم قنده بدیدنش آمد - شیخ بر پانک دراز کشیده جزو اکبرنامه میدید - اصلا متوجه نشد - همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید - میرزا جانی بیگ که دماغ سلطنت

از نوکري بسوداگري اندازند - و با راجپوت بيازند - و تربيت نمايند ) عرش آشياني تاليف اين جماعه را از اعظم امور ملكي دانسته باقصی الغايت مي كوشيد - حتی مراسم معموله اينها را مثل منع ذبح<sup>(۲)</sup> گاو و حلق لحيه و انداختن گوشواره‌ها مرواريد در گوش و جشن دسهره و ديوالي و غير ذلك مراعات مي نمود - شيخ هرچند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما شايد بحسب جاه نتوانست عذر گرفت - اين همه نصيحتها بدو عائد گرديد \*

در ذخيرة الخواصين آورده كه شيخ شجها بخانه درويشان رفته اشرفيها مي گذرانيد - و التماس ميكرد - كه براي سلامت ايمان ابوالفضل دعا كنيد - و اين لفظ بارگير كلامش بود كه آه چه بايد كرد - و دست بر زانو ميزد - و آه سرد ميكشيد - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئي و غير حاضري و بازيافت و فروغي هرگز در سركار او نبود - و هر كوا عامل ميكرد اگر بد هم مي بود تا مقدر تغير نمي نمود - مي گفت كه مردم حمل بر خفت عقل من خواهند كرد كه نادانسته چرا بتربيت او متوجه شد - و روز تحويل حمل جميع كارخانه از نظر او مي گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه ميداشت - و دفاتر را مي سوخت

و علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت و توسيع مشرب است  
و مثل حکما بخدم عالم گزوند - و انکار حشر و قيامت نمايند  
و مکافات حسن و قبح اعمال و جنت و نار در عافيت و مذات  
دنيا قرار دهند - اعيان بالله \*

شيخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج متعقانه و نظر  
تدقيق (که در مهمات دنياري و مقدمات رسمي هيچ تغير  
و قطميز فرو نگذاشته) چگونه در متفقات عقلا خوض نغموده  
طرف راجح را فرو گذاشت - آدمي در کار دنيا که ناپايدار است<sup>(۲)</sup>  
زيان خود نه انديشد - و نقصان بخود نپسندد - در کار عقيبي  
که باقي و پايدار است چگونه ديده و دانسته خسارت گزيند  
فمن يضل الله فلا هادي له \*

آنچه تتبع احوال اشعار مي نمايد عرش آشياني از آيندای  
هن شعور برسوم و اوضاع هندوستان ولوع تمام داشت  
پس از آن پداس و صايای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد داراي  
ايران شاه طهماسب صفوي در حين ملاقات (که استفسار  
احوال علی الخصوص کيفيت هند و برهمزدگی سلطنت  
بيمان آمده شاه گفت - معلوم شد که در هندوستان در فرقه ابد  
که بسپاهگري و تمن داري اختصاص دارند - افغان و راجپوت  
الحال افغان را از خود نمي توان کرد - که اعتماد نمائند - آنها را

از شاه ابوالمعالی قادری ( که از مشائخ لاهور است )  
 آورده اند که گفت - من از کارهای ابوالفضل انکار داشتم  
 شیخ در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابوالفضل را  
 حاضر کردند - حضرت جبه مبارک را بر روی شیخ انداخته  
 در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند دره  
 مرتکب افعال بد گشته - اما این مغاجات او ( که ابتدایش اینست  
 الهی نیکان را بوسیله نیکی سراقرازی بخشی - و بدان را )  
 بمقتضای کرم دلنوازی کنی ) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ  
 زبان زد خواص و عوام است - برخی بکیش برهمن بیغاره  
 زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جرقه دهریه خواننده  
 آنکه غایت تفریط بکار برد بالکاد و زندقه نسبت دهد  
 و دیگری که انصاف می درزد چون مقلدان متصوفه ( که  
 بدنام کنند ) نیکو نامه چند اند ( بصلح کل و وسعت مشرب  
 و ادعای همه ارست و خلع ) بقاء شریعت و التزام طریقه اباحت  
 منسوب می کند - صاحب عالم آرای عباسی گوید - که شیخ  
 ابوالفضل نقطوی بود - چنانچه مغشور است که به میر سید احمد  
 کاشی [ که از اکابر این طائفه و صاحب رساله در علم نقط است  
 و در سال ( ۱۰۰۲ ) هزار و دو هجری ( که در ایران ملحد کشی  
 واقع شد ) شاه عباس در کاشان میر را بدست خود بقتل آورد ]  
 انشاء نموده فرستاده بود و دلالت برین معنی دارد

عار فرار بر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگي در باخت \*

جنت مكاني خود مي نويسند كه چون شيخ ابوالفضل پودر من  
ذهن نشين كرده بود كه جناب ختمي پناهي ( صلى الله  
عليه و آله و سلم ) فصاحت تمام داشت - قرآن كلام اوست  
لهذا وقت آمدنش از دكن به برسنگه ديو گفتم كه بقتل آرد  
بعد از اين پدرم از اين اعتقاد برگشت - و بذابر ضابطه قدیم سلسله  
چغته ( كه فوت شاهزاده ها مريض پادشاه نمي سازيدند  
و وكيلش روضال نيلي بدست بسته سلام مي كرد - ازان معلوم  
ميشد ) چون كسي را از مردم حضور جرأت نشد كه واقعه شيخ  
بعرض رساند وكيلش همان ضابطه بعمل آورد - عرش آشياني  
زياده بر فوت پسران متاسف گشته پس از استفسار فرمود  
كه اگر شاهزاده را داعيه پادشاهي بودي مرا كشته - و شيخ را  
نگهداشته - و بدهانه اين بيت خواند \*

\* شيخ ما از شوق بيداد چون سوي ما آمده \*

\* ز اشتياق پاى بوسه بے سر و پا آمده \*

خان اعظم تاريخ فوت شيخ بطريق تعميه يافته \* ع \*

۱۰۱۱  
\* تيغ اعجاز نبي الله سر باغي برون \*

گويند شيخ در خواب آمده گفت كه تاريخ فوت من

۱۰۱۱  
بنده ابوالفضل است - چرا در نارخانه حق حيران مانده

فضل از وسيع است : كنيز نو ميده نشود \*

بشاهزاده دارند - و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت  
 هيچ يک باو نمي (سيد) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد  
 که جمعيت خود درانجا گذاشته جريده بشتابند - و شيخ  
 عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و امواي کومکي  
 در دکن گذاشته برسم ايلغار براه نوردي در آمد - جنت مکاني  
 ( که از فرط اخلاص و يکروئي شيخ بولي نعمت خویش  
 غبار آلوده خاطر بود ) آمدنش درين هنگام مغل مطلب  
 انگاشته و جريده رفتنش غنيمت پنداشته بل از قدر نشناسي  
 دفع شيخ را اولين پايه سلطنت دانسته برسنگه ديو بنديله را  
 ( که از سر زمين او عبور شيخ ناگزير بود ) بانواع نوازش  
 اميدوار ساخته بقتلش تحريض نمود - او در کمين فرصت  
 نشست - چون در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند  
 که از راه گهائي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت که دزدے را  
 چه مجال که سر راه من بگيرد - ( روز جمعه چهارم ربيع الاول  
 سنه ( ۱۰۱۱ ) هزار و يازده در نيم گروهی سراي بدير ) که  
 از نور شش کوره است ) برسنگه ديو با سوار و پياده بسيار  
 هجوم آورد - هواخواهان شيخ ترغيب برآمدن از عرصه پیکار  
 نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - که در قصبه  
 انثري که متصل است رای رايان و راجه سورجنگه با سه هزار  
 سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبيه بايد کرد - شيخ

راجو منا و بسری برگرفتن پور شاه علی عم نظام شاه بمیان آمد  
 خاندانان بجانب احمد نگر و شیخ بکشایش ملک ناسک  
 دستوری یافت - اما چون بر سر پور شاه علی مردم بسیار  
 هجوم کردند شیخ بموجب حکم ازان سو باز گردیده باتفاق  
 خاندانان روی توجه بدان سمت گذاشت \*

و چون در سال چهل و ششم عرش آشیانی از برهان پور  
 بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانیال در برهان پور  
 طرح اقامت ریخت - خاندانان با احمد نگر سکونت گرفت  
 سپه سالاری و فوج کشی بشیخ باز گردید - شیخ پس از ستیز  
 و آریز با پور شاه علی عهد و پیمان موکد ساخته بمالش  
 راجو منا رو آورد - و جالنه پور و آن نواح ( که متصرف  
 شده بود ) برآورده تا گهائی دولت آباد و روضه بدنبال شتافته  
 و از کتک چتواره فرود آمده با راجو مکرر درآریخت - هر بار  
 فیروزی رو داد - راجو چندن در پناه دولت آباد گذرانیده  
 باز هجوم کرده رسید - و باندک آریزش فرار نمود - نزدیک  
 بود که گرفتار شود - خویش را بخندق آن قلعه افکند - بنده  
 و بارش یغمائی شد \*

در سنه چهل و هفتم ( که مزاج عرش آشیانی بسفوح  
 نخست امور از شاهزاده سلطان سلیم انحراف یافت )  
 شیخ را ازین رهگذر ( که خدمت اندوزان حضور باز گشته

و لخته شمال سو در نامور قلعه است - مالي و انتر مالي  
هرکه خواهد بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گدازه رود  
و در بایب و شمال و ایسان بسان مالي - و آن را <sup>(۲)</sup> جونه مالي  
گویند - از دیوار او لخته مانده - و از خاور تا نیرت نیز  
کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوه سمت <sup>(۳)</sup> کورته نام  
و در نیرت بزرگ کوه سمت ساین خوانند - چون پهن  
بدست مردم پادشاهی درآمده بود شیخ بخداوندان مورچال  
قرار داد - که چون آراز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس  
بزینه برآید - و کوس را بلند آراز گرداند - و خود در  
شب تار ( که ابر در ریش بود ) با مردم خود بر فراز کوه ساین  
برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته  
دروازه مالي بر شکستند - و بقاعه درآمده کوس و کرنا بنوا  
در آوردند - قلعه نشیخان بکارزار ایستادند - شیخ از پی دیده  
قریب بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند  
روزانه از هر سو یکی بکورته و دیگری بجونه مالي برآمده  
فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زینباری شده بواسطت  
خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و <sup>(۴)</sup> چون شاهزاده  
دانیال به تهنیت فتح قلعه آسیر بحضور رسید شورش افزائی

(۲) در [ بعضی نسخه ] جونه مالي (۳) نسخه [ ج ] کورته - و در

[ بعضی جا ] کورته •



بنا برین پدید آمدن نداشتنهای شاهزاده شیخ رسید که کار پیروهی  
آن دولت خواست دلنشین دور و نزدیک است - خواهش آنست  
که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنگ  
باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهی گشت شیخ  
حبیب القرمین میرزا شاه رخ را با میر مرتضی و خواجه ابوالحسن  
بر اورد گذاشته خود بعزم آستان بوس روانه شد - چهاردهم  
رمضان سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم  
نزد کرکانون پیدگذاشته بسجود قدسی عتبه نامیه بختمذنی  
برافروخت - بر زبان عرش آشیانی گذشت \* \* بیت \*

\* فرخنده شیخ باید و خوش مهتاب \*

\* تا با تو حکایت کنم از هر باب \*

شیخ باتفاق میرزا وزیر کوه و آصف خان جعفر و شیخ فرید  
بخشی بمحاصره قلعه آسیر تعیین شده حکومت خاندیس  
بدو مقوض گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراهِ  
داده بیست و دو جا تهانه برنشانده در مانس سرتابان  
همت بست - و در همین ایام بمنصب چهار هزاره لوی  
ناموری برافروخت \*

روز شیخ بدیدبانی مورچال رفته بود - یکی از درویشان  
( که باهل مورچال پیوسته ) راهی باز نمود - که ازان بر دیوار  
مالی گدازه توان برآمد - چه در کمره کوه آسیر باختر

در شيخ هم باستعجال بارود داخل شد - شگرف شورش  
 برخاست - که و هه را خواهش باز گردیدن در سر - و شيخ برانکه  
 درين وقت با غنيم نزديکي و بوم بيگانگي باز گردیدن بگزند  
 خويش در بازديدن است - با آنکه بسيارت خشم گرفته جدائي  
 گزیدند شيخ بدل توانا و همتي درست بدلاي سران  
 لشکر و گرد آذري فوج پرداخته بکشايش دکن کوچ کرد  
 و در کمتر زمانه پراگندگيها فراهم آورده همگي قلمرو را  
 بگزیده روش پاسباني نمود - مگر ناسک که از دوری راه  
 باز گرفته نشد - ليکن بيشتري جاها چون قلعه پتيانه<sup>(۲)</sup> و قديم  
 و ستونده هر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسکر ساخته هر سو  
 فوجي شايسته تعيين کرد - و به پيام گذاري با چاند بي بي  
 عهد و پيمان درست ساخت - که چون ابهنگ خان حبشي  
 ( که با او منازعت دارد ) مالش يابد جنير بقطاع برگرفته  
 قلعه احمد نگر تسليم نمايد - شيخ از شاعکده بدان سو  
 روانه شد \*

درين اثنا عرش آشياني باجين رسیده پيدائي گرفت که  
 بهادر خان مرزبان آسير شاهزاده دانيال را ندیده - شاهزاده  
 آهنگ مالش او پيش گرفته - لهذا پادشاه عازم بهر انپور  
 شده بشاهزاده نوشتند که همت بکشايش احمد نگر گمارد

که تا نصف بیشتر دیمک خورده - و از استفاده ماندہ - او  
 سر کرم زده دور ساخته کاغذ سفید پیوند داد - و باندک تامل  
 مبداء و منتهای هر کدام دریافته باندازه آن مسوده مربوط  
 نگاشته بر بیاض بود - پس از آن ( که آن نسخه بدست آمد )  
 در مقابله درجا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمقارب  
 شده - همگنان بشکفت افتادند - از پس ( که مزاج عزلت گزین  
 و تجرید دوست بود ) از بار تعلق سبکدوش میزیمست - و آزادانه  
 میخواست بمر برد - بکشد ابواب مکاسب نمی گرائید - بتکلیف  
 دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشیانی هنگامی ( که  
 عزیمت پادشاهی بیورش دیار شرقی تصمیم داشت ) بتقبیل  
 عقبه خلافت استسعاد یافته تفسیر آیه الکرسی نوشته گذرانیده  
 و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم باریاب ملازمت گشت  
 آوازه فضل و دانائی او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود  
 مشمول عواطف بیکران پادشاهی گردید - و هنگام انحراف  
 مزاج اکبری از علمای متعصب این هر دو برادر ( که با  
 رجحان علم و فضل خالی از مزاج شناسی و خدادند ستائی  
 نبودند ) کوه بعد آخری و مره بعد اولی بشیخ عبد النبی  
 و مخدوم الملک ( که با علم و دانش رسمی عمده سلطنت  
 بودند ) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده بهشت گرمی  
 عرش آشیانی بالزامهای مسکیت خفیفتر ساخته در عرصه اعتبار

ساخته از ميوات تا ( يوازي دست نهم و غارت برکشودند  
 لهذا در سال سي و پنجم شاه قلي خان بمالش آن كوته اندیشان  
 تعين گشته در اندك فرصتي به نيروى مردانگي و پردلي خار بن  
 آن فتنه برکنده جهانے برآسود - در سر آغاز سال چهل  
 و يكم بمنصب چهارهزاري سر برافراخت - و پس ازان بمنصب  
 عمده پنجهزاري و مرحمت علم و نقاره بلندنامي گرفت - و در  
 سال چهل و ششم سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و ده هجري در  
 دار الخلافه آگره بعارضه اسهال بهاط هستي در پيچيد  
 با كهن سالي برنا دل بود - از مردانگي و راست كاري فرادان  
 بهره داشت - نارنول را بطريق ملكيت بوطن گرفته عمارات  
 عاليه و قلاب كلان اساس نهاد - گویند در ايام بيماري دانست  
 كه جان بر نيست - سپاه را دوساله پيشكي داده ( زرهای بسيار  
 بمستحقين خيرات كرد - و در گذشت \*

### \* همامي فهمي شيخ ابو الفضل \*

دومين پسر شيخ مبارك ناگوري ست - در سنه ( ۹۵۸ )

نهمد و پانجاه و هشت بوجود آمده بچودت طبع و رسائي فهم  
 و علو فطرت و طلاقت لسان در كمتر زمانے يگانه و بے همتاي  
 وقت گرديد - از فنون حكمي و علوم نقلي در سن پانزده سالگي  
 فراخ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدريس ( كه هنوز  
 به بيست سالگي نرسیده ) حاشيۀ بر مفاهاني بنظرش در آمد

بیستم ( که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاه نامزد گردید ) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قای خان تفویض یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر پادشاهی می بود \*

گویند عرش آشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون محل بردند - بخانه رفته خود را محبوب ساخت - چون پادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر سال سی و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت گذشته (وزر) (۲) که متصل هیلان مضروب خیام پادشاهی گردید (۳) در راه (که نوبت فیل ملول (ای بود) با عربده کاری و بد مستی که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده بر فراز آن بر آید - پیش ازان (که پا بکلاره استوار شود) آن عربده ناک بر ماده دوید - عرش آشیانی بزمین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لخته به بیمهوشی گرائید و سخت دردمندی داد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافرجام سخنها بر ساخته - بهیاری پرگنات دوردست بتاراج رفت - راجپوتان شیخارت (۵) با آنکه سوان آنها در حضور بودند خود تباها گشته بیورات را یغمائی

( ۲ ) نسخه [ ب ] هیلان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] هول رای ( ۴ ) در [ بعضی

نسخه ] با تبه کاری و بد مستی ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] شیخارت •

هم باشد متضمن ناخوشی چند است ) نهایت مکرره شمرده  
 از سائر برایا نمی پسندید . خصوص از امرا [ در سال سیوم  
 حکم فرمود که ادرا از شاه قلی خان جدا نمایند - خان ( که  
 مغلوب طبیعت بود ) آتش بخان و مان در زده لباس جزکیان  
 پوشید - و انزوا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلافي سعی  
 بسیار کرد - که باز بتوجه پادشاهی بحال خود آمد - و در ایام  
 برهمزدگی دولت بیرام خان آنها را ( که فرزند و برادر  
 می گفت ) جدائی گزیدند - شاه قلی خان از وفا کیشی  
 دست از رفاقت برنداشت \*

گویند چون بیرام خان در تلواریه میان کوه سوالک براه  
 گنیش پناه برد و عرش آشیانی بنواحی کوهستان پیوست ( ۲ )  
 ( که منعم خان حسب التماس بیرام خان بآوردنش شتافت )  
 شاه قلی خان و بابای زنبور دست در دامن بیرام خان آویخته  
 بنیاد گریه و زاری کردند - هرچند منعم خان دلاسا نمود  
 سودمند نیامد - ناچار گفت که شما امشب در همین جا  
 بوده منتظر خبر باشید - بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه  
 ملازمت خواهید شد - آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف  
 نمود - همانا این اندیشه برای خود بوده - و پس از فوت  
 بیرام خان ترقی بسیار کرده بمرتبه امارت رسید - در سال

باز داشتند - در يهاق آسپر دکن محمب فرمان سامان نموده  
 دوست و چالاک در رسیده بتازگي محفوف عواطف پادشاهانه  
 گشت - و در همان ایام محاصره آن نامور محاصر سال چهل و پنجم  
 ذی الحجه سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه هجری باسها از دربند  
 هستي بر آمد \*

### \* شاه قلی خان محرم \*

بهارلو نوکر عمده بیрам خان بوده - در جنگ هیمو ( که  
 نخستین محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش آشیانی  
 گردیده ) مصدر خدمت شایسته گشت - چون در اذای گیرودار  
~~پسر کیان خان غضب الهی بهیمو رسیده کاسه چشمش~~  
 شکافته از پس سر او گذار <sup>از شد</sup> مردم او بے دست و پا  
 شده راه گریز سپردند - شاه قلی خان <sup>تراد شود</sup> بهر وقت همه  
 در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فیلبان او کرد - تا فیل را  
 بطریق ألجا از جماعه غذائم خود سازد - فیلبان از بیم جان  
 خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلی خان ازین نوید  
 ممنون طالع خود گشته فیل را از معرکه برآورد - و هیمو را  
 دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و مورد نوازش والا  
 گردید - و چون بقبول خان نام پسر ( که فنون رقص  
 دانسته ) علاقه خاطر بهم رسانیده پیوسته ادرا با خود داشته  
 عرش آشیانی [ که امثال این حرکات را ( که هر چند پیاک بازی

هم باشند متضمن ناخوشی چند است ) نهایت مكره شمرده  
از سائر برایا نمی پسندید . خصوص از امرا [ در سال سیوم  
حکم فرمود که اورا از شاه قلی خان جدا نمایند - خان ( که  
مغلوب طبیعت بود ) آتش بخان و مان در زده لباس جزگیان  
پوشید - و انزوا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلافي سعی  
بصیار کرد - که باز بتوجه پادشاهی بحال خود آمد - و در ایام  
برهمزدگی دولت بیرام خان آنها را ( که فرزند و برادر  
می گفت ) جدائی گزیدند - شاه قلی خان از وفا کیشی  
دست از رفاقت برنداشت \*

گویند چون بیرام خان در تلواره میان کوه سوالک باجه  
(۲) گنبد پناه برد و عرش آشیانی بنا نهاد خانان دران دیار زندگی  
( که منعم خان بواسطه ضبط سرحدات اورا بسرداری برداشتند  
و پیش ازان در سال سی و دوم موافق منصب سه هزاری در سرکار  
گذاشته تبولش مقرر گردید - و بعد ازان بحکومت دهلی مورد  
فوازش خسروی گشت - و چون سال چهل و سیوم آن بلده پس  
از اقامت چهارده ساله پنجاب مهبط النوبه پادشاهی گردید  
بیدائی گرفت که بخان مذکور آن معموره را بچند (۴)  
سپرده خود بتن آسانی بفرمی برد - چندی بعتاب گاه

(۳) نسخه [ ج ] مریدی و نمره انگي داده (۳) نسخه [ ج ] مریم مکانی

(۴) در [ چند نسخه ] بچندین \*



یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقه مزبور  
می پرداخت - پستر غزنین از تغیر او بشاه بیگ خان مقرر  
شد - باقی احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در  
صوبه گجرات جاگیر یافته داخل کومکیان آنجا بود - سال  
بیست و پنجم جلوس اکبری بتغیناتی پدر سرفراز شده  
در سالوه جاگیر یافت - سال چهل و چهارم ( که عرش آشیانی  
بنفس نفیس متوجه کشایش قلعه آسیر گردید ) او با دیگر  
امرا بمحاصره قلعه مذکور پیشتر روانه شده - و پس ازان  
بجانب احمد نگر تعیین شده در کومکیان دکن قرار یافت  
و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم تلنگانه گردیده  
چون علامی شیخ ابوالفضل باقتضای وقت طرح صلحه قرار داد  
و دستگیران طرفین زهائی یافتند او هم مهتخلص گشته  
بلشکر پادشاهی رسید \*

### \* شاهم خان جلاير \*

از امرای کهن سال اکبری بوده - پدرش بابا بیگ جلاير  
درین دودمان خدمات شایسته بجا آورد - جنت آشیانی  
حکومت جونپور بوی تفویض نمود - در آن هنگام ( که هنای  
ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالی جاه افتاده ابواب  
عشرت و شادمانی برکشود ) جلال خان مخاطب بسلیم شاه

قامت قابليت آراست - و بزم چشمة ترتيب داده منزلگاه او  
 بقدم ميمنت لزم عرش آشياني زيب و زينت پذيرفت  
 و هم درين سال از انتقال شجاعت خان مقيم بحکومت مالوه  
 چهارم اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و باز بهادر پور او را  
 فرمان رفت که از گجرات برآمده بياروي پردازد - و باتطاع داران  
 آن سرزمين آنکه از صوابديد او بيرون نروند - سال بيست  
 و هشتم باتفاق قليج خان و غيره بمومک<sup>(۱)</sup> ميرزا خان خانانان  
 نامزد شد - چون بدر پيوسم سرداري برانگار يافته در روز  
 جنگ مظفر از توپ اندازي و برق اندازي تردد شايسته  
 بتقديم رسانيد - چون امرای مالوه پس از تذبیه سلطان مظفر  
 گجراتي بتسخير قلعه<sup>(۲)</sup> سرونج<sup>(۳)</sup> مامور بودند او نيز پاي قلعه  
 مذکور رسیده مورچال بست - روز يورش نصيرا ( که حارس  
 قلعه بود ) بدستان سرائي از مورچال او بدر رفت - و قلعه  
 مفتوح گردید - و سال سيم باتفاق شهاب الدين احمد خان  
 بذاير کومک خان اعظم ( که بيورش دکن دستوري يافته بود )  
 تارک بندگي افراشت - سال سي و پنجم از مالوه ببارگاه  
 سلطنت رسیده جبين ارادت را فروغ پذير گردانيد - سال  
 سي و نهم بپاسداري غزئين ( که وطن شريف خان بود - و از  
 مدتها آرزوي تعلقه داري آنجا در سر داشت ) سر بلندي

راہے بدیہی داشت - اگرچہ آن معلوم والاتیاس بجائے  
نمیرسد - پسرانش ترقی نکردند - اللهم الله نام پسرش در  
عهد اعلیٰ حضرت واقعہ نویسی بکلانہ شدہ عمرے درانجا  
گذرانید - اما کرم الله برادر شہباز خان رشدے داشت - سنہ  
( ۱۰۰۲ ) ہزار دو در سرورنج باجل طبعی درگذشت \*

### \* شریف خان اتکہ \*

برادر خرد شمس الدین محمد خان اتکہ - از امرای  
سہ ہزاری ست - پس از ہرم خوردن مقدمہ بیروم خان چون  
خلاصہ پنجاب بہ تیول اتکہ خیل تنخواہ شد او نیز بجاگیر  
فراخور حال ازان موبہ کامرانی اندوخت - و باتفاق میر محمد  
خان برادر کلان خود بتقدیم نیکوخدمتی مصدر جانفشانی ہوا  
سال سیزدہم جلوس چون امرای اتکہ خیل از پنجاب تغیر  
یافتند شریف خان بتیولدارئی سرکار تزوج اختصاص پذیرفت  
سال بیست و یکم با جمع بقصبہ موہیر تعین گردید (۲) کہ  
از احوال رانا باخبر بودہ اگر آن شقاوت پڑوہ از تنگنای  
خمول ( کہ بنابر آمد آمد پادشاہ گزیدہ ) پا بیرون نہد  
بسرای اعمالش رساند - پس ازان در تسخیر کوتھلمیر لوازم  
دولت خواہی بظہور آوردہ مورد عاطفت خسروی گشت  
و سال بیست و پنجم بتفویض اتالیقی شاہزادہ سلطان مراد

فروهيديگي برگرفته - و در همت و بخشش هم نظير نداشت  
 بلکه اخراجاتش ديده مردم متحير مي بودند - برغي بيافتن  
 سنگ پارس شهرت مي دادند - و آن حجره ست که هر کاني  
 گدازنده چکش پذير بدو رسد زر گردد - گویند در ديار مالوه  
 پديد آمد - پيش از زمان بکرماجيت در عهد راجه جيسنگه ديو  
 بهم رسيد - قلعه ماندو بهمان زر در دوازده سال اتمام گرفت  
 (زره بر ساحل نروده جشنه آراسته خواست ببرهن خود  
 بخشش فرادان نمايد - چون از دنيا لخته دل برگرفته بود  
 همان سنگ داد - او از ناشناسائي بخشم رفته آنرا بآب  
 انداخت - و بجاريد حسرت در افتاد - و از ژرفائي آب دست  
 بدو نرسيد - امروز غير از اين افسانهها نشانه از پيدا نيست \*

بالجمله گويند شهيدز خان مردم بيدش قرار نوکر  
 داشت - چنانچه ده کس بودند - که هر کدام ساليانه یک لک  
 روپيه مي يافت - و در جنگ برهم پوتر از خود نه هزار سوار  
 موجودي داشت - و هر شب جمعه صد اشرفي را شيريني نذر  
 حضرت غوث الثقلين ( قدس سره ) بخش ميکرد - و به مردم کنبر  
 آنقدرها داد که هيچکس از اين قوم در هند پريشان و بد حال  
 نماند - مع هذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپيه دفائن  
 و خزائن برمي آمد - غريب تر آنکه منصب او تا سال چهارم  
 اکبري زياده بر دوهزارمي نبود - گمان مردم بيافتن سنگ پارس

قصر لحدیه نکرد - و خمر نه پیمود - و در فکین لفظ سرود نکند  
 تهجد و اشراق تا سخت عصر قضا نشد - و بے وضو نمی بود  
 و همیشه تسبیح در دست برد میخواند - چون مابین عصر  
 و مغرب حرب دنیوی نمیکفت (رزے آخر وقت عرش آشیانی  
 بنزار تائب فتحپور کسب هوا می کردند - و دست شهرز  
 خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت نگام  
 یافتب می کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علی ( که بتفاوت  
 استاده بودند ) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود  
 میدانیم که واقعی دیندار است - چون وقت نماز تذب شد  
 ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهی کرد - ما را تذا  
 میگذاری - شهرز خان بے اختیار دست خود را کشید - و دوپنه  
 انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت  
 پادشاه هر لحظه دست بصرش میزد - که برخیز - حکیم ابوالفتح  
 گفت اقصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته  
 عرض کرد که این همه اطف آتھا باین مرد حساب ندارد  
 دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه او را گذاشته  
 بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او می نویسد  
 که در هر گونه پرستاری و سربراهی سپاه کم همتا بود - اگر  
 تقلید پرستی و اجتناب (۲) و زبان را بهنجار کشود طراز

گشتند - شاهزاده اظهار ناخوشي کرد - چون با صادق خان اتاليق شاهزاده از قدیم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت کوچ کرده بمالوه آمد - عرش آشياني تيواش را ( که در موبه مالوه داشت ) تغير کرده بميرزا شاهرخ دادند - و اورا در سال چهل و سيوم باجمير فرستادند - بمهم رانا بطريق منقلاي شاهزاده سلطان سليم ( که از آله آباد عازم آن مهم بود ) تعيين شد - چون بسيماب خوري شيفته بود سال که از هفتاد برگذشت دست و کمر بدرد آمد - لخته بهي يافت - در شهر اجمير بهمان بيماري باز گرديد - و تب افزود - از چاره گري پزشکان تندرستي روداد - و در سال چهل و چهارم اکبري [ که سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجري بود ] ناگهان در گذشت شاهزاده اموالش متصرف گشته بے تمشيت آن مهم باله آباد معارفت کرده لواي خود سري افراخت \*

گويند شهباز خان وصيت کرده بود که در محوطه مرقده منور مخينه ( قدس سره ) دفنش کنند - مجاوران بقعه شريفه سزده نگذاشتند - ناچار بيرون مدفون گرديد - شب خواجه بزرگ در زريا بمجاوران تاکيد فرمود - که او محب ماست اندرون شمال رويه گنبد گذارند - فردا بمبالغه آنها بر آورده بخاي معين سپردند - صلاح و تقواي او مشهور است - و پاس شريعت غورا بسيار ملحوظ ميداشت - برشم و رواج وقت

باز بيسزادلی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بسمت  
 آن ملک همت برگماشت . و بسيارے سرتابان را برانداخت  
 فوج بر بهائي فرستاده زميندارش را بايلي در آردن  
 و جمعی بولایت کوکرة ( که میان اردیبه و دکن آباد ملکه ست )  
 تعین کرده فراوان غنیمت اندوخت . مادهو سنگه بومی  
 آنجا مالگذاری پیش گرفت . چون در سال سي و دوم آرامش  
 دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید  
 شهباز خان عازم حضور شده در سال سي و چهارم بکووالی  
 اردوی پادشاهی مامور شد . پس ازان بمالش افغانان  
 سواد رخصت یافت . چون ازانجا بے حکم بوخاسته آمد  
 زندانی ساخته پس از دو سال رهائی یافت . و باثالیقی  
 میرزا شاهرخ ( که بايالت مالوه نامزد شده بود ) اختصاص  
 گرفت . و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بهم  
 دکن تعین گشت . در محاصره احمد نگر چون مردم شهر نو  
 ( که موسوم ببرهان آباد بود ) بقبول امان شاهزاده طمانینتی  
 داشتند شهباز خان بتعصب مذهب پنهانگشت و سیر سوار  
 شده محاصره ( که بلغگر دوازده امام شهرت دارد ) و سکنه آنجا  
 بتشیع مشهور ) بیک اشاره او غارتگران لشکر یغمائی ساختن  
 چون اعتماد قول مغول بدکذیان نماند بیشترے جلاوطن

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلايه گري درآمده  
 طرح آشتي انداخت - بقرار آنکه سنارگانون را داروغه نشین  
 پادشاهي گرداند - و معصوم عامي را بحجاز روانه نماید  
 بشروطیکه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان (دوبارها  
 گذشته در انتظار ایغای وعده نشست آن هفصد چنده  
 بلیمت و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آماده پیکار  
 گشته در بآريزش آرد - امرا از مدارا گسیختگی و نخوت فروشی  
 سردار آزاده خاطر بودند - دل نهاد رفاقت نگشته هر کدام  
 راهی برگرفت - ناگزیر شهباز خان بتانده معارفت نمود  
 اندوخته برباد رفت - برخی جان سپردند - و جوتی گرفتار  
 گردیدند - غنیم خیره شده بعضی جاها متصرف شد - شهباز  
 خان از دورویی و بی اتفاقی امرا بهیچ حضور نکرد - ازین آگهی  
 پادشاه سزاولان تعیین کرده از راه برگردانیدند - و تیولداران بهار  
 بهراهی او نامزد گشتند - (شهباز خان به نیروی همت کار بند  
 حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد) و مالشهای پی در پی  
 بمعصوم عامي داده اداره ساخت \*

و در سال سییم از خود بینی و غرض پرستی میان شهباز  
 خان و صادق خان رشته یکدلي گسیخته گشت - صادق خان  
 بر طبق اشاره حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان  
 بی آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چنده



افتاده هنگام پرستش خویشتن فروشی کرد - و همان ایام ( که  
 شکار نگرچین اتفاق افتاد ) وقت تعلیم چوکی بخشیان او را  
 از میرزا خان خلف بیрам خان پایان داشته بودند - چون  
 شراب زیاده بر حوصله کشیده بود از جا درآمده حرفهای  
 سنگ بر زبان راند - عرش آشیانی برای پند پذیرى او  
 برای سال درباری سپردند - چون در سال بیست و هشتم  
 خان اعظم ( که از هوای بنگاله دل گرفته بود ) استدعای  
 خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بهاسپانی آندیار با امرای  
 بشپار رخصت یافت - و چون بدان مملکت پیوست به پیکار  
 معضوم خان کابلی بگهواره گهاک رو آورد - پس از آویزش  
 سخت شکست بران ناسپاس افتاد - فیل پرشاد و دیگر غنیمت  
 بدست درآمد - شهباز خان بتعاقب او ( که پناه بولایت بهائی  
 برده ) رهگرا گشت \*

آن ولایت سمت نشیب شمالی قائده قریب چهار صد  
 کوزه طول - و نزدیک سه صد کوزه عرض - چون بنگاله از  
 بلندتر است بدین نام خوانند - چون این سرزمین بی سپر  
 تاخت و تاراج عساکر گردید و بکترا پور ( که بنگاله بومی آنجا  
 است ) یغمائی شد و ستارگان بدست آمد و ساحل برهم پور  
 ( که بزرگ دریائے سند از خطا می آید ) معسکر گردیده  
 آویزشها زد و داد عیسی زمیگذار آنجا در شکست فوج پادشاهی

بیراهه میروند و عرب بهادر و نیابت خان بدو بدوسته  
 هنگامه آرای بدگوهی او شده اند ) بجانب اودهه شتاب  
 آورد - نزدیک سلطانپور<sup>(۲)</sup> بلهاری بیست و پنج کوه اودهه  
 باهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد بیکار برانگیخت  
 شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا جونیپور  
 سی کوهی جنگاه عمان باز نکشید - از قضا آواز درگذشتن  
 معصوم خان فرج مخالف را پراکنده ساخت - درین اثنا  
 جرانغار عسکر پادشاهی متوجه بیکار گشت - بکمتر آریزش  
 معصوم خان زخمی باوده فرار نمود - چون مرده فیروزی  
 بشهباز خان رسید آیز دستی نموده هفت کوهی اودهه باز  
 ده آرا گشت - و پس از جنگ معب مخالف آواره دشت  
 هزیمت شده در اودهه هم نتوانست ثبات ورزید - هر یک  
 بطرف شتافت \*

و چون شورش این فتنه پڑهان فرو نشست بدار الخلافه  
 آگره رسیده در غیبت پادشاهی ( که بدفع هنگامه میرزا محمد  
 حکیم بکابل انتهای فرموده ) حسب الحکم بحفاظت آن مصر  
 جامع می پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت  
 پادشاهی بهلازمت کامیاب گشت - چون باد دنیا مرد افکن  
 است درین ایام ( که کارهای نمایان از ظهور گرفت ) بخود بینی

در زمان باستانی کمتر کسی بود دست کشای چیرگی شده ( سناسیان  
 گرد گرفت - رانا سراسیمه شده فیم شده بلباس سناسیان  
 بدر زده بخفایای کوهسار خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر  
 حصار گلکنده و قلعه اودیپور نیز بتصرف درآمد - و دقیقه  
 از قحط و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تهانه درون  
 کوهستان و سی و پنج بیرون از اودیپور تا دور ماندل نشانند  
 و دردا پسرای سرچن هادا را ( که همواره گرد شورش برانگیخته )  
 رهگرای فرمان پذیرنی ساخته همراه بحضور آورده بعواطف  
 خسرانی اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آرایان صوبه  
 اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پراب ( که  
 بنده و بار او یغمائی شده بود ) ملک او از بدگوهان پاک  
 گشته سپه نشین گردید - و دیگر سرتابان تهر گوا در بیم ناکي  
 افتاده هر بامداد و هر شام دم واپسین می شمرند \*  
 چون هنگامه اهرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهباز  
 خان را بدان طرف کسایل کردند - اما از خود سری با خان اعظم  
 کوکه ( که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پزوه تعیین شده بود )  
 نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندوزان بهار کوشش بکار برد  
 چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده ( که معصوم خان فرزند  
 جگدیس پور زهاد - چون معلوم کرد ) که معصوم خان فرزند  
 ( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] در داد و بیم ناکي \*  
 [ ۷۵ ]

فراپيش گرفت - و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار كشود  
 فرحمت خان تيول دار آره و فرهنگ خان پسرش و قراطان<sup>(۲)</sup>  
 خان در جنگ او فرزند شدند - چون شهباز خان رسيد ارکان  
 ثبات او بارزش درآمده صلاح كارها در گريزديد - شهباز  
 خان دست از دنبال برنداشته هر جا مي رفت پاشنه كوب  
 مي شنافت - تا بجگديس پور ( كه محكم ترين جاهای او سمت )  
 متحصن گرديد - و بعد چنده ( كه قلعه مسخر شد ) زه و زادش  
 اسير گشت - و او روی بضمول آورد - شهباز خان قلعه شيرگنده را  
 ( كه سري رام پهر گچپتي بقلعه دارى آن دم نخوت ميزد )  
 بمحاصره نيز بر گرفت - درين ضمن قلعه دهكاس ( كه تسخير آن  
 بياوردى اسباب برتر است ) بدست جنيد كوراني بود - او بسيد  
 محمد نام معتمد سپرد - چون روزگارش سپري شد مظفر  
 خان روی بتسخير نهاد - او بشهباز خان ملتجي گشته امان  
 طلبيد - و كامياب خواهش شده قلعه تسليم نمود \*

شهباز خان پس از اين كارهای نمايان بحضور ( سيدة  
 بمراحم بيكران لوى بلندنامي افراخت - و پس ازان  
 به تنبيه انا پرتاب مغرور تعيين گشته در سال بيست و سيوم<sup>(۳)</sup>  
 سنه ( ۹۸۶ ) نهمد و هشتاد و شش قلعه كوتله مير را ( كه

( ۲ ) نسخه [ ا ب ] قراطان خان ( ۳ ) در [ اكثر نسخه ] كوتله مير - و در

[ بعضى جا ] كوتله مير آمده \*

گردیده از مدی منصب برتبه امارت فائز گشت - و بخدمت  
میر قوزگي اختصاص یافت - در سال شانزدهم ( که لشکر  
خان میر بخشی معاتب شد ) مأموب او شهید از خان مقوض  
گشته پس از چندی میر بخشی گوري نیز ضمیمه گردید - و در  
سال بیست و یکم به تذبیه قهرود مژشان ( آقچور علی الخصوص )  
که پسر رای ( ام نبیره ) رای مال دیو و آهخیر قلاع سوانه  
متعلقه جوده پور دستوری یافت - جمع از سرکشان آن ناحیه  
در قلعه دیکور سر استکبار میخار بدند - نخستین همت بهکاشیش  
آن گماشت - در کمتر فرصتی فیروز مدی ( و داد - گروه  
انبوه بگونیستی نگونسار آمدند - و پس از آن قلعه در قاره کشود  
وی همت بتسخیر سوانه ( که از قلاع نامور آن سرزمین است )  
آورد - متحصنان بزهار در آمده قلعه سپردند - شهید از خان  
بمحور رسیده بالطاق پادشاهی اختصاص گرفت \*

و در همین سال ( که سنه ( ۹۸۴ ) نهم و هشتاد  
و چهار بود ) شهید از خان بر سر راجه گجپتی تعین شد  
او از زمینداران عمده صوبه بهار است - همواره با عساکر  
پادشاهی همراهی گزیده در کاشیش بنائیه خدمات شایسته  
بناقدیم رسانید - و بتخلیه واهی (خصمت گونه گرفته بولایت  
خود آمد - و از شورش طامی بهنام آشوب بنائیه ( که پس از  
فوت منعم خان برخاست ) بتخلیه قلاع در شده ( شورش

منوط بدان اسانوعه تعظیم ( که نه رسم اهل اسلام است  
و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعارے بآن دارد ) موهم اینچنین  
نسبتهاست - اشعار آبدار و قصائد غرای شیخ شهرت تمام  
دارد - بیتے بر می نویسد \*

\* چه دست می بری ای تیغ عشق اگر داد است \*

\* به بر زبان ملاست گر زلیخا را \*

( ۲ )  
\* شهباز خان کنبه \*

نسبش بهش واسطه بحاجی جمال میرسد - که مرید  
مخدوم بهاء الدین زکریای ملتانی بوده - گویند درویش  
بمخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بنام هر پیغمبر  
یک اشرفی بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجی عرض کرد که  
بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبر  
بگیر و یک اشرفی بستان - او ده بیست نام برده اشرفی  
گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم  
معلوم شد دعا در حق او کردند - که خفیف العقله در میان شما  
نباشد - چنانچه اکثر این فرقه بحدت ذهن در هند شهرت  
دارند - شهباز خان در مبادی حال بطور آبای خود بزه  
و درویشی می گذرانید - پس ازان در جا نشینی کوتوال  
پمرتبه احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر غرض آشیانی

(مائوالامرا)

[ ۵۸۹ ]

(باب الشین)

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوع آنها در علوم تفسیر بے نقط نوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمه طیبه ( که ایمان موقوف بران است ) بے نقط است دیگر کدام دلیل فضیلت خواهد بود \*

گویند از متروکه شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح نفیس بسرکار پادشاهی ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم پادشاهزادها مامور میشد - بمعارف هم نزن حکام دکن شتافته زیاده بر چهار صدي منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه برادر خرد بود برسم امارت ترقی کرد - در حضور شیخ دو هزار و پانصدی شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسیده جمع ( که آفتاب پرستی را بعروش آشیانی نهبت دهند ) این قطعه شیخ را استشهاد دارند \*

\* قسمت نگر که در خور هر جوهر عطا است \*

\* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب \*

\* او می کند معاینه خود در آئینه \*

\* این می کند مشاهده حق در آفتاب \*

اگر چه شک نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از اعظم آیات قدرت الهی است و بند و بهت جهان کون و فضا

\* دیدي که فلک چه زهره نیرنگي کرد \*

\* مرغ دلم از قفس شب آهنگي کرد \*

\* آن سینه که عالمی در <sup>(۲)</sup> می گنجید \*

\* تا نیم دم بر آردم تنگی ی کرد \*

و در ایام بیماری مکرر می خواند \*

\* گر همه عالم بر آید تنگ \*

\* به نشود پای یک مور لنگ \*

دهم مهر سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار هجری سال چهارم

اکبری درگذشت \* فیاض عجم \* تاریخ فوت او یافته اند

سالها فیضی تخلص می کرد - سپس فیاضی - خود

میگوید \*

\* رباعی \*

\* زین پیش که سکه ام سخن بود \*

\* فیضی رقم نگین من بود \*

\* اکنون که شدم بعشق مرتاض \*

\* فیاضیم از محیط فیاض \*

یک صد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوی

بر فضل او تفسیر سواطع الالهام به نقط است - که میر حیدر

معنائی تاریخ اتمام آن سورة اخلاص یافته - که ( ۱۰۰۲ )

هزار و دو است - و ده هزار (دوبه) صله گرفته - موارد الکلم



(مآثر الامراء) افتاده بهنجار اخراج یافت - و آخر جان و مال بخوارى

و ذات در باخت \*

و چون شیخ حسن شعر را باعلى مرتبه رسانیده بود  
در سال سیم بهخطاب ملک الشعراء مردن مراحم گردین - و در

سال سی و سیوم خواست که زمین خمسه را جولانگاه طبع خود سازد  
برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل  
خسرو شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای لیلی و مجنونا  
نلدن - که از دیرین داستانهای هندوستان است - هریک

بچهار هزار بیت - و در وزن هفت پیکر هفت کشور - و در  
بحر سکندر نامه اکبرنامه - هر کدام به پنجاه هزار بیت برسخته آید  
در کمتر زمانه عذوان پنج نامه با برخی داستان برشته نظم  
در کمتر زمانه عذوان نگشت - هیکفت که هنگام ستردن نقش

کشیده دل نهان اتمام نگشت - ساخن پیشطاق بلند نامی \*  
هستی ست - نه نگارین عرش آشیانی بانجام تاکید بکار بردند

در سال سی و نهم عزیز افسانه نلدن بتوازی سخن برسنجد - در  
و حکم شد اول افسانه رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از

همان سال پدایان دوست داشته و راه خموشی سپرد با کوشش  
دیر باز تنهایی دوست انجام نگرفت - در سر آغاز زنجوری ( که  
پادشاهی خمسه نکرد ) بر ساخته بود \*

ضیق النفس داشت ( بر ساخته بود \* )  
(۲) در [ اکثر نسخه ] تقدیم \*

پدر نزد شيخ عبدالنبي صدر عرش آشياني رفته اظهار حال و استدعای مدد بيگمه مدد معاش نمود - شيخ بتعصب مذهب او را با پدرش بتشيع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخيزانده شيخ فيضي را حميت بران آورد که بپادشاه وقت ( رشادسي و راه حرف پيدا شود - مکرر بوساطت برخی باريابان فضل و کمال شيخ و سخن طرازي و بلاغت گسترى او مذکور محفل سلطاني گشت - سال دوازدهم ( که عرش آشياني بتسخير قلعه چيتور متوجه بودند ) اشارتي باحضار شيخ سرزد - چو روز ابدای روزگار سيما اهل مدارس را بداندیشي با اينها بود اين طلب عاطفت را مطالبه عذابي وانموده بحاکم دارالخلافه آگره خاطر نشين کردند - که پدرش مبادا او را مخفي سازد چند مغله فرستاد - که ناگهان خانه شيخ قبل نمايذد - حسب اتفاق شيخ فيضي دران وقت در خانه نبود - في الجملة کشمکش رفت - چون در (سيد سمعنا و اطعنا گفته در سرانجام سفر افتاد چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواري کشيد - آخر بسعي تلامذه آساني گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گريده بتدریج درجه پيمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمه دوست کشی شيخ عبدالنبي صدر کرد که از منصب و رتبه

در عهد سلیم شاه بر بطن شیخ علائی مهدوی بمهدویت شهرت گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد آغاز اکبری ( که امرای چغتای بیشتر در عرصه بودند ) بطریقه نقشبندیه خود را را نمود - و پس از آن بسلسله مشائخ همدانیه منسوب میگردد - چون آخرها عراقیه دربار را فرو گرفتند بزرگ ایشان سخن راند - چنانچه بتشیع اشتها یافت - تفسیر موسوم بمذبح العیون مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشته و جوامع الکلم نیز از موافقات اوست - تذکره اجتهاد عرش آشتیانی ( که بگواهی علمای عصر مرتب گشت ) بخط شیخ تکریم یافته ذیل آن مرقوم نمود که این امری است که از سالها منتظر آن یم - گویند آخرها بتکلیف پسران بمنصبی هم امتیاز یافت چه شیخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصیر بهم رسانیده در سنه ( ۱۰۰۱ ) یک هزار و یک در بلده لاهور زندگی بهپرد ۱۰۰۱  
شیخ کامل \* تاریخ فوتش یافته اند \*

---

شیخ فیضی در سنه ( ۹۵۴ ) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علوم بخشه دافر برداشته - در حکمت و عربیت بیشتر تتبع نموده - و پزشکی دانش فرا پیش گرفته رنجوران تری دست را چاره میکرد - ابتدا بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود - روزی بهمراهی

## \* شيخ ابو الفیض فیضی فیاضی \*

پسر کلان شیخ مبارک ناگوری ست - که از علمای وقت  
 ریاضت و تقوی مشهور بود - یکی از اسلاف وی از دیار یمن  
 در اُری اهل تجرید برآمده بپای همت معموره جهان را  
 در نوشت - و در مائة تاسعه در قصبة ایل از توابع سیوستان  
 بار غربت کشاده توطن و قاهر گزید - و در عذقوان مائة عاشره  
 پدر شیخ بصوب هندوستان رهگرایی سیاحت گردیده  
 در بلده ناگور طرح اقامت انداخت - چون وی را فرزند  
 زنده نمی ماند در سنه ( ۹۱۱ ) نهصد و یازده شیخ که  
 بوجوه آمد بمبارک مسمی گردانید - چون بسن شباب رسید  
 بکجرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل گادرنی و مولانا عماد  
 لاری تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار  
 فوائد بسیار کسب نموده در ( ۹۵۰ ) نهصد و پنجاه بداراخلافه  
 آغزه رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافاده  
 علوم می پرداخت - و بدردیسی و قناعت بسر می برد  
 و در توکل شانه عظیم داشت - مبادی حال در امر معروف  
 و نهی منکر بحدی مبالغه می کرد که از کوچه ( که آواز نغمه  
 می آمد ) نمی گذشت - و آخرها بمرتبه مولع شد که خود سماع  
 و وجد می نمود - اوضاع مختلفه بسیار بدو نسبت داده اند

و عالم علوم ظاهر بود ) مزید وی است - یکم بسید گفت  
 که با این علم و دانش دست انابت بشیخ ( که چندان علم  
 ندارد ) داد - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امی  
 است - و پیر من امی - سلسله شطاریه بسلطان العارفین  
 بایزید بسطامی منتهی میشود - و لهذا در روم این خانواده  
 به بسطامیه شهرت دارد - و چون یکم از وسائط این سلسله  
 شیخ ابو الحسن عشقی است ( قدس سره ) در ایران و توران  
 عشقیه خوانند - و پیران این طایفه را شطاری ازان گویند  
 که در سلوک از مشائخ دیگر سلاسل تیزتر و گرمتر اند  
 و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و عجم بافاضة سالکان  
 شمع هدایت می افروختند - نخستین کسی ( که از ایران وارد  
 هندوستان گشت ) شیخ عبد الله شطاری است - که در نسب  
 به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی  
 میرسد - و در ارادت بهرقت واسطه بایزید بسطامی ( قدس سره )  
 و در اخبار الاخیار گفته که شیخ عبد الله به پنج واسطه بشیخ  
 نجم الدین کبری ( رحمه الله علیه ) میرسد - در ماندو مالوه  
 سکونت اختیار کرده در ( ۸۹۰ ) هشت صد و نود در گذشت  
 همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب  
 هندوستان بارشاد طلاب اشتغال ورزیدند \*

وصول نامه نامی سلطانی و مطالعه صحیفه گرامی همایونی  
مبارکباد زندگانی بمخاضان این حدود (سانید - و نوید سعادت  
صحت و عافیت ملازمان رکاب دولت برداد - آنچه بکاک  
وقائع نگار قلمی بود مطابق نفس الامر است - هیچگونه تکلفی  
دران واقع نیست \*

\* سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل \*

المرام سر خداوند افسر از اندر هذاکمی سرگذشت شوریده مباد \* ع \*

\* در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست \*

هرگاه حق سبحانه تعالی بنده سعادت مند خود را می خواهد  
بدرجه کمال رساند پرورش باسمای جمال و جلال هود  
میفرماید - یک دور جمالی گذشت - اکنون چند روز نوبت  
جلالی ست - بحکم ( ان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا )  
بزردي باز نوبت جمال خواهد رسید - زیرا که بقانون عربیت  
یک عسر در میان در یسر واقع شده - و بجهت آنکه سطح محاط  
بحسب مسافت کمتر از دایره محیط است عنقریب عروس  
مراد بر منصه ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی  
و لله الحمد من قبل و من بعد \*

بالجملة شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریه

هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارن  
سید وجیه الدین علوی گجراتی ( که بر کتب درسیه شروح دارد

از آگه برآمده عروصه گوالیار بقدم پادشاهی رونق پذیرفت  
ظاهر شد که گاران قبیچاق همراه شیخ محمد غوث از گجرات  
آورده اند - حکم شد که ببهای دلخواه از سوداگران بگیرند  
درین میانه معروض گردید که شیخ و کسان او بهتر ازین گاران  
دارند - اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند هرآینه  
شیخ آنها را پیشکش خواهدکرد - چون عرش آشیانی تشریف فرمود  
شیخ مقدم پادشاهی را مغنم شمرده حوز آفت بیروم خانی  
اندیشید - و جمیع گاران را (که بمقدم شیخ منسوب بود) با سایر تحف  
و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد - و اقسام حلویات و عطریات  
حاضر ساخت - و در آخر مجلس از پادشاه پرسید - که حضرت  
دست ارادت بکسی داده اند یا نه - فرمود که نه - شیخ دست  
خود را دراز کرده دست عرش آشیانی گرفت - و از زبان پادشاه  
شما را گرفتیم - پادشاه تبسم کنان برخاست - و از زبان پادشاه  
نقل می کنند - همان شب بمخیم دولت آمده بزم جام و باده  
ترتیب داده سرگرم نشسته نشاط بودیم - و بر طریق گرفتن گاران  
\* بیت \*  
ترتیب داده سرگرم نشسته خذها داشتیم \*  
و طرز دراز دستی شیخ ملمع کمدها دارند \*  
\* بزر دلق مله این کوته آستینان بین \*  
پس از آن مرد ساده خود آرا در هنگامه عوام باین روش  
مباهات می نمود - و این حکایت را الفاظی چند تخریر

شیخ بکوالیار آمده یا گره شتافت - پادشاه لوازم استقبال  
 بجا آورده فراوان نیازمندی بتقدیم رسانید - شیخ گدائی کذب  
 ( که صدر صدور بود ) بمسابقه عداوتی ( که با شیخ داشت ) بتاؤگی  
 کمر دشمنی بستمه رساله او را ( که در گجرات نوشته مشهور  
 بمعراجیه - و برای خود معراج نسبت داده - و علمای گجرات  
 بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند ) به بیرام خان خانخانان  
 رسانید - و خاطر خان را بر متغیر گردانید - آن قدر رعایت  
 پادشاهی که متوقع شیخ بود بظهور نرسید - ازان سبب رهائی  
 یافته آزرده خاطر بکوالیار که مسکن او بود برگشته گوشه انزوا  
 گزید - تا دو شنبه هفدهم رمضان سنه ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد و نوزده  
 ۹۷۰  
 خاکدان بنعیم چاروان شتافت \* بنده خدا شد \* تاریخ است \*  
 گویند از جانب عرش آشیانی یک کور دایم وظیفه  
 مقرر بود - و در ذخیره الخوانین آورده که شیخ نه لک ( رپیّه ) را  
 جاگیر داشت - و چهل فیل در فوج او میروفت - و آنچه  
 بزبانها افتاده ( که عرش آشیانی نیز مرید شیخ بود )  
 از اکبرنامه هم ظاهر می شود - اگرچه شیخ ابوالفضل بذابر  
 همچشمی مشیخت یا بصوطن که داشته یا بمزاج گوئی پادشاه  
 در لباس دیگر را نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه  
 ( ۹۹۹ ) نهصد و شصت و شش ( که برخی در همین سال  
 مراجعت شیخ از گجرات نوشته اند ) عرش آشیانی بقصد شکار



(باب الشين)

[ ۵۷۷ ] ۹۴۵

(مآثر الامراء)

کردن زد - شيخ محمد غوث \* تقدمات شهيدا \* تاريخ يافته

قبرش در ظاهر قلعه پيدانه است - بالاي کوه \*

جنت آشياني از قتل شيخ قرين تاسف و اندوه گشته

طويق اتحاد و ادب با برادرش شيخ محمد غوث مسالوک

و مرعي داشت - او مرید حاجي حميد گوالياري غزنوي ست

که او مرید شيخ قاض (۲) بنگالي و او مرید شيخ عبدالله

شطاري ست - نامش شيخ در کوهستان چناده صوبه بهار بهکم

بغوث ملقب گشته - شيخ در کوهستان چناده صوبه بهار بهکم

پير بسو برده و چند سال بنچله نشيني گذرانیده در سنه

(۹۲۹) نهصد و بيست و نه جواهر خيمه را ( که نسخه بيست

مشهور ) دران خلوت نشيني از سوان به بياض آردن - و درين

هنگام عمرش بيست و در سال بود - چون شير شاه در سنه

هنگام عمرش بيست و در سال بود - چون شير شاه در سنه

شيخ بنابو اشتهار ربط خود (۳) با همايون پادشاه افنديشه ناک گشته

بکجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالي بنا نهاده فوازان

مردم آنديار را بغوائد معنوي برنواخت - چون در سنه (۹۶۱)

نهصد و شصت و يك رايات همايوني در ديار هند افراخته شد

شيخ از کجرات اراده معارفت تصميم نموده در سال (۹۶۳)

نهصد و شصت و سه ( که آغاز سرير آرائي عرش آشياني ست )

(۲) در [ بعض نسخه ] قاض (۳) نسخه [ اب ] خود و همايون \*

و چون در سنه ( ۹۴۵ ) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله  
مفتوح گشت و همای آنجا موافق مزاج جذت آشیانی افتاد - و بساط  
عیش و طرب گسترده باستیقای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا  
هندال برادر خرد پادشاه تربت جاگیر یافته بود - بمراقت  
بعضه ارباب فساد اندیشه قباذ بخود راه داده در عین موسم  
بازان - بے رخصت روانه دار الخلافه گردید - میر فقیر علی حاکم  
دهلی ( که از ارکان سلطنت بود ) بآگه آمده بذرائع ارجمند  
میرزا را بر دروازه خواهی آورد - که زود بر جونپور شتافته مالش  
بافغانان دهد - درین اثنا برخه امرا از بنگاله گریخته در جونپور  
بمیرزا پیوستند - و سلسله جنبان خطبه و تخت آرائی گشتند  
میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جذت آشیانی ازین  
خبر آگهی یافته شیخ بهول را ( که بوی فرط محبت و حسن  
اعتقاد داشت ) به بند گذاری و موعظت پردازي روانه  
ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد  
و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بدو دلی و خدوک  
افتادند - و آخرها یکتائی مشروط بقتل شیخ گردید - که  
تا پرده از روی کار بر ندارند <sup>(۲)</sup> مراقت صورت نگیرد - میرزا  
نورالدین محمد شیخ را بتهمت ( که با افغانه اتفاق دارد )  
از خانه میرزا گرفته در ریگستان ( که نزدیک باغ پادشاهی بود )

آمدند - روزی پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یان ما نکود  
 علامی شیخ ابوالفضل ازین مقوله آگهی داد - ناچار خود را  
 بلاهور رسانید - اتفاقاً پس از چندے یکی از حرمهای شاهزاده  
 دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل  
 بمنزل شیخ برند - هرچند شیخ عذرهای برانگیخت پذیرا  
 نه افتاد - آن عقیقه را آوردند - چون شیخ را تضرع نفس الامری  
 بود از زندگی ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد \*

باقضای مقام مجملی از احوال والد ماجد این هر دو  
 برادر ثبت می گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش  
 شیخ بهلول از فرزند شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت  
 بودند - هر دو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند  
 شیخ بهلول مرید شاه قمیص است - که در سادهورا آسوده  
 جنت آشیانی را بدر اخلاص و ارادت بهم رسید - با آنکه  
 با خواجه خواند محمود نبیره خواجه ناصرالدین احرار بیعت  
 داشت خلع ربه مریدی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه  
 بر آشفت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این  
 بیعت برخواند \*

\* همای گو مغبک ساپه شرف هرگز \*

\* دران دیار که طوطی کم از زغن باشد \*

در معارك جدال مراتب . جان نشاني بجا آوردت . تا سال  
چهارم اکبري به منصب وزارت امتياز يافته صاحب شوكت  
و جمعيت گرديد . گريند تا سه وزارت مرتقى مدارج امارت گشته  
در عين جواني لواي ارتحال بعالم بقا افراشت \*

و در مدين شيخ ضياء الله نوکري اختيار نموده بدررشي  
در ساخت - در حيات پدر بکسرات شتافته در خدمت شيخ  
وجيه الدين علموي ( که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب  
شرح و حواشی مفيد دارد - و مرید پدر ارست ) اکتساب  
علم کرده در پٲن از شيخ محمد طاهر محدث بوعره <sup>(۲)</sup> سند  
حديث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدد عزيمت نامه  
و تفويض خرقه خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار  
در سال ( ۹۷۰ ) نهصد و هشتاد و بگواليار آمده روزه چند  
گذرانیده در دار الخلافه آگره طرح سکونت ريخت - و خانه  
و خانقاه بر ساخت - و مدتها با حراز مذبذبات اخروي همت  
گماشته برسم دانش داليز صوفي افاده مي فرمود - تا سيوم  
رمضان سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنچ بعالم ديگر خراميد \*

گویند در سال [ که در لاهور بعرش آشياني شاخ آهروئ ( که  
تماشای جنگ آن مي فرمود ) بانثيين رسيد - و سخت  
رنجوري در گرفت ] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعيادت

و روز جنگ با میوزا دستگیر مردم پادشاهی شده . بیاسا رسید  
 پسرش شیرویه ملازمیت عرش آشیانی دریافته ابتدا در کوسکیان  
 منعم خان خانخانان تعیین بنگاله گردید - و در جنگ دژ افغان  
 ( که در حدود آتیه ( و دان ) جوهر مردانگی بر روی  
 روز آورد - پس ازان سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده  
 سلطان مراد بصوب کابل دستوری پذیرفت - پسر همراه  
 میوزا خان خانخانان بسمت گجرات نامزد شده سال ششم  
 باتفاق خان اعظم کوکه بهم دکن کمر خدمت بست - و سال  
 ششم و دوم با مطلب خان به تنبیه جلاله تاریکی مامور گردید  
 و سال سی و نهم ب خطاب خانی سربلندی یافته به پاسبانی  
 اجمیر سرمایه مباحث اندوخت - از امرای هزاری ست \*

### \* شیخ عبدالله خان \*

خلف ارشد اسوه مشائخ اشراف شیخ محمد غوث  
 گوالیاری ست - از پسران آن بزرگوار شیخ عبد الله و شیخ  
 ضیاء الله بمنزله اشتهار اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدری  
 روف - در علم دعوت و تکثیر شاگرد رشید پدر والا مقدار  
 در اهدا و ارشاد خلایق جانشین والد گرامی مفات بود  
 سرنوشت تقدیر با فقه فقر و درویشی نوکری پادشاهی اختیار  
 نموده در سلک امرای اکبری انتظام یافت - پیوسته در یسارها  
 بقطره و پیوه مراسم نیکو بندگیها بتقدیم رسانیده - و همواره

شهر فساد داشت ) شریک بود - سال بیست و نهم بخضرو  
 رسیده نامیه ارادت بر زمین ضراعت نهاد - سال سیم  
 ( که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر  
 عرش آشیانی شد ) او بهاسپانی دار الخلافه آگره لوی  
 کامیابی افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال  
 سی و ششم مطابق سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه هجری  
 داعی حق را لبیک اجابت گفت - معامله دانی و کار شناسی از  
 خاطر نشین پادشاه بود - از امرای دوهزار ( یست )

### \* شیرویه خان \*

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از  
 قدیمان همایون پادشاه بود - در شکسته ( که از افغانه  
 بغوج پادشاهی رسید ) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با  
 دیگران جهت برآوردن مریم مکانی حلیله آن پادشاه و الا جاه  
 تعیین فرمود - مشار الیه بر در سرا پرده جان نثار شد - چون  
 پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفاقت میرزا  
 کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت چنت آشیانی  
 از عراق از انجا ( که از میرزا اطمینان نداشت ) خود را پیش  
 پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر برافراخت - پستتر  
 کهمره و ضحاک و بامیان به تیول او تقرر یافت - اما بعد  
 تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدو پیوست

خودان وقت بوده - و در قصه سيگري ( که چهار گروهی  
اکبر آباد است - و عرش آشياني دران جا قلعه و شهر بنا  
بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت ) کنج عزلت گزيده  
(۲) برياضت و مجاهدت هي پرداخت - چون اولاد عرش آشياني  
زنده نمی ماندند بدین جهت از درويشان استمداد نموده  
روی التجا بشيخ سليم هم آورد - در همان ايام مادر شاعزاده  
سلطان سليم بارور شد - اين معني موجب مزيد حسن ظن  
گريده در قرب جوار منزل شيخ مکانی برای حامله مذکوره  
اساس پذيرفت - در همان مکان شاعزاده تولد يافته بمواسبت  
نام شيخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شيخ  
درين دولت بمدارج ترقی رسیده \*

شيخ ابراهيم مدتي بتعيينائی شاهزادگان در دار الخلافه  
(۳) اکبر آباد سرگرم خدمت بود - در سال بيست و دوم جلوس  
با برخه مبارزان بتهانه دارمی لادائي و تنبيه سرکشان آنحدود  
مامور گشت - ازان جا ( که حسن عمل و کارکردگی او فروغ  
استحسان گرفت ) سال بيست و سيوم بايالت فتح پور سر  
مباهات برافراخت - سال بيست و هشتم بکرمک خان اعظم  
کوکه مقرر شد - و در کشايش بنگاه ترددات شايدان بتقدم  
رسانيد - پستر با وزير خان در دفع قتل و ( که در اديسه

بر بارگي گرفته - ازان آشوب گاه به پتن رسانيدند - شکست  
 فاحش داد - و ناموس عالم بتاراج رفت - غنيم اغراف  
 و جوانب فرود گرفت - نزديک بود که از پتن هم برآمده  
 بجالور شتابد - که فی الجملة مردم فراهم آمدند - بصوابدين  
 اعتماد خان بر شیر خان فولادي ( که دران ضلع نخوت آرا بود )  
 فوج فرستاده بر شکست - درين اثنا عبد الرحيم ميرزا خان  
 از حضور رسیده سلطان مظفر را آراة باديۀ فرار ساخت - و سرکار  
 بهرونج بتیول شهاب الدين احمد خان مقرر ساخته بکوک  
 قليج خان [ که با سپاه مالوه بکشایش قاعۀ بهرونج ( که بتصرف  
 بکمان سلطان مظفر درآمده بود ) همت گماشته ] نامزد شد  
 سال بيست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراکندگيها دم  
 آسایش برگرفت - بصال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه  
 باز ايالت مالوه باز قرار يافت - همان جا در سنه ( ۹۹۹ )  
 نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي  
 و رعيت آسودگي از يکتايان زمانه بود - کدبانوی خانۀ او  
 بابا آغا ( که پيوند خويشي با مریم مکاني داشت ) بشايستگي  
 زندگي نموده سال چهل و دوم سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار  
 و پنجم درگذشت \*

\* شيخ ابراهيم پور شيخ موسی \*

برادر شيخ سليم سيکري ست - شيخ موسی از جمله



ميرزا يان باغيه ( كه بران ديار بتغلب استيلا يافته بودند ) تعيين فرمود - آن ناسپاسان ثبات<sup>(۲)</sup> از دست داده پيش از جنگ بگجرات بدر زدند - چون سال سيزدهم طلب حضور شد مظفر خان ديوان اعلى از كثرت اشغال ملكي و مالي بخالصات پادشاهي چنانچه بايد نمي رسيد - آنرا بدر نامزد نمودند او از جز (سي و كارداني نسقه شايسته و انتظامي گزيده داد سال بيست و يكم بمنصب پنج هزاري سرافتخار برافراخته بسپه سالاري مملكت مالوه تعيين گشت - و سال بيست و دوم چون از وزير خان كارهاي گجرات باختلال آمد حكومت آنجا بدر تفويض يافت - و در سال بيست و هشتم<sup>(۳)</sup> چون اعتماد خان از تغير او بايالت گجرات در رسيد خان مذكور بعزم حضور از احمد آباد برآمد - ملازمان بے حقيقت او سر بشورش برداشته سلطان مظفر را ( كه در پناه كانهيا روزگار مي گذرانيد ) طلبيده بسري و سرداري دستمايه آشوب گردانيدند - شهاب الدين احمد خان باطفاء اين نايه همت گماشته كار برده آرائي كشيد - پيش از آنكه آريزش رو دهد باقي مردم او جدا شده بمخالقان پيوستند - دران سراسيمكي يكي از نوكران زخمه هم رسانيد - چنده وفاكيش خان را

(۲) نسخه [ ج ] ثبات قدم (۳) در [ بعضي نسخه ] وسيرم (۴) در

[ بعضي نسخه ] كاپنها \*

استصواب خانخانان است ) بمردم که در رکاب اند غير از  
جان گزائي و بے ناموسي ثمره نخواهد بخشيد - ناگزير  
است که ما بندها باماکن شريفه رفته بمواسم دعا گوئي اقدام  
نمائيم - عرش آشياني شخصه را نزد خانخانان فرستاد - که  
ما خود عزم دهلي کردیم - هيچ کس درين کار دخله ندارد  
معهدا عهدنامه بنام اين جماعه بفرستند - چون اهل عناد را راه  
سخن را شد و ميدان خالي بدست ما هم انگه و شهاب الدين  
احمد خان افتاد علانيه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج  
پادشاه از بيرام خان کبيد \*

\* بيت \*

\* هرچند باغيار عذرايت نظره هست \*

\* گوئيم بدانها که سخن را اثره هست \*

بيرام خان از استماع پيغام پادشاهي سراسيمه گشته حاجي  
معهد خان سيستاني و خواجه جهان را بعذرخواهي فرستاد  
تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسي گوش بمعذرتها  
کند - امرای چغته ( که منتظر چنين روز بودند ) از اطراف  
و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند - مهمات ملڪي  
و مالي بصوابديد ما هم انگه بشهاب الدين احمد خان مفوض  
شد - روزه چند بتمشيت امور سلطنت پرداخت \*

در سال دوازدهم ( که پادشاه متوجه چيتور بودند ) ادرا

از حوالی قلعه گاکرون برواهمت ولايت مالوه برنواخته بمالش

بيضا داد - و لباس بے نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت  
 آشفته تر شده او را بزندان خانه برنشانند - پس از چندی بعفو  
 جرائم مشمول عواطفه پیکران ساخت - مدتی بتقدیم خدمات  
 تحصیل سعادت می نمود - از آنجا ( که بمیکساری خو کرده بود )  
 آخر کار عیسه بهم رسانید - سال سیّم ( که عزیمت زابلستان  
 در پیش بود ) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودهیانه  
 توقف گزید - در همان سال مطابق سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود  
 و سه هجری یا بعدم خانه در کشید \*

### \* شهاب الدین احمد خان \*

از سادات نیشابور است - بقدم خدمت و مزید اعتبار  
 امتیاز داشت - در ادائن جلوس بحکومت دارالملک دهایی  
 اختصاص گرفت - چون بیستم جمادی الاخری سنه ( ۹۹۷ )  
 نهصد و شصت و هفت هجری سال پنجم عرش آشیانی بمرام  
 خان را بجهت مهمات در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و تا  
 سمندرآباد شکارگزان رسید ماهم انکه انحراف مزاج مزیم مکانی را  
 ( که در دهایی تشریف داشت ) تقریب ساخته بوسم عیادت  
 ترغیب رفتن دهایی نمود - ملائم مزاج پادشاهی افتاد - چون  
 شهاب الدین احمد خان ( که با ماهم انکه خویشی و دوستی  
 داشت ) باستقبال رسید عرض داشت که این آمدنها ( که بے

## • شيخ جمال بختيار •

يهر شيخ محمد بختيار - طايفه ملقب بدین لقب در  
چندراز و جلیسر مضاف صوبه اکبرآباد از مدت‌ها سکونت دارند  
خواهر او گوهر النما نام در خانه عرش آشياني سرآمد  
مصالات بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم رسانیده بدايه  
وزاري مرقعي گرديد - مردم حسد پيشه ( که از پيش آمد او  
خار الم در دل داشتند ) بيخبر آب خوردن او را بزهر آميختند  
حال شيخ دگرگون شد - ( وپ نام خواص پادشاهي بنابر دل سوزي  
قدري ازان آشاميد - او نيز متغير الحال گرديد - چون بعرض  
رسيد پادشاه خود بچاره گري برنشست - و صحت رد داد •

سال بيست و پنجم باتفاق اسمعيل قاي خان بمالش  
نيابت خان ( که علم بغي افراخته بود ) دستوري يافته عرصه  
مبارزت را به پيشقدمي آراست - و سال بيست و ششم  
به تعييناتي شاهزاده سلطان مراد ( که بمقابله ميرزا محمد  
حکيم نامزد شده ) مامور گرديد - ( درزي ( که منزلگاه شاهزاده  
خود کابل شد ) نامبرده از تهر منشي راه چنار تو سر کرد  
و با مردم ميرزا حکيم نبرد مرد آزما نموده جنگ کفان بمعسور  
شاهزاده پيوست - ( درزي عرش آشياني از وی رايحه شراب  
استشمام نموده درين باب نکوهش فرمود - و از کورزش بازداشت  
شيخ از جوش غيرت و باز فروشي : از جا رفته اسباب مکنت را

سیالکوت مضرب خيام پادشاهي بود ( شيخ در منزل حکيم  
 ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهو حکيم را  
 بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز کشيدند - و زخم  
 او را بحضور عرش آشياني بردوخته باستعلاج پرداختند - گویند  
 پادشاه بدست خود زخم او را بخیه زد - و هرچند حکيمان  
 آزمون کار امراز داشتند که اين جراحات مرهم پذيرفتني نيست  
 و بعد از دو ماه حالش بجا ن کشيد که نبض شناسان قاروره دان  
 هم دست باز داشتند ليکن پادشاه همواره از دلدهي نويد رسان  
 تندروستي بود - چون هنوز در اجل او تاخير رفته بود  
 در کمتر زمانه بحال خویش آمد - پس ازان بوقت موعود  
 گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشاند و در وطن بياسود \*

گویند برهمن زنی کشنا نام در خانه داشت - آن عاقله روزگار  
 پس از فوت شيخ خانها بتکلف طرح انداخته باغ و سرا و قلاب  
 اهدا نمود و دیهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائي  
 باغی ( که شيخ دران مدفون بود ) مي کوشيد - و از پنجه رازي  
 تا سپاهي هرکه ازان راه مي گذشت فراخور احوالش بنفاس  
 شيلان مي کشيد - و با آنکه کبر سن دريافته و بصارت رفته بود  
 شير و مريضه را از دست نداده تا شصت سال کمابيش احيای  
 نام شوهر خود نمود \*

\* ع \*

\* نه هر زن است و نه هر مرد مرد \*

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بتازگی بحرفهای  
 ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب  
 محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده <sup>(۲)</sup> حواله شیخ  
 ابو الفضل شد - او بعلم مزاجدانی دریافت که قتاش باز پرس  
 ندارد - بسابقه عدالت در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و نود و دو  
 هجری پنهانی خفه کرد - یا باجل طبعی درگذشت \*

### \* شیخ عبد الرحیم لکهنوی \*

از نجبای شیخ زادهای بلده لکهنو است - و آن بزرگ  
 شهره سمّت از صوبه اوده برکنار دریای کودی بیسواره <sup>(۳)</sup> عبارت  
 از آن مملکت است - شیخ بیادری طالع در سلک ملازمان اکبری  
 انتظام یافته در جایزه نیکو بندگیها بمنصب هفتصدی ( که  
 همین پایه نوکری آنوقت بود ) سر برافراخت - چون با شیخ  
 جمال بختیار ( که همشیره اش از ازواج مرغوبه عرش آشیانی  
 بود ) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه دوستی و بد دمسازی  
 بپاده نوشی افتاده شیفته و دیوانه میکساری گردید - و چون  
 مسکرات مکدر روح و مظلّم عقل است افراط آن مهیج موان  
 سوداوی گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره  
 ساخت - و آثار نابخردی از پیشانی پیدائی گرفت \*

در سال سیم هنگام معادوت از کابل ( دز ) ( که حوالی

فرض و سعت نباشد - و سبب ترفیه عالمیان گردد ) مخالفه آن  
 موجب خسران دنیوی و سخط اخروی است - بچه مرتبه پادشاه  
 عادل زیاده بر مرتبه مجتهد است - و بدین مضمون تذکره  
 نوشته بمهر شیخ مشار الیه و مخدوم الملك سلطانپوری  
 و غازی خان بدخشی و حکیم الملك و دیگر علمای دقت  
 رسانیده \* و کان ذلک فی شهر رجب سنة ( ۹۸۷ ) سبع و ثمانین  
 و تسع مائة \* و چون از شیخ عبد الثبی و مخدوم الملك  
 حرفهای دیگر بعرض رسید و ظاهر شد که آنها میگویند که از ما  
 باکراه و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشیانی در همین سال  
 شیخ را قافله باشی حاج کرده زرت ( که بشرفا و از باب استحقاق  
 آن امکنه شریفه میفرستادند ) خواله فرموده - و با مخدوم الملك  
 دستوری یافت - و بدین تقویم اخراج اینها از ممالک محروسه  
 بمنال آمد - و حکم شد که همواره دران معابد بریاض مشغول  
 بوده بدون طلب عون بدیار خون نمایند - چون بسبب  
 آمدن میروزا محمد حکیم و عصیان امرای بهار و بنگاله یکت گونه  
 هرج و مرج در هندوستان افتاد اینها ( که متوعد چنین  
 هنگامه بودند ) مع شنی زائد مسموع نمونه عزیمت معارفت  
 مصمم ساختند - و با وصف تحذیر شریف مکه از تخالف  
 حکم پادشاهی بدربار نورنی درآمده در سال بیستم و هفتم  
 باحمد آباد گجرات باز اقامت کشوند - اگرچه بیگمان محل

پادشاه را تذکب گرفتند انحراف مزاج شد - شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل آنرا دریافته اظهار کردند - که عام ما زیاده ازین شیخان مرآتیه است - که دینداری را پرده تحصیل دنیا کرده اند - اگر حضرت پشتگرمی ما نمایند بحجتهای قوی الزام و اسکات اینها میکنیم - چنانچه روزی طعام مزعفرهم بر سفره بود - چون شیخ ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران حلال می بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفه الله فرمودند و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش باقی می ماند - و مکرر مباحثات جدلی در میان آمد - تا در سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تفتیش مدد معاش بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با آنهمه صلاح و تقوی مراتب کفاف و استحقاق مرعی نداشته - در هر صوبه مدرسه علیحده مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش آشیانی مجله از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات پیشینان آنچه برگزیند پذیرفتن آن به مردم موجب ثواب است یعنی در مسائل دینی ( که مختلف فیه مجتهدین است ) بنابر تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام برای صائب خود شقی که اختیار نماید اتباع آن بر کافه انام لازم است - و کذلک بفکر صواب نمی خود حکم از احکام قرار دهد ( که مخالف



نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث سند عالی داشت - و با وصف افاده عام باشغال سلسله علیّه چشت مواظبت می نمود - حبس نفس بجائے رسانید که تا یک پیر دم نگه داشته بذکر قلبی مشغول میشد - در سال دهم جلوس عرش آشیانی بوسیله مظفر خان دیوان اعلیٰ بمنصب مدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمروز ایام جلائل امور سلطنت نیز بصوابدیده او باز گردید - و در قرب منزلت پادشاهی بمرتبه رسید که باستماع حدیث شریف عرش آشیانی بخانه اغ میرفت - و چون دران وقت اکبر پادشاه بترغیب شیخ در اجرای احکام شرعی و امر معروف و نهی منکر فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد (روزه بتقریب سالکرة بر ملبوس پادشاهی رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامه عرش آشیانی رسیده پاره شد - حوصله تنگی کرد - نزد والده شکایت کردند - که بایستے در خلوت شیخ منع می کرد مریم مکانی گفت پرتم گران خاطر نشوی - باعث نجات اخروی ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باحتماب و تعصب

بخیمه برآمده زبان پرسش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید  
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقی از ناسپاسان  
زخمی چند بدو رسانیدند - هنوز رمقی نبود که نزدیکان وفا کیش  
بعماری انداخته روانه سارنگپور شدند - و از پخته کاری  
و زمانه شناسی چنان ره سپردند که بسیاری زنده انگاشتند  
و برخه بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند - در کمتر زمانه  
بحصار آن شهر پناه برده مؤده رستگاری بر زبانها انداختند  
و کوس شادمانی بلند آرازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر  
گرد شورش که بلند شده بود فرو نشست - و هر یک از  
بد سگالان کناره گرفت - شگفت آنکه اکثری انجام کار دانسته  
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگی یادری نموده پیاسبانی  
بنده و بار در آوردند - و از چنین آشوب بعافیت گاه رسانیدند  
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار  
آمرزش شده تپا کرداران را گرفتار ساخت - و بگوناگون  
بادافراه عبرت نامه جهانیان گردانید - پسر دومش مقیم خان  
که ترجمه اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته \*

### \* شیخ عبدالنبی صدر \*

نبیره شیخ عبدالقدوس کنکوی - که از اولاد امام ابوحنیفه  
کوفی و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴)  
نهمصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبدالنبی در علوم

دولت ناشايسته انديشيد ( سرزنش زباني ) که اصالت منشان را  
 زخمش کاري تر از شمشير آبدار است ) فرموده نزد خانخانان  
 فرستاد . که بهر چه سزايار داند از عفو و انتقام بعمل  
 آرد . خانخانان ازین عاطفت پسپاس پرداخته در اعزاز  
 و احترام شجاعت خان کوشيد . و درخواست صفح جريمه از  
 نمود . ملتمس او پذيرفته بطلب ممتاز فرمود . و در سال  
 بيست و دوم بمذنب سه هزار ( و حاکم مالوه و سپه سالاري  
 آن ديار بلند مرتبه گردید . چون سال بيست و پنجم سنه  
 ( ۹۸۸ ) نهمد و هشتاد و هشت لخته امراي بد سرشت  
 بنگ و بهار عرصه فتنه و فساد برآراستند از حسب اطلب  
 پادشاهي از سارنگپور یک منزل برآمده بود . عوض بيگ  
 برلاس با جمعي از ملازمان او از سخت گيري و بد سلوکی  
 ( که موجب سپاه بيست ساله باز داشته . و بذكوریده دشنامها  
 سرزنش نموده ) اخلاص گزینی و خير سگاي از دست فروخته  
 در کمين بد انديشي بودند . هنگام کوچ ( که بيسترس همراه  
 بنه و بار سردار ( نورديده - و برخي گرمي شغل کوچ داشتند )  
 حاجي شهاب نامي را بسرداري برداشته هنگامه آرای ستيزه  
 گشتند - غوغای عظيم برخاست . قوم خان پسرش جويای آگهي  
 شده بگزند جان فرسا نقد زندگي در باخت . شجاعت خان از

شمشیر و ترکش در گردن انداخته بکروانش پادشاه آوردند  
ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زوانه در پا و تخته  
در گردن کرده چندی نگاهد داشتند - وقت انتهای جنت آشیانی  
بتسخیر هندوستان به همراهی منعم خان در کابل ماند - چون  
در عهد عرش آشیانی پس از تفرقه بیرام خان منعم خان طلب  
حضور گردید مقیم خان نیز برفاقش از بهزد آمده باضافه منصب  
مورد عذایت گشت - سال نهم در یورش مالوه ( که عبدالله خان  
ارزبک حاکم مازندران خیالات فاسد بخود راه داده می خواست  
شورش برانگیزد ) مصدر تروندهای پسندیده شده بخطاب  
شجاعت خان ناموری انداخت - و در مبادی سال پانزدهم بداعیه  
ضیافت استدعای قدوم پادشاهی نمود - عرش آشیانی بقبول  
مسئول مباحی ساخته یک شبانه روز بخانه اش عشرت پیرا بود  
او جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائی <sup>(۲)</sup> اهتمام  
بکار برد - و در سال هیزدهم ( که بیلغار نه روزه احمد آباد  
گجرات بنزول اجلال اکبری دارالاقبال گردید ) شجاعت خان  
از گزاف خیال در بزم پادشاهی حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان  
خانخانان سپه سالار ( که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود ) بر زبان  
راند - عرش آشیانی بمکافات در تقصیر ( که هم ادب حضور مرعی  
نداشت - و هم مراعات تورک سلطنت فرو گذاشت که با سپهسالار

خان و میر ابو تراب ( که همواره بتوسیل غنائص استدعای مهم  
 کجرات می نمودند ) کسپیل فرمود - موسی الیه در اثنای راه  
 با میر ابو تراب برخورد و پیش اعتماد خان بکجرات رفت  
 و بمقدمت تسلی اطمینان خاطر او نموده بملازمت پادشاه  
 آرد - یستر در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات صوبه کجرات  
 گشت - پس ازان بتقریب کامیاب ملازمت حضور گردیده در ذیل  
 امرا ( که در سفر ایغار کجرات پیش پیش روانه شده بودند )  
 بدان سمت گام جلالت برزد - و پس ازان بحکومت اوچین هر بلذ  
 گشته لوای اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خانجی چاره  
 امتیاز بر افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر قوسون  
 محمد خان بحکومت پتن کجرات سرمایۀ افتخار اندوخت  
 از امرای در هزاری ست \*

### \* شجاعت خان \*

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش نردی بیگ  
 خان است - بدولت عواطف جنت آشیانی بخطاب مقیم خانجی  
 سر بر افراخته. بین الامثال و الاقوان امتیاز بهم رسانید - در ایام  
 هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته به میرزا عسکری پیوست  
 و هنگام معارفت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعه  
 قندهار محصور بوده مراسم پاسپانی و تحصن بجا می آورد  
 چون میرزا زینهاری گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیوفا را

غازگ چهره او بود - زبان شکايمت آلود جهانيان نگردے - و از دید  
ناملائم چندان زبون غم نگشته - از دستگیری عقیدت و بزدگی  
بیمن نسبت کوکلتاشی شاهزاده شهو آفاق گشته در جرگه  
امرای اکبری انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدي  
فرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم  
در یورش مالوه هوا زدگی دریافت - چون بدار الخانه آمد  
از ناپرهیزی انجام کار بغالچ کشید - در همین سال (روزے) که  
عرش آشیانی بجانب اجمیر کوچ می فرمود (بعضر طلبید  
او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستی  
شتافت - سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج \*

### \* شاه فخرالدین \*

موسوي مشهدي پسر مير قاسم است - در سنه (۹۹۱)  
نهصد و شصت و یک هجری در رکاب چنت آشیانی بهندوستان  
آمده بمواسم پرستاری مشمول عواطف سلطانی شده - پس  
آزان (که مقر سلطنت بوجود عرش آشیانی آرایش پذیرفت)  
برتبة سرداری صعود نمود - و سال نهم در فوج (که بتعاقب  
عبدالله خان اوزبک تعیین شده) شتافته مصدر ترددات  
گردید - و سال شانزدهم همراه لشکر مغلا (که بهرکردگی خان کلان  
سمت گجرات قرار یافته بود) دستوری یافت - چون موکب  
ظفر کوکب پیتن گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

و هفت هجری جنت مکانی متولد گشت - و بهمنامی شیخ

بشاهزاده سلطان محمد سلیم مسمی گردید \* ع \*

۹۷۲

\* در شهر لجه اکبر \*

تاریخ است

و پس ازان ( که ولادت سلطان مراد و سلطان دانیال نیز واقع

شد و نفس شیخ گیرا گردید ) سیکری را مصر جامع ساخته

عالی اسامی و خانقاهی رفیع بذا با مدرسه بصرف پنچ لک رویه

۹۸۲

مرتب گشت \* و لایری فی البلاد ثانیها \* تاریخ یافته اند

و قصرهای دلکش و بازار بزرگ سنگین و حدائق نظر فریب

اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - چون در اثنای آبادی

آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را

بفتح آباد موسوم نمایند - بفتحچور زبانزد خلق گردید - همین نام

مطبوع پادشاه افتاد - شیخ در سنه ( ۹۷۹ ) نهصد و هفتاد و نه

۹۷۹

هجری رحلت نمود \* شیخ هندی \* تاریخ است - بذابر اخلاص

و اعتقادے ( که عرش آشیانی را بشیخ بهم رسیده بود ) پسران

و خویشان و نبائر و احفاد ایشان بمناصب علیه و مراتب عمده

اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبیۀ شیخ برضاع و فطام

شاهزاده سلطان سلیم ممتاز شده بودند در ایام فرمانروائی او

به نسبت کوکلتاشی سرمایۀ افتخار اندوخته اکثرے بیایۀ پنجهزاری

برآمده صاحب طبل و علم گردیدند \*

بالجمله شیخ احمد در تعاقبان روزگار بها خوبیهای گزیده

## \* شيخ احمد \*

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست - قدس سره  
 که اصلش از دهلی ست - پدر از شیخ بهاءالدین از اولاد شیخ  
 فرید شکر گنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده  
 و حج بسیار گذارده در آن دیار بشیخ الہند مشہور و معروف گردید  
 پس از آنکہ بہندوستان معاودت کرد در موضع سیکری درازده  
 کروہی آگرہ ( کہ از مضافات بیانہ بود - و چون در آن گل زمین  
 فردوس مکانی بر رانا سانکا فتح وقت بشکری موسوم فرمود  
 بشین معجمہ ) بالای کوہ ( کہ بآن موضع متصل است ) مسجد  
 و خانقاہ ساختہ بریاضات<sup>(۲)</sup> اشتغال می نمود - از غرائب اتفاقات  
 عرش آشیانی را ( کہ در چہارده سالگی بر سریر فرمانروائی  
 ہندوستان جلوس نمود ) تا چہارده سال دیگر ( کہ سنین عمرش  
 بہ بیست و ہشت رسیدہ ) فرزندے کہ میشود زندہ نمی ماند  
 چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشتہ  
 از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سه پسر  
 عالی قدر مبشر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والدہ  
 جنت مکانی ظاہر شد - چون در امثال این امور تغیر مکان را  
 بشکون فرا می گیرند آن عقیقہ را از آگرہ بمنازل شیخ فرستادند  
 ( در چہار شنبہ ہفدہم ربیع الاول سنہ ۹۷۷ ) نہصد و ہفتاد



\* ز بالا و پائين دژ مي نمود \*

\* چو آتش قزلباش و هندي چو درد \*

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هذ گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش بود - چون پادشاهي ايران ضعيف تر گرديد ميراديش ابدالي ( که در ملازمان شاه تعيينات قندهار بود ) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدومت خلد منزل ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذکر یافته - پس ازان بشهنشاه انتقال نمود - و دريغولا گویند بحکم آن پادشاه ذوی الاقدار آن ولایت رونقی دیگر یافته و درحوالی قلعه معموره طرح انداخته موسوم بنادر آباد \*

قندهار مملکتی است وسیع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان سه صد کروزه - و عرض از سند تا فرة دویمست و شصت - شرقي سند - و غربي فرة - شمالی غربي غور و غرجستان و شمالی شرقي کابل و غزنین - جنوبی سیوي - قلعه قندهار بدشوار کشائي شهره عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل دقیقه - و عرض سي و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ و ابدالي - بیست و چهار مکان است بجمع هفت کروز دام که برابر است بجمع بلخ و بدخشان \*

میرزا کامران در کابل و بدخشان جنت آشیانی فارغ بال  
و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرصت  
نشد که ایفای وعده با شاه ایران در میان آید تا آنکه در  
زمان عرش آشیانی بتقریب که گذشت شاه محمد خان قلاتی  
محرک این ساحه شده قلعه بهم شاهي بتصرف سلطان  
هسین میرزا درآمد - و زیاده برسی و هفت سال در تصرف از  
و اولادش ماند - مظفر حسین بسر کلانش در سنه ( ۱۰۰۳ )  
هزار و سه هجری سال چهل اکبری قلعه را تسلیم ملازمان  
پادشاهی نموده نوکری هندوستان اختیار کرد - تا در سنه  
( ۱۰۲۱ ) هزار و سی و یک سال هفدهم جهانگیری شاه  
عباس ماضی در محاصره چهل روز از خواجه عبدالعزیز نقشبندی  
( که در امور قلعه داری نهایت بیجگری بکار برد ) انتزاع  
نمود - و باز در سال یازدهم فردوس آشیانی سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار  
و چهل و هفت هجری علیمردان خان زیگ از غضب و سفاکی  
شاه صفی صفوی و ناپرواخی مردم ایران اندیشه مند گشته بااعلی  
حضرت ملتجی شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثانی  
در سال بیست و دوم شاهجهانی با فوج جرار آمده محاصره  
نمود - و تا در ماه محاربه در میان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر  
تونی دران جنگ گفته \*

میرساندم - و باز سرانجام یورش قندهار نموده روانه شد و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه ( که بطرف آذربایجان با سلطان رزم مقابله دارد ) کمک متعذر است ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سر نو استحکام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعلم استیلای افغانان محل سکونت چغتائیه نماند میرزا کامران بکابل شتافت - و میرزا همدال از جنم آشیانی جدا شده قندهار را متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکر فرام آورده تا ششماه گرد قلعه نشست - میرزا همدال از بے آذوقی بیه تنگ آمده بعهد و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری برادر دم خود داده بکابل شتافت - چون جنم آشیانی در سنه ( ۹۵۱ ) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان شاهي بهیارم - چنانچه در اول حال ( که قندهار مفتوح گردید ) به بوداغ خان قاچار ( که سردار لشکر قزلباش و نائب سلطان مراد میرزا کومک جنم آشیانی بود ) حواله فرمود - لیکن هنوز مهلت پادشاهی سرانجام نیافته بجهت زه و زان امرای چغتائیه مانع نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفتند به بیرام خان ( که دولتمخواه طرفین بود ) سپردند - چون سالها بغیر منازعت

جانب، میرزا کامران حکومت قندهار داشت ) استحکام داده تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمکاربه عظیم در پیوست اغریواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معادلت نمود - شاه در سنه ( ۹۴۳ )

فصد و چهل و سه ( که نوبت ششم جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بخراسان آمد ) چون امیر عمده قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار کشته شده بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکبخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری را نه - ناچار خانه آراستن و بهممان سپردن و خود را گزاره داشتن مناسب میدانند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاچار لطف فرموده بجانب عراق عنان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوچه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت کورنش داد - که چرا این قدر نتوانستی نگاهداشت که من خود را

بر سر قندهار آمد - ناصر میرزا روزی چند حضاری شده آن  
 مملکت را بدو را گذاشت - و او باز زمام ایالت آن الکه را بکف  
 کفایت ارغونیان داده مراجعت کرد - چون پس از خراسان بحیطة  
 تصرف شاه اسمعیل مغوی در آمد شجاع بیگ بشاه ساسله جنبدان  
 اخلاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه بازگشته  
 می کرد که دیگر باره فردوس مکانی آمده قندهار را گرد گرفت  
 شجاع بیگ بدور میس خان شاملو بیگلربیگی هرات استغاثه  
 نمود - او در خدمت بابری التماس کرد - که شجاع بیگ  
 اظهار بندگی شاهي می نماید - صداقت فیما بین مقتضی  
 عدم تعرض حال اوست - فردوس مکانی بکابل لوای معاونت  
 برافراخت - شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار  
 گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتماد مملکت  
 بتصرف فردوس مکانی داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران  
 پسر خود حواله فرمود - پس از آن در زمان فرمانروائی شاه  
 طهماسب سنه ( ۹۴۱ ) نهصد و چهل و یک سال میرزا  
 برادر شاه با اغریواز خان شاملو ( که بیگلربیگی خراسان و للہ  
 میرزا بود ) بی استرضا و استیذان شاهي بر سر قندهار آمد  
 خواجه کلان بیگ ( که از امرای فردوس مکانی بود - و از

میکردند بجا بود - اما چون خرد بزرگان باستانی کابل و قندهار را در دروازه هندوستان بر شمرده اند ( که از یک بتوران و از دیگره بایران روند ) و از نگاهبانی این هر دو فراخدای هندوستان از بیگانه ایمنی پذیرد پس دروازه بختیار صاحب خانه اولی و انسب است علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان بایستد - و این همه مسلم در صورتی که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم بی خبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد که شهباش زمان نادر شاه آن هر دو را یکم کرده بدهای درآمد و رسید کار بجائیکه رسید .

اگرچه تناب و تحول حکومت قلعه قندهار درین اوراق بهر جا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضا بمرسم اجمال اینجا رقم زده کاک بیان می گردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعه میرزا و استیصال آن سلسله ( که مملکت خراسان بتصرف شیبانی خان اوزبک درآمد ) شجاع بیگ بهلازمیت او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیگار از ارغونیه برگرفته برادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - و چون شیبانی خان ازین سانحه آگاهی یافت

زخمه بغادل هم رسيد - چهار ماه بر بستر (نجزوري) افتاده  
جان بجان آفرين سپرد \*

گويند او از شيوعه بے حفاظي با زن ديوان پدر خود تعلق خاطر  
داشت - زن بعفت منشي تن در نميداد - پدرش درين باب او را  
منع ميکرد - و نصيحت مي نمود - او روزی از موعظت پدر  
به هم برآمده شمشير حواله نمود - سبحان الله زخم سنگين دلي  
و غريب بے مروتی - شاخ را با اصل ستيزه کردن تيشه بر پای  
خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را  
بچاه مذلت افکندن \*

\* از مکافات عمل غافل مشو \*

\* گذم از گذم بروريد جو ز جو \*

پسر دوم او قيام خان است - در عهد جهانگيري بقطاب خاني  
معزز گردیده مدتها بخدمت قزالي قيام داشت \*

مستقي نمائند که از قدیم الايام قلعه قندهار متنازع فيه  
سلسله عليه صفويه و خاندان عظمت بنديان تيموريه است - گاهي  
اين ناحيه بفرمانرواي آن طبقه منتظم بوده - و گاهي باوليای  
اين دولت متعلق - باعتبار آنکه فودوس مکاني از ارغويه انتزاع  
نموده در انتساب آن بسلسله پغثائي شکي نيمست - و بنديان (که  
در سوائف ايام بسلاطين خراسان تعلق داشته و جنم آشياني  
پشاه ايران وعده پيشکش آن کرده ) اگر سلاطين صفويه دعوي

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم ( که خان اعظم کوکه را  
 با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد )  
 مشارالیه ( که در جرانغار جا داشت ) زخمی شده خود را بگذار  
 کشید . و با محمد آباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است  
 که ابتدا باتفاق ادهم خان کوکه پدرش مالوه تعیین شده - پس  
 ازان همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک  
 ( که در ادهم رایت بغی می افراشت ) مامور گردیده در محاصره  
 قلعه چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم ( دز )  
 پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بدوق زخمی ساخت - شیر  
 خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو بسته  
 تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت  
 لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود  
 متوجه سازد - عادل خان ( که در آن هنگام معاتب بود ) گمان  
 اجازت عام بوده با تیر و کمان سبققت نمود - تیوس که انداخت  
 اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست  
 چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای  
 سرنوشت بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست  
 عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهن  
 شیر رسانید - شیر دست راست او را بدهان گرفت - درین اثنا  
 مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - دران میان



اگرچه در ايت صاحب عالم آرا با اين حکايت في الجماء  
تباينه دارد ( چه از مرقوم خامه اخبار طراز خود ساخته - که  
بدرخواست شاه محمد قلاتي اول مرتبه شاه ايران سلطان حسين  
ميرزا را با راي خليفه شاملو بمعارف تعيين کرد - چون شاه دردي  
بسر خليفه شاملو با فوج غافل بر سر بهادر خان ريخته ادرا  
هنگرای باديه هزيمت ساخت شاه محمد بمکر و حيله پيش آمده  
بقاعه داراي پرداخت - امرای قزلباش زمين دار را متصرف  
شده حقيقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه ( ۹۶۵ ) نهمصد  
و شصت و پنج علي سلطان ثاني أغاي ذوالقدر را با لشکر جوار  
بمسخير قندهار نامزد نمود - و ايالت آنجا را بساطان حسين ميرزا  
تفويض فرمود - شاه محمد قلاتي با شش ماه باوازم محاربه  
اشتغال داشت - چون مدد از هيچ طرف بار نرسيد دست  
در دامن استيمان زده پس از مهادنه و پيمان قاعه سپرده  
درانه ديار هند گرديد ) يکتمل که از مورخين ايران و هندوستان  
هر کدام جانب خود نگاه داشته جرعه چنانچه باشند - و اگر  
تطابق دهند بين الراءتين هم مورد مي گيرد که مآثر بخفي \*

کارے نهاخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین دارد و آنکدرد  
بسربرد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک  
خود را تواضع نموده عذرها در ندادن قندهار درمیان آورد  
و خالی بر گردانید \*

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلاتی بر پیمان خود  
نه ایستاد برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا  
و حسین بیگ ایچک اُغلی استجلو لله و ولی خلیفه شاملو را  
بگرفتن قندهار تعیین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داری اهتمام  
نمود - چون محاصره قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا ملول  
گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علی سلطان  
حاکم شیراز باز فرستاد - تا بهر نوعی که باشد قلعه را در تصرف  
آورد - علی سلطان ( که لاف این کار زده بود ) کوششهای سخت  
در گرفتن قلعه کرده به تیر و بدوق مسافر ملک بقا گشته  
تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه روی باز گشتن و نه رای  
بودن - در گرد قلعه نهشته روزگار می گذرانید - چون این کیفیت  
از نوشته شاه محمد بعرض آشیانی رسید در جواب بقلم آمد  
که جنت آشیانی می فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود  
قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ  
کرده کار تا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه را  
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانه هندوستان گردان \*

مشار اليه از ملازمان بيروم خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او  
 بود - هنگامی ( که جنم آشياني پتسخير هندوستان نهضت  
 فرمود ) بيروم خان ( که قندهار بجاگيرش مقرر بوده ) باهتنام  
 شاه محمد تقريض نمود - و او حکومت آنجا را من حيث الاستقلال  
 سرانجام ميداد - و چون بهادر خان شيباني برادر خان زمان  
 ( که برياضت زمين دارد مي پرداخت ) از بد نهادي خيال گرفتن  
 قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود  
 متفق ساخته در کمين نشست شاه محمد آگهي يافته آن جماعه را  
 بياسا رسانيد - بهادر خان ( که در حيله اندوزي کاره نداشت )  
 بزمين داور شتافته لشکره فراهم آورد - و آماده جنگ و جدال  
 گرديد - شاه محمد چون کمک هندوستان دور تصور کرد  
 بفرمان دای ايران شاه طهماسب صفوي ملتجي شد - و نوشت  
 که جنم آشياني بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح  
 هندوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مناسب آنکه  
 جمعی را فرستند - که هم تدارک طغيان اين کافر نعمت شود  
 و هم قندهار بايشان سپرده آيد - شاه سه هزار سوار تورکمان  
 از جاگيرداران سيمتان و فراه و گرم سیر بهردار (۲) علي يار بيگ  
 افشار فرستاد - بهادر خان از اين لشکر خبره نداشت - ناگهاني  
 بر سر او ريختند - و جنگ سخت در پيوست - آخر بهادر خان

مشار اليه بواسطه شيخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم  
 جلوس [ که در خادمان درگاه خواجه معین الدين ( قدس سره )  
 بر سر نذور و فتوح نزاع بهم رسيد - و ادعای فرزندی که آنها  
 داشتند ثابت نشد ] پادشاه اورا بتوليت درگاه خواجه مقرر  
 فرمود - سال هفدهم در کومکيان خان اعظم کوکه تعيين صوبه گجرات  
 گرديد - و پستر بهضور طلبداشتند - چون شورش محمد  
 حسين ميرزا ( که با شیر خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه  
 برانگیخته بود ) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را ( که در  
 دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود )  
 برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس از آنکه آتش نبرد  
 سرکشيد اکثری از مردم پادشاهي پراکنده شدند - شيخ  
 کوششهای مردانه بجا آورده زخمهای کاري برداشت  
 و در انهای تلختن از اسب جدا شده بزمين آمد - و بزخم  
 نيزه مطابق سنه ( ۹۷۹ ) نهصد و هفتاد و نه هجري فقد جان  
 در باخت - پادشاه قدرشناس وجه ديون ( که بر ذمه آن مخلص  
 جان سپار بود ) از خزانه بوام داران دهانيد \*

### \* شاه محمد خان قلاتي \*

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات  
 در اصل لغت بکاف است - و در الحینه و افواه بقاف شهرت گرفته

( باب الشين )

[ اعره ]

( ما توالامرا )

در محافل و مجالس بر جميع سادات صحيح النصب ترجيح  
و عظمت شان شيخ بمرتبه رسيد كه سواره  
و تقديم داد - و عظميت شان شيخ بمرتبه رسيد كه سواره  
بعوش آشياني مصافحه مي نمود - اما زود از ياد مرد افغن دنيا  
از جا رفته نخوت و تكبر ( كه بيخ بوكن قديم دولتان است  
تا بغو دولتان چه رسد ) پيش گرفته باحوال مساكين و ضعفا  
مطلقا نمي برداخت - چون تفرقه بحال بيرام خان راه يافت  
از ميوات جدا گشته بملازميت عرش آشياني رسيد - از آنجا ( كه  
مظنون و متيقن وضع و شريف دربار منشأ و منبع اين همه  
فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بيرام خان شيخ بود )  
اركان خلافت او را مستوجب انواع سياست شمرده در سعادت  
و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشياني  
از كمال عاطفت و مهرباني بعذائيت پيش آمد - ليكن آن رتبه  
و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه ( ۹۷۶ ) نهصد و هفتاد  
و شش در دهلي بعالم بقا شتافت \*

\* شيخ محمد بخاري \*

از امرای دو هزاري و اکابر سادات هندوستان است - و طغائی  
شيخ فرید بخاري ميشود - بدانش و حسن عقيدت ممتاز  
بود - مدت ها در خدمت عوش آشياني بهر برده خصوصيت  
بهيم رسانيد - فتوا افغان خاصه خيل ( كه قلعه چنار بتصرف داشته  
پناه گاه خود قرار داده بود ) چون افواج بتسخير او تعيين شد

( ۲ )

کهنه در مقبره زینبی ( که در جنب آن مسجدی است )  
 که خلف الصدق او شیخ گدائی بنا کرده ( مدفون شده ) \*  
 گویند تصیده در نعمت گفته که بعضی از صلحا بقبولیت  
 این بیت ازان حضرت بشارت یافته اند \* بیت \*

\* موهی ز هوش رفت بیک پرتو صفات \*

\* تو عین ذات می نگری در تبسمی \*

شیخ گدائی نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات  
 و استفاده علوم رسمی نمود - نقش موت هندي را خود  
 می بست و میخواند - در دیار گجرات احوال برقاء و روزگاری  
 مهیا داشت - چون در ایام استیلاى شیرخان بیرام خان غربت  
 گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم  
 مرورت و مراسم جوانمردی بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر  
 اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضه اقتدار بیرام  
 خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبری از گجرات آمده  
 بوسیله او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب مدارت  
 سر بلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست  
 نشست که خان جمیع مهمات مالی و ملکی بے استیصواب  
 او می کرد - و با آنکه متعهد منصب مدارت بود بر  
 ظهر مناشیر مهر او میشد - و او را تعلیم معاف داشته

استخوان ریزه چند با کف خاکستری ظاهر نشد \*

### \* شیخ گدائی کعبه \*

پسر شیخ جمالی دهلوی سم - که مرید و خلیفه شیخ  
سماء الدین سهروردی سم - نام او جلال بود - و جلالی تخلص  
می کرد - باشاره پیر جمالی تخلص نمود - ابتدا از ندمای سلطان  
سکندر لودی بوده - در فضل و کمال مرتبه بلند داشت  
و در شعر و سخن درست سلیقه - و چاشنی کلامش بسیار  
راست مژه - از سم \*

\* مارا ز خاک کویت پیراهنه سم بر تن \*

\* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن \*

چون شیخ از فقر و درویشی خالی نبود بقائد شوق بحجاز  
رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین  
میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوی  
عبدالرحمن جامی ( قدس سوره السامی ) صحبتها نگاه داشت  
و چون بهند معارفت کرد با فردوس مکانی مصاحب گشت  
و از جنت آشیانی تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه  
کلبه درویشانه او را بورزد خویش مذور ساخته - در سنه ( ۹۴۲ )  
نهمصد و چهل و در سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو همد بوده  
تاریخ یافته اند - سیر العارفین از موافقات او سم - در دهلی

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم  
پادشاهی عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه  
ترمیم پذیرفت \*

این قلعه بر فراز کوه واقع است - در کمال وسعت  
دورش بحکم جهانگیری ده کوره بمصاحت در آمده - و در  
اکبرنامه دوازده کوره نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتی  
راه یافته - در باستانی این معموره از بلاد عظیمه ولایت مالیه  
بود - و چندی حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه  
و خلجیه باقی است - مناره هشت منظری از سنگ در غایت  
اندام و موزونی و گنبدی است از گچ و سنگ در کمال ارتفاع  
مدفن سلطان هوشنگ غوری - از سقف او در تابستان آب  
تراوش نماید - از دیرباز هاده لوهان بدو گردند - و از کرامات  
سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا  
هوای دخمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب  
بآب می شود - و ترشح می کند - و حظیره دیگر است که  
سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بچنت مکانی معام  
شد ( که سلطان نصیرالدین پسر سلطان غیاث الدین خلجی  
(۲) )  
پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست معصوم ساخت )  
حکم نمود که استخوانش برآورده بدریای نرودا بیندازند - جز



مامور گردید تا عرصه ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عذاب  
صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمراهی رخصت یافت  
و پس از آن بتیولدار می سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالت  
ماند و چراغ داد پرستی می افروخت - تا همان جا و دیعت  
حیات بصپرد - و درون قاعه جانب جذوبی متصل دیوار حصار  
عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنده نام گذاشته - و این  
بیت را کتابه کرده \*

\* توان کردن تمامی عمر را مصروف آب و گل \*

\* که شاید یکدم صاحب دل آنجا کشد منزل \*

راقمه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میز معصوم بهتری

نامی تخلص بخط خود این رباعی در آن سنگ کده \* \* ( رباعی ) \*

\* چغده دیدم نشسته در صبح بگاه \*

\* بر کنگره مقبره شروان شاه \*

\* فریاد کزان ز روی عبرت میگفت \*

\* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاذ \*

عمارت مذکور طرفه فضائی دارد - در سنه ( ۱۰۲۶ ) عزار

و بیست و شش ( که این گل زمین بدو زل راهات جهانگیری

( رنق دیگر گرفت ) جنت مکانی مکرر شبهای جمعه با مردم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] نیلکنده - و در [ بعضی ] نیلکنده ( ۳ ) نسخه [ ب ج ]

و شش شهری \*

صوبه پنجاب گشت . و باستقلال بیرام خان دست بدامن او  
ازده (دائی) کار خود پیش گرفت - چون مهدی قاسم خان از ملک  
گده بے (خصمت) خسروانی راه حجاز برگزید سال یازدهم او را  
با جمعی به بندر بسمت تعلقه مذکور (خصمت) ارزانی شد - انجام  
احوالش بهلاحظه نرسیده \*

### \* شاه بداغ خان \*

از اویماق میانکال سمرقند است - در رکاب جنم آشیانی  
کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده پدایه امارت  
برآمد - و چون زمانه بفرومان (دائی) عرش آشیانی نصارت و رونق  
از سر گرفت او در جایزه جانفشانیها (که در معارک هیجا بے محابا  
باعادی دستبردهای توی نموده) محفوف عواطف خسروی گشته  
باضافهای پی در پی در سلک امرای عمده انصلاک یافته بمنصب  
سه هزاره چهره کادیابی برافروخت - و در سال دهم بهمراهی  
میر معز الملک مهدی بر سر بهادر خان شیدانی تعیین گشت  
چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت - اکثر خاک  
بیحقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته خود را بکنار کشیدند - لیکن  
شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آور گشت  
و پس از کوشش سخت از اسب جدا شده بقید مخالف درآمد  
و پسرش عبدالمطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدرزد  
سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعه میرزایان باغیه

از خواب بيدار شده استكشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمتي  
( كه در احوالش گزارش يافته ) بقصاص رسانيد \* شعر \*

\* كاش ساله دگر شهيد شده \*

۹۷۰

\* تا شده سال فوت خان شهيد \*

از سَنُوح اين واقعه انگه خيل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند  
هرچند كشتن ادهم خان مي شنيدند بظاير قرب و رتبه ماهم انگه  
از اراجيف و اكاذيب پنداشته در شورش مي افزودند - تا برخي  
از آنها آمده بچشم خودديدند - آشوب فرو نشست - عرش آشياني  
در تسايه و تسكين فرزندان و برادران خان شهيد و تربيت  
اين طبقه و ارتقاي مدارج اين سلسله توجهات عظيم فرمود - انگه خيل  
جم غفير بودند - از پنج هزاري تا صدي منصب دار ملكه در و بخت  
باينها تخطوا ميشد - هيچ خانواده بدين جمعيت و كثرت دران  
وقت نبود - ديگر كوكها هم پادشاه بسيار داشته كه اكثر  
بمنصب عمده پنج هزاري و چهار هزاري رسیده - معلوم نيست  
كه اين همه هم مستبان رضاعي در عهد هيچ پادشاه بوده  
و هر کدام بدین پایه بلند متصاعد گشته اند \*

\* شاه قلبي خان نارنجي \*

از امراي عهد چغت آشياني است - در سفر و حضر ملتزم  
ركاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گزيده  
در عهد عرش آشياني سال اول بهمراهي خضر خواجه خان تعيينات

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار يافت آنکه خان اظهار رنجش نموده از لاهور بعرش آشياني نوشت - که هرگاه در مقابله بيروم خان جانفشانيها من کرده باشم بایست خدمت او نیز بمن متعلق ميشد - چنانچه در سال ششم بحضور (سیده) تنظيم معاند مالي و ملكي برای (زين) خود گرفت - ماهم آنکه (که) خود را وکیل السلطنت باستقلال مي ينداشت (و منعم خان) که بظاهر نام وکالت داشت (برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم درازدهم رمضان سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانه پادشاهي آنکه خان و منعم خان و شهاب الدين احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم آنکه (که) باغور جواني و نخوت جاه منهور بے باک و مجبور فتنه و فساد بود (سيد - همه امرا بتعظيم برخاستند - آنکه خان نیم قيام نمود - چون او از احمد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بيگ ازيک ملازم خود گفت که اين نادرخواه را بزن - او خنجر کشيده بميزه آنکه خان رسانيد خان سراسيمه زخمدار بجانب چرم سراي پادشاهي دويد - که ديگر از نوکران آن سفاک شمشير انداخته در محن دولتخانه کارش بآتمام رسانيد - در بارگاه غوغاي عظيم برخاست - پادشاه

شد. ) ائگه خان بحکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سزید  
 خلافت بجلوس عرش آشیانی زینت یافت ائگه خان با دیگر امروا  
 بحسب آردن مزیم مکانی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت  
 و هنگامی ( که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بدام  
 خان مذکور ) ( که در قیول خود بهیروز خوشاب بود ) حکم صادر شد  
 که لاهور را بیرادر کلان خود میسر محمد خان سپرده احرام حضور  
 بندد - و بعد ملازمت علم و تقاضا و تومان و توغ بیرام خان  
 عنایت فرموده حکومت پنجاب بدو مفوض گردید \*

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغی  
 مشخص شد ائگه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود  
 هم از دهلی برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان  
 بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جسته در  
 موضع گوناچور پرگنه دکنار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ  
 سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده  
 اکثر مغرب ائگه خان بروم زدند - اما \*

\* بولی نعمت از برون آئی \*

\* گز سپهری که سرنگون آئی \*

ائگه خان بر قلب بیرام خان حمله بزرده منہزم ساخته بفتح  
 و فیروزی اقتصاص گرفت - و در سرهنگد شرف اندوز قدمبوس

می نمود - و چون گذاره بلند بود راه برآمد میسر نمی شد - که یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رسید - و دست پادشاه را گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میروزا کامرانم - جنت آشیانی بنوازشهای خسروانه امیدوار ساخته چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردید و ملتزم رگاب گشت \*

در قرب ایام ولادت اکبری جنت آشیانی بتلافی خدمت شایسته قزوج بوده آنکه زوجه او را بخدومت دایگی مقرر نمایند خرسند نمود - مریم مکانی حسب الارشاد پادشاهی وقت تولد آن مولود مسعود را بگذار کوچ مشارالیه ( که جیجی آنکه خطاب یافت ) در آورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایه های دیگر شیر دادند - تا آنکه جیجی آنکه بدین دولت عظمی کامیاب گردید - و بهنگام توجه جنت آشیانی بعراق میر شمس الدین را در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان بجانب معاودت پادشاهی شد بطلب میروزا کامران با شاهزاده بکابل شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی میروزا شاهزاده را بخانه خود برده میروزا در جای نالائق مقید ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند و پس از فتح هندوستان ( که سرکار حصار بجاکیر شاهزاده مقرر

## \* حرف الشين \*

### \* شمس الدين محمد خان اتکه \*

پسر پير يار محمد غزنوي ست - که کدخدای درویش منش بود - مشار ایه در بیست سالگی در غزنین بخواب دید که ماهی در بغل درآمده - صورت واقعه پددر باز نمود - تعبیر کرد که دولت عظیم بتو رو نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد در بدو حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد چون مرتبه ثانی جنت آشیانی بجنگ شیر خان سور از آگره متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعی را همراه گذاشته خود بلاهور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود چون دهم مجرم سنه ( ۹۴۷ ) نهصد و چهل و هفت در نواج قنوج بیک فرسخی از کتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی افتاد امرا بے جنگ رو گردانیده خود را بآب زدند - و عالمی بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس در مرتبه برآورد مخالف تاخته بالحاح در لتخواهان ازان معرکه برآمده فیل سواره از آب عبور کرد - و یکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

و با کار پردازان بندر چینایتن گرم جوشیده بهریک مراعات  
 زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقه کرناٹک دخیل گردید  
 و بدین تقویب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب  
 کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاء  
 نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش  
 ( که مخاطب بعمدة الامراء است ) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه  
 اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدردانی اهل کمال  
 می پردازد - شعر او ( که بزبان اردو می گوید ) در دل  
 جا می کند - ازوست \*

\* همین جدا کرے تجھے سے زمانہ یا نکرے \*

\* کسی کے کرنے نکرے سے کیا خدا نکرے •

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کرده اند - و یک  
 از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار  
 فیلور و سروایلی مضاف کرناٹک مزبور است - و درمیں نجیب اللہ  
 خان کہ درگذشته •



مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم  
تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن  
بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر درم او  
محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل ملابت جنگ بخطاب  
شهاب جنگ امتیاز یافته چند سال بقوعداری کوهپیر مضاف  
حیدر آباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش  
سراج الدوله لک در پی سه سال بار میداد - بتقریب سفر حجاز  
مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سوری رنگ پتن<sup>(۲)</sup>  
شتافت - و فوجی از بر سر قلعه ترچناپلی ( که تعلق بسراج الدوله  
دارد ) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعه مزبور  
نظربند ماند - دو سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود  
بمقدمات علمی آشنائی داشت - سیومین سراج الدوله مذکور  
نام اصلی او محمد علی سم - بعد فوت پدر در عمل ناصر جنگ  
خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از  
شهادت ناصر جنگ سلسله جذبان دوستیها با کلاه پوشان چینایان  
( که قوم انگریزند ) گردید - و بعد چندی [ که آنها بر کلاه پوشان بندر  
پهاچری ( که از قوم فراسیس اند ) غالب شدند ] نامبرده بر پایه  
عروج برآمد - و از سیر فکری راهی با پادشاه انگریز ( که در ملک  
فرنگ است ) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانید

( ۲ ) نسخه [ ب ] نواب حیدر علی خان بهادر \*

هنگامی ( که امانت خان بصوبهٔ مالوه آمده با راجه مسلم خان  
 بجنگ پیوست ) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مختار  
 مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبهٔ حیدرآباد  
 تعیین شد دیوانی صوبهٔ مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از  
 فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بدارالخلافه  
 رفت نامبرده هموهی گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور  
 بفوجداری سرکار کوره جهان آباد صوبهٔ آله آباد سربلندی اندوخت  
 و پستر از آنجا معزول شده خود را پیش آصفجاه ( که بدکن آمده از  
 جنگ مبارز خان فراغ یافته بود ) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت  
 صوبهٔ حیدرآباد و پستر بفوجداری سیکاکل و سپس نویت درم  
 به نیابت فرخنده بنیاد چهرهٔ عزت برافروخت - و با فوج مرهته  
 ( که دران صوبه وارد شد ) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت  
 و بعد ساله چند بفوجداری کرناتک صوبهٔ فرخنده بنیاد لوای  
 ناموری افراشته زمینداران متمرّد آنجا را گوشمالی داده نسق  
 درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهامت جنگ  
 بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعهٔ وارد  
 آن ضاع شد - و او پاس نمک منظور داشته بمقابلہ برآمد  
 و سال ( ۱۱۶۲ ) هزار و یکصد و شصت و دو هجری در جنگ  
 بمردی و مردانگی جان داد \*

تغیر او بقیروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاء  
مقرر گردید - و در سنه ( ۱۱۶۶ ) هزار و یکصد و شصت و شش  
هجری باز بتجویز هفدر جنگ بخششگری بنام او قرار یافت  
اما چون هفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و درانه تعدد  
صوبه دارى صوبه اوده شد خان مزبور هم همراه او رفت  
و درانجا درگذشت .

### \* سراج الدوله انورالدین خان بهادر طغر جنگ \*

پسر انورالدین خان بهادر شهابت جنگ - که پدرش حاجی  
انور بصیغه پیشنمازی از روشناسان خلد مکان بود - وطن نیاکانش  
تصبه کویا مؤ صوبه اوده - و نام اصلی شهابت جنگ شیخ  
خان جهان است - گویند چون برای منصب در حضور  
خلد مکان رفت پادشاه تغیر نام او کرده جان جهان مقرر ساخت  
و بمنصب چهاربختی و امینی جزیه سرکار کلبرگه و ثانیاً بامانت  
جزیه سرکار سنگمنیر سرفرازی یافت - و دران وقت خواجه  
محمد امانت خان فوجداری سنگمنیر داشت - صحبت  
مشار الیه با او کوک شد - و پس ازان ( که امانت خان متصدی  
بندر سورت شد ) نامبرده امانت جزیه بندر سورت و داروغگی  
دارالضرب آنجا گرفته درانجا رشدی بهم رسانید - و در عهد  
خلد منزل باضافه منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته

پرویش کردند . پس از آن ( که در سنه ( ۱۱۶۱ ) هزار و یک صد و شصت و یک هجری خبر آمد آمد شاه درانی غلغله افکن هندوستان شد و پادشاه بنابر عرض مرض استسقا خود نتوانست برآمد ) شاهزاده مزبور را باثالیقی سید . ملاحت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میر آتش و دیگر سرداران بمقابله درانیان فرستاد . چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه اوطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشگیری از انتقال نظام الملک آصفجاء و منصب هشت هزار و هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ چهره ناموری برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - از اینجا ( که اهل دنیا را بخود غرضی ناتوان بینی و بکثرت ادغام شکست یکدیگر منظور می باشد ) جاوید خان خواجه سرا ( که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود ) کینه او در دل گرفته همیشه سعایت او بپادشاه می رسانید - تا آنکه در سنه ( ۱۱۶۴ ) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری سه روز در قلعه<sup>(۲)</sup> پادشاهی محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسروانی درآمد - و بخشگیری و خطاب امیر الامرائی از

ملايت خان و بمنصب شايان و خدمت داروغگي توپ خانه  
لواي بلندرتبگي برفراخت - (روزى) كه سادات بارهه محمد  
فرخ سير را گرفتند ( سادات خان عرف سيد حسين خان  
با پنهان تا چاندني چوك رفته بزد و خوردن پرداخته با يك پسر  
بقتل رسيد - سه پسر ازو باقي ماندند - يكي خان مزبور و سيف  
خان و سيد حسين خان - جاگير آنها بضبط سادات بارهه درآمد  
پس ازان خان مذکور با قطب الملك در ساخته در جنگي ( كه  
بتورگي سلطان ابراهيم (و داد) شيوة همراهي داشت \*

چون در سنه ( ۱۱۳۳ ) هزار و يكصد و سي و سه هجري  
عقد فردوس آرامگاه با صبيۀ محمد فرخ سير ( كه از بطن گوهر نسا  
بيگم خواهر وي بود ) بميان آمد و مجلس جشن بطمطراق  
بسيار صورت انعقاد يافت چنانچه اكثر امرا لك لك روپيه نياز  
گذرانيدند و بهريك خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد  
علاوة آن صبيۀ خان مزبور هم بحباله نكاح فردوس آرامگاه درآمد  
بصاحبۀ محل مخاطب گشت - بدین جهات او بعنايت خاص  
اختصاص يافته ابتدا بمنصب چهار هزارى و تعلقۀ بخشىگوى  
احديان و پستر بخشىگوى چهارم از انتقال حميد الدين  
خان عالمكير شاهي و بمنصب شش هزارى ترقى نمود - و ازانجا  
( كه از هردو بيگم فردوس آرامگاه را اولاد نبود ) ميرزا احمد  
بهادر را ( كه بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گرديد ) هردو بيگم

رفته فوجی از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود  
 و پس از وصول بموضع رایچورتی<sup>(۲)</sup> قضیه ناگهانی در داد - یعنی  
 مردم بهادر خان پنی ( که از تنگ حرمائی پندار خودبینی  
 در سرش جا کرده هیچ یک را بخاطر نمی آرد ) دو سه چهکرا  
 اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام بوده

در عین معرکه هفدهم (بیع الاول سنه ۱۱۹۴) هزار و یکصد

و شصت و چهار هجری بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد  
 و افغان مذکور نیز بزخم گولی تنگ پا بزاریه عدم نهاد - سعد الله  
 خان بصفات جمیله و اخلاق پسندیده اقصاف داشت - سپاهی  
 و سپاهی درست بود - و صاحب همت بلند - بتفریه حال رفقا  
 می پرداخت - کلام الهی را در خزانه حافظه فرا گرفته - علما را  
 درست داشت - و همیشه در مجلس او مذکور کتب بود - پس از  
 پسرش محمد سعد الدین بخطاب مظفر جنگ و صوبه داری<sup>(۳)</sup>  
 بیجاپور سرفرازی یافته اما چیچک امان نداده زود  
 آنجهانی شد \*

### \* سادات خان ذوالفقار جنگ \*

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگ  
 مرغشی سم - که صبیغه وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود  
 خان مزبور بنابر این نسبت ترقی کرده ابتدا بخطاب سید

بخطاب سعدالله خان ناصر گشت - پس ازان ( که آصفجاء بدار  
 بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بنامر جنگ شهید تغلق  
 گرفت ) ازانجا ( که فیما بین هر دو از سابق مغائے نبود )  
 افواج اوهم بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه  
 پرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین  
 خان فوجدار آنجا در سنه ( ۱۱۶۲ ) هزار و یکصد و شصت  
 و دو هجری بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه  
 نامر جنگ بانوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شداخته کار  
 بمقابلہ انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچری ( که  
 کمال استظهارش بآنها بود ) واهمه بخاطر راه داده جدائی گزیدند  
 نامر جنگ ( که از سابق حرف استمالت او در میان آورده بود )  
 درین وقت طلبداشته بزویه نظر بندی بر نشاند - ازانجا  
 ( که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندے بریاست دکن برهد )  
 بهادر خان پنی<sup>(۲)</sup> با چند کس دیگر همدستان شده با کلاه پوشان  
 نرد همزبانی باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند نامر جنگ  
 بردست افغان مذکور شهید گشت - مردمی ( که درین قضیه متفق  
 بودند ) مظفر جنگ را از گیمٹاروپ عمارت فیل برآورده مبارکباد  
 گفتند - و او بر چهار بالش حکومت تکیه زد - و چون والده  
 و متعلقات خود را در بغل پهلچری سابق گذاشته بود تا آنجا

رایچپور و سرکار مدکل صوبه بیجاپور اعزاز پذیرفت - و از انجا که سپاهی نقش بود در هردو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعی نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیازگده عرف ادنی و نیابتی صوبه داری بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعی جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زردی بیک اجلاس یملک بقا خواند - پسرش حسن محی الدین خان که آخرها مخاطب بخطاب پدر گردید - چندی قلعه داری ماعور داشت فوت نمود - اما مظفر جنگ نام املی او هدایت محی الدین و والده او خیرالنسا بیگم صبیح نظام الملک آصفجاه اسم از حسن صبا بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامه به نیکوئی برآورد - و پس از چندی بخطاب خانی و رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - در ایامی ( که پدرش صوبه داری بیجاپور داشت ) همراه بود - بعد فوت او باضافه هزار و افزونی خطاب مظفر جنگ و تفویض نظامت صوبه مذکور بر همگان تفویض گشت - و همواره فوج کشیا کرده زمینداران آنصوبه را ( که باصلاح آن ملک پالیکر گویند - و هریک بوفور جمعیت و کثرت سامان و استحکام اماکن سر تمدن می خارید ) فرمان بردار ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوی آن



عالم علی خان نیز طریق جان سپاری سپرده در زخم برداشتن و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره فرق امتیاز برافراخت - چندین نایب صوبه داری ارزنگ آباد داشت - پس از آن بقصداری بگلانه نامور گردید - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده بنظم صوبه بیجاپور نامزد گشت - در آنجا درق هستی برگرداند دومین حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس از آن ( که نظام الملک آصفجه بیایه وزارت رسیده جانب دکن معاودت نمود ) همراه آمده در جنگ مبارز خان شریک گردد شد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس خرمی زد - و مدتها بقصداری و فوجداری مهور و کرة بعد ادای بصوبه داری ناندر سرمایه سرفرازی اندوخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای بالکی جبالرادر امتیاز برگرفت - بنابر عارضه فالج سالها خانه نشین بود مطابق سنه ( ۱۱۶۷ ) هزار و یک صد و شصت و هفت هجری بکشور بقا شتانت - اولاد نداشت - سیومین طالب محی الدین خان بهادر - او ابتدا در هندوستان بود - بقصداری جنوب صوبه لاهور ( که موطن نیاکانش بود ) می پرداخت - باتفاق برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملک آصفجه وارد دکن گردیده پس از کشته شدن مبارز خان بقصداری سوار

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان ( که بعد پدر بخطاب  
ارثی هر بلند شده ) چندے بقلعه داری دولت آباد

می پرداخت - در سنه ( ۱۱۷۷ ) هزار و یکصد و هفتاد و هفت  
هجری جهان را بدرد نمود - سادگی از می توارید - دو پسر از  
باقی ست - کلانی بخطاب ارثی نامور - و درمین سید محمد  
نام دارد - هر دو باقطاع داری برگذته کوتهل صوبه برار محال  
ارثی ممتاز و بذابرم حاصلی آن به تنگی می گذرانند .

### \* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ \*

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور  
سعدالله خان شاهجهانی ست - ترجمه سعدالله خان درین نامه  
براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم  
صوبه تته و فوج داری سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم  
حسب الالتماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب  
در هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافه پانصدی  
سرفروزی یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد  
در پسران خان مذکور خالی از جوهرے نبود - سه پسر ازو شد  
بهیم رسانیدند - یکم متوسل خان که خان فیروز جنگ ادرا پرورش  
کرده بود - ابتدای سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک  
آصفجه از مالوه عزیمت دکن نمود او بهمراهی اختصاص داشت  
و در جنگ سید دلدار علی خان مصدر ترون شد - و در مصاف

بکردار گیتی گنج اشکر معلی تعین گردید . و بظهور ازرانی  
 نیکذامی اندوخت . بمقتر بتحصیل جزیه هر چهار صوبه  
 دکن ( که از سابق تعلق بار داشت ) دستوری یافت . اما  
 شجاعت جنگ او آخر عهد خادمگان امانت جزیه صوبه برار  
 داشت . پس ازان رشده حاصل کرده در عهد جهاندار شاه  
 ( که نظم بعضی بلاد بچند کس گمذام تعلق گرفته بود ) به نیابت  
 یکم ازانها بصوبه داری اکبر آباد سرفرازی اندوخت . و اواخر  
 عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگی گرائیده رفاقت آصفجه  
 گزیده بدکن آمد . و به قبول از صوبه برار و بخشیکری سواران  
 عز امتیاز اندوخت . و مطابق سنه ( ۱۱۵۹ ) عمار و یکصد و پنجاه  
 و نه هجری به نیابت نظامت صوبه برار اوای بلند رتبه  
 برافراشت . و دو سه گدشی مفسدان را که محاصره نمود و بداشت  
 و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب شست . و پس از  
 انتقال آصفجه ناعرجنگ لفظ شجاعت جنگ بر او باب او

میر عبدالکریم بن میر سید محمد تنوچی سمت - در سادات  
آنجا ملقب بر سولدار - میر سید محمد در وطن خود بتحصیل  
علوم پرداخته پایة<sup>(۲)</sup> حامل نمود - در ایام ( که اعلیٰ حضرت  
در قلعة اکبر آباد بگوشة ناکامی نشست ) از آنجا ( که مزاجش  
از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام  
داشت ) میر مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب  
هشت سال ( که در آنجا بسربرد ) نام برده جلیس بود - گویند  
روز پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد - و عاطفت  
بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطایع دارم  
امید دارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - مفیع جرائم  
محمد اوزنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او  
شقة<sup>(۳)</sup> متضمن عفو بخلد مکان نوشته داد - ازین جهت  
خلد مکان همواره حق میر بر ذمه همت خود می شمرد - پسند  
امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات  
عمده ترقی کردند - اولین بخطاب خانی امتیاز یافته سال  
سیزدهم عالمگیری بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضی  
محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتقویض صدارت  
کل بر صدر مباهات نشست - و دومین پسند شریف خانی  
معزز شده سال سییم ( که در محاصره گلکنده غلای عظیم ( و داد )

سيف الدولة چهارم عزت برادر بخت - روز وصول دار الخلافه  
بر طبق حکم چند کس را قتل و کلاه سلطنته بشهر آوردند  
و این واقعه در سنه ( ۱۱۲۷ ) هزار و یکصد و پيستم و هفتم  
هجري رد داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سير در عمل  
موبه داري او رئيسي خان ميين ( که رفته رفته از پايه زمينداري  
باوکري پادشاهي و سرداري رسيد بود - و دم انا ولا غيري ميرد )  
به قصه ( که در احوال موهي اليه اندراج يافته ) مقتول گشت  
و چون مسمين خان خوشگي تعلقه دار قصور ( که از اهور  
هيزد کردهي ملتان دريه واقع است ) سرتابي بنياد نهاد خيال  
انگشت هي پخت در عهد سلطنت رفيع الدوله با جمعه به پیکار او  
شاهنشاه - و پس از تالاق فائين زد و خورد بسيار رد داد  
کار او با تمام رسايد - و سال سيوم سلطنت فردوس آراشد  
به حضور رسيد نهمه بار اندوخت - و سال هفتم چون  
موبه داري اهور بزم زکريا خان پسر او ( که پراخ اعتماد الدوله  
قمرالدین خان ميشد ) مقرر گرديد او بتمام موبه ملتان مهور  
گشت - سال ( ۱۱۵۰ ) هزار و یکصد و پنجاه هجري به نيتي سرا  
رو کرد - سردار جري خوش نقش بود - و رحيم خان مردم  
ولايه خود پيش از پيش مهور داشت \*

• سيف الدوله سيد شريف خان بهادر •

شجاعهت جنگ - مير عبد الرحيم نام - پور سيد شريف خان

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوه طغیان اختیار نموده دست  
تالان بردیهات و پرگنات قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب  
لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می ساختند - بعضی  
از فوجداران آن حدود محالات را گذاشته بحضور رسیدند  
و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت  
تجریز هم صوبه لاهور و پارا از صوبه ملتان در تصرف این  
گروه است - و افواج شاه درانی ( که تا کابل در تصرف است )  
از بس که پیش ازین یک دو بار از دست اینها عاجز شده اند  
از عزیمت این سمت پا کشیدند \*

بالجمله دایر جنگ درین مهم سر رشته دلیری بحسن تدبیر  
از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعی متصل گدھی ( که ممکن  
سرگروه آنها بود ) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده  
چپقلشهای صعب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره  
راه رسد را مهذود ساخت - پس از مدت مهتد چون  
کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیاری به بیس القرار  
پیوستند پیغام جان بخشی بمیان آورده سرکرده آنها با یسر  
کم سال و دیوان خود و بقیه النسیف همراهیان بملاقات  
نامبرده آمد - او جمعی کثیر را بجان کشته خود اورا  
با چند کس روانه حضور گردانید - و بدین حسن خدمت  
از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و خطاب

داشت - یکی با او منسوب بود - و یکی در خانۀ اعظمان الدوله محمد  
امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری وارد هندوستان  
شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرفراز گردید - و در عهد  
خلد منزل به هفتصدی ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده  
( که پسران خلد منزل باشند ) با در الفقار خان توسل جهته  
در کشتن سلطان جهان شاه توده بلیغ بظهور آورد - و در  
جاندوی آن بمنصب عمده سر بلندی اندوخت - و در عهد  
سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنج هزار سوار و خطاب  
دلیبر جنگ و تقرر صوبه داری لاهور نوای افتخار بر افتراشت  
و برای انصوام مهم قوم گرد ( که از وقت خلد منزل در آن نواح  
انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هندو آندیار برپا نموده بود  
و در آن وقت خانخانان منعم خان با هی هزار سوار جهت  
تنبیه او تعیین یافته در لوهگندهه او را محاصره نمودند - و پادشاه  
خون هم متوجه آن سمت شد - و او از قلعه بدر وقت - پس  
از آن محمد امین خان با فوج کثیر دری از مقرر گشت اما  
کاره نداشت ) فرمان رفت \*

کیفیت قوم مذکور (۲) اینست که سابقا نانک رام فقیر در آن  
ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بسیار خصوص کهنیهایی  
پنجاب را بدام عقیدت در آورد - و معتقدین وی را ملکه نامند

بر روی (وز افتاد) او زباق مظفر جنگ گردیده عزیمت اراکات را  
 در نظر او باغ سبز نموده بدان موب برد - و پس از کشته شدن  
 انورالدین خان فوجدار اراکات سمت چنچادر<sup>(۲)</sup> راه بری کرد؛  
 پس از محاصره گارے نساخته همراه او برگردید - و در این جنگ  
 با اتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر بهاچری  
 شتافت - و چون بعد شهادت ناصر جنگ مظفر جنگ بدرج<sup>(۳)</sup>  
 حکومت رسید او بفوجداری اراکات سرمایه استعلال اندوخت  
 و باندک فرصتی محمد عای خان عرف انورالدین خان فوج  
 کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - مومی الیه دستگیر گشته  
 پیمان<sup>(۴)</sup> هجرات چشید - در پسر داشت - یکی زین الدین خان  
 که مرد غیور مزاج گرفته بود - شهر میگفت - و بادل تخلص  
 می کرد - از دست \*

\* درد من شرمندۀ فیض طبیبان نیست \*

\* بخیه زخم منعت از جوهر شمشیرها \*

در جنگ بمزدانگی جان در باخت - دوهین علی رضا خان که بقید  
 حیات است \*

\* سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ \*

خواجه زاده احمداری ست - عمش خواجه زکریا در صبیحه

(۲) نسخه [ب] چنچادر (۳) در [بعض نسخه] فوت (۴) نسخه [بج]



## \* سعادت الله خان \*

از قوم نوايت بود - در عهد خلد مكان باستصواب ذوالفقار  
 خان بمتصدیگری ضلع گرناتك حيدر آباد مامور شده باستقلال  
 بكارهای آنجا مي پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ  
 آنجا سلوك نموده نامی ببزرگی بر آورد - و چون پس از  
 كشته شدن مبارز خان نظام الملك آشفته عزیمت آن ضلع  
 نمود او بمقتضای دوربینی باستقبال پرداخته زوهای موجود  
 گذرانید - و قرین عزت و اعتبار رخصت تعلقه یافت - و مدتها  
 دران مرز و بوم به نیکنامی و داد و دهش بسر برده مطابق سنه  
 ( ۱۱۴۵ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را  
 گذاشت - پس از دوست علي خان برادرزاده اش بحکومت  
 آنجا سرفراز شد - چون مرهقه دران ضلع هنگامه برپا کرد او  
 بمقابله پرداخته باتفاق پسرش صفدر علي خان مقتول گردید  
 همین دوست خان عرف چندا صاحب داماد سعادت الله  
 خان است که در قلعه ترچنابلی می بود - رگبر بهونسله  
 به محاصره پرداخته قلعه را مستخر و ادرا دستگیر ساخت - مدتی  
 متبوس ماند - آخر زرها داده مخلصي حاصل نمود - و در ضلع  
 بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح گوسل جست \*

دین ضمن ( که فیما بین نامر جنگ شهید و مظفر جنگ ناخوشیها

( ۲ ) نسخه [ ب ] علي دوست خان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نواب چندا صاحب

پادشاهی (۱) آورده سال چهل و چهارم بقلعۀ دارعی اعظم تارا  
عرف ستارا رایت کامیابی برافراخت - و سال چهل و هشتم (۲)  
باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب  
فیروز جنگ عفو تقصیر او بعمل آمده بمنصب چهار هزار  
سر عزت برافراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقه خود  
فروکش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامین طاب صادر شد  
نیداد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن بشکر پادشاهی  
رسیده تعینات مهم گرو ( که سرگروه قوم سکهان بود ) گردید  
و در عهد فردوس آرامگاه ( که محمد خان بنگش فوجی بر سر او  
برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضی محالات پادشاهی پرداخت  
و جمعیت افزود را برطرف نمود ) نامبرده با فوج مرهته  
که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور  
شتافته در گذهی محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته  
بذابر شروع وبا برخاسته رفت خود تا سه ماه دیگر در لوازم  
مختصره کوشید - آخر پای مصالحه در میان آمد - گویند  
کثیر الاولاد بود - یکی از پسرانش کنور خان چند است - که  
همراه نظام الملک آصفجاء در دکن بود - و پروگنه شیرپور صوبه  
بزاز در تیول داشت \*

پیوسته به منصب عهده سرفراز شد - و در هنگامه ( که معاودت پادشاهی از ملتان بعزم مقابله سلطان شجاع صورت گرفت ) تعینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سرپا بفتنه مجبول بود از آنجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزنی برداشت - از آنجا ( که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابله شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود )  
 ( ۲ ) اغماض عین نموده اوان عزیمت باجمیر سیهکرن بندیده باتفاق راجهای دیگر به تنبیه از دستوری پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیپی سنگه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائے مختلفی میشد - راجه سجان سنگه ( که خود در کمپان بنگاله منتظم بود ) به تجسس حالش پرداخته آگاهی یافتند که در موضع شهره موطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده - بذابران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سران اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروی فرستادند - پس ازو ستر سال ( که منصب قلیل داشت ) برخاسته پیش سیوا بهرئسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده برویه ارثی سر هنگامه پردازی برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه جسونمت سنگه بندیده بتنبیه او شتافت - پس ازان بنوکومی

قرار واقعی داد - پستتر بتعلقه خود معاودت نموده پس از چندی  
 بحکومت گوالیار نامزد شد - و در بندر بسمت امور متعلقه  
 کوشیده باستقلال سرانجام می داد - تا آنکه روز مومود بوادی  
 عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از بلور  
 بدستور پرده دیده ساخته درون هر دو پلک میگذاشت - در نگاه  
 ناظرین سالم می نمود \*

### \* مترسال بندیله \*

( ۲ )  
 پسر جنیت بندیله است - که پس از کشته شدن ججهار  
 سنگه و متعلق گردیدن تعلقه او بنسرکار پادشاهی دران سرزمین  
 بنیاد فساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک می پرداخت  
 سال یازدهم فردوس آشیانی عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او  
 تعین شد - و آخر همان سال راجه پهار سنگه بندیله بدین کار  
 مامور شد - چون جنیت بندیله مدتها بنوکری بر سنگه دیور ججهار  
 سنگه بسرورده بود از رسیدن راجه مسطور خیال نکرد از سر  
 بدر ساخته چندی ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان  
 دارا شکوه توسل جسته اختیار بندیگی نمود - در ایامی ( که  
 خلد مکان مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری  
 از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه  
 جسونت سنگه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیری

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمه صلاى عام داده بود که یابوى خرد و اسبپ کهنه لنگ گرش بگوش اسپان تازی بدرجۀ قبول پیوست \*

( در جنگ ) که سر مثلی هرادی بدو تعلق داشت ( بے باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زن و خورد عجیب و ستخیز غریب بمیان آمد - در گرمی بازار آریز و ستیز زخمهای کاری برداشت و یک چشم او از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده بزندانخانه انتقام نظر بند شد - صبیۀ نه ده سالۀ او را ( که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآوردۀ بخانۀ مغنیۀ میراثی پنهان کرده بودند ) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محالات پادشاهی خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بمعجز و الحاج قطب الملک ( که گاهی بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته ) موقوف نمود - صبیۀ مذکور بخانۀ خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سر بلذ ( ۲ ) خان از محبس رهائی یافته بدراست اجمیر سر بلذی یافت چون سر بلذ خان موبعد از گجرات باحد آباد رسید - بذابر هنگام مرهقه ( که تا فزای بلده می تلخت ) سد ابواب شهر نمود مصورانۀ می گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسروانی بکک او شتافته با غنیمت لئیم طریق مجرزت می نمود - و سرچنگ

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متنبه  
گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار  
خویش شهره آفاق بود - و سخت گیرها کمتر داشت •

### \* سید نجم الدین علی خان بارهه \*

پور عبد الله خان سید میان است - بجالات و مردانگی  
( که شیوه سنیّه خاندان او بود ) اتماف داشت - چون برادرانش  
قطب الماک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه  
مصدر ترمذات شده باعلی مراتب مرتقی گردیدند او نیز  
باضافه منصب چهره عزت برافروخت - پس ازان ( که زمانه  
نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطه ناکامی انداخت و قطب الماک  
برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنگه از  
دارالخلافه برآمد ) صوبه دارمی آنجا بخان مذکور باز گردید  
سال دوم جلوس فردرس آرامگاه [ که امیرالامرا بقتل رسید  
و قطب الماک ( که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا  
نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متروند خاطر گشت )  
کسان خود را برای آردن توره بدارالخلافه فرستاد ] بخان  
مذکور برای نگاهداشت مرقوم ساخت - خان مذکور باستماع  
این خبر جامه بے طاقتی را بر بالای سر دریده ابتدا جمعی از  
سوار و پیاده همراه کوتوال داده بهحاصره حویلی اعتمد الدوله  
محمد امین خان تعیین کرد - آخر بنوشت قطب الماک دست

بسیارے از مقامران بهساط روزگار مهره جان در باخته شہمات  
 کشت مہمات گشتند - خان مذکور را ہم بعد از ورود موکب  
 فرخ سیري ہدار بخلافہ شاہجہان آباد در کچہری خانسامانی  
 مقید نمودند - و پس از چند روز برطبق رقعہ نواب زیب النہا  
 بیگم ( کہ دران وقت پیداشاہ بیگم مخاطب بود ) حکم استخلاص  
 شد - اہل و عیالش سامان جمعیت از سرگرفتند - و منتہبان او  
 شادی و خرمی اندوختند - ناگاہ آن شب ( کہ بزعم او آہستن  
 ہزار امید بود ) جانگزا حادثہ دیگر زاد - چند مغولہ ( کہ  
 بتسمہ کشی شہرت یافتہ بودند ) رسیدہ بابلاغ حکم قتل  
 ہوش از سرش ( بودند ) - و آن بیگنہ را با ہدایت کیش خان  
 جدید الاسلام و سیدی قاسم کوتوال دہلی ہرسم اختناق  
 از ہم گذرانیدند \*

وجہ ( کہ موجب قتل او تواند شد ) بثبوت نہ پیوست  
 جوقہ برانند کہ چون حکم رھائی او شرف نفاذ یافت سادات  
 اشارہ کردند کہ او را از پا در آرند - و برخہ گویند کہ ارباب غذا  
 ( کہ در استیصال او سعی داشتند ) از جانب بیگم صاحب  
 رقعہ مجعول ( کہ در افشا و اعدام او یاور افتد ) از نظر پادشاہی  
 گذرانیدہ بسیاست اقدام نمودند - و مقوی این روایت است  
 کہ بیگم صاحب هنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوہ بیجا کشتن او  
 ( کہ ابا عذہ از متوسلان بیگم بود ) بمیان آورد - پادشاہ ذکر

چون از سمت رسا و عطای عالم و حامی دینی و رحم - سال  
 ( که فطری پادشاه وقت بود ) - حرف ( و قلم ) منع و زبان  
 خلافت بیدان نمی گذشت و امتیاز مناصب و اعتبار خطابه  
 از میان رفته بود و را بکمال ماطفعت به منصب وایی  
 هفت هزار و خطیب عمده سدان عالی اختصاص یافته بود  
 و پاره عزتش را از حشیش خاک باوج اطلاق رسانیدند . و در بنگاهی  
 داک و سوانح ( که یکی از خدمات عمده حضور است )  
 نیز نامزد آر بود . عالم بنام او گردید . منصب سلطنت  
 بل تمام آن به بعضی اختیار آر در آمد . و چون نوبت سلطنت  
 بجهاندار شاه رسید بدستاورز سابقه اخلاص و پیشین درستی  
 خانچهان کوکالتش دست حمایت خویش را سپرد و قانع احوال او  
 ساخت . و بهیامان دستگیری آن امیر وفاقش بر سهام بداندیشی  
 ذوالفقار خان امیر امرا کارگر نیفتاد . با آنکه وزیر اعظم  
 هندوستان شده آوازه عوامت و شوکتش از فاک عظم هم  
 گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن هم ( که پیش دستی  
 وزارت است ) تغیرت راه نیافت . و بدستور سابق در همه کارها  
 دست در کار داشت . قضا را دغلباز فلک بازی گویان میر  
 و وزیر را از بازی خانه حکمرانی دزد آسا بمحکمه سیاست کشید  
 و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت



گذرانیده باشد ) از بود - از بدو شعور امارات افزایش درامت و آثار  
 ترقی شوکت از ناصیه روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال  
 چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش ( که در دیوانی تن  
 دم استقلال و اقتدار میزد ) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه  
 زیب النساء بیگم سرمایه افتخار افزود : و بذریعۀ التفات  
 آن عقیقه گرامی نژاد بخطاب خانی سرفرازی یافته : بیبه  
 محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش  
 در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانسامانی پدرش تفویض  
 یافت دیوانی خالصه و تن ( که والد او از عهد خلد مکان  
 بهم جمع داشت ) بدو تعلق گرفت - و چون عذایت الله  
 خان بصاحب صوبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی  
 نیز بآن کار دان کار شد : باز گردید - و چون مستوفی قضا خط  
 رفتن<sup>(۲)</sup> بر روز نامه چۀ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید  
 در تعیین دیوان اعلیٰ بسبب ایستادگی ذوالفقار خان امیر<sup>(۳)</sup> امرا  
 اعمال و امثال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشارالیه  
 مهمات ملکی و مالی باگهی و دیدار<sup>(۴)</sup> درمی پادشاهزاده عظیم الشان  
 بهادر در زمین پور سلطنت سر برآید - بعطای درات مرجم  
 و مرحمت بانگی چه الر دار تحصیل اعزاز نمود \*

( ۲ ) در [ چند نسخه ] مرقن ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نسبت ای-فادگی

( ۳ ) نسخه [ ۱۰۰ ] باگهی ورزید پادشاه امرا : :

گشت . سال سی و سوم بعد از آن نواح بود و بخت  
آرزویش تا دیرت ماند . آخر مذاوب گردیده با عیان و اطفال  
باسیری رفت . و مباح کای داده مخصوصی بخت . پس از آن  
همراه فرزند جنگ تعین گشته به نوبت از مؤمنان بود  
سرانجام می کرد . سال چهل و ششم مرگها بود همچون نموده  
بگزارانها درآمد . سال چهل و هفتم (عانی پذیرفته از خان  
فرزند جنگ رسیده هزار سوار از منصب آر کم شده سال  
چهل و نهم بهحالی کمی آب رفته و چو آورد . از اول آمد  
خاد منزل بخبرداری دکن مامور شد . پس از چندت دیده  
از تماشا می نیستی سرا فرزندست . بالابور و محلات دیگر از برار  
در قبول داشت . پسرانش سید غالب خان که پیش از پدر بزرگوری  
پادشاهی امتیاز یافته . در جنگ آمدن جاء همراه عالم علی  
خان مطابق سده ( ۱۱۳۲ ) هزار و یکصد و سی و در هجری  
بقتل رسید . و سید فتاح خان و سید الیاس خان و سید عثمان  
خان . اعقاب هر یک باقی ست . و بجایگزینی محال ارث از صوبه  
برار سرفرازند \*

### • معادله خان •

( ۲ )

عرف هدایت الله خان خلف دوم و ارشد اولاد هدایت الله

خان مشهور است . پسرست ( که بحضور پدر در همه چیز از وی

جا گرفت - و بصحبت سکه آنجا بمذهب مهدریان برآمد  
 سید الیاس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده  
 بـخطاب شرزه خان نامور گشت - و بترتیب سرداری فائز شده  
 سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهی ( که  
 بسرداری میرزا راجه جیسنگه جهت تادیب عادل خان و تخریب  
 ملک او تعیین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد ) بقتل ( سید  
 نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب  
 گشته نام به بلندرتبگی برآورد - و چون استقلال و ضبط  
 و ربط در کارهای بیجاپوریاں نموده بود مدتها بکامروانی بسربرد  
 و سال سییم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان  
 دولت بار اندرخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت  
 گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرصع با علاقه  
 موردارید و اسب با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب  
 شش هزاری شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهره امتیاز  
 برافروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاره هفت هزار  
 سوار درجه ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات  
 شده بتسخیر قلعه ابراهیم گذهه مضاف حیدرآباد ( که درینولا  
 بآهنکده معروف است ) دستوری پذیرفت - پستر بحضور رسیده  
 روز یورش بر گلکنده چهره فدیریت را بگلگونه زخم بیداراست  
 پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

( که بنگاه‌دانی بهیر بود ) بد (جۀ شهادت پیدوست - خان مزبور صبح ناچار با کمال بی سرانجامی بذارنول رسیده باز جمعیت فراهم آورده متصل قصبۀ سانبهر با راجه جیسنکجه باز مقابله (رداد) (۲) اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار بندوقچی ( که زیر پشته یک کمین داشتند ) برآمده برق اندازی نمودند - و بر خان مزبور ( که جمعیت قلیل همراهی ماند و بیشتره زخمی بودند ) ریخته گرد گرفته سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان همشیره زاده‌هایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را ( که مرحله عمرش از شازده سالگی نگذشته بود ) نزد راجه آوردند - راجه برای زخم بندگی او تاکید نمود - و سید حسین خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم جلوس خلد منزل مطابق سنه ( ۱۱۲۰ ) هزار و یکصد و بیست هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار قلاب سانبهر باغ و عمارت در کمال صفا و موزونی راجه احداث نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعی دست نداده \*

### \* مهید رستم خان دکنی \*

پسر شوزۀ خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا ست یکن از آنها بهندوستان وارد گشته چند در نواحی اجمیر

سلطنت بقبضه اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگه  
 سوائی و بجیسنگه برادرش ( که در کابل از همراهیان شاهي  
 بودند ) نزاع برخاست پادشاه ( که بخاطر داشت هریک مجبول  
 بود ) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهی ضبط  
 نموده خان مزبور را بغوجدارمی آنجا تعیین ساخت - درین ضمن  
 خلد منزل بعزیمت مقابله محمد کام بخش لوای توجه جانب  
 دکن برافراشت - و راجه جیسنگه و مهاراجه اجیت سنگه  
 بے اجازت خسروانی از لشکر ظفر اثر برخاسته راه وطن پیش  
 گرفتند - و پس از وصول بارطان باجماع جمعیت پرداخته اکثر  
 تپانه داران پادشاهی را برداشتند - بمشاهده این مقدمه سید  
 حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او  
 ابوسعید خان و غیرت خان و حسن خان و یزنه او مهابت خان  
 و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر  
 مستعد پیکار شد<sup>(۲)</sup> - اما از بسکه راجپوتیه مثل مور و ملخ از  
 هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید  
 سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان  
 مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر برآمده بمقابله درگا داس  
 راتهور در میدان کاه دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق  
 قرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

و از اینجا به کمک ذوالفقار خان ( که قلعه چنچپی را محاصره داشت ) نامزد شده بود [ دستور ی یافته پس ارا بقلعه داری و فوجدارتی نصرت آباد سکر مامور گردید - سال <sup>(۲)</sup> چهل و چهارم از اینجا معزول شده سال چهل و سیوم با محمد بیدار بخت بتکامشی <sup>(۳)</sup> راما به ونسله ترخیص پذیرفته ترددات شایسته بظهور رسانید بستر بنابر تقصیر از منصب بر طرف شده سال چهل و هفتم حسب التماس محمد کام بخش ببحالی منصب ششزاری پذیر سوار آب رفته بجو آورد - و پس از آنکه در تعاقب <sup>(۴)</sup> بیدنایک حسن مجرا از بظهور رسید سال پنجاهم در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزار ششزاری سوار رایت بلند رتبی افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعی تاخته بزخم تیغ رخت هستی بر پشت - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام الماک آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستعد پوزة واقعة بیرون بلده مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زاده پسرش جاگیر قلیله از ارث یافته بود - در حالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید \*

### \* شیخ حسین خان بارهه \*

از آلا شاهیان بهادر شاهي ست - چون بسنت و کشاد امور

(۲) نسخه [ ج ] نصرت آباد مامور گردید (۳) در [ اکثر نسخه ] رانا

(۴) نسخه [ ج ] سرما نایک - یا پند نایک باشد \*

بقیه این قوم در دندا راجپوری تصرف دارند - و با مرهتہ  
بکج دار و سریز بسر می‌بروند \*

بالجمله خان مذکور با جوهر شجاعت آبادان کاری و رعیت پروری  
آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از صبح تا یکپاس  
شب گذشته مسلح بدیوانخانه می نشست - پس ازان درون  
محل سرا رفته یکپاس دیگر بهمان تاثیر می گذرانید - پستر  
کمر را کرده بضروریات می پرداخت - اواخر ایام سلطنت  
پادشاه اوزا طلب حضور نمود - چون سابق سیدی خیریت  
خان بدربار پادشاهی شتافته خود را پیش شکیل و شان مردم  
آنجا هیچ نیافته کار او از خجالت بتمارض کشید و بهعی  
سیدی یاقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده اندیشه منذ  
گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازی خود را ازیں تکلیف  
را رها کنید \*

### \* سرفراز خان مید لطیف \*

ابتدا ساهله نوکری بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس  
خلد مکان باستصواب دلیر خان دوزی آمده پابند نوکری  
پادشاهی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان  
ترقی نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمکان  
بیجاپور تعیین گشت - و پس از وقوع فتح بعطای فیل بر اوج  
عزت برآمد - پستر در کاب محمد کام بخش [ که جانب سکر

بر دفع سیوا بهتند - سیدی سنبلی بپایه نهصدی (سیده  
در گذشت - و سیدی یاقوت که قائم مقام او بود در فرام آردن  
کشتیها تردد بکار برده همت بر کشایش دندار چپوژی گذاشت  
و شب ایام هولی ( که هنوز تاراج زده خواب غفلت بودند ) از  
یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدی خیریت (سیده  
بمردن کمند از دیوار قلعه در آمدند - درین اثنا باروت خانه  
قلعه برسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فوج  
سیوا برای تاخت اماکن دوردست رفته بود و طاقت کمک  
نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس  
از رسیدن عرضداشت از متضمن این ماجرا بساطان محمد  
معظم موبه دار دکن نامه برده و سیدی خیریت باضافه منصب  
و خطاب خانی سربلندی اندوختند - و چون سال سی و نهم  
سیدی خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده  
ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل  
و هفتم مطابق سنه ( ۱۱۱۴ ) هزار و یکصد و چهارده هجری  
و دیعت حیات سپرد - و سیدی عنبر نامی را ( که قائم مقام خود  
ساخته بود ) بنا برین ( که این قوم دران نواح بعملداري نامه  
بر آورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها انرب  
بصواب بود ) ببهائی تعلقه مذکور و عطای خطاب سیدی  
یاقوت خان چهارم عزت بر افروخت - در حالت تکریر هم



بیجاپور بار مرحمت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی  
 مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعه<sup>(۲)</sup> دنداراجپوری را ( که  
 نصف در خشکی و نصف در دریا واقع است ) مسکن خود قرار  
 داده بود . در عهد غلامسکان پس از آن [ که سیوا بهونسله بیجاپوریان را  
 ضعیف دیده دست ترمرد دراز گردانیده ابتدا قلعه<sup>(۳)</sup> راج گده را  
 ماری خون ساخته پستر قلعه راهپوری گده را ( که بفاصله بیست  
 کرده از دنداراجپوری است ) استحکام داده در آنجا سکونت گرفت  
 و بسعی تک و در قلاع دیگر را که در آن نواح بود بدست آورد  
 فتح خان مرعوب از گشته دنداراجپوری را گذاشت . و پناه  
 بقلعه جزیره ( که اندرون آب بفاصله کرده است ) بوده در فکر آن  
 شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدی سنبیل<sup>(۳)</sup>  
 و سیدی یاقوت و سیدی خیر ( که هر سه غلام افغان مذکور  
 بودند ) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در  
 پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر  
 صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز  
 با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار صدی  
 در مد سوار برای اولین و سه صدی مد سوار بحکومت در زمین  
 و در صدی مد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیو حاصل  
 متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر همت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دنداراجپوری ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] سنبیل

هر دو چشم او عاقل گردید - ازین جهت از دولت حضور  
پادشاهی محرومی اندوخت - و در صوبه داری امیرالامرا  
حسین علی خان بقلعه داری احمدنکر مضاف صوبه خجسته بنیاد  
گوشه انزوا گردید \*

چون نظامت دکن به نظام الماک آصف جاه متعلق شد  
از پس که بیش از بیش قدر دان او بود استبدال خدمت  
مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میرخان بخطاب  
ارثی و قلعه داری مذکور پیرایه اعتبار پوشید - چندی  
بخشیگری سواران سایر سرکار نوین مذکور سرانجام می کرد  
پس از پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته  
به نیابت یزنه خود سید لشکر خان بنظم برار مقرر شد - و چندی  
قلعه داری بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص  
گرفت - و مطابق سنه ( ۱۱۸۴ ) یک هزار و یکصد و هشتاد و چهارم  
هجری از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر  
بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئی مائل است  
برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعی کثیر بودند  
هیچ یک ترقی نکرده \*

### \* سیدی باقوت خان حبشی \*

در عهد فردوس آشیانی چون کوکن نظام شاهي مسخر  
ارلیای دولت گردید در عوض محاللات نوتسخیر تعلقه والی

زرشادشاهی خاد مکان و منصب در خور کامیاب گشته - سال  
 بیست و هفتم جاوس خاد مکان بتعالیم محمد کام بخش چهارم  
 امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطه گذرانیدن  
 عرائض او بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر  
 مذکور باره قلعه راهبري را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال  
 و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوی  
 رسانیدن این مژده بعزایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان  
 سرمایه امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر لطف الله  
 خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجه خصوصیت  
 پیمود - از راه عزایت دوات سنگ یشم بار مرحمت شد  
 پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی  
 دیوان خاص می پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه  
 ( ۱۱۰۸ ) هزار و یکصد و هشت هجری بمرض وبا ( که در  
 لشکر پادشاهی جایگیر و جهانگیر شده بود ) بعالم عقبی  
 خرامید - پسرش بخطاب پدر گردیده سال چهل  
 و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل  
 و هفتم از اهل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هفتصد سوار  
 رایت بلند پایگی افراشته مکرر بسرکردگی فوج به تنبیه غنیم  
 شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بینائی

خواهد رسید - برین شخص بنا بر بعضی عوارض دنیای از دست ما  
ظام رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کنم - مفرش  
جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما  
قطع امید نکند - و بخدا نژاد - و اگر بنالد مارا گریز نده  
کجا سمت \*

بالجملة سردار خان در سال سی و یکم خدمت داروغگی  
فیلخانه از تغییر معتمد خان سرعزت برافراخت - و چون در سال  
سی و سیوم از موضع بدری بقطب آباد کلکله نزول اجلال  
پادشاهی شد سردار خان بفوجداری دوازده کربهی گرد لشکر  
ظفر بیگر مقرر گشت - در سال سی و پنجم سنه ( ۱۱۰۳ )  
یکهزار و یکصد و سه هجری جهان گذران را وداع نمود - در  
خیرخواهی ولی نعمت و خدمت خاق باطن او با ظاهر  
موافقت داشت - خالی از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش  
حمید الدین خان که در بلندناسی از پدر و جد گذرانیده - چنانچه  
احوالش آئینه دار این مدعا سمت - اولاد دیگر هم داشت \*

### \* هیادت خان سید اوغلان \*

اوغل بتورکی بمعنی پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت  
بخارا خطاب جماعه ایست که بهیادت و شرافت ممتاز و  
بلشستنی حضور والی آنجا اختصاص دارند - نام برده استاد زاده  
خان فیروز جنگ بهانزاسبت - باستصواب بهادر مذکور بدولت

خان را باضافه پانصدی بمصوب هزار و پانصدی و خطاب  
سردار خان برنواخته بیتاداری شاهزاده مامور گردید \*

گویند بعد از چند روز بمردار خان حکم شد بشاهزاده پیام  
رساند - که اعتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر  
گناهش درگذریم - شاهزاده جواب داد که من بجناب آلهی  
و در خدمت پدر سراپا تقصیرم - اما بظاهر امری که موجب  
استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب  
قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر آراشی و ناخن چینی  
ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلیٰ حضرت نظر  
بر تقدیم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه  
از حد برد - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها (که صورت  
غضب کم کم می گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزی گردید) <sup>(۲)</sup>  
مرارا ادعیه ماثوره حواله سردار خان میشد - که بشاهزاده  
برساند - که باین درد اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین <sup>(۳)</sup>  
دل مارا متوجه رعائی او گرداند - و او را از رنج مقارقت ما برهاند  
در ضمن این روزی خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن  
اختیار حضرت اسم - فرمودند بله لیکن از حضرت مالک الملک  
مارا فرمان فرمایی ملکی گردانیده - هر جا که از ظالمی بر مظلومی  
ظلم می رود امیدوار می باشد که تظلم بما خواهد برد - و بداد

اجازت یافت - و در سال بیست و هشتم بداد و غمی نواره از تغیر  
 سیف الله خان اختصاص گرفت - و چون کاردانی و دلتخواهی او  
 ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات چند  
 نیز بعهده او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت  
 نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور  
 نظر قرب گردید - و چون کردگی گنج ضمیمه کوتوایی داشت  
 در ایام محامره گلکنده از افراط باران لایق قطع بطغیان دریای  
 مانجرا و دیگر رودخانهها رسید مفقود گردید - قسط را  
 روز بازار بهم رسید - چه شهر هیدرآباد و چه اردو پراز مرده  
 بود - از گرداگرد دولتخانه پادشاهی روزانه انبار مردها را  
 کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند  
 باز شب همان هنگامه بود - در آن وقت کردگی از خان مذکور  
 تعبیر شده بهید شریف خان قنوجی تفویض یافت - و چون  
 از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیر باز رایحه  
 کار شکنی و بدخواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام  
 شده بود و درینولا خان فیروز جنگ نوشتههای او را با ابوالحسن  
 هیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید  
 و آن مظنون چون مجرم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر  
 کلانش که همراه بودند بزدان تادیب برنشانند - و اهتمام

باشند ) و چند کس از آنها از چنان محبس گریختند نام برده  
سال مذکور از صوبه بیجاپور عزل پذیرفت . سال سی و سوم  
از تغیر سردار خان بتقرر فوجداری ناندیر رایب اعتبار  
برافراخت . وقت موعود بعدم سرا در شد . پسرانش بسیار  
بودند . ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند . یکی قطب الملک  
عبدالله خان - و دوم امیرالامرا حسین علی خان - و از بقیه  
سید نجم الدین علی خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه  
سمت اندراج پذیرفته \*

### \* سردار خان \*

سردار بیگ - پسر باقی خان قلماق چپله است - که  
احوال او رقم سنج خامه گشته - مشارایه بیادری طالع در زمان  
عالمگیری مورد نوازش خسروانی گشته بمصب در خور و خطاب  
اهتمام خان درجه ناموری پیمود - هنگامی ( که رایات عالمگیری  
بصوب حشن ابدال ارتفاع پذیرفت ) داروغگی عمارت دارالخلافه  
داشت . و پس ازان بکوتوالی اردوی پادشاهی جمعیت یافتن  
رفت . و مدت ها بدین کار چه در هندوستان و چه در گذشتن  
درام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعظم مالک الملک  
کرسی نشین گردید - و چون بلده اوزنگ آبا از ظالمی بر مظلومی  
رونق آگین گشت چندین بتاسیس حصار خواهد بود - و بدان

انداخته می‌بردند برانها تاخته بعد کشش و کوشش دیوان  
مذکور را مخلصی داده همراه خود آوردن - و چون در ایام  
محاصره بیجاپور شاهزاده مذکور پیش پدر متهم بذاتخواهی  
گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر  
لازم الاتباع مدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت روح‌الله  
خان بطریق نظر بند حواله خان مزبور گردید - و رفته رفته  
بسعی او مفع جراثم دورت گرفت - و چون در ایام محاصره  
گلکنده روح‌الله خان حسب الطاب بحضور از بیجاپور رسید  
نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از  
چندے اصالة بصوبه دارمی آنجا افتخار اندرخت - سال سی  
و دوم پس از آن [ که خبر فرار راما برادر سنبها بهونسله از قلعه  
راهیریگده ( که ذوالفقار خان در محاصره داشت ) و پناه گرفتن او  
در حدود تعلقه والی مزبور بعرض رسید ] بذاتبرده فرمان رفت  
که در سراغ او دویده دستگیر سازد - و نامبرده کار بند حکم گردیده  
سه روز و سه شب ایلغار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر  
سرداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت  
ازین جهت بارمف مدور چنین خدمت سترگ در خاطر پادشاه  
نقشش درست ناشست - علاوه آنکه چون در باره اسارای مذکور  
حکم محکم عز نفاذ یافت ( که در <sup>(۲)</sup> ارک قلعه بیجاپور محبوس



داشت بخست و نکبت زندگی بسر می برد - و پیش از آن  
در حضور بتجویز آن نویین فیاض بداد رزگی داغ و تصحیح  
رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خاتان زمان هم چندی بدان  
امر می پرداخت - بوقت موعود در گذشت - برادرش کیامت  
خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز  
با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبی  
خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تمسک می نمود  
و تعصب می ورزید \*

### \* سید عبدالله خان باره \*

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه  
روح الله خان بمهم کوکن <sup>(۳)</sup> تعیین شد - سال بیست و ششم  
جلوس عالمگیری بمنصب هزاره شش صد سوار ملازم پادشاهی  
گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزاده مذکور جهت  
تنبیه ابوالحسن والی حیدرآباد دستوزی یافت - و در آن جنگ  
مصدر ترددات نمایان گشته چهره ران مردی را بکلگونه زخم  
بیاراست - روزی ( که بچنداولی اختصاص داشت - و نبرد صعب  
روان ) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم  
یمین و یسار خود را رسانید - و چون در آن روز بندر این نام  
دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمی ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بغیبت باشد (۳) نسخه [ ج ] دکن •

و پنجاه هزار سوار جمع نموده بمقابله می‌نمائیم - درین باب وثیقه  
بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقیدت و هوا خواهی ( که چنان  
خدمتی سترگ بتقدیم رسانیده ) پا در رکاب استعجال گذاشت  
و از راه دیوگده و چاندا بحیدرآباد شتافت - فی‌الواقع دولاب  
عظیم بچرخ آورده - و زمانه را طرفه خمیرمایه آشوب بدست  
می‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حوض ادهار  
بود بجائے نرسید - همین که از آمدنش شاهزاده آگهی یافت  
مکحول برخدیعت و مکیدت نموده یقین کرد که ساختگی  
خلد منزل است - جواب داد که اینجا نهال نیکوخدمتی شما  
غیر از ثمره سیاست و تعدیم بار نمی‌آرد - و سعیها آهن سرد  
کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانید اگرچه یومیه  
بقدر قوتش مقرر فرمود لیکن روبرو نطلبید \*

نازم حاکم و عفو آن پادشاه کریم الاخلاق را که آیه رحمت  
در شان اوست - و بدین وسعت مشرب و سعت بخشش  
هیچ یک از ملوک ماضیه بدو نرسید - چون خان مشارالیه بعد  
جنگ کام بخش بوساطت خانخانان برسد سلطنت جبهه سا  
گردید بصفح جرائم بر نواخته در بحالی منصب قدیم و سالیانه  
پنجاه هزار روپیه مختار کردند - او بحسب جاه پابند نوکری شده  
در عهد فرخ‌سیر بهمراهی امیرالامرا بدکن آمده بتازگی میربحری  
آندیار بدر تغویض یافت - با آنکه با سردار طرف مصاحبت

و در محاصره حصار کھیلنا از کار طلبی و کام پژوهی در مرزها  
 کام فراخ زده اخبار می آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده  
 بعطای خطاب پدر و افزونی منصب کامروائی یافته بتفویض  
 خدمت میر بحری کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان  
 بهیر توزکی مستاز گردیده - روز فتح قلعه وانکیوره زخم بذوق  
 زبور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفی مرهم بها برنواختند  
 و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسری بکار برده با ذوالفقار  
 خان امیرالامراء در آویخت - ازانجا ( که پرکاشه را در هوای  
 همسری کوه بلند شدن باطمینان باد تار و بود وجود خود را  
 پریشان ساختن است - و قطره آبی را با پهن دریا پهلوسائیدن  
 بمرج خیز فنا آبروی خویش را فرد ریختن ) دران پالغز سرپا  
 خرده گرانبار خفت و خورای پا در دامن فرار پیچید - و از  
 شوریده سزی نام و کالت شاهزاده کام بخش ( که بدعوی سلطنت  
 در حیدرآباد طبل مخالفت می گرفت ) برخود بسته براهه  
 جیستگه و راجه اجیت سنگه ( که از حضور گریخته سو فساد  
 و فتنه برداشته بودند ) پیوست - و با آنها داز و مدار نمود  
 که اگر شاهزاده از راه گزیده اراده این سمت نماید پانزده هزار  
 سوار راجپوت تا نریده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن  
 بهینت مجموعی همراه رفته در دارالخلافه بر تخت می نشانیم

## \* سیدف الله خان \* \*

در زمان عالمگیری خدمت میرزا حسن و داروغگی ایاز داشت - و مدتی بدان کار پرداخت - و بعد از بزدن سواد پادشاهی بسوزمین دکن <sup>(۲)</sup> خطاب خان <sup>(۳)</sup> سرفروزی پادشاه در سال بیست و هشتم ازان عهد موزل شده بهادر خدمت میرتوزکی امتیاز گرفت - ظاهراً در سال بیست و نهم و در خدمت حیات سپرد - در آن هنگام ( که شاه عالم بهادر از اجپور به عازب محمد اکبر (خدمت یافت ) از از پیشگاه خلافت و جهانگیری بابلاغ برخی احکام مطاع در خدمت پادشاهزاده حاضر شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزه مراجعات نمود - از سرکار داد اعطای پنج هزار (دیده) سواد کاشانی اندر خدمت - و حکم شد که مبالغ مرقومه از نقدی شاهزاده و جمع نمایند - گویا تعلیم ست ازان دستور العمل سلطنت - که نوازش پیام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکینف که ارسال از جانب اعلی باشد - پس سرگذشتش میر اسدالله مرد پرگویی بے محتاجا خالی از نشئه جزونی نبود - اما ساختگیهای بزرگ و گریز آمیخته بسیار داشت - بصورت تقصیر مرور عذاب عالمگیری گردید - بهنگام معظمه برآوردند - پس از تحصیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدنی رنگ رفته بر در آورد

هزار و سه صد سوار بمشار اليه قرار گرفت - بعد از ارتحال  
 خلد مکان با شاهزاده محمد کام بخش بعلاقه استاني ( که  
 در فن آييز اندازي داشت ) رفيق شده صاحب طبل و علم گرديد  
 و چون آن شاهزاده ديوانه و ش از تبه هوشي و بيخودي بسعايت  
 بدگويان خود غرض از برنج اموای فدريت کپش خصوص  
 احسن خان مير ملنگ ( که سرفوج و صاحب اختيار بود )  
 بد مظنه گشت و بتعذيب و عقوبت هريکي وبال و نکال  
 اندوخت سيف خان را بعلمت اخلاص مقيد نمود - و بدستاورز  
 رقعۀ او ( که در وقت آمدن حيدر آباد در جواب رستم دل  
 خان ناظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طريقۀ سلوک با همراهان  
 ولي نعمت استفادۀ (۲) ملانزم استرضای خاطر احسن خان است )  
 بحضور خود قطع فرمود - آن بيچاره هرچند بعجز ظاهر کرد ( که  
 مضمون اين رقعۀ دلالت بر هواخواهي حضرت دارد ) فايده  
 نبخشيد - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تکاشا  
 زبان برکشان - کم اصلي ست که از جانب مادر داري - بهمين  
 دست ( که بے تقصير بريدي ) تعاليم آييز اندازي نموده ام  
 آن سفاک بے باک گفت زبانش نيز بر آزند - بهمان زخمها  
 درگنشت \*

گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه دارى بهار بخش عزمت  
راند - و بعد ازان بصوبه دارى آله آباد مامور گردید - و در آنجا  
در مبادى سال بیست و هشتم سنه ( ۱۰۹۵ ) هزار و نود و پنجم  
هجری بساط هستی در نور دید - زند مشرب و یتیم وضع بود  
اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - ناصر علی با آن همه  
آزادی و استغنا مدتها بهم صحبتی او شیفتگی داشت - چنانچه  
می گوید \*

\* گفت و گوی طوطی از آئینه میخیزد علی \*

\* گر نباشد سیف خان مارا نفس در کار نیست \*

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رساله مسمی راگ درین  
( که بیشتر ترجمه مانک سوهل <sup>(۲)</sup> که نایکان سابق نوشته اند )  
نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل  
سرهند سیف آباد مکانی آباد نموده وطن خود قرار داده  
مدفن او آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلد مکان بخطاب پدر  
سر امتیاز برافراخته بفرجدارى تل کوکن و قلعه دارى اعظم نگر  
مل گانون و تهانه دارى ساتگانون امتیاز یافته - چون خدمات مذکور <sup>(۳)</sup>  
ضمیمه صوبه دارى بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر متعین شد  
بخدمات زیابست صوبه مزبور تعیین گردید - و در آغاز سال چهل  
و نهم همان خدمات از تغیر چین قلیچ خان باضافه پانصدی



زاویه نشین عزامت گشت - و در سال پنجم بتازگی مشمول آثار  
 مرحومت شده ببحالی منصب سابق چهره افروز طالع گردید  
 چون سال ششم عرمه دلکشی کشمیر از فر نزل پادشاهی  
 فیض آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان  
 منصوب شد - و از فرط کار طلبی و خدمت دوستی ایام حکومت را  
 ببطالت و بیکاری نگذرانیده یساقها برای خود بهم رسانید  
 و به نیروی پردای و دلادری ولایت آورد را ( که از دشواری راه  
 چند جا بدون نردیان عبور متعذر است - بل متعسر ) تا بیست  
 روز جنگ کفان رفته بحیطه تسخیر درآورد - و پس ازان ملک  
 کاکمت و برشال را نیز ضمیمه ممالک محروسه ساخت - و دستور  
 در اشاعت آثار اسلام و اخلاص نور مسامانی در ساحت ولایت  
 ثبت بزرگ ( که از قدیم الایام ظلمت آلود کفر و بطلان بود  
 و هیچگاه حکام آنجا سر بر بقیه اطاعت فرمانروایان اسلام نیارده )  
 تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهی بغام  
 دلدل بیمحل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستی  
 از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چند  
 از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت  
 و انقیاد استاده خطبه پادشاهی خواند - و طلا و نقره بسیار

( ۲ ) نسخه [ ب ] کل گشت و بر سال - و نسخه [ ج ] کل گشت و برشال

و در [ بعضی نسخه ] کاست



سیف خان را با اکرام خان هوالش ساختند - اتفاقاً در عین  
گرمی هنگام ستیز و آذیل فیل سوار می اسلام خان بصدمة بان  
رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته  
توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره  
معدودے قدم همت افشردہ کوششهای مردانه نمود - و پس  
ازین فتح ( که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت  
یا بجهت دیگر ) اراده کوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات  
بمیان آمد - و پس از چندے بمنصب دو هزار و پانصدی هزار  
و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد \*

و چون سال دوم دارا شکوه با پهرش سپهر شکوه بدارالخلافه  
(سید ستردن نقش هستی او باهتمام سیف خان بیعت و یکم  
ذی الحجه سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز  
دیگر سپهر شکوه را بر طبق حکم بقلعه گوالیار برده بحارسان  
آن قلعه استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معارفت نمر  
و بفرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان ( که  
به بنگاله تعیین یافته بود ) قیام ورزید - چون تذکر مزاجی و استغنائی  
فطری با نازش کار کردگی و پندار سپاهگیری داشت اعتقا  
بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهی نمی اندیشیده  
بغایر تقصیرے از نوکری برطرف شده در قصبه سرهند  
(۳)

بخشی شاهجهانی سمت - همواره در حضور پادشاهی دولت  
 بار می اندوخت - و بدوام روشناسی خود را در خور نوازش  
 می ساخت - در سال سیم <sup>۲</sup> بداروغگی تورخانه والا و منصب  
 هفتصدی مد سوار امتیاز یافت - و هنگامی ( که مهاراجه  
 جسونت با کر و فر <sup>(۲)</sup> زیاد تعیین مالوه گردید ) بر منصب او  
 باضافه مناسب افزوده بهمراهی آن عساکر متعین شد - و چون  
 راجه جسونت از جسارت و نخوت آرائی سنگ راه موکب <sup>(۳)</sup>  
 عالمگیری گشته آماده رزم و پیکار گردید و آخر الامر جمعی  
 از سران نامور را بکشتن داده ننگ فرار بر خود پهنید  
 بسیاری راه گریز سرکردند - گروهی برهنمونی بخت از خیل  
 مخالف جدا شده بتقبیل عقبه عالمگیری فایز گشتند - خان مزبور  
 ازین جماعه بود - مشمول الطاف خسروانه گشته بمنصب هزار  
 و پانصدی هفتصد سوار و خطاب سیف خان مباهی گشت  
 و در جنگ دارا شکوه تلاشهای سپاهیان نمود - بهریت اعتبار  
 مورد نوازش گردید - و بخدمت داروغگی جلو و آخته بیگی  
 امتیاز یافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگه  
 ( که سردار فوج برانغار عالمگیری بود ) از خلاف منشی  
 و گردان شده عیان بودایی خدیعت تافت و اسلام خان  
 بدخشی ( که هراول برانغار بود ) بجای او مقرر گشت

از تغیر همت خان ببخشیکری دوم و بانضمام سرشته دفتر  
والا شاهي نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاعمت خان  
بعد انداز خان در مهم یوسف زئی بکار ولی نعمت در آمد  
نامبرده با جمعیت شایسته پیشاور تعیین گشت - سال هیزدهم  
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار  
کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر  
شیخ میر خوافی در جنگ افغانه جان نثار گردید از با فوج  
گران و مصالح شایان به تنبیه آنها قرار گرفت - و بوجه  
مورد عتاب شده از منصب بر طرف گردید - بعد چنده  
بدحالی آن آب رفته بجو آورد - سال بیست و یکم چون  
(۲) آئی بیگم والده اش ( که صبیۀ میرزا شاهرخ بود ) چادر ممات  
بر رخ کشید نامدار خان او را بحضور آورده بعزایت خلعت  
از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بافتزاع جویده پور  
از دست رانهوران ( که مصدر نافرمانی بودند ) پای همت  
پیش گذاشت - سال بیست و سیوم مطابق سنه ( ۱۰۹۰ )  
هزار و نود هجری پس از امتداد بیماری طبل رحیل  
بآخرت سرا کوفت \*

### • سیف خان •

سیف الدین محمود معروف بفقیرالله پسر تربیت خان

( ۲ ) نسخه [ ب ] الی بیگم - و نسخه [ ج ] الن بیگم - یا آی بیگم باشد .

سوار و سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار و خطاب سربلند خان ساء ناموری زد - و سال سی و یکم بخدمت آخته بیگی از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه و اضافه یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان ( که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات بروی خلد مکان مفتوح ساخت ) بعد جنگ سموگده نعمت ملازمت دریافته پس از جلوس اول بفرجدارچی مذکور دستوری پذیرفت سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرمایه بلند رتبیگی اندوخت - سال نهم همراه سلطان محمد معظم ( که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران سمیت دارالملک کابل مرخص گردیده بود ) دامن عقیدت بر کمر همیت زد - سال دهم همراه شاهزاده مذکور ( که به بندوبست صوبجات دکن مجاز شده ) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم از انجا آمده سرارادت بر هند سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزاده مذکور بعضی حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهی رسیده و نواب بائی والده ماجده او بنابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان برای رسانیدن بائی مذکوره مقرر گشت - پس از معاونت بخدمت قوش بیگی از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داری اکبر آباد از تغیر نامدار خان و پستر

مرصع با علانۀ مروارید و اسپ عراقی و فیل خاصه و از اصل  
 و اضافه بمنصب پنج‌هزاری پنج‌هزار سوار از انجماه یک‌هزار سوار  
 دو اسپه سه اسپه رایت امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معاودت  
 موکب پادشاهی از کشمیر بلاهور حسب الطلب خود را بحضور  
 رسانید - و بعد چندی رخصت تعلقه مزبور یافت - سال  
هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جریده پدایه سریر دولت  
 رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود  
سال یازدهم از انجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجه  
 از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال  
سیزدهم مطابق سنه ( ۱۰۸۰ ) هزار و هشتاد و هجری داعی  
 حق را لبیک گفت - چون لاولد بود برادر زادهایش پسران  
 شیخ میرخوافی بخلاص تعزیت از ماتم برآمدند \*

### \* مریدان خان خواجه رحمت الله \*

همشیره زاده نجابت خان میرزا شجاع است - بمراعات  
 خاندانش بمنصب درخور سرفرازی یافته پایۀ روشناسی در پیشگاه  
 فردوس آشیانی داشت - سال بیست و پنجم بخندمت  
 میرتوزکی چهرۀ عزت برافروخت - سال بیست و ششم همراه  
 پادشاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار تعیین گردید - سال بیست  
و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاره دو صد و پنجاه سوار  
 لوای اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافه صد و پنجاه

## \* سید امیر خان خوافی \*

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان بعد جنگ اول داراشکوه از اکبر آباد جانب شاهجهان آباد عزیمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را ( که آثار زیاده سری از جبین حالش لایح بود ) اسیر ساخته بقلعه شاهجهان آباد فرستان بذابر مزید اعتماد از بتفویض قلعه داری آنجا و عزایت خلعت و اسب و خطاب امیر خان و انعام هفت هزار روبیه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار مهابی گشت و سال اول جالس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعه گوالیار رسانیده بموکب پادشاهی پیوست - و چون در جنگ نواحی اجمیر شیخ میر بکار پادشاهی درآمد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار طبل بلند و تبکی نواخت سال سیوم با فوج شایسته بتادیمپ راه کرن زمیندار بیکانیر ( که در عهد اعلیٰ حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام رو داد قضایای منازعت فیما بین خلد مکان و داراشکوه بیحکم از دکن برخاسته بوطن<sup>(۲)</sup> فرو کش کرده بود ) نامزد گشت - پس از وصول بخدود بیکانیر راه مذکور را ( که بقدم اعتذار پیش او آمده بود ) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه داری کابل از تغیر مهابت خان و عطای خلعت و شمشیر خاصه و جمدهر

سنه ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت هجری. مردانه جان در کار

پادشاهی در باخت \*

\* سید عزت خان عبدالرزاق گیلانی (۲)

ابتدا با محمد دارا شکوه توسل داشت - سال سیم  
جلوس فردوس آشیانی حسب التماس شاهزاده مذکور بخطاب  
عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور صوبه ملتان می پرداخت  
سال سی و یکم از تغیر بهادر خان بحراست دارالسلطنه لاهور  
چهره عزت برافروخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکبر آباد  
از عالمگیر پادشاه منہزم گردیده بلاهور شتافت و درانجا هم  
پای او قایم نمانده بملتان رفت او نیز همپائی گزید - و چون  
شاهزاده مذکور استقلال از دست داد، راه بهکر در پیش گرفت  
او از وفات تضاف ورزیده پس از وصول موکب عالمگیری  
بملازمت پیوست - و بمنصب سه هزار پانصد سوار چهره  
عزت برافروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهی رکاب  
پادشاهی سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر سنجر خان  
بفوجداری بهکر لوای احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه داری  
تقمه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزار و پانصدی دو هزار سوار سرمایه مباحثات اندروخت  
(۳)

تتمه احوالش بنظر نرسیده \*

(۲) نسخه [ ج ] بدست و مایوم (۳) نسخه [ ج ] سه هزار و دو هزار و

جانب بسمت کام جلالت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر  
 تردد شده بازویش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست  
 و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مرقوم بهم مسطور دامن  
 همت بر کمر زد - و بمرحمت خلعت و اسب با زین نقره  
 مباهیه گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیضا  
 مسطور طی مصافقت نمود - سال بیست و نهم بفوجداری  
 ایرج بهاندیر و شاهزاده پور مضاف مستقر الخلافه محال خالصه  
 ( که بغیر نارسائی نجات خان ویران شده بود - و سه کرب  
 و چهل لک دام جمع آنست ) سرفرازی یافت - پس از آنکه  
 امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا (اجه  
 جیسنکه ) که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور  
 داشت ) آمده بملازمت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان  
 برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت  
 و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعیین پذیرفت  
 و اواخر سال دوم چون فیروز میواتی بخطاب خانی ممتاز شد  
 ار بخطاب سید اختصاص خان ناموری اندوخت - مدت  
 بتهانه داری گواهی مضاف صوبه بنگاله ( که بر سرحد ملک  
 آشام واقع شده ) می پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان ( که  
 آشامیان دیونهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخی نمودند )  
 چون مدد هم نرسید خان مرزور داد دلادری داده مطابق



خویش ( که مآثوف و مشغوف خاطرش بود ) (خصت یافته دیگر پا ازان مملکت بیرون نگذاشت - برگفته لوه گانون مضاف ناندیر در جاگیر داشت - موضع ازان بلوئی نام<sup>(۲)</sup> را وطن اختیار نموده باحداث مسجد عالی و ابنیه رفیعہ مزین تمام بر قصبات دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سی چهل سال درین دولت ابد مدت بسر برد - هر چند مصدر کار نمایان نشد اسا از رتبه هم یافتاد - همواره در دکن در ایام اعلیٰ حضرت بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزاده مذکور باراده جنگ دارا شکوه رکضت فرمود او را بوالا پایۀ منصب پنجهزاری بر نواخته با وصف مبالغه خان مذکور در رفاقت و همراهی بمومئی دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیری میرزا راجه جیسنگه ناظم دکن بذهب و غارت مملکت بیجاپور سئالش نمود قلعه مذکور<sup>(۳)</sup> پیرا ( که بر کز دریا ای بهیمر و از بیجاپور شازده کوه جریبی واقع است ) بتلاش نینو سر لشکر سیوا متذرع گردید - میرزا راجه اودیسنگه بهدوریه را بحراست قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته پیش شتافت \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] بلوری ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] منزل سرا - با

از قلاع نامی آندیار (ست) وجهه همت ساخت چون نزدیکی  
 قصبه پیوست خان مذکور میان قصبه و قلعه صف آراسته<sup>(۲)</sup>  
 و آلات آتشبازی پیش (و چیده مستعد نبرد بود) از روی  
 تهور حمله آورد - و عرصه بیکار از توپ و تفنگ باای قلعه  
 و آتشبازی پائین بر جوانمردان نبردکار نمودار کرد نار  
 گشت - خاندوران و همراهانش داد مری و مردانگی داده  
 بسیاری از مقاهیر را بذهاخانه عدم روان گردانید - و چندی  
 ( که اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود ) بپامردی  
 فرار جان به سلامت بودند - سرافراز خان اموال و اسباب برتافته  
 با معدودی بلشکر نظام شاهیه ( که مقرب خان و بهلول  
 خان با اتفاق رندوله خان عادلخانی بآهنگ کومک قریب قلعه  
 (سیده بودند) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهی  
 درآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت  
 ضبط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام ( که مقرب  
 خان مخاطب برستم خان دکنی سپاه سالار نظام شاهیه  
 برهنمونی بخت بیدار اختیار بزدگی درگاه والا نمود ) خان  
 مذکور نیز ناصیه التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت برافروخته  
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سرافرازی یافت - و در  
 رکاب اعلی حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیناتی زاد و بوم

دارا شکوه سرگرم بود - سال بیست و سیوم بالتماس شاهزاده  
 مذکور حصول ملازمت اعلیٰ حضرت نمود - بنوکری پادشاهی  
 امتیاز یافته بمنصب دو هزار و سوار افتخار اندوخت  
 سال بیست و پنجم باضافه پانصدی و عذایت علم مباحات  
 پذیرفته همراه شاهزاده متحده اورنگ زیب بهادر ( که دفعه دوم  
 بیساق قندهار مامور شده ) تعیین گردید - سال بیست و ششم  
 با شاهزاده دارا شکوه باز بهمم مسطور شکافت - از پادشاه نامه  
 معلوم میشود که تا سال سییم زند بود - احوال آید هیچ  
 مستفاد نگردید - مگر از روی عالمگیر نامه بدریافت می آید  
 که در بیساق آشام با معظم خان خاننجانان بود \*

### « سرفراز خان دکنی »

(۲)  
 در دود و نسب از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسب  
 قریش است - اسلاف او از مدینه منوره بدیار دکن آمد  
 بعد نصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گردید  
 مشارالیه بدستگیری بخش ارجمند بخطاب سرفراز خانی  
 پایه اوزای امارت گشته فرق ناموری برافراخت - و بعد از  
 ملک عزیز بسوداری و سرفوجی رسید - سر لشکر ملک تلنگانه  
 گردید - چون نصیری خان خاندوران در سال چهارم جلوس  
 فردوس آشنایی تسخیر قلعه قندهار ( که بمذامت و دشوار کشائی

نامور شد - پشور و جیہ الدین خان بقلعہ داری ارک آنجا  
 سرفرازی یافت - اتفاقاً ناسرداران رام راجہ ( کہ سید عبداللہ  
 خان در صوبہ داری خویش تیزبائی بکار بردہ دستگیر نمودہ  
 بموجب حکم والا در قلعہ ارک محبوس بودند ) شبہ ہندو وار  
 و بہرجی و چندے دیگر ناسردار از چنان محبہ ( کہ عقل  
 بدر رفتن بجز ساخت با محافظان باور نکند ) گریختند  
 خان مزبور با پسر بکمی مناصب معاتب شد - و بعد ازان  
 بیساق چنچی تعیین گشت - ہر چند بقدر نام و نشان ساز  
 و سامان نداشت و ہمیشہ زیر بار سبندی بودے و دوش خود را  
 گرانبار مساعدہ سرکار والا داشتے اما خالی از دماغ و پندار  
 نبود - روزے [ کہ پادشاہزادہ محمد کام بخش با جملة الملک  
 اسد خان بنواحی چنچی (سید و ذوالفقار خان نصرت جنگ ) کہ  
 از سابق محاصرہ آن داشت ) مراسم استقبال بجا آورد ] شاہزادہ  
 بدیوان نشست - و جماعۃ الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان  
 دکنی را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور ( کہ نظر بہ چشمی  
 نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظہور آمد ) رنجیدہ  
 از دیوان برآمد - و باز نفرت - تاریخ فوٹش بنظر نیامد \*

(۲)  
 سبیل سنگھہ میسودیہ \*

نبیرہ رانا امر سنگھہ است - چندے بملازم پیشگی شاہزادہ

از رزم شاه شجاع ( که مشهور بجنگ کهجوه است ) احوالش  
بنظر نیامده - و نامش نه در جریده ادبیا و نه در ذیل اموات  
ثبت است .

اما سید منور ( که ملتزم پرستاری حضور بود ) در جنگ  
خارا شکوه در قوچ جرانغار او ( که جمیع سادات و اهل جاو  
همان جانب معین بودند ) قرار داشت - در عهد خلد مکان  
خطاب خانیه یافته متعین دکن گشت - و بهمراتبی راجه جیستگه  
( که در صهم سیوا و ناخمت و تالان ولایت بیجاپور میسای  
جمیله بظهور رسانیده ) بکرات با مخالفان آویخته نوای غلبه  
و استیلا برافراخت - و پس ازان بهحضور رسیده در سال دهم  
در ساک همراهان پادشاهزاده محمد معظم ( که بنظم دکن  
اختصاص گرفته بود ) انتظام یافت - و پستو جبهه سای  
آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجدارئی گوالیار نامور  
شد - و در سال بیست و یکم از تغیر سببکون بدیله بفوجدارئی  
( ۲ ) راتنه مهویه و جلال پور کهندوسه شتافت - و چندک بصوبه دارئی  
اکبرآباد پرداخته بهسبب نزدیکی و قاکه شهر متهم بهبد عملی  
شده بپای عزل آمد - زمانه بهتفاظت برهانپور رخصت یافت  
و پس ازان بخطاب لشکر خان درجه ناموزی پیمون - در سال  
سی و دوم بایالت بیجاپور از تغیر سید عبدالله خان باره  
( ۳ )

خانجهان مرحوم بحراست قاعه دارالسلطنه معین گردانید  
 پس از معارفت ( که نهضت بجانب آگره واقع شد ) حراست  
 مذکور بسان سابق بهر دو تفویض یافت - و چون سال بیست  
 و دوم باز رایات پادشاهی بسمت کابل انتهای نمود میانت  
 بلده لاهور بآن نونهالان چمن سیانت مفوض گردید \*

و چون بپایه رشد و تمیز برآمدند بحتکم والا قطاره زن بساق  
 گشتند - سال سیم چون فوجی از حضور بباشایتمی میرجهاء  
 بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد اوزنگ زبب بهادر  
 ناظم دکن تعیین گردید سید شیر زمان نیز دستوری یافت  
 و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغرای اعلی حضرت  
 پرداخته بر هر طلب عساکر کوهکی آورد - بسیاری از امرا  
 و منصبداران بے رخصت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان  
 هر کردند - مگر معدودی از سعادت منشی و بختمذبی  
 دست اعتصام بفتراک بزدگی شاهی استوار نموده از ( فتن  
 حضور قعاع و وزیددن - مشارالیه ازان جماء بود - در همان  
 قرب ایام پادشاهزاده بانترجاع سلطنت رایت عزیمت بوافراشت  
 پس از عبور دریای نریده بافزایش منصب و خطاب  
 مظفر خان ( که نخست پدرش بدین نام مخاطب بود )  
 مفتخر و مباہی گردید - و در معارک و غا و مهالک هیجا  
 در هراولی سرآمد ثابت قدمان جان سپار بود - اما پس

( ۲ )  
پسر کلانش میر فیض الله نام داشت - سال اول جلوس عالمگیری  
بخطاب فیض الله خان سر بلند گردیده بداروغگی جواهرخانه  
می پرداخت - دستر بتعلقه میر تهریزی سر برافراخت - سال  
دوازدهم [ که دلداد ولد الف خان محمد طاهر نبیره دولت  
خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقت ( که پادشاه  
در خاص و عام نشسته بود ) در افتادگی نمود ] او بچالاکی  
چوبه بر سرش زد - پس ازان بوجه معاتب گشته از منصب  
افتاد - سال بیستم ببدالی منصب تعیینات بنگاله شد - بعد  
چند سال دران صوبه نوکری بزمحمد خان اودا کشت \*

### \* سید مظفر خان باره و سید لشکر خان باره \*

پسران سید خانبهان شاهجهانی اند - در اوان فوت پدر هر دو  
سید شیر زمان و سید منور صغر سن داشته اند - برادر کلان  
سید منصور توهی بخود راه داده از درگاه پادشاهی روگردان شد  
اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصه ( که بران خان متوفی داشت )  
هر یک ازان دو خود سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب  
هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار بر نواختند - و مقصدی  
مهمات هر کدام از حضور تعیین گردید - و چون سال بیستم  
موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دارالملک کابل  
رخصت نمود آن هر دو جوان حدیث السن را با سید علی خورشید

چهار صوبه دکن ورق افتخار برافراخت ( او از اهل و اشرافه  
 بمنصب در هزاره پانصد سوار سرباندي بافرو ۵۰ سوار برادر  
 تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلمه داری دولت آباد  
 از تغیر برقمیراج نخل آرزویش بار آورد - و سال بیست و یکم  
 بافرزنی دو صد سوار و پس از فوت برادر باغافه پانصدی  
 ۵۰ صد سوار و استقلال میانیت قلمه داری مذکور برقرار آمد  
 سال بیست و دوم از آنجا معزل شده باستلام عتبه خلافت  
 پرداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیکری دوم و از اهل  
 و اضافه بمنصب ۵۰ هزاره<sup>(۲)</sup> سوار چمن آرزویش گل گل  
 شکفت - سال بیست و چهارم باغافه پانصد سوار و خراست نامه  
 مستقر الخلافه از تغیر بافی خان برخواخته آمد - سال بیست  
 و نهم از آنجا تغیر گردیده سال سییم بتقرر قلمه داری دارالخلافه  
 عرصه اعتبار پیمود - و پس از آن ( که مسند سلطنت بحکمرانی  
 خلد مکان تعلق گرفت ) سال اول هنگامه ( که بعزیمت تعائب  
 داراشکوه موکب پادشاهی نزدیک دارالخلافه رسید ) او بنظم  
 مهمات آنجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار  
 و شصت و نه هجری باجل طبعی ایام زندگیش بآخر رسید  
 فضل الله خان پسرش با برادر زاده هفی خان و عبدالرحیم<sup>(۳)</sup>  
 خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بشاعت تعزیمت آبرو یافتند



گشته پستری بقلعه داری چنانچه از تغیر خواص خان کام دل  
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده \*

### \* سعادت خان \*

پور ظفر خان بن زین خان کوه - که احوال هردو جدا جدا  
درین نسخه زیست تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد  
جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سرفرازی  
داشته در سلک تعیناتیان صوبه کابل منتظم بود - سال پنجم  
جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هزار سوار رایت کامرانی برافراشت - سال نهم باضافه دو صد  
سوار و سال دهم بافزونیه سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات  
مساوی گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه بیایه دو هزار  
هزار و پانصد سوار مرتقی گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده  
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ  
بقلعه داری ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عیایت نقاره  
بلذ آوازه گردید - پستری حسب تجویز جملة الملک سعدالله خان  
بفزونیه پانصدی کامیابی اندوخت - و در حراست ترمذ شبیه  
( که سبحان قلی خان حاکم بخارا گروه اوزبک و المان را  
فراهم نموده شبخون بر قلعه مذکور آورد ) از مهتابها فروخته  
با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

( که بدیده دري و عاقبت بيني از مرافقت او (تم بهبود بر او حقه حالش نمیدید - و بوی خیر از ارضاءش نمی شنید ) مفارقت گزیده احرام سده عالمگیری بسته (هگرای مقصد شد - هنگامی که موکب عالمگیری در تعاتب دارا شکوه هنوز از آب بیاغ گذشته بود ) سعادت اندوز تعبیل عتبه سلطنت گشته ظلمت زدای چهره طالع گردید - و در همان دو سه روز از یادی بخت نیک فرجام بصوبداری برار از تغیر حمام الدین خان و خطاب اختصاص خانی سرمایه افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش برجامع اوراق ظاهر نشد - که بهجا انجامید \*

### \* سید شجاعت خان بهادر بهکری \*

پسر سید لطف <sup>(۲)</sup> عالی بهکری ست - که سال هشتم جلوس خردوس آشیانی بفوجداری میان دو آب چهره امتیاز برافروخته سال شازدهم بحراست قلعه کانگه تعیین گردیده سال بیست و هفتم بنابر کبر سن او را از نوکری معاف داشته چهار لک دام از پرگنه فریدآباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت و چون سلطنت بوجود خالد • کان زیب و زینت گرفت او احراز ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در رکاب پادشاهی بود - سال دوم بخطاب شجاعت خان نامور

و اختلال بر شیشه خانه جمعیت و افتدادر دارا شکوه افغان یعنی  
بعد صف آرایی و قتال با عساکر عالمگیری شکست ( که مرکز صورت  
جبر آن در آئینه خیالش نیست ) روان [ سلیمان شکوه  
( که پس از اداره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک  
پدر شتابان میروست ) ازین آگهی پیران کار خود گشته بآله آبان  
هرگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس گذارش برآراسمت  
هر فرقه ازان مصاحبت می اندیشید - اما از وحشت زنگی مرابدين  
کسی وجهی همت نمیگشت - تا آنکه سادات بارهه ( که عمدت  
لشکر و متوطن میان دو آب بودند ) اصرار ورزیدند - که  
بسمت چاندپور مدینه رفته ازانجا سرے بنواهی پرنیه  
و سهارنپور باید کشید - و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور  
پیر پیوست - بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهی گشت  
تا آنکه از لکنؤ گذشت جمعی بر سر کورچی پرگنه مدینه ( که باطاع  
پیغم صاعب تعلق داشت ) دوستان - که آنچه زر بتحصیل  
رسانیده باشد ازو بپرسیدند - او در خانه خون متحصن شده  
همدفعیت و ممانعت مهیا گشت - لشکریان باشاره سلیمان شکوه  
پورش نموده بر سر اعلی و عیالش ریختند - و او را با پسرش  
دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدی و تجاوز  
همال و ناموس او و دیگر سکن آن پرگنه دراز کرده باسر  
و نهیب پوراحتند - در خلال این حال سپید صلابت خان

بیست و پنجم بعطای عالم و سال بیست و هفتم بافاضة  
مکرر بمنصب در هزار و پانصد هزار و عذایت نقاره  
کامیاب گردید . در سال سیم انوپ سنگیه رسیدن دار باند و ( ۲ )  
( که سرحد آن پیوسته بصوبه آله آباد است ) مستمال ساخته و همراه  
خود بتقبیل ساحت جهانبانی مفتخر گردانید . او بر ممنوعی  
خان مؤبر اختیار بندگی درگاه داد نمود . چون در آخر سال  
سی و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جوار  
بر سر شاهزاده شجاع ( که باستماع عارضة اعلى حضرت  
از بنکاله بالشمکر گران بقصد اکبر آباد روانه شده - و هر چند  
وکیلش از اعداد صحت مزاج پادشاهی می نوشت از محمول  
بر سازش مهین برادر نموده نگاشته او را ( زنی نمی نهاد )  
تعیین گردید سوامی سوان و سرداران پادشاهی ( که کمکی قرار  
یافته بودند ) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را  
( که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم  
ساخته بود ) بے آنکه در صلاح حال و مال خویش نظریه مصدیم  
گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید مالابیت  
خان را با جمعی از سادات باره ( که عده های او بودند  
و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت ) نیز تعیین  
نمود - و پس ازان [ که از نیرنگی سپهر بوقامون سنگ تفرقه

برافروخت - و پس از جنگ سموگنده چون موکب عالمگیری  
در فزای مستقر الخلافه رسید او حسب الحکم<sup>(۲)</sup> با فاضل خان  
میر سامان در بار پیش خلد مکان آمد و زنت نمود - و منشور  
یادشاهی و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر ( که عذایت  
شده بود ) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در اوائل  
سلطنت پادشاه مزبور چون مصادرات از تغیر او بمیرک شیخ هروی  
مقرر شد او ساله چند بانزوا گذرانیده آنجهانی گشت \*

\* سید صلاحیت خان باره \*

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید  
بایزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوندایی وال مشهور  
است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال  
و اقربان اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم  
به نیابت شاهزاده بصیانت صوبه پنجاب مقرر گشته از اصل  
و اضافه بمذنب در هزاره ی چهارم صوبه پنجاب مقرر گشته از اصل  
و بمرحمت فیل سرفرازی یافت - و در همین سال بتجویز  
شاهزاده به نیابت صوبه آله آباد فرق عزت برافراخته از پیشگاه  
خلافت خلعت رخصت پوشید - و مدتی در پند و بست  
آن صوبه کوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بیشتر  
رمیدگان صحرای خود سری را بپالهنک انقیاد بر بست - سال

( باب العین ) [ ۴۵۶ ] ( مأثور الامرا )  
 رسیده در امت بار یابی یافت - و پستور بعطای اسپ مباحی  
 گشته (خصمت انصراف پذیرفت - پس ازان ) که مسند  
 حکمرانی به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزارها با برادران  
 دست داد ) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محاربات  
 ( که میان حدود بنگاله روداد ) سرگرم سربازی و جان سپاری  
 بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت  
 ( که جز ده نفر سادات باره و درازده نفر مغول کس  
 نمانده بود ) داد رفاقت داده همپائی گزید - و دران ملک شتافته  
 مفقود الاثر گردید \*

### \* سید هدایت الله صدر \*

پسر سید احمد قادری ست - که در عهد جنت مکانی  
 بصدارت کل می پرداخت - سال بیستم جاوس فردوس آشیانی  
 چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود از انجا [ که سلوک شایسته  
 سید هدایت الله ( که دران ایام دیوانی قندهار داشت ) مکرر  
 بعرض پادشاهی رسیده بود ] از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات  
 صد سوار برنواخته او را ببارگاه ساطانی طلب فرمود - سال  
 بیست و یکم در امت بار اندوخته بعزایت خلعت صدارت و اضافه  
 پانصدی صد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم  
 بافرونی پانصدی کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل  
 و اضافه بمنصب ده هزار و پانصدی دو صد سوار چهره مباحات

سال اول بیدکاری منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان  
 به سمت کابل جهت مدافعه نذر محمد خان حاکم بلخ ( که در  
 نواح مویده مزبور عام فساد برافراشته بود ) تعیین گردید - سال  
 سیوم بعلای خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی دویمست  
 سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بلخجات پراز  
 نامزد شد - سال ششم در رکب پادشاهزاده محمد شجاع  
 بهم پرینده شتافت - شاهزاده او را با پانصد سوار بیستم  
 تهاه جهت محافظت راه در جالند پور گذاشت - <sup>هشتم</sup>  
 در هنگام معارفت از لاهور در <sup>در</sup> بمستقر الخلافه با اتفاق اسلام خان  
<sup>پستو</sup> تنبیه مفسدان میان دو آب گام عقیدت برداشت - پستو  
 با شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که به پشتگرمی افواج  
 متعینه بمالش ججهار سنگه بنادیده تعیین شده بود ) همراهی  
 گزید - سال نهم در ایامی ( که ملک دکن نویت دوم مقر لشکر  
 پادشاهی شد ) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله  
 و تخریب ملک عادلخانیه بتعیناتی خان زمان بهادر اختصاص  
 گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هزار  
 سوار چهره عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده  
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان  
 بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال  
 بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زین الدین به پیشگاه سلطنت

و هشتم باضافه پانصدی ذات و عنایت جواهر بقیعت ده هزار  
روپیه درجه اعتلا پیمود - سال بیست و نهم برای شادی صبیّه او  
( که بمهاراجه جسونت سنگه مقرر شده بود ) رخصت متعرا  
یافت - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
هزار سوار ترقی یافته نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
بصوب دکن رفت - و در جنگ عادلخانیّه چون کار بر راجه  
رایسنگه سیوریّه تنگ شد از پیاده شده بزد و خورد پرداخت  
و در جنگ سموگده بهرادی دارا شکوه جا داشت - پس از آن  
بموکب عالمگیری پیوسته در جنگ شجاع و مبارکه دوم دارا شکوه  
همراه پادشاه بود - پستتر تعینات دکن شده سال دهم همراه  
راجه رام سنگه کچهوا بهیم آشامیان لوی عزیمت  
افراخت - سال دوازدهم با اتفاق صف شکن خان ( که بفرجدارئی  
متعرا مقرر شده ) تعینات گردید - و بوقت موعود جام  
ممانت چشید \*

### \* سید عالم بارهه \*

برادر سید هزبر خان است - که احوالش درین نامه نثارش  
پذیرفته - نامبرده در عهد جنگ مکنی ابتدا بمنصب درخور<sup>(۳)</sup>  
سفررازی یافته تا آخر عهد پادشاه مذکور بپایه هزار و پانصدی  
ششصد سوار مرتقی گشته پس از جاوس فردوس آشیانی



پذيرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور به سمت قلعه مزبور  
 دستوري يافت - سال بيست و ششم نوبت سيوم همراه شاهزاده  
 دوا شكو به مهم مرقوم نامزد شد - سال بيست و نهم چون  
 طوی مهاراجه جهونمت سنگه با برادرزاده او قرار يافته بود  
 بمتهرا رخصت پذيرفت - سال سيم همراه معظم خان نزد شاهزاده  
 اورنگ زيب بهادر بصوب دکن گام سعي فراخ زد - و در جنگ  
 عادل خانیه گردن نمايان بظهور آورد - پس ازان بحضور رفته  
 همراه مهاراجه جهونمت سنگه بمالوه رسيد - و روز جنگ  
 شاهزاده مرقوم با راجپوتيه مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت  
 و هشت هجري بکار آمد - پهرش فتح سنگه نام در ذيل  
 منصبداران بود - دومين نوکری رانا گذاشته سال بيست  
 و يكم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدي چهار صد سوار  
 لواي بختمندي افراشت - سال بيست و دوم از اصل و اضافه  
 بمنصب هزارتي پانصد سوار اعتبار اندوخته همراه شاهزاده  
 محمد اورنگ زيب بهادر بصوب قندهار گام فديريت بر نهاد  
 سال بيست و سيوم باضافه پانصدي و سال بيست و پنجم باضافه  
 در صد سوار گام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور  
 بمهم مسطور قدم جلالت بروكشان - سال بيست و ششم از اصل  
 و اضافه بمنصب دو هزارتي هشتصد سوار و سال بيست و هفتم  
 باضافه در صد سوار چهره عزت را آرايش داد - سال بيست

ازان بهمراهی شاهزاده مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگه  
و روز صف آرائی دارا شکوه مورد ترداد گشته باضافه منصب  
و خطاب خانی ترقی نمود - و چون شاهزاده کوتاه اندیش  
بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشارالیه بمنصب  
سه هزاره هزار و پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت  
و بهمراهی خلیل الله خان ( که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا  
تعیین شده بود ) ( خصمت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید  
و چه وقت پیمانۀ حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت \*

### \* سجان سنگه \*

( ۲ )

و بیرمیدو هر دو پسران سورجمل سیودیۀ دومین پور رانا  
امرسنگه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس  
فردوس آشیانی بپایۀ هشتصدی سه صد سوار رسیده سال  
هفدهم بمنصب هزاره چهار صد سوار نوازش یافت - سال  
هیزدهم باضافه صد سوار کاهرانی اندوخت - سال نوزدهم  
همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان مامور  
گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار  
و پانصدی هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد  
اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - سال بیست و پنجم  
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره هشتصد سوار اختصاص

هنگامی ( که بیساق باخ میرفت ) اگرچه از حبس نجات یافت  
 اما شاهزاده سپردند - که در سالک ملازمان خود منسلک ساخته  
 بداخ ببرند - بعد ازان پالغز او بصفی مقرون گشته ببحالی  
 منصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان  
 سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات ( که هر یک مستوجب  
 نکال و عقوبت بود ) می گشت - و از پیشگاه خلافت نظر  
 بر خدمات پدرش انماض و اعراض مبذول میشد \*

دران وقت ( که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبه گجرات  
 دستوری یافت ) او را همراه کردند - که از انجا بمکه معظمه رفته  
 استعفا می گزید خود نماید - شاید که از میامن آن از کردن  
 نایبندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر  
 معادرت نموده چون آثار ضراحت و ندامت از ناصیه خالش  
 پیدا بود بر طبق التماس شاهزاده مذکور بمنصب هزاری  
 چهار صد سوار بر نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و بعد

ازان گروه بخله ظن ( که لامکاله بجانب رطن رفته باشد )  
 بر اثرش سرهند ریه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر  
 شتافته هرجا آن خرد تپاه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد  
 و پیش ازان ظاهر شد که بسوی الکهی جنگل گریخته بدست  
 کردی آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر قوزک  
 یا جمعی از یساولان بآوردن او تعیین شد - چون کردی مذکور  
 از نصبت بنوت خانجهان ( که رکن رکیں سلطنت بود ) بران  
 بی هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تنگ نگرفته بود  
 پیش از رسیدن شفیع الله فرار نمود - مشارالیه یانجا رفته  
 کردی مذکور را بجهت غفلت ( که ازو بر روی کار آمد ) بغضب  
 پادشاهی ( که نمونه قهر الهی است ) تهدید نمود - او بعم  
 خود کردی پرگنه تهاره <sup>(۲)</sup> بسرعت سریع نوشتم - که اگر آن  
 بی سرو پا بدان جانب سر کشیده باشد مراسم جد و جهد  
 بیکار برده بدست آورد - والا عرض و جان او در مقام تلف است  
 او بعد از تک و دو بسیار بوسیله پی شناسان دریافت - که  
 آن بیراهه رو از نواحی تهاره بجانب سرهند شتافته - خود هم  
 باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ ( که تا سرهند سراغ  
 نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکوئیده سگال متوقف نبود )  
 ورخوده یا اتفاق ابواب جستجو برکشادند - و پیش از پرس

می کوشید - و در اخذ وجوه سرکار پادشاهی روانه دار نبود  
که بر عمل و رعایا حیف و میاء رود - هندوستان در وقت  
وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود  
اما شکایت او پیش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقی  
گذرانید - و القاب او علامی فهمی جمله الملک مقرر گشت  
و بمنتهای مراتب فایز شده برحمت حق پیوست - و نام نیکو  
یادگار گذاشت - از اولادش هر که نام آدر شده احوالش جداگانه  
نوکرین کاک اخبار سنج گشته \*

\* نکته \* دیانت امریست محمود - و پاس نمک  
شیوه ایست مستحسن - اما در معاملات آقا ( که با غربا افتد )  
پاس اینها داشتن اهم دولتخواهیست - چه اگر درینصورت  
بکل نقصان رسد نسبت بار جزئی خواهد بود - و بجز نظر  
بحال او کلی نقصان جز مثر نقصان کل است - فتأمل \*

\* سید منصور خان بارهه \*

پسر کلان سید خانجهان شاهجهانیست - جوان صاحب  
مذنب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر  
وایسین رخت زندگی بر بهمت مقارن فوت او بے ظهور بائے  
بتخیلات باطله و توهمات لاطیله سر بصحرا زده آواره دشت قرار  
گردید - اعلیٰ حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمعه  
( ۲ ) نسخه [ ج ] رو ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و جز نظر بحال او کل و نقصان \*

شایسته بتخریب قلعه چتور روانه فرمود - او درانجا (سیده بتخریب زراعات تعلقه رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم بنابر عارضه ( که از تذاول دواى توانج برو طاري شده بود و تا اشتداد نداشت بضابطه معهود بدربار مي آمد - و بکارهای متعلقه مي پرداخت ) آخر بهسبب غلبه ناتواني خانه نشين گرديد - پادشاه بعيادت او رفته بر مراسم قدرداني افزود - و او بيست و دوم جمادى الثاني سنه ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت و شش هجري بگلشن بقا خراميد - پادشاه باستماع اين واقعه چشم را اشکبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن يازده سالگي بخلعت و منصب هفت صدي در صد سوار امتياز پذيرفت و باقي پسران و وابسته های او بيوميه و يار محمد همشيره زاده او بمنصب سه صدي شصت سوار و جمعه کثير از نوکرانش بمناصب مناسب سرفرازي يافتند - ازانجمله عبدالذبي نوکر صاحب مدار جاگير او بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافتخار بر افراخت - که در عهد خلد مکن فوجدار متعرا شده نقش عملداري از قرار واقع کرد - و در يک از جنگها بزخم تفنگ درگذشت - مسجد متعرا بنا نهاده اوسمت \*

سعد الله خان با حليه علم بحسن خلق و تواضع اتصاف

داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براستي و ديانيت

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه  
 پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعیین  
 یافت . پادشاهزاده از ملتان براه راست ( که عبارت از گذار  
 دریای سنده و ججه و چتالی و فرشنج و قندهار باشد  
 و بحساب جریب یک صد و شصت کرده می شود ) متوجه  
 گردید . و از راه کابل و غزنین ( که ازین راه از لاهور تا قندهار  
 دو صد و هفتاد و پنج کرده می شود ) روانه شد . و پس  
 از وصول دران هرحد در گرد گرفتن قلعه و درانیدن نقبها  
 انواع سعی و تردد بظهور آورد . چون تسخیر آن مکان صورت  
 تبسمت سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده  
 دولت بار اندوخت \*

سال بیست و هشتم چون بمسامع ضروری رسید [ که رانا  
 راجسنگه پسر رانا جگت سنگه ( با آنکه قرار داد از وقت  
 حاصل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت مکانی را باستصواب  
 اعلیٰ حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم  
 قلعه چتور نپردازد ) به تیاری بعضی دروازا و یکان برج پرداخته ]  
 بظاہر آن خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی  
 ( رحمه الله علیه ) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

( ۲ ) نسخه [ ب ] جینالی - و در [ بعضی جا ] چنالی یا جینالی باشد

( ۳ ) نسخه [ ج ] فرشنج \*

معارذت ازانجا نوشتجات خواص خان قاعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بهمن متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفی بجانب قندهار (سید) او ( که بذابر سرانجام کارهای دیوانی در دار الخلافه مانده بود ) حسب الطلب بحضور آمد - و در هزار سوار دیگر از تابینان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوری یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین مورچالها و رواندن نقبها و تیزی کوچه سلامت دمی نیاسود و دقیقه فرنگداشت \*

ازانجا ( که فتح قلعه مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید ) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده مذکور معارذت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باند مرتبه گردید - و پستر باانعام یک کرور دام ( که مجموعه تنخواه درازده کرور دام باشد ) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامی ( که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود ) او را در وزیر آباد بذابر دریافت احوال صوبه پنجاب ( که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع شده بود ) گذاشت - او بعد چندی آمده مالحق شد - و در



و کثرت کارها جدائی او صورتی نداشت ) بدانصوب روانه ساخت  
 که شاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفای  
 آن صوبه نادم نگردیده ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید  
 از راه خنجان با آنکه دشوار گذار است بنابر قریب مسافت  
 در پانزده روز ببلخ رسید \*

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجاش امور  
 از کلمی و جزیری موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصه چهار روز  
 بعد طی بیست و باذن بهیاری از بلخ بکابل رسید - از آنجا  
 ( که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست  
 صوبه از قرار واقع نموده بود ) از اصل و اضافه بمنصب شش هزار  
 پنج هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و پستر بافروزی هزار  
 سوار ذات و تابینانش مساری گردید - و باندک فاصله در جشن  
 وزن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار  
 و عطای اسب عربی با زین طلا باعلی مراتب نوکری تصاعد  
 نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس ( که در اماکن  
 نوپیار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد ) او بعنایت خلعت  
 بانادری و تقرر یک هزار سوار از تابینان او دو اسبه سه اسبه  
 چهاره عزت بر افروخت - سال بیست و دوم ( که پادشاه  
 متوجه شکار بصوب سفیدون سه گروهی چهار گردید - و هنگام

و تاثیر گفتار خوشامد گویان ( که آخر بعد فتح بلغ مریم گل کرد ) لهذا در همین سال هنگامی ( که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بداغ صفا رسیده بود ) او را بگذارش بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه فرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی به بلده کابل دستوری داد - او در دو روز بکابل رسیده فرادان تردد بکار برده در فرصت پنجروز ( که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود ) همه کارها را برآورد - و شاهزاده را با افواج روانه به سمت معلوم نموده در فضای بلده بملازمت پیوست \*

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود هرکه در صوبه تعیناتی خود جاکیر داشته باشد تابینان خود بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلاً سه هزار یات سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبه دیگر از هندوستان بکار تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلغ و بدخشان بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب شش هزار یات چهار هزار سوار فرق عزت باسما (سانید - و از انجا ) که بعد فتح بلغ پادشاهزاده مزبور دل نهاد آن نواحی نشده به پدر برنگاشت که دیگر بدان حدود تعین شود ) اعلی حضرت او را ( که با وجود از دانی

معرفت خود در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه ( که بر پشت فرامین بخط خود می نویسند ) از تغیر اسلام خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره سوار و عطای قلمدان مرجع ناصیه پشت را نور آگین ساخت - و بفاصله قلیل بدرجه والای وزارت کل ترفع یافته بعطای خلعت و جمدهر مرجع با ۱۰۰۰۰۰۰۰ و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره سوار و پانصد سوار پایه ترقی را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامرانی برنواخت - و پس از آن باضافه هزاره و عنایت فیل یا یراق نقره و ماده فیل در اقران تفوق جست \*

و چون پادشاهزاده مراد بخش ( که بتسخیر بلخ و بدخشان تعیین شده بود ) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راه طول ( که ممر فوج مقرر گردیده بود ) و هم بسبب آنکه نظر بامدادان یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [ که سه ماهه بمنصبداران نقدی و احدیان و تیراندازان و یرق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاکیرداران ( که داغ آنها موافق حاصل قبول مقرر است ) چهارم حصه وصول جاکیر آنها ( که آن هم سه ماهه میشود ) برسم مساعدت از خزانه بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند ] توقف داشت و علاوه آن طفل مزاحمی پادشاهزاده

باید دانست که دولتخانه خاص عبارت از مکانی است  
 که مابین مشکوی پادشاهی و دیوان خاص و عام تعمیر یابد<sup>(۲)</sup>  
 و از بار عام برخاسته دران مکان برای انفصال برخی مقدمات  
 ( که جز مقربان بران اطلاع نیابند ) جلوس میشود - و این منزل  
 چون با حمام متصل واقع شود از عهد عرش آشیانی بغسلخانه<sup>(۳)</sup>  
 شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانه خاص موسوم گردانید  
 سال شانزدهم باضافه پانصدی صد سوار و مرحمت فیل مفتخر  
 گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانه خاص معزل شده  
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار پانصد سوار و عطای  
 خلعت خانسامانی ( که پس ازان پایه وزارت است ) سرعت<sup>(۴)</sup>  
 برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب ( که  
 بنابر رسیدن آفت شعله شمع ببدن چندی تکلیف کشید )  
 بعزایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی  
 ششصد سوار و عطای علم و پستر باضافه پانصدی و پس ازان  
 بافروزی پانصدی دریست سوار رایب امتیاز برافراشت - و بعد  
 چندی چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات  
 دکن نامزد گردید او بعزایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی  
 خالصه و تسوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدبیران و ترقیم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] تعمیر یافته ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] واقع شده ( ۴ )

بدان هو شتافت - پستر چندے معائب شده سال بیست  
و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرتوزکی درم اعزاز پذیرفت  
سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او  
بخلمت ماتمی مشرف گردید \*

### \* علامی سعدالله خان \*

( ۲ )

از شیخ زادهای قصبه جهنوت مضاف صوبه لاهور است  
و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر مایب بود  
در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر نداشت - در اوائل  
حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید  
و حسن تقریر و لطف تحریر متعلی شد - چون احوالش بعرض  
فردوس آشیانی رسید از انجا ( که پادشاه قابل درست و جویای  
آدم بکار بود ) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمود - که برای  
ملازمت بیارد - پس از باریابی امتعداد کاردانی و کارگذاری  
از نامیه حالش دریافته در زمره بزدگان انسلک بخشید  
و بعطای خلعت و اسب و تفویض تعلقه عرض مکرر ( که جز  
بمتمدان نهزد ) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه  
بمنصب هزاره دویست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی  
دولتخانه خاص ( که دولت خواهان صادق العقیدت بدان  
هزارانند ) اختصاص گرفت \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جهنوت ( ۳ ) نسخه [ ج ] صادق الاعتقاد \*

که سال بیست و دوم ازو تغیر گردیده - و چون مدتها بیدار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بغداد حضور صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بنشاط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزار و دویست سوار و تقرر فوجداری سرکار ترهت و تیولداری اکثری از محالات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سز (شته افتخار بدست آورد - پس از وصول بدافجا مطابق سنه ( ۱۰۶۵ ) هزار و شصت و پنج هجری (خت سفر بدار بقا برد - شفقت الله پوز او تا آخر عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار (سین - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربنگ مضاف<sup>(۲)</sup> دکن سرفراز گردید - و سال سی و یکم بتفویض داروغگی بنگش سر بلندی اندوخت - پس ازان ( که امور جهانبانی بخلد مکان تعلق گرفت ) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهره مباهات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعمت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افغانه نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر ( که برفتن کابل از راه کوهات تعیین گشته بود ) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قفوج سراقرازی یافته

مذکور بفزونی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزارى هفتصد سوار چهره عزت برافروخت - پس  
 ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان  
 ( که درخواست نموده بود ) تعیین گردید - و از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت  
 و سال پنجم پادشاه خود ( که صوبه دار دهلي شده بود ) مرخص  
 گشت - سال ششم باضافه هزار سوار و عطای علم و نقاره  
 و فوجدارى لکهي جنگل از تغیر جان نثار خان بلذ آرازة گردید  
 سال هشتم از تعاقب مزبور معزول شده سال نهم هنگامی ( که  
 دکن مورد رایات سلطانی بود ) با خاندوران بتخریب تعلقه  
 عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعه اوسا مساعی  
 جمیله بکار برده در جلدوی آن سال دهم باضافه پانصد  
 سوار تحصیل کامرانی نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار در همگان تفرق  
 گشت - سال پانزدهم در رکاب سلطان اورنگ زیب بهادر  
 از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان  
 دارا شکوه ( که بعزیمت نبرد والی ایران برفتن جانب قندهار  
 مامور شده بود ) گام جلالت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم  
 بتفویض قلعه دارى جنیر از انتقال سپهدار خان امتیاز  
 پذیرفت - و غالباً فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

و تسخير ملكش به عبي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی  
 سال نهم در ائذای عزیمت دکن ظاهر اوندچه ( که حاکم نشین  
 آن دیار است ) مضرب خیام ظفر ارتسام اعلی حضرت گردید  
 سردار خان بکراست قلعه دهامونی ( که ساخته پدر ججهار  
 سنگه است ) دستوری یافت - و آن پرگنه بجاگوش تذاخواه  
 یافته بندوبست آن نواح بار متعلق گردید - و در سال چهاردهم  
 بضبط هر دو بنکش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم  
 صوبه مالوه سر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار  
 سه هزار سوار سر عزت برافراخت - و پستر بتیولداري چوراگده  
 مامور شد - چون بضبط آن الکا چنانچه بایست نتوانست  
 پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه داري  
 گتته مرخص گردید - و در ائذای راه مطابق سنه ( ۱۰۶۳ ) یکهزار  
 و شصت و سیوم هجری بساط حیات در نورید \*

### \* سزاوار خان \*

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش دزین نامه  
 اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیانی  
 از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کام دل اندوخت  
 و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوری  
 یافته با فوج بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از  
 فرو نشستن فتنة نذر محمد خان والی بلخ از صوبه



سعيد خان سردار سپاهي وضع درست نقش بود و اطوار مضبوط داشت - تا زيبست در دولت و اعتبارش خلل نه افتاد و صاحب عشيره و قبيله بود - گویند بيست و دو پسر داشت و دو پسر كلانش ( كه رشيد ترين و بهترين پسرانش بودند ) در جنگ باغ بكار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او عبدالله پسرش از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و فتح الله بمنصب هزاري و نصرت الله و ديگران نيز فوراخور حال باضافه بمنصب سرامرازي يافتند \*

### \* سردار خان شاهجهاني \*

در ايام شاهزادگي در ساك ملازمان شاهي انتظام داشت هنگامی ( كه زمانه ميان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازي انداخت ) او از وفا سرشتي و حقيقت رزي اعتصام بحبل متين ملازمت شاهزاده استوار داشته بهيچ وجه جدائي نگريد و چون شاهزاده از بنگاله پرتو معاودت بنواح برهانپور افكند راجه گوپال سنگهه كور را ( كه در اوان غيبت شاهي مصاعی جميله در نگهداشتن قلعه نامور آسير بتقديم رسانيده بود ) نزد خود طلب داشت. سردار خان را بحفاظت آن حصن حصين رخصت فرمود - و پس از سير آرائي بمنصب سه هزاري در هزار هزار و نوازش علم و نقاره و انعام سي هزار روپيه چهار بخت برافروخت - و چون استيصال چهار سنگهه بنديله.

و سپاه طرفین باهم در آمیخته بود از نهاد یکدیگر برانگیختند  
 خانم زاد خان و لطف الله خان داد پردلی و دلاوری داده  
 گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بروقه رضوان  
 شتافتند - و خان شهابت نشان منشور پردی و مردانگی را  
 بطغیرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیه سرفشانی  
 و سرستانی داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصه نبرد گشته  
 آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را  
 از جنگ اجل رهایی بخشید - و بحکم معلی روانه حضور شده  
 در سال بیست و یکم باستلام عتبه خلافت شرف اندوز گردید  
 اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده  
 بتغویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه  
 ( کم از سرکار والا بر ذمه هر دو پسرش مطالبه بود ) معاف شد  
 و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده یایالت صوبه  
 کابل دسپتوری یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر  
 سنه ( ۱۰۶۲ ) هزار و شصت و دوم هجری ازین جهان گذران  
 درگذشت - چون بتربدات گزیده و خدمات نمایان و حین  
 بندگی و فدویت پیایه والای امارت ( کم منتهای مراتب  
 فوئیدان بلند مقدار این سلطنت است ) مرتقی گشته بود  
 پادشاه قدر شناس تاسف فرموده آمرزش او از جناب ایزدی  
 مسألت نمود \*

هفت هزاری ذات پایۀ اعتلا بر افراخت - و با پسران بهمراهی  
شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در  
جنگ هفت روزۀ بلخ که مشهور است انتظام میسر و بعد  
از مقرر بود - در توحی آچه بخشی خود را با جمعی  
(۲) فرستاد - که این طرف جوی آبی ( که سر راه مخالفان است )  
ثبات قدم و رزیدۀ نگذارند که احدی ازان بگذرد - معدودی  
از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی پا پیش گذاشتند  
جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشته بے باکانه از آب  
گذشتند - و بتوکتازی درآمدند - قدری راه سر شده بود  
که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله دار گرد گرفتند  
ناموس پرستان مردانه جان در باختند - خانه زان خان و لطف الله  
خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای  
خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - ( بن اثنا  
فوج کلانۀ دیگر از مخاذیل ) که از مقابله بهادر خان  
رهله عنان گردانیده بود ( در چار شده بجنگ در پیوست  
سعید خان باوصف ضعف بیماری چون شیر زیان بر قلب  
آن آتش سوزان زن - در عین گرمی کارزار ) که جنگ از  
هر دو سو قرار شد ( پای اسپ سعید خان بگونه در شد  
و از روی زمین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید  
(۲) نسخه [ ب ] مقرر گشته بود (۳) نسخه [ ج ] بوده است \*

غور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک ( که بتاخت و تاراج دران نواحی نقش خود را در ستم نشانده بود ) ایلی می نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین توکنازی آغاز کرده تمام آن آلکا را پی سپر عساکر ساخت و هرکه از آنها بزینهار در آمد مامون و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعلي مردان خان تفویض یافت - و او از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان پسرش بفوجداری <sup>(۲)</sup> دامن کوه کانگه سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جکتا زمیندار مؤمعین شد اگرچه در تردد و محنت خود را معاف نداشت اما در افتتاح تلع مؤ چنانچه از دیگران چستی و چالاکی بعمل آمد ازو بقدری درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال شانزدهم مجددا بصوبه داری لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار و ستوری یافته نظم صوبه پنجاب پسرش خانه زاد خان مفروض گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز بایالت ملتان تعیین گردید - و در همین سال بمنصب والی

سعید خان بر وفق فرمان پادشاهی روانه آنصورت گشت - چون  
 بظاهر قلعه قندهار پیوسته آگهی یافت که <sup>(۲)</sup> سیاهش قراقرش  
 با قریب هفت هزار سوار قزلباش یک گروهی قندهار رسیدند  
 مقابله طالب است - سعید خان <sup>(۳)</sup> میرزا شیخ پسر کلان خود را  
 با علی مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار  
 سوار عرصه نبرد آراشت - و بتغضب یکدیگر جنگ سخت  
 برگرفت - و داد دلیری و دلادری از طرفین دادند - آخر کار  
 قزلباش در فضای ثبات قزلباش راه یافته طریق هزار سرگردند  
 و تا بنگاه خود عنان یکران هزینه را دو تا نساختند - در  
 جلدوی این فتح نمایان سعید خان بموضع شش هزار  
 شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار  
 انداخت - و میرزا شیخ بخطاب خانه زان خان سرفراز گردید  
 چون ولایت قندهار بقلیع خان تعلق گرفته بود سعید خان  
 تا رسیدن خان مذکور به بدو بیست آن ممالک <sup>(۴)</sup> پرداخت - و سال  
 دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسوسه اتزان  
 گشت - و درین سال ساحت کابل مطرح الویه پادشاهی گردید  
 از انجا ( که از بے پدائی جنت مکانی خلایع بامور ملکی  
 راه یافته کارها از نسق افتاده بود ) برخه از اویماقات هزارجات

( ۲ ) نسخه [ ا ب ] ساروش - و نسخه [ ج ] سیاهش ( ۳ ) نسخه [ ب ]

محمد شیخ ( ۴ ) نسخه [ ب ] ممالک

تدابیر عبد القادر پسر احمد داد را ( که مایه فساد الوس افغانه  
 راه کابل بود ) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی  
 پادشاهی نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس  
 دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب  
 پنجزاری چهار هزار سوار تارک افتخار برافراخت - و با  
 عبدالقادر مذکور ( که بمنصب هزاره سرافراز شد ) دستوری  
 کابل یافت \*

( ۲ )  
 و در سال یازدهم الوسات نغر کریمداد کور ( رشانی را  
 ) که در حدود لوهانی می گذرانید ( طلب داشته سر بشورش  
 برداشتند - و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان  
 فوج جرار باستیصال آنها تعین نمود - بسیاری از کوه نشینان  
 مغلوب رعب گشته باریای دولت پیوستند - کریمداد هرچند  
 بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته  
 چون بالای ناگهانی رسیده آتش کارزار بر افروختند - جمعی  
 ( که بآنها پناه برده بود ) بهتوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال  
 دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالم از فتنه او  
 وارست - و در همین سال سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل  
 و هفت هجری علی مردان خان حاکم تذهار از اطاعت  
 شاه ایران سر برتافته روی امید بآستان اعلی حضرت آورد

بر جوشیده بودند ) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو ( که  
 بجادات کوشی هجوم می آوردند ) نگاهبانان آن ضلع مورچاها  
 با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر می آمدند - و بآب تیغ  
 شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بغیر روزی بر می گردیدند \*  
 روزی آنها با اتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو بحصار  
 نهادند - سعید خان با دلیران (زم جو نظر بر کثرت و انبوهی  
 آن ادبار پزوهان نیفکنده جلوریز تلخت - و نایره قتال  
 مشتعل ساخته بسپارے از مقاهیر آتش افروز جهنم گردانید  
 فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خال فرار بر فرق روزگار  
 خود بیختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کرده  
 هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزه این کارنامه  
 بمذنب چهار هزار ری سر برافراخت - و در سال چهارم چون  
 قطان صوبه کابل ( که حنفی مذهب اند ) از ساوک لشکر خان  
 صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید  
 خان در برگردن بیخ فساد افغانه طرفه مجرای نمایان بنمود  
 آردده از تهانه داری هر در بنگش بصاحب صوبگی آن ولایت  
 و اضافه سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت  
 ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت  
 جبهه سعادت بر افروخته رخصت معارفت یافت - و بطلائف

امیر غیاث الدین ترخان ( که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود ) و دیگر نیاگانش ( که درین سلسله علیه بامارت رسیده اند ) خانه زاد ده کرسی ست - از زمان جنت مکانی داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلادری و حسن تدبیر و به اندیشی یکتائی داشت - بیادری طالع و شگرفی اقبال در زمان فرمان روائی فردوس آشیانی بدون رسیدن حضور باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه داری دارالماک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم می باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمت غایبانه بتکرار اضافها از منصب دو هزاری بمنصب سه هزاری دو هزار سوار هر بلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذی الحجه آخر سنه ( ۱۰۳۹ ) هزار و سی و نهم ( که کمال الدین (رهله از فتور دانش بنوشته خانجهان لودی دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افغانه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیخت ) سعید خان دو تهنه کوهات آگاهی یافته همان روز خود را پشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود ( که بحراست شهر گذاشته خود به نبرد پردازد ) ناچار درون حصار خام ( که بمرور ایام شکست و ریخت راه یافته ) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر ضاع پرداخت - آن جمارت پیشگان ( که چون مور و ملخ



از انجمله سه هزار سوار در اسپه سه اسپه کام دل بر گرفته  
 بصوبه داری احمد آباد از تغیر باقر خان نجم ثانی ناصیه بخت را  
 نور آگین گردانید - سال هشتم از انجا معزول شده بخبر داری  
 ایلاچپور مرخص شد - سال نهم در ایامی ( که پادشاه متوجه سیر  
 قلعه دولت آباد بود ) آمده با سید خانجهان بارهه بتخریب  
 ملک عادلشاهیه تعیین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیها  
 بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصره قلعه دیوگده صاحب  
 مورچال بود - چون نقی ( که از مورچال او سرکرده بودند )  
 بباروت انپاشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پرید و  
 پیامردی شهامت درون رفته مقهوران را ته تیغ آردن - بستر  
 بحر است قلعه جذیر مضاف صوبه دکن مامور گردیده سال  
 هفدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار هجری  
 جهان گذران را پدرود نمود - و در مقبره خواجه بیگ میرزا  
 مضاف احمدنکر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمذانت  
 عقل و درستی ( ای موصوف - و بدلیبری و شجاعت متصف  
 مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب  
 فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب از اکثر  
 منصب دار بودند \*

### \* سعید خان بهادر طغرل جنگ \*

چغدا سمت - پسر احمد بک خان کبابی - به نسبت جدش

و بعضی سرداران پادشاهی گرفتار مخالف شدند و چست و چالاک با احمد نگر (فته) با استحکام آن کوشیدند و چون پس از فوت جنم مکانی خانجهان لودی ناظم دکن به بیوا لودی پا گذاشته با نظام الملک دکنی ساخت و بدهانه داران بازگشت (که ملک مقدوحه پادشاهی بود) برای او گذاشت بکسان نظام الملک نوشته فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشته او نهاده قلعه را نگذاشت . تا آخر آن عهد بمنصب پنجزاری پیچید و خطاب سپه دار خانی کامیاب گشت . پس از سربر آرائی فردوس آشیانی چون زیات منصور (دوق لودی) ملک دکن شد و سه فوج بسوگردگی سه عهد جهات تاخت تعلق نظام الملک و مالش خانجهان لودی ( که بخوار فساد برانگیخته پناه بار جسته بود ) رخصت پذیرفت او به امرای شایسته خان دستوری یافت . و در جنگی ( که اعظم خان بر سر خانجهان لودی تاخت آورد ) مصدر ترددات گردید سال چهارم قاعه تلثوم<sup>(۲)</sup> را ( که بر قلعه کوه واقع بود . و درین ایام خراب است ) و قلعه ستونده را محاصره نموده مصخر ساخت و درین سال بقاعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عطای جامعیت و اسب با زین مطالا مفتخر گشت . سال هفتم بحضور رسیده از اصل و افزانه بمنصب پنجزاری ذات و سوار

د هروي کمال آگره بدریای جون ملحق می‌شود - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر دومش سید نجابت پیاپی هزار و پانصد سوار رسید \*

### \* سیم‌دار خان محمد صالح \*

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا صفوی است - که در عهد جنت مکنی بقعه داری احمدنگر می پرداخت و بمنصب پنج هزار (رسیده) در سال سیزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب در خور و خطاب خنجر خان چهره عزت برافروخت - و بعد قوت خواجه بیگ میرزا پیاپی دو هزار و تقویض قلعه داری احمدنگر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعه مزبور را محاصره نمودند او لازمه خبرداری بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن قوج پادشاهی همراه سلطان خرم بدکن قوی دل شد برآمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد کس را از آنها قتل ساخت - سال نوزدهم چون قوج پادشاهی بکمک ملا محمد لاری سردار عادلخانیه ( که با ملک عنبر حبشی نزاع داشت ) تعیین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر قوج طرف او افتاد

رخصت یافت - چون آن صوبه زور طلب و مفهده انگیز است  
 بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار  
 در اسبه سه اسبه گردید - تا ضبط آن ناحیه کمابذی صورت  
 گیرد - و در سال شانزدهم پرگنه ایرج و بهاندیر و غیره محال  
 از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ ( که بصاحب صوبگی آله آباد  
 تعیین گشته بود ) در قبول او قرار یافت - خان مشارالیه برای  
 بند و بسمت آن آلکا و تذبیه و مالش بندیل جمعیت زیاده  
 نگاهداشته در همان ایام در پرگنه ایرج از افراط مدام و ادمان آن  
 بیمار گشته در سنه ( ۱۰۵۲ ) هزار و پنجاه و دو پیمانه حیاتش  
 لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان دان عالی مشرب  
 بود - محاسن بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواری  
 تقلید شاهزاده ها می کرد - و در جود و کرم یکنای وقت بود  
 و با آنکه اعلی حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار  
 می فرمود سید استغنا و تبختر را از دست نمیداد - وقت  
 تقریب سخن بیباکانه در می آمد - لهذا صاحبقران ثانی  
 برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشته  
 و این معنی برو گران گذشته همواره شکایت آلود بود  
 در روز اعلی حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان  
 در نهم بجای منتهی می شوید - عرض کرد که چنانچه

شاهزاده بسمه سالار گفت - که اگر هرزه خواهي گفت  
 كشته ميشوي - راست اينكه امسال اين مهم بانصرام نمي رسد  
 و از گذرانيدن برسات درين نواح عساكر پادشاهي بي سپر قحط  
 و غلا ميگردند - ما اين را نوشته ميدهيم - و اگر شما تا ميعاد  
 انجام كار نوشته دهيد ما تا اكل ميته هم رفاقت مي كنيم  
 هرچند مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجحان دهد  
 شاهزاده نثاره كوچ فرمود - بے اختيار مهابت خان بشاهزاده  
 گفت - كه اين فتح بزام حضرت بود - بگفته اين سادات شب  
 جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاوع پادشاه نامه  
 و ملخص آن ظاهر ميشود اينكه سيمه سالار در مهم پريزده با آنكه  
 سادان غله بمرتبه نموده بود كه اصلا در مدت اقامت لشكر  
 عسرت در نمود مگر كاه و هيمنه تابيست گروهي نماند - و موسم  
 برشكال بر سر رسيد - خود مجوز توقف نشده سلامت جذبان  
 كوچ گشت \*

و چون پادشاهزاده مامور بود كه از موافقت خانان تجاوز  
 ننمايد لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده  
 با سيمه سالار بديهان پور رسيد - اعلى حضرت از ضمن جهت  
 ( كه بے تسخير قاعه شاهزاده را گردانيد - و از نابازي  
 با رفاقت مهم پيش رفت نشد ) مهابت خان را مخاطب و معاذ  
 فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه دارى آيد

بناکردن شاه عباس مدفوع از آن (دفن عراق دارد) و نیز  
 ترک وفات نمودند - از آن چهار سون نیز ریختن و این  
 در خواست نمود - و از دولت ماکزمت و سعادت و وفات  
 قاعده و زرد - پس از وصول بآن و دور خود حسب احوال  
 جهات مخانی بطریق متفاوت به منصب عواری احوال گزینت  
 اتفاقا اعلیٰ حضرت را نهضت انوار دین عراق و ایران  
 و گرانمای خاطر از جانب سون ماند - و بعد از آن  
 املا الفات یادشاهی - جانش سون شد - و او اعلیٰ  
 شافعه گوید عزت کرد - در آن سال باجمعی حاکمات و  
 ارسواقی خدمت او از مسووران و عواری شد - و تفاوت  
 به منصب چهار عواری در دولت - و تفاوت شافعه مخانی  
 در آن دوران در سون - در آن سال شافعه و سعادت - و  
 بتقدیر قاعده بودند و سعادت گشت - و بعد از آن سعادت  
 کشید و از فضوای سعادت سون سید - و در آن سال  
 خان دوران بهادر و سید خان - و در آن سال سعادت  
 آن مهم عظمی شون در آن و سون سون - و سعادت  
 یقینی شد - و فتح قاعده و سعادت سون - و سعادت  
 شافعه را سعادت گزید - و در آن سال سعادت  
 مطرعه شون - و در آن سال سعادت سون - و سعادت  
 جزات پادشاه شافعه - و سعادت سون - و سعادت

تعیین گشت - و سال دهم ( که بفوجداری جوانگده سرفرازی  
داشت - و فوجداری اسلام آباد نیز ضمیمه شد ) از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله دو هزار و پانصد  
سوار دو اسبه سه اسبه صباهات اندوخت - و پسر دیگرش  
نلداد است - که تا آخر عهد فردوس آشیانی منصب هشتصدی  
شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بقطای  
خان سرفراز شده \*

### ● سید شجاعت خان باره ●

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان  
باره است - که در ایام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات  
باره بود - و در امرای عمده انتظام داشت - او ملازم شاهزاده  
ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلالت و پردای بمزید قرب  
و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ ناله تونس واقع  
حوالی بنارس ( که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان  
شکست فاحش خورده معارفت به بنگاله نمود ) چون مشیت  
الهی بران رفته بود ( که شاهزاده چندی بقدم حرمان دیگر  
بادیه ناکامی پیماید ) صاحب همتای رادمردان گردیده اکثر  
دست بکار نبردند - سید جعفر ( که سردار فوج التمش  
بود ) نیز بے جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده  
از ناسک دکن عزیمت گتته نمود و شهرت گرفت ( که شاهزاده

از گلزار هستی بر بخت - از پسرانش سردار خان است  
 دل دوست نام - تا سال بیستم جلوس اعلیٰ حضرت بمنصب  
 هزاره هفتصد سوار رسیده - از کهکبان صوبه گجرات بود  
 سال بیست و هشتم حسب التماس سلطان مراد بخش  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سوار  
 و خدمت تهاذه داری بیدار از توابع سرکار پتن گجرات  
 نامیه عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری  
 اعلیٰ حضرت شاهزاده مذکور بدر شتابی زده کرد و فر سلطنت  
 بظهر آرد و بستر حسب الطاب خاد مکان روانه گشت  
 او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیری  
 دریافته بخطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار  
 بر افراخت - و پس ازان ( که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر  
 عزیمت گجرات نمود ) او سر رشته خدمت گذاری از دست  
 نداده با جمع اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال  
 بخاری را ( که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود ) دستگیر  
 نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم  
 مدافعت گردید - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب  
 دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد  
 سوار دو اسبه سه اسبه امتیاز اندوخت - سال چهارم  
 حسب الطاب بحضور رسیده فوجداری و جاگیر داری بهراج





بمختصر آورد - باستشفاع بیگم صفح زلات او نموده از رنجوری  
 بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس  
 بیگم بمنصب چهار هزاره ذات و سوار برنواخته از تغیر  
 خان عالم بصاحب صوبگی بهار مباحی فرمود - عمارات  
 عالیه در پتقه ساخته او است - و در سال پنجم بحکومت  
 آله آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید  
 و از آنجا تغیر شده حراست اکبر آباد بدو مفوض شد - و چون  
 در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب  
 حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع  
 مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل  
 استعجال بآن صوبه شتافته تا رسیدن شاهزاده ( که در کابل  
 اقامت داشت ) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد وصول  
 در خدمت شاهزاده ( که در عنفوان شباب است ) از پرداخت  
 آنصوبه وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه ( ۱۰۴۹ )  
 یکمزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت  
 فردرس آشیانی بمنزل ملکه بانو زوجة خان متوفی ( که  
 حسب الامر در رکاب پادشاهی می بود ) تشریف برده دلدهیا  
 فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافی  
 و ابوالقاسم را خلایق ماتمی داده از عزرا آورد - و سال

دای نعمت جان سپرد - پاداش نیکو خدمتی او نه این اسم<sup>(۲)</sup>

که از برادرش ( که بضبط و ربط آن والیم می پردازد ) تغیر کرده شود - خصوصی درین رتبه آشوب گویا آن صوبه را از انتظام انداختن اسم - اما چون ابرام درین معنی از حد گذرالید پیاس خاطرش ملتبس او پذیرای قبول یافتن - عبدالله خان وفا دار نام خواجه سرانی را بامعذرت بکراسم احمدآباد تعیین کرد - میرزا صفی دواخت خواهی پادشاهی را مصمم ساختن در نگهداشتن سپاه همت گماشتن - و از شهر برآمده بمحمودآباد شتافت - و بظاهر چنان وانمود که بخدمت شاهزاده میردم - و در باطن با زاهر خان و سید دایر خان و دیگر بندگان درگاه ( که در محال جاگیر خود اقامت داشتند ) ترتیبه مقدمات نمک خوارگی نموده درانتهاز فرصت نشستن محمد صالح فوجدار پیاد<sup>(۳)</sup> مکنون نمیرش دریافتن بژوهم آنکه مبادا دست یغما بخزانة شاهی دراز سازد با قریب ده اک روپیه روانة خدمت شاهزاده گردید - و گذر داس<sup>(۴)</sup> نیز پرد<sup>(۵)</sup> مرغ را ( که بدولک (دیید) تیار شده بود ) همراه کرده راهی گشت - اما تختی ( که بده اک روپیه مرتبه شده بود ) بجهت گرانی نتوانست برداشتن - میرزا صفی

(۲) نسخه [ ۱ ] بد است (۳) در [ بعضی نسخه ] بنالده - و در [ بعضی ]

بنالده (۴) نسخه [ ج ] کهتر داس (۵) در [ اکثر نسخه ] پرداه \*

شاه صفی دارای ایوان برای استخلاص قلعه قندهار در آنجا  
متوقف بود ( رخت عزیمت بهست - و در همان ایام مطابق سنه  
۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجری راه نیمستی سرا پیمود  
پور او سید زبردست تا سال سیم بمنصب هشت مدی  
چهار صد سوار کامیاب گردید \*

### \* سیف خان میرزا صفی \*

پسر امانت خان است - بنابر قرابت قدیمه ملکه بانو  
صبیه کلان آصف خان یمین الدوله بدر منسوب گردیده بدیوانی  
صوبه گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده  
ولیعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرماجیت  
بحکومت آنجا قیام داشت - در هنگامی ( که مزاج جذبه مکانی  
از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت  
با فوج شایسته عازم آگره و دهلی گردید ) راجه بر طبق  
حکم شاهي کنهرداس برادر خود را در احمد آباد گذاشته  
خود برکاب شاهي پیوست - و در حوالی دهلی جان نثار  
گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج پادشاهی را  
ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حین ( که معارفت  
بماندو قرار یافت ) در اثنای راه بوسیله افضل خان و شاه قلی  
خان صوبه داری گجرات در خواست نمود - درجه پذیرائی  
نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

همراه سلطان مراد بخش ( که بر طبق ایامی خلد ممکن  
از احمد آباد روانه گردیده بود ) عازم شده چون سلطان مزبور  
مقید گشت او بخطاب خانگی سر بآند شده رخصت سوئی  
گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدی  
در صد سوار داشت \*

### \* سید هزیر خان \*

از سادات بارهه است - سال هشتم جلوس جنت مکانی  
همراه شاعرزاده سلطان خرم به ۲۴ رانا امر سنگهه تعیین یافت  
در سال سیزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار رسید - و سال  
هیزدهم در رکاب سلطان پردیز بتعاقب شاهجهان دستوری  
پذیرفت - ساله ( که آن پادشاه برحمت حق پیوست )  
در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین الدوله بود - تا آخر  
آن عهد بمنصب سه هزاری در هزار سوار سر بلند گردید  
سال اول جلوس فردوس آشیانی ملازمت در یافته بیکالی  
منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب  
کابل ( که نذر محمد خان والی بلخ در انجا مصدر فساد  
شده بود ) نامزد شد - سال سیوم هنگامه ( که دکن معسکر  
۱۰۱ شاهي بود ) همراه یمین الدوله بجانب بالاگهات پای جلالت  
ش گذاشت - سال یازدهم بانفاق خان دوران نصرت جنگی  
طرف کابل ( که شاهزاده سلطان شجاع بغابر احتمال آمدن

سال دوم اعلیٰ حضرت داخل فیل خانۀ پادشاهی شده ( خروستاده خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر ( که تاجر معتبر بود - و بغزونی دستگاه موصوف ) فیله خرد پانزده شازده ساله برای او آورده بود - که از لاغری و خردسالی رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبی رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور ( که با او جهت اتحاد در میان بود ) گذاشت - پس از دوازده سال ( که بعد جوانی رسید ) رنگش سفید مایل بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - از آنجا که پسرش آمد بگچپتی موسوم گردید - رباعی طالب کلیم در باب آنست \*

( ۲ )  
\* بر فیل سفیدش که نه بیداد گزند \*

\* شد شیفته هر کس که نگاه افکند \*

\* چون شاه جهان بر او آید گوئی \*

\* خورشید شد از سپیده صبح بلند \*

( ۳ )  
بعد فروش او سید حسن بعتۀ خلافت آمده دولت

بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال

بیست و هشتم بفوجداري و تیولداري سرکار کودره مضاف

احمد آیاد سر بلندی یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی

هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سی و یکم

(مآثر الامراء)

[ ۱۴۳ ]

(باب السنين)

(که بخندمت جزوی بلد مذکور می پرداخت) جرأت نموده  
بلد مذکور را از دست خواجه سرای مسطور برآوردن خان  
مذکور را به سلمه جنبانی حق نمک طرف خود کشید - پس از  
انتقال پادشاه در ایام (که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده  
عبور نموده نمود) او پیش از همه تعیینان آن صوبه آمده  
بهلازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقر الخلافه آمده سال  
اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد  
سوار و عطای خلعت و خنجر مرموع و علم و نقاره و نیل  
چهره امتیاز افروخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم  
در ایام (که دکن مورد رایات خسروی بود) از گجرات  
بیارگه سلطنت رسیده باضافه پانصد سوار خوشدل گردیده  
باتفاق خواجه ابوالحسن تربتی از آنجا بتعیینات اعظم خان (که در  
پذیرفت - و سال چهارم از آنجا بتعیینات تعلقه قدیم  
نواح پرنده بود) نامزد گشت - و پست رخصت تعلقه قدیم  
یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو  
هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن  
پیش بعثت خلافت آمده دولت بار انداخته بمنصب هزار و پانصدی  
مشمول عطاقت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگوش سید خایل  
منصب پانصدی در صد سوار داشت - فیل سفید (که

مضاف گجرات باضافه پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت  
 چون خدمت مزبور بعده کامل خان میرزا خرم پسر خان  
 اعظم کوکه تفویض یافت پادشاه از راه بنده پروزی اضافه  
 مزبور بنام او بحال داشت - و در همین سال برکاب سلطان خرم  
 بیضا (انا امر سنگه تعیین شده سال دهم حسب التماس  
 عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آرازه گشت - و چون دران  
 سال عبدالله خان بنار تشدد نمودن با عابد خان بخشی گجرات  
 و فریادی شدن او از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت  
 که او را بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب  
 پادشاهزاده سلطان خرم بهم دکن تعیین گردید - سال پانزدهم  
 پس از معارفت ازانجا چون برادرش کالپی در تیول قرار  
 یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت  
<sup>(۲)</sup>  
 صعود بملک آخرت شتافت \*

### \* سید دلیر خان بارهه \*

از امرای عهد جنت مکانی ست - بفرجدارمی برده  
 مضاف صوبه گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم  
 میان پدر و پسر ولیعهد غبار در رؤی بر خاست و شاهجهان  
 عبدالله خان را بصوبه داری گجرات تعیین فرمود و خواجه سرای او  
 رفته داخل بلده احمدآباد شد سیف خان عرف صفی خان



محتفل همایون بود - پس ازان (که نویت سلطنت وی شد  
و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید) شیخ  
فرید مرتضی خان پتعاقب او تعیین شد - و قریب بلاهور  
جنگ زد - او در هرادی خان مزبور بوده در زن و خورد  
تودن کلی بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم  
بر بدنش رسیده بود - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب  
چهارم عزت برافروخت - و سه صد و پنجاه سوار طبل  
در هزار و پانصدی هزار حصار کام دل برگرفت - سال پنجم  
شادمانی نواخته یفوجداری برافراخت - سال هشتم بهمراسی  
بعنائین علم رایت امارت (۲) تعیین گردید - سال دهم بعطای  
سلطان خرم بهم راننا امر سنگه (۲) بعیناتی یادشاده  
نقاره کوس بلند ریگی زن - پس ازان دستوری یافت - سال  
پرویز سربلندی اندوخته بملک دکن دستوری یافت - سال  
بیازن هم مطابق سته (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجری درانجا  
بجالت هیضه بساط زندگی درنوردید \*

\* مردار خان خواجه یادگار \*

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکنی  
بمنصب در خور سرفرازی یافته سال پنجم بعطای علم لوی  
کامرانی برافراشت - سال هشتم بتقرب فوجداری چونه گده

زخم چهره رادمردی برآرامت - لهذا میرزا خان ادرا با جمعی دیگر بحراست بلده گذاشت - و پستر باتفاق سادات باره به تهاغه داری پتن تعیین شد - و پس ازان ( که میرزا خان قلیج خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت پادشاهی نمود ) سر فوجی صوبه مذکور تعلق به مشارالیه داشت مکرر به تنبیه مظفر و جام زمیذدار کچه خرد و کهنگار زمیذدار کچه بزرگ لشکر برده رایت نصرت برافراشت و چون ایالت گجرات از تغیر خانخانان بخان اعظم کوکه تفویض یافت در جنگی ( که میرزا کوکه را با سلطان مظفر در سال سی و هفتم ( و داد ) مشارالیه در مثل هراولی جا داشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بهم دکن شتافته در جنگ دکنیان بسرداری جرانغار و تقدیم گوناگون تردد نامیده شجاعت برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری بمرض امتلا سفر آخرت گردید - بمنصب هزار و پانصدی مرقی گردیده - پسران و نبائر هر دو در وقت خویش ترقی نموده اند - احوال بعضی بسلک تحریر انتظام یافته \*

### \* سید علی اصغر \*

پسر سید محمود خان باره است - از وقت شاهزادگی بدامن الطاف جنت مکانی دست توسل زده از حاضر باشان

( ۲ )

## # سید قاسم و سید هاشم \*

پسران سید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبری  
 همراه خان عالم بتعاقب محمد حسین میرزا ( که از خان اعظم  
 کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود ) ناسزد گردید  
 و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای رایسنگه جهت تنبیه  
 سلطان دیوهرة حاکم سروهی ( که پا از دایرة فرمان برداری  
 بیرون نهاده بود ) تعیین شده در تسخیر سروهی بتقدیم گردن  
 پسزدیده تارکین و سال بیست و دوم  
 هردو پسران را در سال بیست و دوم  
 و سال بیست و دوم در سال بیست و دوم  
 مالدیو بعرض مالدیو بعرض مالدیو بعرض  
 موبه اجمیر بودند موبه اجمیر بودند موبه اجمیر بودند  
 ماسور گشتند - و در ماسور گشتند - و در ماسور گشتند - و در  
 بادیه ناکامی ساختند - و سال ( هزار و بیست و )  
 خانخانان به تنبیه مظفر گجراتی و نورددین \*  
 نامزد شدند - پس ازان ( که میرزا خواجہ احمد آباد  
 پیوست ) (وز جنگ هردو برادر در مکن هراولی جا داشتند  
 پیکار معیب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبرو  
 ساخت - به منصب هزاری سرفرازی داشت - و سید قاسم بگلگونه

( ۲ ) نسخه [ ج ] هاشم بارهه •

این وضع زیباده و شایان عهدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من آفتقال این سلطنت حضور جمعه از نوذینان بزرگ مرتبه بیک غلامی سه تصایم کزد - و آنها منت و ایمان بروند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می فرمایند کشته میشوم - و آخر بدین کافر عاجرائی آن جوانی غصب کرد \*

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکی اختیار خان - که بولایت حضور اختصاص داشت در پتنه و بهار بل و سرا ساخته - دزم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - درازده روز (بیع الاول طعام نذر جذاب ختمی) (۳) (ملی الله علیه و علی آله و سام) ترتیب میداد - هر روز قریب هزار کس حاضر میشدند - بیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم ذرکاله سفید برای بستن آن می آوردند - و پنج آثار شیرینی در پارچه سفید و بالای آن غلاف مخملی پوشانیده می گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواند - آنچه رخت پوشیدنی او بود تیمنا یا انداز این مردم می کرد - شگفت آنکه تا زیست همین قهم بعمل می آورد \*

بامتداد زمان دولت و آسایش ( واقع شده - که در دولتمندیها سهل انگاری و بی پروائی ( که مبنای او بلند همتی باشد نه بیخردی ) خالی از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر محوز طبیعت بوده زلال تعیش را غبار آلود دقت و کنج و کارش نمایند دیگر امید فراغت و آسودگی بکدام روزهاست \*

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرانی ( که در ابتدا غلام قاسم خان تمکین <sup>(۲)</sup> بود - و پس ازان در ملازمان جنت مکانی انسلاک یافته ) در اوائل سلطنت میرتزک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار می برد - و قصبه زنگنه شش گروهی آگوه ( که در جاکیرش بود ) باساس قلعه و سرای پخته آباد نموده بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبر آباد جانب مدار دروازه عمارت عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضیافت در دیاکوبی برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت پیشکش است - سعید خان بر خاسته سه تسایم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال ( که بمصاحبت پادشاهی سر بقلک داشت ) ایستادگی نمود - نوکران سعید خان بجزیر و قهر بر آوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

قالب طعام پیش سپاه می آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنگ و بهار ( که سرزمین همت (طوبت ناک) بمملتان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک و مضروب ( که در خزانه بسیار بود ) برآردند عرض کردند که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزن بهم رسانیده بود - درین ملک ( که آفتاب بکمال حرارت و حدت است ) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفارح کرد - مارا نظر بر یک من بود \*

( ۲ )  
این مقام پالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید خان در زمان اکبری تربیت یافته بتدریج پیاپی بلند برآمد و بکار دانی و دانشوری علم اشتهار برافراشت - و زمان عرش آشیانی را ( که بانی مبنای جهانبانی ست ) با عهد دیگر سلاطین قیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هرفن و پیشه بود - محال که ناسره زران دران امتحانگاه بغلط رواج گرفته - پس نسبت او بنادانی و بیوقوفی مستبعد ارباب آگاهی ست ناگزیر ما ممکن محمول براغماض و چشم پوشی دارند - که باقتضای وقت مناسب دانسته - یا بذابر مسامحه و مصلحت ( که از کثرت ثروت و مکنت در بیشتر امزجه بهم میرسد خصوص

پیش گرفت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجایگزین سعید خان کنخواره فرموده او را بر سر میرزا ثعین کرد - چون سعید خان بهکر در آمد میرزا اندیشه تباہ را از سر بدر نموده برهذمونئی خسرو خان ( که وکیل و آقشقال آن دولت بود ) آمده خان را دید - و با سعد الله خان پسرش ( که خالی از کمال نبود ) صحبت میرزا کوک شده بهمراهی سعید خان شرف آستانبوس پادشاهی دریافت \*

گویند در عهد جنت مکانی ایالت پنجاب بسعید خان نامزد گردید - چون اشقهار داشت ( که خواجه سرایان ستم پیشه او انواع جور و تعدی برعایا و زیردستان می رسانند ) جهانگیر پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان مچالکه بگیرند او نوشته داد که اگر ازینها ظلمی بکسی برسد سر من در تلف باشد - و در همان ایام در گذشت - در باغ سرهند صدقون گردید گویند اختیار مهمات خود بچتر بیروج نام سپرده خود بکارها نمیرسید - شیفته خواجه سرایان بود - یک هزار و دویست خواجه سراوی خوش چهره مقطع جمع کرده - و سنا کس را ازان میان برگزیده تالین باشی قرار داده - هر یک چهار صد خواجه سرا را بزیب و زینت آراسته در شب چوکی خود حاضر نگاه میداشت - و سراوی اینها مومن شده نوکر بودند و چهار چوکی مقرر کرده بود - که در هر چوکی چهار صد

مدتی در حکومت ملتان بهر برد - چون با زرگی نژاد از حقیقت اندوزی و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتی نصیبه وافر داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان ذانیال سرفرازی یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلی خان محرم صوبه دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا مامور گردید - پس ازان ( که حکومت لاهور ضمیمه سپه سالاری مملکت پنجاب بر اجه بهگونت داس کچهواکه مقرر گشت ) هرکار سنبل <sup>(۲)</sup> در تیول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم طالب حضور شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و از تغیر میرزا کوکه بجاگیر داری حاجی پور و آن حدود رخصت گرفت و در سال سی و دوم ( که وزیر خان در بنگاله در گذشت ) سعید خان از بهار بحکومت و سربرائی آندیار رد آورد - و مدتها بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهازاری شادکامی اندوخت - و چون دارائی آندیار بر اجه مانسنگه نامزد گردید سعید خان در سال چهارم از بنگاله بحضور رسیده صد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل و یکم سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار باز بصاحب صوبگی بهار دستوری یافت - و چون در سنه ( ۱۰۱۱ ) یک هزار و یازده میرزا غازی در گتته بعد مردن پدر خود میرزا جانی بیگ خیال خود سوزی



و بحکم پادشاه بمالوه برگردید او را با جوقه درانجا گذاشت  
 پستو تعمیرات دکن گردیده سال چهارم هنگام محاصره قلعه  
 احمد نگر چون برخه از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده  
 بچاروا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده  
 مقابل گردید - و با چنده از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)  
 هزار و سه هجری بمردانگی فرو شد - جاگیر بفرزندانش  
 باز گذاشتند \*

### \* سعید خان چغتای \*

نیاگان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای  
 شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند  
 جدش ابراهیم بیگ چایوق از امرای جنت آشیانی است  
 که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش  
 یوسف بیگ دران هنگام (که از او ده به بنگاله میشتافت)  
 در نواحی جونپور جلال خان مشهور بهلیم شاه ایلغار کرده  
 بر سرش ریخت - او مردانه شربت و آبین در کشید - پسر  
 دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران  
 بوده - خان مذکور بیادری طالع سعید و دستیاری شجاعیت  
 و بهادری در عهد عرش آشیانی ترقی عظیم کرده در دولت  
 و اعتبار و سرداری و نام آوری از آبای خود در گذرانید

مره بعد اولى از گنجرات معاودت کرده در مملکت مالوه بخوار  
شورش برانگیخته بودند ( دستوری پذیرفت - دستور در مملکت  
آوردند جاگیر یافته اگرچه در معامله داغ با امرای افغانی سوخت  
مستمان گردیده اما آخر از قریب آنها رهائی چنانچه بطور  
پادشاهی ماسحق گشت - سال سی و نهم حسب اطلب دستور  
آمده در امت ملازمت دریافت - و پس از سال چند رخت  
زندگی بر بست - بصرانش بعد فوت از سرشته زرتار بدست  
آردد بخار پادشاهی می برداختند \*

### ۵ سید راجه باره ۵

از امرای عرش آشیانی ست - بمنصب «وزری رسید»  
سال بیست و یکم همراه گذر مانسنگه بقادس ران دستوری  
یافت - و سال بیست و نهم ( که همراه جگناهم بهائش رانا  
دستوری پذیرفت ) چون سر کرده او را با جمعی در منزل گذه  
گذاشته به بنگاه رانا شدافت و رانا از گریه دیگر سر برآورد  
شورش افزای ملک متعلقه پادشاهی شد سید مذکور باعنگ  
پیکار از برآمده موجب رهائی زبردستان گردید - در سال  
سیم باتفاق جگناهم بر بنگاه رانا دید - و رانا بدر رفت  
پس ازان تعینات شاهزاده سلطان مراد ( که باایالت صوبه  
مالوه مامور بود ) گردید - و چون شاهزاده سال سی و ششم  
تنبیه راجه مدهکر پیش نهاد همت ساخته بتعلقه از درآمد

کوکو ٻراي دفع شورش بنگاله تعين شد ) خان مذکور بهمهرايش  
 بصوبه مذکور گھيل گريدن - و در جنگ شهباز خان يا معصوم  
 خان فرنگودي در فوج جرانغار بود - چون درين صوبه شايسته  
 تقرر بظهور نرسيد اواخر سال سي و يکم او را نزد قاسم خان  
 ( که بايالت کشمير نامور بود ) فرستادند - در جنگ کشميريان  
 ( دزت ) که نوپت خان مذکور بود ) اول استخلاص کوهچه  
 از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشيب  
 پاي نهاد ناسپاسان از هر طرف به تيرو سنگ در گرفته قريب  
 سه صد کس را روزگار بآخر رسيد - خان مذکور در همان صوبه  
 به بيماري تمب سال سي و چهارم مطابق سنه ( ۹۹۷ ) نهصد  
 و نود و هفت هجري رخت سفر بدم آباد بست \*

( ۲ )

### \* سمانچي خان \*

قونوجي - از امرای همايوني ست - در عهد عرش آشياني  
 بمذنب هزار و پانصدي رسیده - اواخر سال پنجم اکبري همراہ  
 ادم خان کوکو جهت تسخير مالوہ تعين گرديده و مصدر تردد  
 شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نيشاپوري بتعانب  
 عبد الله خان اوزبک و سال سيزدهم همراہ اشرف خان  
 مير منشي بر سر قاعه زنڀپور و از اثنای راه به تنبيه ميرزا  
 محمد حسين و غيره اولاد و نياثر محمد سلطان ميرزا ( که

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سمانچي خان \*

## \* سید عبدالله خان \*

پسر میر خوانده - از مغرسن بخدمت عرش آشیانی  
 تربیت یافته بمنصب هفتصدی رسید - سال نهم جاوس  
 همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک ( که از مالوه بجانب  
 گجرات رادی فرار پیموده بود ) تعیین گردید - سال هفدهم  
 ( که اراده تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا  
 رخصت یافت ) مشارایه را در همراهیانش برنوشتند - و سال  
هیزدهم همراه مظفر خان ( که بایالت مالوه مقرر شده )  
 دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم ( که پادشاه خود بجانب  
 شرقی دیار توجه نمود ) نامبرده از ملتزمان رکاب بود  
 پسر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشار الیه  
 نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با دارود پسر سلیمان  
 کرانی در مثل هرادی با خان عالم بود - از آنجا بتقریب  
 مبارکه سلطانی رسید - سال بیست و یکم او را بر اسپ بام  
 بدیار شرقی فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا  
 رساند - اواسط سال مذکور با مؤده فتح در یازده روز راه دراز  
 پیموده جبهه ساری عتبه خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان  
 زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت \*  
 گویند و تمنت رخصت خان مزبور بر زبان پادشاه رفته بود که  
 خبر فتح تو خواهی آرد - و سال بیست و پنجم ( که خان اعظم

غنیم نمود - او از بیخردی یا بد خواهی اندک و پراگنده  
ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهی بکار برد با صد و پنجاه  
کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز  
نبرد گیرے بار رسید دست از آریزش برنداشت - دران چپقلش  
اسپ او بگوشه در شد - و کارش مطابق سنه ( ۹۹۳ ) نهصد  
و نود و سه هجری بانجام رسید - چهل کس از خویشان  
او را برادردی روزگار بسرآمد - منصب در هزاری داشت  
پستر افغانان قاعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او  
با چنده پای همت افشوده نگهبانی شایسته نمود \*  
نامبرده در عهد عرش اشینانی هفتصدی منصب داشت  
پس از جلوس جنت مکانی بهزاری نوازش اندوخت - و از  
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دهلی نامزد گردید  
پستر همراه شیخ فرید بخاری بتعاتب خسرو ( که رایت  
بغی افراخته پنجاب رویه رفته بود ) مامور شد - و در جنگ  
خسرو سرداری جرانگار بار تعلق داشت - چون کار بر سادات  
باره ( که هراول شیخ مذکور بودند ) تذک شد مشار الیه  
بائین درست بکمک رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید  
و مورد مزاحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب  
هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلیٰ حضرت  
به نیستی سرا شتافت \*

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوری یافت سرداری جرانغار  
 شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول مرکب سلطانی  
 بکابل چون مطمح نظر پادشاهی آن بود که چندے درینجا  
 توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده  
 سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس  
 از معادنت از کابل چون ساخت سهند مخیم <sup>(۲)</sup> سراق اقبال  
 شد مشارالیه برخست جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم  
 بهمراهی کنور مانسنگه بصوب کابل تعین گردید - چون  
 پیشاور ( که در اقطاع او بود ) سید سپاه او بجانب هندوستان  
 باز گردید - و خود با چندے در حصار بگرام بغفلت مگیرانید  
 و کار را بموسی نام نا بخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازه  
 شناسائی او برگیرد سر رشته داد و ستد بدست او داد - و او  
 از آزمندی بر احشام مهمند و غریه خیل ( که ده هزار خانه دار  
 در پیشاور بهر برند ) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست  
 کشود - البس مذکور از ناهمیدگی و بد گوهری جلالت تاریکی را  
 بصری بداشتند - و نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه  
 از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و آنگ و رسیدن  
 برادران حصاری شود - اما از سخن سرائی کوتاه اندیشان  
 برین اندیشه نیارست بود - یکے را فرستاده دریافت احوال

و دندو قه بعد فروش بهید میران و پس از بهید حامد  
در اقطاع مقرر شد \*

چون عرش آشنایی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات  
متوجه آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت  
خود آمده ادراک آستانبوسی نمود - و بنوازش کامیاب گردید  
و پس ازان ( که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز<sup>(۲)</sup>  
کوکه قرار یافت ) سید مرقوم بکومک او نامزد شده (خصم  
پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بکراسست احمد آباد  
مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندو قه  
تعلق بار گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان  
بجانب کهنایت شتافت - سال بیست و دوم جلوس  
بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر  
همین سال به همراه میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان  
( که اعیان آن الوس از وحشت فطری و برگشتگی بخت  
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمیرسانیدند )  
تعیین شد - و سال بیست و پنجم ( که میرزا محمد حکیم  
از کابل آمده لاهور را محاصره نمود ) سید مذکور نیز بدستور  
دیگر جاگیر داران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از  
وصول موکب سلطانی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

که بواءت آن وسعت مشرب و صلیح کل بوده - که طب و یابس  
 کردها کرده مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام  
 بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدی  
 اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان  
 است مداعنه و اغماض غیر از سهل انتاری و سبکداشت محمله  
 دیگر ندارد \*

( ۲ )

### سید حامد بخاری \*

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان  
 امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوجهه با یک  
 اسب برآمده بگجرات رسید - روزی در راه فیله محبت  
 باو درچار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانی او حواله کرد  
 که جز سرفار نشانی ازو نمی نمود - ازان روز مردم آنجا  
 به تیر او تهم می خوردند - پستر رفته رفته برتبه عمدگی فایز  
 گردید - و چون اعتماد خان گجراتی از راه خود کامی نهدو نام<sup>(۳)</sup>  
 طفله را ( که از اراذل زادهای آن دیار بود ) بفرزندى سلطان  
 محمود شهرت داده نام مظفر شاهي برو بست و امرا<sup>(۴)</sup>  
 هریک ناحیتے را متصرف گردید سید مبارک محالات بمیارے  
 از پتن و درلقه و دندوقه به تیول یافت - از انجمله درلقه

( ۲ ) نسخه [ ج ] سید احمد بخاری ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] نهدو نام ( ۴ ) نسخه

[ ج ] هریک ناحیه را \*



\* بیانی که باشد بحجت قوی \*

\* ز نا فرخی باشد ار نشنوی \*

و اعتبار یافتن ایرانیان ( که بیشتر بدان روش زندگانی نمایند ) افزودن بدگمانی شد - و از تقلید پرستی بزرگی یافتن توراتیان از چشم تعصب گزین آن قوم پرشیده ماند - گروه آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زدند سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حوصله برهمه دانش اندوز را در بساط قرب جا داد - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکی و فرزندی حقیقت پایه افزود و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظهور آورد - و دستاویز این همه جوشش یافته درایان سه چیز شد - نخستین از فرزندی شناسائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد - و از آنجا ( که هر آئین شایستگی چند با خود دارد ) هر کدام نصیب آفرین برگرفت - و از غرط انصاف گزینی نکوهیدگی هیچ طایفه پرده بان نیکوئی آن نتواند شد - دوم هنگام صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروه گروه مردم با گوناگون احوال کام رای صورت و معنی گشتند - سیم کجگرائی فرومایگان ( در کار - انتهی کلامه \*

بر واقفان انداز سخن پیدا است - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت توجیه آنست

اظهار نبوت کرده اند - و روزگار را برآمد و دیر را سپری شد  
 که این معنی پرورش می آید - و (وی در افزایی دارد)  
 هنوز گرد انکار فرو نمی نشیند - مرا چنین ستایش جهان  
 در صفوات کده ضمیر راه یابد - و طایفه دیگر را خیال آنکه شریک  
 آفاق دین احمدی را ناسازده میداند - همگی دستاور  
 ایضا آنکه خرد دانا از فراخی مشرب و عموم هر افزایی  
 و بسطت ظایمت گروها کرده آدمی را بدست پی برگزیند - خامه  
 دانش پزوهان هر کیش و زلفت اندوزان هر دین و مذمب را  
 و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دایل بزرهد - و چون  
 گرامت و گیرهای فیاض و فان نصارا بر متفقان روزگار در محافل  
 همایونی واقع شد سر بازی توهم گشت - حال آنکه اعتراص  
 (که نسبت بخاندان نبوی ازین قدردان اظهار می آید) از  
 پادشاهان بلستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات  
 بمقامب والا سربلندی دارند - و رها نمیدهد - که یکی ازین  
 خاندان سر بر پای اندس نهد - یا ناعیه سای آستان اقبال  
 آید - طبقه دیگر آن صافی اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند  
 دست مایه بالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادله  
 این در فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش  
 یافته - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و نصفت طرازی  
 می میل طرف راجع برگزیده \*

نیر اکبر کامل اسمت خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد  
 با دو پسر خود آئین الهی اختیار کرد ( ازین جهت این فرقه  
 درین زمانه نمیا منسبیا گشته - الحمد لله علی ذلک - و همه این  
 مقدمات را شیخ علامی با دفعیه آن بآب و تاب در اکبرنامه  
 در سلک تحریر کشیده - مجملے ازان نوشته میشود - طایفه  
 آن یگانه بنده ایزدی را ( که زاد بر زاد روشن دودمان است )  
 قہمت آلود دعوی خدائی کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود  
 کہ چندی از پیش قدمان یکجہتی ( کہ بر مشرب نصیر بودند  
 یا ذوق حسین منصور ) خدیو معنی را مظهر حق دانسته  
 سخن سرا گشتند - و ادرنگ نشین اقبال از مہند آرائی صلح کل  
 بیصرفہ گویان آشفته عقل و ہرزہ درایان پریشان مغز را چندان  
 سرزنش فرمود - برخے را مظنہ آنکہ خسرو زمان را خواہش  
 سفارت دارد بے ہمال سراپای دل میگیرد - و دستاریز تخیل  
 اینہا آنکہ شہنشاہ حکمت پڑوہ ہموارہ آئینہای شگرف  
 در میان آرد - و در سخنان شک آمود پیشینیان ناخنہا زند  
 چون ژاژ خائی این دو گردہ بمسامع<sup>(۲)</sup> شاہنشاهی در آمد بارہا  
 فرمود سبحان اللہ در تنگنای خاطر نادان چگونه در آید - کہ  
 امکان حدوث آمود در ماندہ طبائع نسبت الوہیت بخود دہد  
 و گردھے از ہادیان آفاق ( کہ بہزاران شگرف کارہای اعجاز

عروش آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن  
 اقرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او ( که مجردات  
 و کواکب سیاره اند ) و منع از اذیت جاندار هرگونه که باشد  
 و بهیچ آئین بد نباید زد - و بهمه طوائف راه بے تعصبی  
 باید سپرد - و عمده تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولی نعمت  
 خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان  
 و ناموس و دین آسان شمرند - و برخه احکام و مسائل این  
 مذهب ذوالفقار<sup>(۲)</sup> اردستانی موبد تخلص در دبستان خود  
 ( که حارث اکثر اعتقادات فرق هذو و مجوس و مذاهب  
 مروجۀ اهل اسلام است ) آورده - اگرچه الحال کسی باین  
 طریق مشتهر نیست - و بنابران ( که دران وقت هم بغیر  
 از مقربان خاص و محرومان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد  
 خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجی گشته بابرار  
 و سماجت التماس نمود - که من هم آلهی بنده ام - پادشاه  
 قبول کرده در شب عاشورا پیالۀ دوستکامی بار عنایت نمود  
 و روزی بمیز صدر جهان مفتی فرمود - که در دلت این است  
 که مسلمانی بدین آئین است - که جهاندار می کشند<sup>(۳)</sup>  
 چرا آلهی کیش نشوی - او بپا افتاد - و گفت که از سه روز  
 همین خلش بخاطر داشتم - و بکھے نگذره بودم - که اگر مظهر

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده  
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت  
او است - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال<sup>(۲)</sup> اکبر است  
و هم صاحب دبستان موبدی گوید - که از احمد توتبای ( که  
نوکر عمده خان اعظم بود ) شنیدم که میگفت - چون اقبال  
اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا  
کوکبه بنابر تعصب دینی در سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک از گجرات  
بکعبه شتافت - و در سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دوم در لاهور  
باستانبوس رسیده بدین آیه در آمد - از انجهت که شبی  
در کعبه در خواب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه  
پوس است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند  
و معجز علم معاودت نداشت - قضا را شبی در واقعه دید  
که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیروی - و شرفا بار سلوک بد  
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید  
ازین است که صاحب بداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود  
اما آمدنش نه آنچنان - لطیفه ازو نقل کرده اند - که پس  
از ارتحال عرش آشیانی حرفهای سست گفته - چون ازو  
پرسیدند گفت در بزرگی او سخن نیست - اما ابو جهل اکبر \*

بالجماء چون آهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

در دبستان آورده که در سنه (۱۰۰۰) هزارم الهیان  
 بعرض آشیانی گفتند - که هزار سال هجری تمام شده - الحال  
 بحکم قاطع مثل شاه اسمعیل صفوی اعادی را از میان  
 باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمروت مبعوثم  
 می باید این آئین بخواسته مردم رائی گیرد - نه بجبر  
 و تکلیف و بیم تیغ بدین الهی در آیند - و میر شریف آملی  
 از (سائل محمود خانی مستشهد آورد که در سنه (۹۹۰)<sup>(۲)</sup>  
 نهصد و نود رافع دین حق شخصه باشد - و ازان شخص باکبر  
 تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی  
 ناصر خسرو خواند \*

\* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا \*

\* آیدن کواکب ز جوانب یکجا \*

\* در سال اسد ماه اسد روز اسد \*

\* از پرده بزور خرامد آن شیر خدا \*

و گفت چون ناصر را در راتعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست  
 گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازی  
 جغردان از مکه رساله از بعضی شرفا آورد - باین مضمون که  
 بمقتضای احادیث صحیحیه هفت هزار سال مدت ایام دنیا  
 سپری شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

شیخ گوید با آنکه این دو قضیه از مردم ثقه شنیده بودم اما از آن عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم \*

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب باغزین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والده میگفت حق است و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعله بزرگی و بزرگ منشی از اجبین مبین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقرانی جاوه گر شد - و همین نور بود که از مدف بحر عفت الذقوا در نقاب مولید لای شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بروشنائی آن آخر خان دولت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است - هرکس را قوت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافتم این دقائق بے - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حامل است - اما تخصیص و تشخیص واحد ( که شیخ میخواهد ) چیزے دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله »

که دفع اختلاف عالم نماید - در گفت بدون سیاست نمی تواند شد - و آن از من نمی آید - مگر بهر وقت و ولایت هر قدر تواند شد رهنمون میشوم - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران مظهر قهر - و امثال این کلمات و هذیان بسیار ساخته اند و بیشتر جوگیه و سناسیه و بعضی اسلامی ( که بزی آنها متلبس بودند ) بدر گزیده جگت گرد می خوانند - و خوارق ( که از عرش آشیانی بیان نمایند ) آنرا برهان گویند \*

شیخ علامی در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت ( دزے جیجی ) انکه شیر میداد - و از مخالفت مامع انکه و جمعی دیگر آورده خاطر و اندوهناک بود - در وقتی ( که هیچ کس حاضر نبود ) عرش آشیانی متکلم شده بدعای خاطر محزون او پرداخت - و فرمود شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکنی - جیجی انکه در شکفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت ( دزے در دهلی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف فرمود - در آنجا مار بزرگ مهیج بر سر راه پیدا شد - پادشاه بے اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالده خود جیجی انکه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در مغربین معجزه مسیحی نموده باشد اگر در کبریا اعجاز موسوی بکار برد چه بدیع



جمعه از ارباب تعلق و تجرد گرویده حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الهی بوده و این شرمه ضاله عرش آشیانی را خلیفه الله خوانند و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفه الله گویند \*

آوردند اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه ( ۹۳۹ )

نهمصد و چهل و نه هجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکی از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده پیکرے ( که عنصر او فضائل اربعه بود ) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در تصه الذقوا نوشته اند که بعضی در رویا ملهم شده اند - که رب الذوع انسانی ( که آن را در ترکی کشخان گویند ) در عالم معذوی متوجه او شده بے اختلاط ( که مخصوص ترکیب عنصري ست ) بتصرف قدسی آبهتن گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر قا آن را که نیرون نامند فرشته نژاد میدانند \*

و قومی از الهیه گویند - که عرش آشیانی را قدرت بر خلق و اصلاح بود - روزه در یقظه بدن مثالی از سموات برگزیده روح او بواحد اکبر ( که باصطلاح آن طایفه ذات الهی باشد ) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و در میان من و تو دیگرے نمی گنجد - و مامور شد

مصنف آن هندی میشد - و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه  
افصح است از قرآن - علوم شرعیه و نقلیه را اعلا رتبه و اعتبار  
نماید - مردم رغبت به حکمت و حماب و طب و نجوم و شعر  
و تاریخ نمودند - فرامین باطراف صادر شد - که از اهل را از تعلیم  
باز دارند - و در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان  
( که بدریافت فیوض انفسی و آفاقی او گردند - و شکر گذاری  
آن نورالانوار را سرمایه دولت صوری و معنوی دانند ) اهتمام  
شایسته رفت - عرش آشیانی بتزغیب (اجه) بیروبر ادعیه  
و اسامی آفتاب را بزبان هندی و فارسی رد میفرمود - و هنگام  
تحويل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته  
خصوص در تحويل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را  
( که فیض پذیر خوان انوار او بند ) در شرف خویش گرمی  
شمرده آن ازمنه را موافقت و مظاهر نعم والای الهی انگاشته  
سال چهارده عید مقرر شد - و باستصواب علامه الدهر امیر  
قدم الله شیرازی تاریخ عربی را تغیر داده سال و ماه شمسی  
بدستور عجم معین کردند - گارکشی ممنوع شد - و چنانچه  
قاضی بقطع معاملات اهل اسلام تعیین میگشت برهنه دانا  
بجهت فصل قضایای هژود قرار یافت - و چون هر امری ( که  
اهدات و اختراع می نمود ) به الهی موسوم میساخت خلاصه  
هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین الهی نامید

و ادله هر فریق و مقوله هر طایفه بلا تعصب مذکور میگردند  
و محاسن و مساوی هر طریقه بے تکلف بیان میشود - و هر یکی  
در قدح و نکوهش دیگر میگویند - یهودی با نصرانی و سنی  
با شیعه و مجوسی و برهن با اسلامی مناظره و مجادله  
مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شنائع بذوات  
مقدس انبیاء عظام و ائمه کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه  
جریا شد - و مبارزه بجائے انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم  
در افتاده تکفیر یکدیگر می نمودند - حکیم فلسفی میگفت که عقلا  
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجح چرا - تابع ناموس  
اکبر عقل ( که صمیز و حاکم است میان حسن و قبح ) باید بود  
اعتماد بر دیوانسانها نباید کرد - که خانه نقل خراب است  
اردشیر نام زردشتی را از ایران طلبیدند - او آتش با خود  
آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل  
مفوض شد - که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگهدارد  
و غرمان بطلم ارکیوان<sup>(۲)</sup> ( که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود )  
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامه از مولفات خود ( که  
مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود )  
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسى بخت بود  
و تصحیف آن عربی - و چون قلم میکردند ترکی - و باز

\* بود و صفش ز حد قهرم برتر \*

\* تعالی شانہ اللہ اکبر \*

اگرچه بعض نوشته اند که چون یا بر منبر گذاشت یکباره حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور شرعیه منافی مصالح ملکی می شمرد - تا بتجویز برخی علمای مزاج شناس ( که سرآمد آنها غازی خان بدخشی بود ) در سال بیست و چهارم سنه ( ۹۷۷ ) بهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق نمودند - که مرتبه سلطان عادل عندالله زیاده بر معتهد است و خلیفه وقت اعدل و اعلم و افضل است - و تذکره بمهر سائر فضلا مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در مختلفات گذشتگان گروهانگروه تسهیلا للخلق برگزیند حکم الهی دانسته اتباع آن بر کافه انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالذبی صدر این مقدمه تحریر یافته \*

و چون عرش آشیانی را شوق باسکشاف مسائل و مذاهب فرق انام بهم رسید در کمتر زمانه مجلس پادشاهی مجمع دانایان هر ملت و مذهب گردید - اعیان مال و نحل فراءم آمدند - و با همه راه مدارا و استمالیت مملوک میگشت

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزویر و تدبیر ملکی  
 چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها ( که اراده ستودن  
 نمود ) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندی نژاد بود  
 الحال ( که احتیاج بدان نماند ) باید ستود - هرچند در تعظیم  
 علما و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر وسعت  
 مشرب با مخالف و موافق مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان  
 می نشست - و انکار و اشغال ایشان فرا میگرفت - پس ازان ( که  
 بکفر و زنده شهرت گرفت ) برای نوربند عوام اعلان اختی  
 مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج  
 و تعیین میرحاج هر سال و انعقاد مجلس مولود جناب ختمی  
 ( صلی الله علیه و آله ) ازین قبیل بود - و در سال بیستم و سیول  
 باتباع طریقه نبوی و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر  
 امر خطابت شده در مسجد جامع فتکپور بر منبر برآمد  
 چون مراد عربی نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضی  
 بطریق خطبه برخواند \*

( ۳ )

\* خداوندی که ما را خسروی داد \*

\* دل دانا و بازاری قوی داد \*

\* بعدل و داد ما را (هممون کرد) \*

\* بجز عدل از خیال ما برون کرد \*

و آنچه شیخ بدادونی و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند  
محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [ که تذکرها مشتمل  
موسوم بثمرات القدس تالیف اعل بیک ( که از منصبداران  
اکبری و معتقد سلسله نقشبندی است ) بنظر آمد ] از ترجمه  
سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم داعی و بے اعل بوده  
چه او نوشته - که چون درین ایام لخته ادیان مجدد بر روی  
کار آمده خواستند در ارکان دین محمدی کمره و فتور  
واقع شود چنان قرار دادند که هر که بامر ناکزیر پیوندد بطور  
آفتاب پرستان روزه محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ  
نیر اعظم ( که عین نور الهی ست - و سایر انوار ازو مستفاد )  
در قبر نقابد راه برستگاری نیابد - بعضی خبثا در باره حضرت  
وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود  
هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اعل سنت و جماعت  
تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند \*

اگرچه درین اوراق قام اخبار رقم هر جا بمناسبت مقام  
لخته ازین مقوله بر اوجه بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان  
نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عفانی می نماید  
و تیز جوان عرصه قرطاس میگردد - عرش آشیانی از عنفوان سن  
و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

آن نایب را از مایده احسان بهره مند گرداند . درین قافله  
بسیار از وضع و شریف بار سفر حجاز بر بستند - شاید  
کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته \*

خواجه در سال بیست و سیوم سنه ( ۹۸۴ ) نهصد  
و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین بوس  
اکبری سر مباحثات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف  
شاهانه گردید - و بتفویض مدارت کل هندوستان و منصب  
هزاری امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه ( ۹۹۲ )  
نهصد و نود و دو باجل طبعی در گذشت - در ظاهر قلعه  
دخترپور در جانب شمالی مدخون گشت - و پس از فوتش  
در آغاز سل سلیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال  
در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب  
پانصدی ترقی نمود \*

در دبستان موددی مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان  
بود - یعنی بائینه ( که بعرش آشیانی نسبت دهند - و به آهی  
دین موسوم نمایند ) گرویده بود - هنگام سفر واپسین پیا شاه  
وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن فرمایند - لاجرم او را  
در قبر با چراغی در آورده شبکه بمحاذات نیر اعظم گذاشتند  
که نور او ماحی مائم است - اگرچه امثال این حکایات را  
بنا بر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبار سنج رقیع نبود

[illegible]



دستوری پذیرفت - و بتقدیم جلائل خدمات مشمول التفات  
 بیکران گشته چهره مبادات افروخت - در سنه ( ۹۸۰ ) نهصد  
 و هشتاد هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بمنصب  
 دوهزاری امتیاز اندوخته بود - پسرش سید جمال الدین از  
 روشناسان پادشاهی بود - در محاصره قلعه چترور ( که در نقب را  
 از باروت پر ساخته فتیله را آتش دادند - و بیکم دیر رسید - و در آن  
 هنگامه جمعی را نقد زندگی برباه رفت ) او هم گلشن جوانی  
 خون را سوخت \*

### \* سلطان خواجه نقشبندی \*

عبد العظیم نام خلف خواجه خواند دوست است مرید  
 خواجه عبد الشهید بن خواجه عبدالله مشهور بخواجهگان خواجه  
 که فرزند بیواسطه خواجه ناصرالدین احرار است - چون  
 خواجه عبد الشهید از سمرقند بپند آمد عرش آشیانی پذیرد  
 شده باعزاز و اکرام دریافت - و برگشته چمارنی پنجاب را  
 بطریق نذر گذرانید - خواجه مدتی در اینجا طرح سکونت  
 ریخته بسر می برد - پس از هیزده سال در آخر سنه ( ۹۸۲ )  
 نهصد و هشتاد و در معاودت بسمرقند نمود - و در سنه ( ۹۸۴ )  
 نهصد و هشتاد و چهار در گذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز  
 و نشیب علمی بر نیامده و چندان دانش زار (سمی طی نکرده  
 ( ۲ ) نسخه [ ج ] جوانی را سوخت ( ۳ ) در [ اکبرنامه ] چمارنی آمده \*

## \* سید احمد خان بارهه \*

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال ۵۹۵۵م  
 جلوس اکبری باتفاق خان مذکور همراه خان کلان در فوج منقلا  
 بجانب گجرات تعیین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه  
 او را با جمعی کثیر بتعاقب پسران شیرخان فولادی ( که عیان  
 و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند ) ناءزد  
 فرمود - هر چند آنها تیز پائی نموده خود را به تنگناهای جبال  
 کشیدند اما بهیارے از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهی  
 افتاد - خان مذکور معادلت نموده کامیاب دولت زمین بوس  
 گردید - پس ازان ( که تصبه پتن مخیم سرادات سلطانی گشت )  
 آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت او حکومت و حراست آنجا  
 بسید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حسین  
 میرزا و شاه میرزا علم بغی افرشته باتفاق شیرخان بر سر پتن  
 آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بذ و بست برج و باره  
 پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بهیار  
 نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد تصبه<sup>(۲)</sup>  
 برخاستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید  
 قاسم و سید هاشم بمالش گردن کشان تعلقه رانا ( که پس از  
 کشته شدن جلال خان قورچی غبار فتنه بر انگیزخته بودند )

بارمه عبارت است از دوازده موضع - که در میان دو آب یعنی  
 دریای جون و گنگ قریب پرگنده سنبیل واقع شده - خان مذکور  
 مرد قبیله دار بود - بنوکری پادشاهی رسیده نامه بشجاعت  
 و سخاوت بر آوردن - ساد لوهی مفظور داشت - گویند چون  
 عرش آشیرانی او را بر سر مدهکر بندیله تعیین فرمود او نردانته  
 نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان ( که  
 بملازمت سلطانی فایز گشت ) عرض نمود که من چنین و چنان  
 نردن کردم - آصف خان گفت میوانجی این فتح باتبال حضرت  
 شده - پنداشت مگراقبال نام یکی از امرای پادشاهی خواهد بود  
 جواب داد که چرا غلط میگوئی - درانجا اقبال پادشاهی نبود  
 من بودم و برادرانم - تیغ در دستی زده ایم - پادشاه متبسم شده  
 او را بگوناگون عوطف برنواخت - و روزی یکی از روی کذایه  
 با وی گفت - که نسب نامه سادات بارمه بکجا مذهبی میشود  
 او فی الحال در میان توده آتش ( که فقرای ملذک شبها روشن  
 میکردن ) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر  
 نخواهد شد - و اگر نیمستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش  
 ایستاد - مردم بزاری برآوردند - کفش مخملی در پا داشت  
 ( ۲ )  
 چوب او نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال  
 اینها جداگانه نوکریز کاک بیان طراز گردیده \*

سید محمود خان ( که در محالی جاگیر خود بود ) او را شناخته  
 با احترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیذاتی خان کلان  
 بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین  
 میرزا مامور شد - پستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه  
 گردید و مسرعه فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید  
 خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبه سرنال برکاب  
 سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون  
 میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید  
 او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال  
 هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات  
 تعیین یافت - چون موکب والا ایلاخار نموده بحدود میرنده  
 رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ  
 محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدود در فوج  
 طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ  
 بے تابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائی نمود - و اواخر  
 همین سال با سادات باره و سید محمد امروه بر سر ولایت  
 مدهر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر  
 آن حدود را عملی در ساخت - و دران نزدیکی مطابق سنه  
 ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد هجری پیمانه زندگی او لبریز  
 گردید - بمنصب دو هزار و سربلندی داشت \*

شتافت . پادشاه از فوت چنین مخلص راسخ قدم قرین تاسف  
و اندوه بسیار گردید - و چون بدارالخلافه معارفت فرموده  
ظاهر شد ( که ذمه سیف خان هوام مبالغه گرانبار است ) از کمال  
عاطفت بادای جمیع آن سبکسار ساخت - پهرانش شیرافکن  
و امان الله بمنصبی در خور امتیاز داشتند \*

### \* سید محمود خان باره \*

اول که ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه  
امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال  
اول جلوس اکبری همراه علی قلی خان شیبانی بدفع هیومن<sup>(۲)</sup>  
بقال ( که پس از شکست یافتن تردی بیگ خان نخوت بخور  
راه داده با فراوان جمعیت از دهلی روانه شده بود ) نامزد  
گردید - و سال دوم به تذبیه حاجی خان غلام شیر خان سور  
( که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد )  
تعیین گشت - سال سیوم بتسخیر قلعه جیتان<sup>(۳)</sup> دستوری یافته  
آنها از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمه خانخانان  
برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته  
قریب بلده دهلی جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس ( که  
خانخانان منعم بیگ بنابر کشته شدن شمس الدین محمد  
خان اتکه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه قرار نمود )

در پهلوي و گندادري يكتاي (وزگار و در شجاعت و تهور سرآمد  
 اقربان بود - سال هفدهم در محاصره قلعه سورت روزه ( که  
 از بالا بارش تير و بندوق و توپ بود - و از پايان مورچالها  
 هجوم آوردند ) سيف خان تاخمت نمايان برده کارنامه جرأت  
 و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقه بار (سيده  
 تا يك ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخير انجاميد  
 شخصه ازو پرسيد - که پادشاه راضي هستند و بارها صرفه امثال  
 شما مردم چه که بسيار ( که بپايه نرسیده باشند ) مي فرمايند  
 براي چه خود را ديده و دانسته در مهلكه انداختند  
 در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را  
 دران هنگامه نتوانستم رسانيد - از خجالت آن (وز زندگي بر من  
 گران است - ميخواهم که سبکبار گردم - در سنه ( ۹۸۰ )  
 نهصد و هشتاد هجري سال هيزدهم ( که عرش آشياني بایلغار  
 نه روزه از آگره بحوالي احمدآباد رفته با محمد حسين ميرزا  
 محاربه نمود ) سيف خان در تاختن اول چپقلش (ستمانه  
 نموده غنيم خود را منظم ساخت<sup>(۲)</sup> - و بدو زخم نمايان ( که بر او  
 داشت ) اجميري اجميري گويان جويای پادشاه گرديد - ديد که  
 محمد حسين ميرزا با چنده از ادبش در ميدان سر بخودي  
 مي آرايد - کوکه بار (سيده داد بهادري و تود داد بملک بقا

( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجری در فوجدار می سیوستان  
 دیوانه زندگی او ابریز گردید \*

## حرف السین

### \* سیف خان کوکه \*

برادر تالان زین خان کوکه است - گویند والده اش  
 همیشه دختر آرد - و پدر بمقتضای بشریت آزرد شده  
 درین مرتبه ( که در کابل بسیف خان باز شد ) پدر برآشفته  
 گشت - که اگر این بار دختر آمد خانه داری و ملاقات موقوف  
 است - آن عفت منش در خدمت مریم مکانی رفته گله اظهار  
 نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشیانی آگهی یافته  
 باوجود مغرور فرمود - اگر پاس خاطر من میشوایی پیرامون  
 این امر نگریدی - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت  
 خواهد کرد - آن ضعیفه فرمود شاهزاده را مژده غیبی  
 دانسته ازان اراده خود را باز داشت - اتفاقا سیف خان متولد  
 شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمی مفرط اندوخته  
 بسپاس شاهزاده پرداختن - عرش آشیانی زیاده بر همه  
 عنایت بجال او مبذول می فرمود - پس از سریر آرائی  
 هنوز آغاز شباب داشت که پناه چهار هزار بر آوردند

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - کہ سال سیزدهم  
جلوس خلد مکان ببکالی منصب یکہزار و پانصدی سہ صد  
سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته »

### \* زیر دست خان \*

از والا شامیان فردوس آشیانی ست - پس از سریر آرائی  
آن پادشاہ بعتای منصب ہزاری پانصد سوار منسلک  
گشتہ سال دوم باضافہ پانصدی صد سوار و ثانیاً باضافہ  
دو صد سوار نوای کامرانی برافراخت - سال چہارم از اصل  
و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار بین الاقران تفوق  
جست - مدتی بتعیناتی صوبہ بہار بسر بردہ ہموارہ با ناظران  
آن صوبہ در برافکندن زمینداران فساد پڑوہ راہ جانہپاری  
و عقیدت سگای سپردے - در ایام صوبہ داری اعتقاد خان  
پرتاب زمیندار پلامون را ( کہ از جملہ فساد پیشگان مقرری  
آن صوبہ ہوں ) او جد و جہد بلیغ بکار بردہ یکے از پسرانش  
دست تجاد بلند ساختہ بکار ولی نعمت برقبہ جان نثاری  
غایز گشتہ سال ہفدہم پیش ناظم آردن - پس ازان بحضور  
رسیدہ دولت آستانبوس دریافت - سال ہیزدہم از اصل  
و اضافہ بمنصب دو ہزاری ہزار سوار قامت قابلیت آراست  
سال نوزدہم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبہ  
تتمہ سر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنہ



محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندوخت  
 سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار  
 سوار کامیاب گشت - پستر باضافه پانصدی دريشت سوار نامیه  
 بخت نور آگین ساخته بخدمت تارول بیگی سربلندی پذیرفت  
 سال هیزدهم در جشن محبت بیگم صاحب ( که بنابر سوختن  
 بدن از آتش چندی کسلسند بود ) بغایت خلعت و جمدهر  
 مرمع و منصب از اصل و اضافه دو هزار و پانصد  
 سوار و عطای علم و فیل درجه اعتلا پیمود - و پستر بتفویض  
 خدمت توش بیگی از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست  
 و چهارم رجب مطابق سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج هجری  
 بیمار می معیه بهم رسانید - هر چند حکیم داود تقرب خان بقصد  
 تحریر نمود راضی نشد - و بهر ای جاردانی پیوست \*  
 گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بے باکانه میزد  
 درز بیگم صاحب سفارش او نموده او را بخانه یکی از شاهزاده‌ها  
 فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در  
 باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاء الله در تربیت  
 شما سعی مرقوره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که  
 سفارش لنگ و کور را می باید - بنده ازین عیبها بری ست  
 اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا پرور  
 بود - یکی از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

زبان کرد . و در همین زمانی آب گلاب را می نوشید . و سوار  
و مرمع آلات در سبزه ها می رفتند . با دوشی خاصی به شمشیر میزدند  
گوداد در آن وقت گفت دوش از زبان حال و سبب رفتنم به آن  
و خواججه سرا از سبب حال شربت اعزاء داشت \*

### • زاهد خان •

پسر صادق خان هندیست . تا سال چهارم عمرش شش سال  
به منصب <sup>(۲)</sup> سه صد و پنجاهی رسید . چون پدرش در دوش  
فوت شد سال پنجمی که هفتم از تصدیق آمده به وزارت رسید  
و سال چهل و نهم انفاده به منصب و خطاب خانان چهار نامیری  
برافروخت . و پس از سوگواران جنگ های ارمانی و اناده  
به منصب در وزارت اعصاب گردید . پس از آن به انفاده وزارت  
به وزارت با جمیع ساموز رسید . و انفاده آن خدمت چنانکه باید  
پرداخته مورد تشویق گردید \*

### • زاهد خان کوکبه •

مادرش خدیجه خانم است که به یکم ماهرب هجده کل فوئوس استانی  
ست . سال سیزدهم جلاوس آن پادشاه انفاده در آن  
از غیر نورالدوله سوگواران یافت . و سال چهاردهم به خطاب  
خانی و از اعلی و انفاده به منصب وزارت هزار سوگوار  
برافراخته تعینات دکن گردید . سال پانزدهم همواره شاهزاده

و چون عرش آشیانی مراجعت از برهانپور باگرو کردند و را  
بر خواندند - از کامروائی بمی گساری مفرط افتاده بود - بدین  
جهت لخته ازان دست کشید - رنجوری افزود - و فروغ دیده  
و دل کم شده در سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و دهم هجری پیمانه  
زندگی لبریز گشت - گویند در سانحه ( که بر بیر برگذشت )  
کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر  
داشتند - چون آخرها اسپان بمیار از کابل برای شاهزاده سلطان  
سلیم ( که بخيال فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود ) فرستاد  
ناخوشي افزود - در همان ایام درگذشت \*

رین خان بکمت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود مینواخت  
و شجر هم میگفت - ازوست \*

\* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام \*

\* تا رشته مراد بسوزن در آردم \*

گویند بضیافته ( که پادشاه را بخانه طلبیده ) چندان تکلف  
کرد که موجب حیرت همگان گشت - از انجمله چپوتره بطول<sup>(۲)</sup>  
و عرض از شالهای طوس ( که دران وقت کمیاب بود ) بسبب  
و پیش آن سه حوض یکم از گلاب یزدی دوم از رنگ زعفران  
سیوم از ارگجه ترتیب داده طوائف را ( که زیاده از هزار کس  
بودند ) دران حوضها می انداختند - و حویهای شیر و شکر آمیخته

در آمد - چون وحدت عالمی خویش جلالت با امانت یوسف زنی  
 بر قلعه کنشال و برخه ولایت کاتوران چیرگی یافته بود کونشال<sup>(۲)</sup>  
 همت در استیصال او بهمت - فوجی تا کمار ( که دارنده اشین  
 مرزبان کاشغر است ) شنافته بسیاری را با یوسف برگرفتند  
 سران کافر نیز پیوسته در ناکامی افغانان کوشش نمودند  
 برخه بهوی چنان سرا بدخشان رویه شده دست از زدن و بستن  
 برداشتند - ناگزیر سران یوسف زنی بزبازار در آمدند  
 و قلعه کنشال و بسیار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان  
 و کاشغر رفت و در پی یافت - در جشن سر آغاز سال چهل  
 و یکم بمنصب پنج هزاره سر برافراشت \*

چون بند و بست کابل از تالیخ خان صورت گرفت در همین  
 سال آن ملک باطاع کوکه مقرر گشت - و درین سال شاعرزاده  
 سلطان سلیم را بدختر زین خان شگرف دلبستگی پدید آمد  
 و بیوکانی همالش در سر گرفت - عمرش آشیانی ازین بپراست ( زنی  
 هر گران شد - چون شیفتگی خاطر از اندازه بیرون دید  
 دستوری فرموده سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم جشن ازدواج  
 انعقاد یافت - و چون جلال الدین روشانی ( که مایه فساد دیار  
 کابل بود ) بگو نیستی فرو شده - و زابلی شورش فرو نشست  
 زین خان حسب الحکم از تیراه بحفاظت لاهور پیوست

پنهان راهی بهنواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند  
و آن الکا مفتوح شد - هر جا قلعه ضرور بود بنیاد نهاده  
مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان  
بگوشمالنی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نزدیکی  
پنهان در آمده تا دریای ستلج رو بر نتافت - همگی بوم نشینان  
فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگرکوت - راجه پرسرام  
از کوه جمو - راجه یاسو از مو - راجه انورده ج سوال - راجه  
کاملوری - راجه جگدیس چند دهه وال - رای سنسار چند از پنه  
رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جهروته - رای بابهدهر  
از لکهن پور - دولت از کوت بهرت - رای کزشن بلاورده - رای  
راودیه دهمری وال - اگرچه سوار ایذاں بده هزار کشید لیکن  
پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراء کوکه  
دولت ملازمت دریافتند - سال سی و ششم کوکلتاش بمنصب  
چهار هزار و عطاى نقاره سربلندی یافت - و در سال سی  
و هفتم ( که زین خان بیاسپانی آن روی سزدهه تا هذدو کوه مقرر  
شد ) از سواد و بتجور تا تیراه رو آورد - افریدی و ارک زئی  
بایای تن داد - جلاله بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] اکبرنامه [ پنهان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] انواده

( ۴ ) نسخه [ ب ] کاپلوری و در [ بعضی نسخه ] اکبرنامه [ کاملور ( ۵ ) در

[ اکبرنامه ] بهونر آمده ( ۶ ) در [ اکبرنامه ] یلادیه •

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالی نقد هستی در باخت  
 کوکلتاش خواست جان نثاری نماید - جانش بهادر جلاو گرفته  
 بر گردانید - اختی از بهرامی بیاده شده بمغول رسید - چون  
 شهرت شد ( که افغانان از بی می آیند ) بعد از طرب کوچ بدینام  
 گردید - مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - هر چند افغانان  
 در تقسیم غنایمت در مانده بودند - ( روز دیگر راه کم کردگان  
 جان سپردند - راجه را با بهیارت از در شناسان پادشاهی و غیور  
 پانصد کس درین بیراهه روی روزگار بسر آمد »

کوکلتاش در سال سی و یکم بمالش سهمزد و غریزه خیل  
 فواج پشاور ( که جلال الدین روشانی را بحری برداشته در تیراه  
 و خیبر غبار شورش برانگیخته بودند ) تعین شد - و کارهای  
 نمایان بظهور آورد - و سال سی و دوم حکومت زابلستان  
 از تغیر راجه مانسنگه بدر تقویض یافت - و در سال سی و سوم  
 باز بمالش یوسف زئی مامور گشته اول بیجور در آمده  
 هشت ماه آریزش داشت - بهیارت را نقد زندگی بتاراج  
 رفت - ناکزیر باز ماندگان غاشیه بزدکی بردوش گرفتند - کوکه  
 بمیچ گرفتن سواد نمود - نخست بساحل دریای <sup>(۲)</sup> بچکوره  
 ( که سرآغاز در آمد آن ملک ست ) استوار قلعه بر ساخته  
 نشست - غنایم سرگرم عید قربانی بود - کوکه بیخبر از

( باب الزاء )

چون از کوه نور دجي سپاه بستوه آمده بود کوکه درخواست  
 کمک نمود - عرش آشياني راجه بيزبر و حکيم ابوالفتح را  
 بي يکديگر تعيين فرمود - چون بکوکلتاش پيوستند بنابر  
 همچشمي حسدهای ديرينه يکتائي نگرفته غبار دودي برخاست  
 هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه  
 گردن - و من ميان ولايت را پاسباني کنم - يا شما بودن  
 جکدره بر خون گيريد - و من بسزای کوه نشينان پردازم - راجه  
 و حکيم جواب دادند - که حکم بتاخت ملک است - نه  
 بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانه حضور شويم  
 کوکه گفت ولايت ( که بچندين آريزه بدست آمده باشد ) چگونه  
 سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر اين هر دو شق قبول نداريد  
 از راهی که آمديد بر گرديد - اين نشنوده بهمان راه کراکر  
 ( که پرنشيب و فراز بود ) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار  
 سرداري يکسو نهاد - که مبادا اين مقربان حرفه ناشايسته بر سازند  
 و خاطر پادشاهي را گران کنند - تا آنکه در هر تنگ دره آريزه  
 رو ميداد - و پرتالها يغمائي ميشد \*

چون بسمت گريوه بالذري روانه شدند کوکه چنداول  
 گرديد - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ايستاد - آنها  
 از هر سو به تير و سنگ چيره دستي نمودند - مردم از سراسيمي  
 از فراز کوه به نشيب رو آوردند - دران روار فیل و اسب

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهای اينان بدست آوردند  
و برخه ازان پيشين گرده دران تنگناها بناکامي بسر مي برزند  
و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در ساله ( که  
عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حکيم درين نواح آمد )  
کلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - ازانجمله کالو مشمول عنايت<sup>(۲)</sup>  
گشته از دارالخلافه آگره در بگريز نهاد - خواجه شمس الدين  
خوافي از نواحی اتک دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجای  
پاداش نوازش يافت - ليکن باز راه گريز گرفته به نگاه خود  
شکافت - و در شورش افزائي رهنمای ديگر بوميان گشت \*

زين خان کورکه اول بولايت بجور ( که جنوبی آن پشاور  
و غربي برگنات کابل - طول بيست و پنج کوره - و عرض از پنج  
قاده - سي هزار خانه دار اين الوس درينجا بسر برند ) در آمده  
يهياره را مالش بمزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر  
هران اين قوم زينهار خواستهديدند - و خاربن شورش برکنده  
گشت - پس ازان عزيمت کوهستان سواد نمود - بعد از آريزشهای  
متريک غنيم راه فرار سپرد - در چکدره<sup>(۳)</sup> ( که ميانه ولايت است )  
قلعه اساس نهاد - بيست و سه بار فيروزي يافت - و هفت  
سنکر بر شکست - غير از گريوه کراکر و ولايت پونيير همه  
بدست آمد \*



خواجه مقصود عاي هردي مردی پاک طینت بصدق و دیانت  
 متصف از ملازمان مریم مکانی بدوام خدمت در حوالی هودج  
 امتیاز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکش بود  
 عرش آشیانی دختر برادرش خواجه حسن را ( که عم زین خان  
 باشد ) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآوردن - از بطن او  
 در سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت سلطان پرویز متولد  
 گردید - و چون در سال سیم ( که میرزا محمد حکیم در کابل  
 بود ) بقا پیوست ( عرش آشیانی بعزم زابلستان از دریای  
 سنده عبور نمود زین خان ) که بمنصب در مزار و پانصدی  
 اختصاص یافته بود ( برهذمونی الوس یوسف زنی و کشایش  
 سواد و بجزور رخصت یافت - این گروه انبوه پیشتر در قرا باغ  
 و قندهار بسر می بردند - و از آنجا بکابل آمده دست چیرگی  
 می کشادند - میرزا الغ بیگ کابلی بدستان سرانی از هم گذرانید  
 پس ماندگان از آنجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس از آن  
 باستخر<sup>(۲)</sup> بار اقامت کشودند - نزدیک صد سال است که بسوان  
 و بجزور برهزنی و سوتابی روز میگذرانند \*

درین سرزمین گروهی ( که خطاب سلطانی داشته )  
 می بودند - و خود را از نژاد دخترچی سلطان سکندر می بداشتند  
 این قوم نشستین پورستاری جا گرم کردند - و بسيله اندوزی

واقع است - و سابقا مکان نشست (راجها بود) توتان داشتند  
و بتقریبی از انجا بر آمده در دیهات قرایب بلاد بجای دور  
سکونت ورزیدند - بوردجی بنابر قرابت با <sup>(۲)</sup> تیما راجه سندهیه  
( که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود )  
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و قبولداری  
پرگنده <sup>(۳)</sup> پالم موبه بیدر سرفرازی یافته بنوکری می پرداخت  
چون در گذشت اناجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت  
و رفته رفته بمنصب هفت هزاره و خطاب راجه بیدر بهادر  
و افزونی اقطاع چهاره عزت بر افروخت - در سال ( ۱۱۹۰ )  
هزار و یکصد و نود هجری بعدم سرا شناخت - با زبان فارسی  
آشنائی داشت - و در فن کبت و دهره ( که عبارت از کلام  
موزون بزبان مردم مابین گنجا و جمنا ست ) ماهر بود - پس از  
پهرش <sup>(۴)</sup> سدوم و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته  
سرورشته ملازم پیشگی بدست دارند \*

## حرف الزاء

### \* زین خان کوکه \*

مادرش پیچه جان انگه عرش آشیانی ست - پدرش

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] با تیما راجه ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] باله ( ۴ ) نسخه [ ب ]

و پاش مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا بعمل می آورد - خیرات سرا میکرد - با تدابیر مالی آشنائی داشت - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند صبا یا ازو باقی ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هریک بساوک پیش آمد - و یک صبیغه خود را بمیر جمله نام پسر کوچک سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه مزبور امتیاز دارد و مورد عاطفت نوین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله بهادر زرد آرد جنگ مدتی ببخشیکری (سائله) مغلان ملازم سرکار او می پرداخت - درینولا بنیابت نظامت ناندیر چهره عزت برافروخته - و بمنصب پنجهازاری سربلند - مرد بی باک صاف دل است \*

### \* راجه پیر بهادر \*

(۲) پسر بهروجی سرکر است - که فرقه سم از قوم دهکر  
(۳) نیاکانش در نواج انا کوندی ( که برکنار دریای بنگهدرا

(۲) نسخه [ ب ] دهکر (۳) در [ بعضی نسخه ] انا کوند (۴) در [ بعضی

نسخه ] تنگ بهدر \*

خدمات رسانیده به تقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد  
 باجی را و سردار جانبی (راجا ساهو) به و نسله بر پا شده بودت  
 به مبارزه با ناصر جنگ شهید رسید و از مزبور تزییه با بفع یافته  
 بعد قایل ایام رو بزیستی سرا کرد خان مزبور حسب اتمای  
 بهادر مزبور آمده و اتمای برادر و پسر متوفی پرداخته مطابق  
 سلوک مسلک گردانید - و باز مراجعت به دکنستان نمود و همواره  
 بهادر مرقوم در سنه ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و سه  
 هجری وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت  
 صوبه داری ادرنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار  
 دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای عام و نقاره طبل برآوی  
 نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید به خطاب نصیر جنگ  
 ناموری پذیرفت - و پس از جنگ به اچری باز صوبه دار  
 ادرنگ آباد گشت - و در عمل صلابت جنگ و حرور از اصل  
 و اضافه بمنصب شش هزار و شش سوار و خطاب  
 رکن الدوله و خدمت و کالت مطلقه مومنی علیه نصاعد نمود  
 و پستر مستعفی شده بنظم صوبه برار اختصاص گرفت  
 و چون خدمت مزبور بنظم الدوله آصف جاه تقرر یافت  
 او بحراست ادرنگ آباد درجه امتلا پیمود - و در سنه ( ۱۱۷۰ )  
 هزار و یکصد و هفتاد هجری بکشور بقا خرامید - بخوش خلقی

## \* ركن الدوله سيد لشكر خان بهادر \*

## \* نصير جنگ \*

نامش مير اسماعيل است - نياڠانش از سكه سربل مضاف  
 بلخ اند - نسبش بمير سيد علي ديوانه ( كه مزارگاه او در موضع  
 يذئب واقع شده يزار و يتبرك به و از خاڠاي شاه نعمت الله  
 ولي ست ) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوكري پادشاهي  
 اختصاص پذيرفته - چون پدر مير اسماعيل زود در گذشت هاشم  
 خان او را پرورش نمود - او در ملازمان برادري خاص ( كه  
 عبادت از مغلان مذهبدار است ) نوكر بوده بخطاب مسافر خاني  
 ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي  
 خان همراه نظام الملك آصف جاه بهادر مصدر تردد نمايان  
 گردیده حريف خون را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان ( كه  
 بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته  
 دولت بار اندوخت ) شجاعت و دلادري او ذهن نشين پادشاه  
 گردانيد - لهذا بفوجداري ائك صوبه كابل چهره اعتبار افروخت  
 پستر ازانجا مستعفي شده بدكن پيش بهادر مزبور ( سيد  
 و بيخشيكوري ساير سركار او و خطاب سيد لشكر خان سرفراز گشت  
 و چنده براي بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنياد  
 مامور گرديد - و مدتي بظلم صوبه اورنگ آباد پرداخت - ازان  
 بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب سورت مذاقشه غیمابین مرعته و کلاه پوشان بویا گشت مادهورارو پسر خرد سال نراین رارو بجای نیاکان خود است \*

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل صوبه دارئی سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت همقومی نیز داشت - صوبه برار متعلق بار بود - و ملک دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنکاله رفت - و عوض چوتمه آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او جانوجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چانده میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی محظ است - و سزد تعلقه چوتمه بدست نیاکان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او موار رارو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبه بیجاپور بود - و نامی بسرکردگی بر آورده قلعه کیتی و غیره محالات بهیاره در تصرف داشت - حیدر عالی خان مطابق سنه ( ۱۱۹۰ ) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدم خانه نهاد - و سرداران جزئی او از اندازه تحریر بیرون \*

## \* ركن الدولة سيد لشكر خان بهادر \*

## \* نصير جنگ \*

نامش مير اسمعيل است - نياگانش از سکنه سريل مضاف بلخ اند - نسبش بمير سيد علي ديوانه ( که مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده يزار و يتبرک به و از خاقای شاه نعمت الله ولي ست ) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوکري پادشاهي اختصاص پذيرفته - چون پدر مير اسمعيل زود در گذشت هاشم خان ادرا پرورش نمود - او در ملازمان برادري خاص ( که عبارت از مغلان منصبدار است ) نوکر بوده بخطاب مسافر خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمايان گرديده حريف خود را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان ( که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت ) شجاعت و دلادري او ذهن نشين پادشاه گردانيد - لهذا بفوجداري ائک صوبه کابل چهره اعتبار افروخت پستر ازانجا مستعفي شده بدکن پيش بهادر مزبور ( سيد و بنخشیکري ساير سرکار او و خطاب سيد لشکر خان سرفراز گشت و چنده براي بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنياد مامور گرديد - و مدتي بنظم صوبه اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهادرستان رفته در واقعات نادر شاهي

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین  
تقریب سورت مذاقشه غیما بین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت  
مادهوارا پسر خرد سال نراین را در بجای نیانان خود است \*

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل  
صوبه دارئی سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر  
صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه  
ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت  
همقومی نیز داشت - صوبه برار متعلق بار بود - و ملک  
دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله  
رفت - و عوض چوتمه آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او  
جانوجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چنده  
میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی  
ملاحظ است - و سندن تعلقه چوتمه بدست نیانان خود از راج  
مرهته بغام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او  
مرار رار کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات  
صوبه بیجاپور بود - و نامه بسرکردگی بر آورده قلعه کیتی  
و غیره محالات بهیاره در تصرف داشت - حیدر آبی خان  
مطابق سنه ( ۱۱۹۰ ) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور  
نموده دستگیر ساخت - و در قید او با بعدم خانه نهاد - و سرداران  
جزئی او از اندازه تحریر بیرون \*



هندوستان شد - و اول بشهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد  
و محیی الملة پسر محیی الملة بن کام بخش را ( که عماد الملک  
بعده کشتن عالمگیر ثانی بر تخت نشانده بود ) برداشته  
عوض از میرزا جوان بخش بن شاه عالم پادشاه را بطریق توره  
نشانده - و در سنه ( ۱۱۷۴ ) هزار و یکصد و هفتاد و چهار  
هجری بمقابل شاه درانی پرداخت - و چون بغابر انسداده  
طرق رسد حال فوج او بعسرت کشید چار و ناچار دو چار شده  
او و بسواس را و جمعی کثیر از سران و غیر آنها ته تیغ در آمدند  
و بعضی ( که راه گریز یافتند ) اهل دیهات نگذاشتند - بالاجبی  
بعد استماع این حقیقت سال مذکور غصه مرگ شد - پسر دوم او  
مادهو را بجای او نشست - چندی فیما بین او و رگناثه را  
عم حقیقیش نزاع بود - آخر رگناثه را گرفته نظر بند ساخت  
چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت - و نراین را  
برادر کوچک خود را بجای خود نشانیده بود - رگناثه را  
با مردم ساخته نراین را را کشت - چون متصدیان خانه اش  
با او راضی نبودند فیما بین نزاع برخاست - رگناثه را مغلوب  
شده پناه کلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحریر  
بحماییت آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست  
متصدیان افتاد - و در ضربه مالوه جاگیر بقدر خرج لایبی  
یافته روانه آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه برخاست

و هفتاد و يك هجري در دكن با نظام الدوله آصف جاه بمقابله پرداخته بعد صلح<sup>(۲)</sup> ملك بيسمت و هفت لك روپيه كامل تعلق بهر هته گرخت - و در همين سال دتاجي سندهيه برادر و جنكو پسر جى ايا در سكرتال نجيب الدوله را محصور گردانيدند - و در همان سال رگنايمه راد و شمشير بهادر و هولكر در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدينه بيگ خان بجانب پنجاب شتافته تيمور شاه پسر شاه دراني و جهان خان را از لاهور (۳) سپر وادى فرار ساختند - و نايب اينها در لاهور ماند - و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري دتا از خبر آمد آمد شاه دراني تا سرهند رفته نخچير فنا گرديد - و در دكن قاعه احمدنكر بتصرف مرهته در آمد - و بالاجي و سدا سيو راد با امير الممالك نظام الدوله آصف جاه مخالفت سر كرده بمقابله پرداختند - حسب تقدير سرداران مثل چنداولى اهل اسلام كشته گرديدند - و ملك شصت لك روپيه كامل و سه قلعه دولت آباد و آسير و بيجاپور بدست مرهته رفت \*

و چون سال مزبور شاه دراني عمل مرهته از پنجاب برداشته دتا سندهيه را كشت و فوج هولكر را غارت نمود بنابران سدا سيو راد با بهواس راد پسر بالاجي بعزم تدارك روانه

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] با صلح ( ۳ ) در [ بعض نسخه ] شكرو نال .

عرف بهاء پسر جمناجي برادر باجي زاد گل پرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور ( که سنه ( ۱۱۶۳ )

هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد ) اگرچه چند بار آثار شوخی ازینها بوقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکی از قریبانیان او را دست نشانده خود ساخته کار و بار راجه دست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را

با خود ایل ساخت - و سال ( ۱۱۶۴ ) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری ( که هولکر و جی ایما سندهیه بکهک ابرو المنصور (۳)

خان جانب آله آباد و ارده شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید ) در جلدی آن خان مزبور از کول و جلیسر و قنوج تا کره جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد بتصرف آوردن - قریب ده سال دراز نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجی فرجه بر سر اورنگ آباد برده مبلغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدست آورد - و سال ( ۱۱۶۵ )

هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بتقریب سدن امیرالامرا غیروز جنگ اکثر صوبه خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بخیان بتصرف اینها در آمد - و سال ( ۱۱۷۱ ) هزار و یکصد

( ۲ ) نسخه [ ب ] چمناجی ( ۳ ) نسخه [ ب ] ابرو المنصور خان که با احمد

خان بنگش مقابله داشت جانب آله آباد •

( کہ مکان بود و باش راجہ بود ) مفتوح ساخت - و بباجی جادو را از دریای جمنا گذرانید - کہ آخست انترید نمایند او با پرمہان الملک ( کہ قریب اکبر آباد (سیدہ بود ) مقابلہ کردہ مردم بسیار بکشتن دادہ گریخت - و این طرف جمنا بباجی راو ملحق گشت - باجی راو خفت عظیم کشیدہ جانب شاہجہان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصرہ خاندہران از بلدہ مزبور برآمد - و باجی راو صرفہ در جنگ ندیدہ جانب اکبر آباد روانہ گردید - سنہ ( ۱۱۵۰ ) ہزار و یکصد و پنجاہ ہجری آصف جاہ حسب الطلب فردوس آرامتاہ از دکن بدار الخلافہ (سیدہ از عزل باجی راو بصوبہ داری مالوہ مقرر شدہ بدان صوبہ عطف عذاب نمود - و در سواد بہوپال با باجی راو جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبہ داری برو بحال داشتہ بدار الخلافہ برگشت - و در سنہ ( ۱۱۵۲ ) ہزار و یکصد و پنجاہ و دو ہجری نامبرودہ با ناصر جنگ شہید متصل بلدہ اورنگ آباد بغای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح زدہ سرکار کھرکون دھاندیہ مضاف خاندیس گرفت - و کنار فریدہ رسیدہ سال ( ۱۱۵۳ ) ہزار و یکصد و پنجاہ و سہ ہجری بدار فغا پیوست \*

پس ازو بالاجی پیشو بجای او شد - و سداسیو راو

( ۱۱۴۵ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری ( که صوبه داری مالوه - بر اجه جیسنکجه مفوض گردید ) او بنابر جنسیت بتقویت باجی رار کوشید \*

در سنه ( ۱۱۴۶ ) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی رار از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده روبرو نشده بدکن برگشت و در سنه ( ۱۱۴۷ ) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز اراده هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکم بهرکردگی اعتماد الدوله قمرالدین خان و دیگر بهرداری خاندوران به تنبیه او تعیین شد - باجی رار نیز فوجی با بیلاجی جادر ( روبروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابله خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هر دو طریق رجوع پیمودند - پسترحسب عرائض راجه جیسنکجه ( که میخواست صوبه داری مالوه از تغیر خودش بباجی رار مقرر شود ) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در سنه ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظم صوبه مذکور بباجی رار تفویض یافت - سال دیگر باجی رار با فوج کثیر بمالوه شتافته بذو و بست آنجا نموده بر راجه بهدار رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - او موضع آبتررا

هجرى لا ولد فوت نمود - اولاد عم او رام راجه بقاعه پرناله  
باقى ست \*

(۲)

سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهنادو و سنثا کهور پوره  
است - که همواره فوج کشیها میکردند - و بتاخت و تاراج ملک  
می پرداختند - درمیان را (که علم نخوت می افراخت) پس  
از فوت رانا پسر سیوا بگفته زن او (که بتورگی پسر خرد سال  
کار فرما بود) دهنادو و غیره کشتند - پسرش رانو کهور پوره  
چند سال بغارت بجای پدر می پرداخت - و از او هم نامورتر  
گردید - بقیه اولاد و اقوام هر یک در دکن موجود است - و یکی از  
پروهانان او بالاجی بسوناته - از قوم براهمه است - در سنه  
(۱۱۳۰) هزار و یکصد و سی هجرى چون حسین علی خان  
با راجه ساگو قرار چوتنه و سردیسمکھی مشخص نموده سند  
بمهر خود کرده داد بالاجی بسوناته با پانزده هزار سوار سال  
مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹)  
هزار و یکصد و سی و نه هجرى ملهار هولکر از رفقای بالاجی را  
پسر بالاجی بسوناته (که بعد فوتش بجای او قائم شده بود)  
بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده  
او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت  
و تاراج پرداخته نقش عملداری او بر داشت - و در سنه

با زنان سذبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی  
(۲)  
و منصب هفت هزار هفت هزار سوار برنواخته در گلال بار  
جا داد - او در حضور نشو و نما یافت \*

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از  
محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتھا  
بگود او فراهم آمدند - اول بروضة منوره آمده بزیارت قبر  
خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات  
بیرونی اورنگ آباد دست درازی کردند - پستر رفته در ستاره  
نشست - و مدت مدید زندگی یافت - و بعیش و آرام گذرانید  
کار پردازنش ( که بزبان اهل هند پردھان گویند - و باعتقاد اینھا  
راجہ را از هشت پردھان ناگزیر است ) فوج کشی و غارتگری  
می نمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان  
سرمد از حاصلات صوبه اورنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر  
و بیجاپور ده روپیہ حصہ بوی قرار یافت - اما بنابر مخالفت  
راجہ ساهو و تارا بائی زن رام راجہ بعمل در نیامد - پستر  
در عمل صوبہ داری امیرالامرا حسین عالی خان بیست و پنج روپیہ  
بنام چوتھے اضافه بران شد - و سغد بمهر امیرالامرا درین  
باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگری دست برداشتند  
راجہ مزبور مطابق سنہ ( ۱۱۶۳ ) یکہزار و یکصد و شصت و سه

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچی برای خبر گیری  
 خوراک تعیین می نمود - و سر هزار مجموعه دار و مقرر می ساخت  
 نوکرانش از قسم بارگیر بودند - چون فوج با سردار و  
 جائے میفرستاد اسباب همه را بقید قام می آورد - بعد تاخت  
 مالک آنچه زیاد<sup>(۲)</sup> میدید می گرفت - و جواسیس خفیه تعیین  
 میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود رائی  
 اختیار کرده همراهان پدر را آزاده گردانید - و اندوختها برباد  
 داد - با کب کلس نامی زنار دار معتقد بود - و بغسق و فجور  
 معین - سال بیست و چهارم ( که سلطان محمد اکبر با پدر  
 عصیان ورزیده بدکن رفت ) سنبها او را پناه داد - سال سیم  
 خان زمان شیخ نظام ( که فوجداری کولپور نواح پرناله داشت )  
 جاسوسی او گرفته از فاصله بعید دویده بر سر او ریخت  
 و او را با کب کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور  
 آورد - ( روزی که داخل لشکر پادشاهی میشد ) بموجب حکم  
 تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود \* \* ع \*  
 \* با زن و فرزند سنبها شد اسیر \*  
 سال سی و یکم بر طبق ایامی پادشاهی بقتل رسید - و قلعه  
 راهیری گدده ( که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعیین  
 شده بود ) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او



سیوا دعویٰ تروکے پدر کرد - او زبان بنعم کشوده دو پهر شب  
 با چندے گریخته بتنچادر شتافت - سیوا لشکر اورا تاراج  
 نموده و چنچی و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد  
 و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر  
 خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیزت - بهادر خان بحضور  
 نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقه خود غله و سببان  
 درست کرده قلعه پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسی  
 ( که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود )  
 در مراسم مهمانداری کوشیده در مقدمه صلح جواب صاف  
 داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش  
 دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت  
 در همین سال سیوا بر ملک پادشاهی دریده برگشته جالنه را  
 ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت  
 گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا ( که در محامد صفات  
 یکتائی داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تکیه <sup>(۲)</sup> درویش  
 مذکور دست تالان دراز کردند ) ازین جهت بد دعا نمود \*

سیوا در رویه انصاف پڑھی و جز رسی و سپاهگری امتیاز  
 داشت - اسپان بهیار در طویله فراهم آورده بود - و نوکران  
 پیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و بر ده داس

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه دارى دکن مامور شده باثفاق مهاراجه جهونمت سنگهه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهی بتالان در آرد و آبادی بندر هورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده به مهاراجه جهونمت سنگهه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازد پس از پذیرا شدن این معنی پسر مزبور را با پرتاپ (او نامی کار پرداز و جمعیت یک هزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنج هزار (پنج هزار سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبه برار و غیره سربلندی یافت - پس از چند روز پسر را طلب داشت - و کار پرداز او با جمعیت حاضر بود - پستر چنان محال از جاگیر سنبهاجی بنابر مطالبه یک لک روپیه ( که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود ) بضبط در آمد - بنابران کار پرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهی کرد - داؤد خان تریشی مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگی گری می نمود - پستر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باثفاق با فوج پادشاهی جنگ می نمایم - اول بتسخیر قلاع تردد من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوچی برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طلب داشت - او متصل چنچی آمده ملاقات نمود

میگذارم - آئینده می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند  
 بعد جواب و سوال کلید همه قلاع فرستاد - و خود به عراق  
 آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بهلولک پیش آمده شمشیر  
 و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت \*  
 چون این معنی باستماع خلد مکان رسید حکم طالب بنام او  
 صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز  
 ملازمت ( که موافق حکم او را بدایه پنجاهزاری ایستاده ساختند )  
 از تنگ حوصاگین بگوشه رفته دراز کشید - و ظاهر نمود  
 که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائی ( که جهت  
 فرود آمدن مقرر گردیده ) بپزند - و بعد ( سیدن بدان مکان  
 صریح اظهار رنجش نمود - چون بپا  
 گشت برای خبرداری او بکنور رام می  
 تاکید صدور یافت - و پستر آدمان فولاده از آن کوتوال بچوکی  
 مکان منبر تعیین شدند - او از سیر فکر ( که  
 دلها را بیفکر ساخت - شد با اتفاق پسر قیدی نارنگی را  
 رفت - و در عرض راه بر اسپان ( که سابق مقرر شده بود ) سوار  
 شده بمتهرا رسید - و (یش و بروت تراشیده از کاسی و بنگاله  
 و اودیسه شده بصوبه حیدرآباد خود را رسانید - و سنبها را  
 بحواله کب کاس نام برهمن ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان  
 امیدوار ساخت - که هرگاه بظلم برساند \*

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را ( که دران نزدیکی مخفی داشته بود ) باشاره معهود آواز داد - آنها رسیده بقیه مردم خان مزبور را اسیر و قتل ساخته لشکر را غارت کردند - و از دزدان این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محاللات پادشاهی دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات ازانجا بکمک او تعیین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت \*

گویند در ایامی ( که خان مزبور در پونه سکونت داشت ) سیوا باراده شبخون مردم خود را تعیین کرد - که بهر بهانه بمعموره درآمدند - و شبی دریچه عقب حویلی را ( که بخشت و گل بند بود ) را کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکی از آنها شمشیر انداخت - و انگشت سیاه خان مزبور بریده گردید - و ابو الفتح نام پسرش بقتل رسید ؛ درین ضمن چونکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بصراحت باد بدر رفتند - سال هفتم ( که میرزا راجه جیسنکه بتنبیه از مرخص گشته فوجی بر تلاع تعلقه او برده بمحاصره پورندهر پرداخت ) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه تله بسرکار پادشاهی

در اینجا گذاشته خود بگولار آمد - ایگو مزبور را سه پسر شد  
یک شاهجی و دومین شرف جی که هر دو لولد بودند - و سیومین  
توکوجی که هر دو راج مذکور در تصرف اولاد او ماند  
توزین ضمن سینواجی ( که بسن شازده سالگی رسیده بود ) دست  
کار پردازان پدر را از محاللات متعلقه کوتاه ساخته خود هری  
آغاز نهاد - و باندک فرصتی پایه دولت او از امرای بیجاپور  
افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را  
( که بجاگیر ملا احمد نایبه بود ) از قوچه <sup>(۲)</sup> ( که بر طبق طلب  
جاکیردار بیجاپور آمده بود ) خالی دید دست و پا زده  
اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر  
فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علی عادل خان بهمهستی  
گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیری میزد  
پس ازان ( که علی عادل خان استقلال بهم رسانید ) (سل  
و رسائل تزویر متضمن عجز و استعفاء تقصیر فرستاده  
استدعای آمدن افضل خان نامی سردار عادل خان کرد - چون  
خان مزبور بگوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت  
برزبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل مسکن خود  
طامب داشته خود را بیمناک و انموده لرزان پیش پالکی او  
آمد - و با کارده ( که نهانی با خود داشت ) کار خان مرتوم را

شاهجی برده او را در قلعه ماهوایی متصرف ساختند - او را آنجا  
 بمکندر عادل شاه برده ناکهان از قلعه مزبور بدرزد (اعلی  
 بیجاپور گشت - و در ایامی که مرایی کار برد از عادلشاه بتعاقب  
 ملک اندر رسیده چاکنه و یونه و غیره قصبات را تهانه نشین  
 نمود) شاهجی بهمنجه را ( که همراه او تهاون بود ) جاکیر دار آنجا  
 گردانید - پسر شاهجی بهمنجه سمیت کورناک دستوری یافت  
 اول پاله کنکیری را بآرد و سائیز از تصرف زمیندار برآورد  
 و در آنجا با ممانا تونا بانی حبیبه متویه شادی نمود  
 نامیخته را از بطن <sup>(۲)</sup> جیجی را در پسر شد - یکم سبها - که در  
 جنگ کنکیری بضررب گواه در گذشت - در همین سیوا - که  
 او را بنابر مخر سن همراه کار برد از خود در یونه و غیره  
 محلات جاکیر خود گذاشته بود - و از بطن تونا بانی یک پسر  
 باسم ایکوجی \*

چون شاهجی در ضاع کولار و بالا پور اقامت داشت از آنجا  
 ( که اقبال باری یاز بود ) دران ایام حسب استدعای راجه  
 ترچنا پلی ( که بنابر منارعت <sup>(۳)</sup> پنچی راگهو زمیندار چنجاور  
 مغلوب شده بود ) بمک شتافته لوی استیلا برافراخت  
 و راج هررد تعلقه مذکور را متصرف شده <sup>(۴)</sup> ایکو پسر خود را

(۲) نسخه [ ب ] از ط ۱ او دو پسر شد (۳) در [ بعضی نسخه ] پنچی

راگهو (۴) [ در بعضی نسخه ] انکو .

نداشت ) شاهجی را ( که زیبا صورت بود ) بمهر فرزندی برگرفته  
پارچه‌ای خوب و زیور طلا و مرصع بدو بخشید \*

(وزے بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهجی  
نسبت می‌نمایم - مالوجی پدر و پتهوجی عم شاهجی  
برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفته خود نباید  
برگشت - اما اقوام جادو بهلامت پیش آمده مزاج او را  
برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجی و پتهوجی را  
از قصیهٔ سندکھیر برآردن - آنها بانک پال بنالکر ( که زمیندار  
معتبر بود ) توسل جسته فوجی ازو همراه گرفته در نواح  
دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین  
تقریب نسبت شاهجی بهونسله با دختر جادو قرار یافت  
و شاهجی بهونسله صاحب اعتبار گردید \*

چون نظام الملک جادو را بدعا گشت نامبرده ازو برهم  
زده سال سیوم جلوس فردوس آشیانی باعظم خان ناظم دکن  
پیوست - و بمنصب پنجزاری پنجهزار سوار و عطای جمدهر  
مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک روپیه کامیاب  
گردید - و از تباہ اندیشی زود ازانجا گسسته خود را نزد  
نظام الملک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار  
کامی بهم رسید - بدین جهت جادو و غیره سرداران ازو کینه  
در دل گرفته در عهد اعلیٰ حضرت فوج پادشاهی را بر سر

## \* راجه ساهو جي بهرنسله \*

گویند نسبش برجاهای چتر که سیودیه اند میرسد - از  
 نیاگانش سورسین نام بنابر وجه از چتر بدکن رفته چاندت  
 در موضع بهونسه عمده پرگنه کرکنب سرکار پرینده صوبه<sup>(۲)</sup>  
 خجسته بنیاد سکونت گرفته - و خود را بهرنسله ماقب ساخته  
 دادا جي بهرنسله یکه از اجداد راجه مزبور ( که مقدمش موضع<sup>(۳)</sup>  
 هکني و بوتهي دیولکانون و ته پایش پرگنه پونه بود ) دو پسر  
 داشت - مالوجي و پتهوجي - آنها از رعایای آنجا آزردہ شده<sup>(۴)</sup>  
 بقصبه ایلوره متصل دولت آباد شتافتند بزراعت پیشگی  
 میگذرانیدند - پستر بقصبه مندکھیر نزد لکھي جادر دیسمکھه<sup>(۵)</sup>  
 سوکار دولت آباد ( که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده  
 و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت ) رفته نوکر شدند  
 و پتهوجي مذکور را کھیلاجي و پناجي و غیره هشت پسر<sup>(۶)</sup>  
 بودند - و مالوجي را بعد فراران تنها دو پسر بهم رسید - چون  
 بخدمت شاه شریف ( که در احمد نگر آسوده اند ) اعتقاد  
 تمام داشت یکه را بشاهجي و دومین را بشرف جي موسوم  
 ساخت - لکھي جادر ( که جز دخترے باسم جهجارا اولاد<sup>(۷)</sup>

( ۲ ) در [ بعضه نسخه ] بهومہ ( ۳ ) یا دارا جي باشد ( ۴ ) در [ بعضه جا ]

پتهوجي آمده ( ۵ ) در [ بعضه جا ] جادون آمده ( ۶ ) یا پناجي باشد

( ۷ ) در [ بعضه نسخه ] جاجاره •



بعد فوتش اگرچه دلپشت سنگهه پسر ارشدش در حین  
 حیات از فوت شده ازو پسران ( که کلانی آنها کزور بشن  
 سنگهه نام داشت ) باقی مانده بودند اما از بس خواهش او  
 قلعه دارمی مزبور و جاگیر ارثی بنام اجیچند پسر دوم قرار  
 یافت - و نریت سنگهه پسر سیوم ( که هر دو باهم حقیقی  
 بودند ) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور  
 گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگی ( که با رگهنااته راد برقرار  
 دریای کنک کفن بمیان آمد ) او همراه کار پرداز نظام الدوله  
 آصف جاهه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید  
 پسرانش کلانی بقلعه دارمی ارثی سربلند گشته در حالت تحریر  
 بخطاب راجه گوپال سنگهه هندوپست مهندر ناموری دارن - و در  
 پسر دیگرش راجه تیجسنگهه و راجه پدم سنگهه بمنصب و جاگیر  
 و پشین بقلعه دارمی قلعه کولاس صوبه حیدرآباد نیز میگذرانند  
 و دومین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه  
 گردید - چندی بضبطی سرکار بیدر نامزد بود - و پستر بصوبه دارمی  
 ناندیر صوبه بیدر و قلعه دارمی ماهور صوبه برار سر برافراخت  
 در سه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کنور درجنسنگهه  
 و جوده سنگهه بمنصب درخور و جاگیر و تعلقات ارثی خوشدلی  
 پذیرفته بنوکرمی می پردازند \*

جاگیر حاصل نمود - اما کارش بی انتظامی ست \*

### \* راجه گوپال سنگه کور \*

نیاگانش زمینداری اندر کپی مضاف صوبه آله آباد داشتند و بذوگری راجهای اوندچهم می پرداختند - جدش بهار سنگه (۲) در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامی کار پرداز صوبه مالوه (که از جانب محمد اعظم شاه بود) سوش بریده بحضور فرستاد - پس از پدرش بهگونت سنگه بن بهار سنگه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گوپال سنگه پسر اوست فامبرده در ایامی (که نظام الماک آصفجاه از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) بمرافقت او بدکن رسیده روز مضاف مصدر آردوات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب در خور و تیول مناسب و قاعه داری قلعه قندهار صوبه پیدر (که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیانی بسعی خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازی اندوخت - از این وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجری بعدم سرا شتافت \*

بنوکری پادشاهی امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزار و تیولداری  
 سرکار بیز و بعضی محالات سرکار فتح آباد صوبه خجسته بنیاد  
 و پرگنه حویلی پاتهری صوبه<sup>۲</sup> برار سر بلند گردید - با سه هزار  
 سوار نوکری می کرد - سال<sup>۳</sup> ( که نوین مذکور برحمت حق  
 پیوست بمقامه چند ماه سال ( ۱۱۶۱ ) هزار و یکصد و شصت  
 و یک هجری<sup>۴</sup> او هم فوت نمود - پست در ایامی ( که ناصر جنگ  
 شهید عزیمت پهلچری نموده قریب مسکنش رسید ) هنونت<sup>۵</sup> او  
 پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد  
 ناصر جنگ مراعات سرداری او نموده اول برسم تعزیت  
 بمزله او شتافت - و بیافتن منصب و خطاب ارثی و تقرر  
 محالات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل  
 صلابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزود گشت - در<sup>۶</sup> سنه  
 ( ۱۱۷۶ ) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بنیهتی سرا  
 در شد - پسر مغیره ( که ازو مانده بود ) جای او بسرداری  
 چهره برافروخت - اما چون پای دیرینه کار پردازی در میان  
 نبود بدو و بست محالات و رسیدن بنوکری هیچ صورت نبست  
 لهذا بعد یک دو سال قلیله از جاگیر برز گذاشته بانی بضبط  
 درآمد - در حالت تحریر پسر مذکور ( که قریب بجوانی  
 رسیده دهنت<sup>۷</sup> را<sup>(۲)</sup> نام دارد ) محالات دیگر از صوبه<sup>۸</sup> برار<sup>(۲)</sup> بزم

( ۲ ) نسخه [ ب ] دهونت راو - یا دهیت راو باشد .

نظام الدوله آصف جاه ( که لشکر اسلام در ملک مرهتّه در آمد نمود - و هر روز ستیز و آزار بود ) با آنها در ساخته شده با جمعی برخاسته رفت - چون متاون مزاج بود و قباحث فیهی اصلا نداشتن پیش آنها هم ساقط الاعتبار گشته بعد چندت در دولتآباد محبوس گردید - و بواسطت برخی از انجا رهائی یافته بعد صفح جرائم ندامت گویان پیش نظام الدوله آصف جاه آمد - و بیکالائی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد عافیت (۲) شد - چون آخرها از حرکات نامناسب سرزده اطمینان از میان برخاست آصف جاه او را نظر بند نموده در قلعه گلکنده محبوس ساخت - در انجا در گذشت - در پسر ازو باقی مانده بجاگیر قایل از محالات ارثی بهر می برزد \*

### \* راجه سلتان جي (۳)

در قوم مرهتّه ملقب ببذالکراست - بچاجی مانک نبیره (۴) (۵) انک پال ( که در سال پانزدهم جلوس خلدکان باصتصاب بهادر خان کوکه بنوکری پادشاهی امتیاز یافت ) بهمین لقب اشتہار داشت - انک پال از اعظم زمیذاران دکن بود - راجه مذکور ابتدا بنوکری راجه ساهو می پرداخت - و پسر لشکری او معروف بود - در عمل نظام الماک آصفجاه بعد جنگ مبارز خان

(۲) در [ بعضی نسخه ] مولف (۳) نسخه [ ب ] سلطان جي (۴) در

[ بعضی نسخه ] بچاجی (۵) نسخه [ ب ] زایک \*

نامش در ترجمه راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس از  
 راجه مذکور اعتبار تمام دران قریق بهم رسانید - و بوجه دل  
 بر داشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الماک  
 آصف جاه ( که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود ) بنوکری  
 پادشاهی و منصب هفت هزاری امتیاز یافته بهالکی و غیره  
 محالات صوبه بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار  
 بنوکری میکرد - در تعلقه پنجمه ( که عبارت از پرگنه انکور<sup>(۲)</sup>  
 و مکهل<sup>(۳)</sup> و امرچیتا<sup>(۴)</sup> و کریچور<sup>(۵)</sup> و اردمان پنج محال سرکار مظفرنگر  
 عتف ملکهیر صوبه محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش  
 بود ) سه کوهی دریای کشنا بالای کوهچه قلعه مختصره ساخته  
 بچندر گدهه موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد  
 سال ( ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری پس  
 از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب  
 هفت هزاری و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما  
 از باده دوستی و بکار نرسی در خانه او همواره داد و بیداد  
 سپاه طلب خواه بود - در عمل صلابت جنگ بنابر رشیدی او  
 اکثر محالاش بضبط درآمد - و باز بتقریب بحال شده  
 گاهی بنوکری میرسید - و گاهی تغافل میکرد - در ایام ولیعهدی

(۲) در [ بعضی نسخه ] پنجمه (۳) نسخه [ ب ] مکویل (۴) در [ بعضی  
 نسخه ] امرچیتا (۵) نسخه [ ب ] کرنچور .

معزول شده بصوبه دارى کشمير لوى افتخار بر افراشت  
و پس از حکومت سه سال از آنجا تغيّر شده بحضور آمده  
بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبه گجرات دستوري  
پذيرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود نتوانست  
عهده براى آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار  
گرديد - چذدے در حبس ماند - بعد رهائي راه دارالخلافه  
پيش گرفت - و بقصبه دوحه رسیده جام ممت کشيد - چذن  
پسر داشت - ارشد آنها محمد کبير خان است - که وقت  
صلايت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشيشگري صوبجات آنجا  
هر برافراشت - و بمنصب هشت هزاري و خطاب خانانايي  
تصاعد نموده در سنه ( ۱۱۹۱ ) هزار و یکصد و نود و یک هجري  
بملک بقا پيوست - مرد يار باش و شيفته صحبت آرائي بود  
اولادش باقي ست - و برادر درم درشن الدوله منور علي  
خان است - که بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن  
فخرالدوله بصوبه دارى عظيم آباد از تغيّر او ببخشيشگري احديان  
ممتاز بود \*

### راجه چندر سين

از فريق مرهته ملقب بجادون اسم - پدرش دهاجي  
جادون از سرداران معتبر همراهی سنبها بهونساہ بود - همواره  
با فوج بسيار بتاخمت و تاراج ملک مي پرداخت - چنانچه

و ضابطه داني را فروهشته هرکه رجوع مي آورد مبلغه برسم  
پيشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود ميگرفت - رفته رفته  
صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ يار وفا دار  
ضمیمه القاب او گشت - و در سنه ( ۱۱۴۹ ) هزار و یکصد  
و چهل و نه هجري بخلوتکده بقا شتافت - از کمالات ظاهري  
عاري بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شیوه همت خصوص  
خدمت فقرا نام بنیکوئي بر آورد - اخراجات او در عرس  
مرشد خود ( که در پاني پت آسوده است ) و صرف چراغان  
از بلده دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدین بختیار کاکي  
زبانزد مردم است - چون بردستار طرها بسیار میزد بل نوکرانش  
از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خاني  
اشتهار یافت - اولاد بسیار داشت - ارشد آنها قائم خان است  
برای دیدن همشیره خود حرم محترم نواب نامور جنگ شهید  
بدکن آمد - و پس از وقفه قلیل مراجعت بشاهجهان آباد  
نمود - پسر دیگر او هم قبل ازین چند سال دارد دکن شده  
بمذهب عمده و خطاب مظفرالدوله امتیاز پذیرفته جهان  
گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - یکی فخرالدوله  
بهادر شجاعت جنگ که بدایه هفت هزاره رسیده هدایي نقش  
بود - ابتدا بخشیکری احدیان داشت - در عهد فردوس آرمه  
صوبه دار پتده شده هفت سال درانجا گذرانیده بستر ازاتجا

و پانصدی پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهارم شادت برافروخت  
و پس از گذشته شدن شاهزاده مذکور ترک روزگار نموده التزام  
صحبته شاه بهیک ( که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه  
نامیده بود ) اختیار کرد - پس ازان ( که زمانه ورق برگرداند  
و عزیمت فرخ سیر از یقظه باراد جنگ با جهاندار شاه زبان زن  
گردید ) مشارالیه از درویش مزدور مبشر شده بدان سمعت  
شناخت - و باستصواب حسین علی خان درامت باز یافته  
بمنصب پنجزاری پنجزار سوار و عطای عام و تقار و بالعمی  
جهالردار و خطاب ظفر خان بهادر رستم جنگ و تقویض تعلقه  
بخشگیری سبوم پایه اعتبار فرائر افراخت - و پس از  
جنگ با جهاندار شاه ( که سلطنت نصیب فرخ سیر شد )  
مومی الیه از اعلی و اضافه بمنصب هفت هزاره هفت هزار  
سوار و خطاب ( روشن الدوله و عطای ماهی و مراتب تکمیه  
بر چهار بالش عمدگی زد - در ایام استقلال سادات باره  
بمقتضای زمانه سازی خود را از آنها مینمود - پس ازان ( که  
نوبت سلطنت بفردوس آرامناه رسید - و باقتضای دیر فلکی  
کوکه پادشاه ( که زن زبان آور درست تقریر بود ) در مزاج  
آن سلطنت مرتبت مداخلت کلبی بهم رسانیده رتق و فتق  
سهامات پیش گرفت [ نامبرده با کوکه مذکور ساز موافقت  
گرفته واسطه معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسی



قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامی ( که نظام الملک  
آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه دارچی اوجین بنام خلف  
کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت ) اورا  
بنیابت آن صوبه تعیین کرد - و پستتر بحضور شتافته پیش  
خسر خود بسر می برد - مرد غضوب بود - بے آدائیهای او  
با پادشاه و وزیر وقت زبان زد عالم است - در وقت نادر شاه  
متعهد وصول زرے ( که بر مردم بلده شاهجهان آباد تفریق  
یافته بود ) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستی سرا فرو شد \*

### \* روشن الدوله بهادر رستم جنگ \*

خواجه مظفر نام خواجه زاده نقشبندی ست - پدر کلانش  
خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیانی بهندوستان  
آمده در رفاقت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب  
هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان  
ممتاز گردید - و پس از جنگی ( که مابین شاهزاده مذکور  
و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه ردان - و سلطان شجاع  
و بجانب بنگاله گردانید ) مشارالیه ( که تعینات محل بود )  
با چند کس از اقربای خود بر دیوڑی بکار آمد - پسرے  
ازو مانند خواجه عبدالقادر نام - که بلباس دریشی بھر می برد  
در عهد فرخ شیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر او ست  
ابتدا بنوکرمی رفیع الشان امتیاز اندرخته بمنصب هزار

آسمپا خود را رسانده بدر رفت - که مدتی از زنده و مرده او نشان پیدا نبود \*

### \* رعایت خان ظهیرالدوله \*

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیۀ قلیچ خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامی ( که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بسمت مالوه سرے کشید ) او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلاور عای خان و عالم عای خان مصدر خدمات شایان شده از اهل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهره عزت برافروخت - و چون این معنی خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر ( که وزیر مستقل بود ) گردید آصف جاه او را ازانجا طلبداشته بتیولداری پرگنه بالاپور صوبه برار شاد کام ساخت - و در جنگ مبارز خان عمادالملک قردادات نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از دو روز

مطابق سنه ( ۱۱۳۶ ) هزار و یکصد و سی و شش هجری بهمان زخمها بملک فنا شتافت - پسرش عظیم الله خان است که از بطن صبیۀ قلیچ خان بود - و صبیۀ اعتماد الدوله

بددارک آن مأمور ساخت - و بهیف الدین عالی خان برادر  
خود ( که صوبه داری برهانپور داشت ) بر نوشت - که باتفاق  
راجہ مذکور به تنبیه کهد و دیهاریه پردازد - هرچند در صوبه  
خاندیس تلافی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسید  
( ۲ ) اما محکم سنگهه فوجهای مرهته را ( که در نواح احمدنگر  
بتاخت و تاراج اشتغال داشتند ) بمقابله و مقاتله هزیمت داده  
تا پانی قلعه ستاره ( که مسکن راجه ساهو ست ) رسانیدن  
پس ازان همراه حسین عالی خان بدار الخلافه شتافته بعد  
کشته شدن خان مذکور حیدر قلی خان پیغام امان جان  
و آبرو بحضور پادشاه برد - و بعفو جرائم و عطای منصب  
شش هزاره از اصل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پست  
بنیای هفت هزاره مرتقی گردید - و شی ( که فردای آن میان  
لشکر پادشاهی و فوج قطب الملک آریز و ستیز وتوج  
یافت ) راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند  
با قطب الملک داشت دفعه از لشکر فیروزی بدر جسته  
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قایم مانده  
ظلمت شب پوده بر روی آفتاب عالمتاب فرو هشت  
و تمام شب از توپخانه سلطانی گلولهای توپ پی در پی  
میرسید همین که گولہ بدوخته فیل سوارچی او رسید بر پشت

( باب الرابع ) [ ۳۳۰ ] ( مآثر الامراء )

و تقویض صوبه داری اودهه سر (شکنه) اعتبار بدست آورده  
بدان صوبه کمر عزیمت بهست - و چون مقدمه سادات برهم خورد  
از اودهه بحضور آمده احرار دولت ملازمت نمود - و سال هفتم  
(۲)  
بصوبه داری مالوه از تغیر آصف جاء مامور شده سال نهم  
چون هولکر از دکن بملک مالوه در آمده آغاز فتنه نمود  
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی  
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه دار دیگر اولادش بحفظ  
بلده اوجین پرداختند \*

### \* راجه محکم سنگهه \*

(۳)  
از قوم کهتری ست - در سرکار امیرالامراء حسین علی خان  
ملازم شده معتمد آن نوین بلند مرتبت گردید - رفته رفته  
بخدمت دیوانی او سر بلند گشته بسرفوجی رسید - و در  
چنگ داؤد خان ( که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست  
و هفت هجری (و داد) نامبرده از جمله فیل سواران بود  
پس از رسیدن ارنک آباد ( که شورش کهدو دیهاریه مکسداور  
(۴)  
صوبه خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد ) ذوالفقار  
بیگ بخشعی حسین علی خان ( که بتنبیه او مامور گشته ) مقتول  
گردید - حسین علی خان راجه مذکور را با فوج شایسته

(۲) نسخه [ ب ] نهم ملهارا و هولکر (۳) نسخه [ ب ] خان بهادر (۴)  
در [ بعضه جا ] کهدو دیهاریه

پنجهزاری و خطاب راجگی و تفویض دیوانی خالصه سراعتبار  
بر افراخت - و چون این کار ( که پیشدستی وزارت است )  
به تجویز قطب الملک وزیر بعزمه وجود آمده بود موجب  
برهمی صحبت پادشاه و وزیر گشت - و بحث فیما بین بطول  
انجامید - و آخر صوبه داری مستقر الخلافه بنام او قرار یافت  
و پستتر بنظم صوبه آله آباد سربلندی اندوخته بدان صوب رفت  
در ابتدای عهد رفیع الدرجات ( که مردم فتنه جوی قابو طلب  
نیکو سیر پسر سلطان محمد اکبر را در اکبر آباد بسطانت  
برداشتند ) بر زبانها افتاد که نامبرده هم میخواهد که بار ملحق  
شود - اما چون او با زمیندار صوبه متعلقه خود نزاع داشت  
نتوانست خود را رسانید - و بعد بدست آمدن نیکو سیر  
حسین علی خان عزیمت تنبیه او پیش نهاد گردانید  
پیش از آنکه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه  
مطابق سنه ( ۱۱۲۱ ) هزار و یکصد و سی و یک هجری  
بغته در گذشت - پس از او برادرزاده او گردهر پسر دیا بهادر  
( که میر شمشیر او گفته میشد ) بفراهم آوردن سپاه و استحکام  
برج و باره قلعه آله آباد پرداخت - اگرچه فوج بر سر او بسرداری  
حیدر قلی خان تعیین پذیرفت اما آخر بواسطت راجه ( آن چند  
بمنصب پنجهزاری و خطاب راجه گردهر بهادر

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله  
 رشده دارد - نصف پرگنده امرا پور سرکار مهگر ( که از  
 مکالات آباد این زمان است ) از دیر باز در جاگیر اوست - مگر  
 بخانهامانی سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانی  
 سرکار ( که عمده ترین خدمات است ) دارد - اما چون این  
 خدمات را در سرکار ایشان امتداد و قرار نیست و ارباب  
 آن عهد سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود  
 موعود خود را میگذرانند \*

### \* راجه چهله رام ناگر \*

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات  
 باشند - برادر دیا رام است - هر دو در سرکار سلطان عظیم الشان  
 بمصر انجام خدمات مالی می پرداختند - دیا رام پس از چند  
 بمقر اصالی شتافت - و چهله رام بعوداری محال کره  
 جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعی سلطنت  
 و اراده جنگ با عم خود جهاندار شاه از یقنه روانه گردید  
 از ابتدا همراهی سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود  
 پستر با چند لک روپیه از تحصیل تعلقه خود و جمعیت  
 شایسته رسیده بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ  
 مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر ترددات شد  
 و پس از روزی شدن فتح و فیروزی از اصل و اضافه بمنصب

تحتف میگوشتیدند - حکیم محسن تقرب خان ( که منصب وزارت داشت ) و اهتدا خان ( که بمصاحبت سر نخوت می افراشت ) از حمود آغشتگی ( که ناگزیر عالم هم چشمی ست ) کالیوه تر گردیده بکام بخشش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده اراده قید پادشاه دارد - آن دیوانه وش دشمن خود دوست نشناس فوراً شقه بخت خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامه بهادر شاه می نویسم - و استصواب شما هم مطالب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اورا در تبصیح خانه نشاند خود در محل شتافت - فوراً مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند ( که پامالش نماید ) آن حیوان حق شناس اصلاً اقدام بران ننمود - تا آنکه فیل دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و در حوالی املی محل<sup>(۲)</sup> مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بست اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندی کشته و زخمی گردیدند آخر کار اورا با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حوالی مشارالیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

( که از جانب پدر بصوبه دارى بیجاپور مامور بود - و در ایام هرج و مرج سلطنت بملک گیرى برآمد ) احسن خان عرف میر ملنگ را ( که میر بخشی و سپه سالارش بود ) تا کرناتک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مختام دانسته روى توجه بتسخیر قلعه گلمکنده و حیدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طی مراحل بتانی می نمود تا آنکه بکار طرازی و انسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار گلمکنده آن بایلی در نداد اما رستم دل خان فریفته لابه گری و چاپلوسی او گشته بعد و پیمان موکد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت \*

گویند شاهزاده در کمال بے سامانی و پریشانی با مردم خسته و بد حال سواره می آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - در آن وقت هرچه میخواست میتوانست کرد - اما بیاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل راه نداده بشهر آورد - و از روى خیر خواهی مصلحت محاصره قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آوری محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطه کار مشارالیه هم او شد اکثر باهم جلیس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع



خانزومان - از امیرزاده‌های کار طالب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نامه برآورد - و کارهای ملکی صوبه حیدرآباد را ( که نظم آن به پدرش مفوض بود ) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخت هستی بر بسمت ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - از اینجا ( که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میرسید ) بنیابم مقرر گشت - و باضافه پانصدی پانصد سوار هزار و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغییر صلابت خان بقوجدارچی کرناٹک بیجاپور بافزونی پانصدی هزار سوار سراقوازی یافت - و در سال چهل و نهم از تغییر داؤد خان مجدداً بنیابم صوبه داری حیدرآباد <sup>(۲)</sup> سر افتخار برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار چهره دولت افروخت - و در آن هنگام ( که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کاردانی بآرام جای ملک جاودانی خرامش نمود ) از کار طلبی و رقت شناسی سپاه بسیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مقصدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای کردن بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سوری و خود را ئی بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داری کوٹہ بدستور  
 نیاگانش بنام پسرش رام سنگھ ( کہ در وطنش بود - و ابتدا  
 دو صد و پنجاهی و بمرو ششصدی و درین و مت پیاپی هزار  
 رسید ) قرار یافت - همواره بتعییناتی خان مزبور میکند و  
 در تنبیه رانو بن سنتا کهور پره و دیگر مرهتھا بتقدیم خدمت  
 می پرداخت - سال چهل و چهارم بعیای نقاره بلند آوازه گشت  
 سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدی مرتقی گردیده  
 بعزایم زمینداری مومیدانه از تغیر راد بدهه سنگھ ( کہ  
 نهایت متمنای او بود ) بشرط نگاهداشت یک هزار سوار سربانندی  
 اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان وفات محمد اعظم  
 شاه گزیده بمنصب چهار هزاری تصاعد نمود - روز جنگ  
 در مقابل سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت  
 پس ازو پسرش بهیم سنگھ سرداری وطن یافت - و در جنگ  
 ( کہ در سنه ( ۱۱۳۱ ) هزار و صد و سی و یک سید دلار عای  
 خان را با نظام الملک آصف جاہ ( و داد ) بعد کشته شدن خان  
 مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طربکده هستی  
 برخاست - در حالت تحریر کمان سنگھ نبیره زاده اش پور  
 ستر سال بن در چن سال بحکومت کوٹہ می پردازد \*

### \* رستم دل خان \*

پسر جان سپار خان بزی مختار است - و نواسه میرزا خلیل

و تا عمل آصف الدوله امير الممالک در مملکت دکن بودند )  
 قوم انگريز کمر بر استيصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناٹک  
 حيدرآباد متصرف شدند - پستّر از بنگاله عمل پادشاهي را  
 برداشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته دريذولا  
 در صوبه آلّه آباد و اودهه هم شريک غالب شدند - و از بنگاله  
 تا ارکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند  
 و در سيکاگل و غيره سرکارات حيدرآباد دخيل گرديدند - درين  
 ايام بتقريب رگناٲه رار با مرهٲه مخالفت ورزيده در نواح  
 گجرات هنگامه پردازند \* اللهم انصر من نصر دين محمد \*  
 صلى الله عليه و آله و سلم \*

### \* رام سنگه هادا \*

نبيره مادھو سنگه هادا سمت - چون جگت سنگه پسر مکند  
 سنگه هادا سال بيست و پنج عالمگيري در گذشت و پسرے ازو  
 باقي نماند پادشاه حکومت کوٲه بکشور سنگه برادر مکند سنگه  
 ( که عم متوفى باشد ) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم  
 شاه بمحاصره بيجاپور تعيين گرديد - روزے ( که امان الله خان  
 پسر الله وردي بکار آمد ) او زخمے برداشت - و سال سيم بهمپائى  
 سلطان معظم بممت حيدرآباد راهي شده سال سي و ششم  
 بعنايت نقاره کوس بلند رتبيگي برنواخته پستّر در گذشت

آنجا اشرفي ( که مراد از نقره قیدمت نه آنه باشد ) مهکوک بهنگه  
 فرنک و پارچه ریزه مس<sup>(۲)</sup> که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را  
 چهار بزرگ - برآیا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان  
 پورگ علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر کسی از آنها بمرد  
 باطغال او تلافین طریقه خود مینمودند \*

و چون این حقیقت بهمع خلد مکانی رسید بر طبق حکم  
 پادشاهی معتبر خان فوجدار گلشن آبان ( که داماد ملا احمد  
 نایته بود ) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیری  
 آورد - پس ازان کپتان کوه عرضه داشت بکمال تضرع بخدمت  
 پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف  
 شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر  
 مرضی نباشد از خشکی برخاسته بر روی دریا سایر و دایر  
 باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلص<sup>(۳)</sup> اسیران  
 فرنک بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گج سوائی ( که  
 کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود ) و در دریا اهل فرنک  
 غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها  
 صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوی ماند - آنها  
 رگ و ریشه درانیده قوم فراسیس را ( که پس از ناصر جنگ شهید  
 سردار را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

متوجه نیافتن بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستبر  
متصل لاهور رفته بملازمست خلد منزل پیوست - و در عهد  
قدوس آرامگاه با فوج پادشاهی بر سر بهگونت سنگهه زمیندار  
کره جهان آباد تعیین شده دران جنگ بمردانگی بکار آمد - بقیه  
این قوم بغورمی پادشاهی می پردازند - مرهقه اکثر محالات  
اینها بتصرف در آرد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان  
فرنگ ( که از بنگاله عزیمت بندر سورت نمودند ) چنده  
در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند \*

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریب مذکور شده تحریر یاز  
از سرگذشت این قوم ناگزیر خامه وقائع نگار است - این گروه  
از سوابق ایام باجارت حکام گذار دریا مسکن ساخته بطور رعایا  
بهر می بردند - کوه بندر حاکم نشین اینها بود - و در عهد  
سلطان بهادر گجراتی بحیله قول حاصل ساخته در قلعه موسوم  
ودمن و بسی در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد  
نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه کوه در تصرف آردند  
اما در عرض زیاده بر یک کوه و نیم یک کوه نداشتند <sup>(۲)</sup> - پای  
دامن کوهات کشتکار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر  
و انگاس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارجیل و فوفل  
بے شمار مبالغ کای محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروج

سَال سی و سیوم استعقای تاعه داری اردنی نموده بختشور  
آمد - و پستر گاهے برای آوردن خزانہ از خجسته بزیان و گاهے  
برسانیدن تافله از شهر مزبور بلشکر تعیین میشد - و در راه  
اکثر به تغذیه غنیم می پرداخت - سَال سی و چهارم بتعییناتی  
شاهزاده کام بخش چہرہ عزت برادر وخت - و چون شاهزاده  
بر سر واکگیری آمد چند ادای باحسن وجہ سرانجام نمود  
و همراه شاهزاده بجانب چنچی ( کہ ذوالفقار خان درانجا  
بود - و غله کمی داشت ) بموجب حکم با غله و غیره شتانت  
ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سَال چہل  
و چہارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار  
و پانصد سوار ممتاز شدہ سال چہل و ہفتم بسہ ہزاری  
دو هزار و ہفتصد سوار سرفراز گردید - در سَال چہل و نہم  
سہ ہزاری سہ ہزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مکان بفرانت  
محمد اعظم شاه بہندوستان رفت - و بمنصب پنجہزاری رسید  
و در جنگی ( کہ با سلطان عظیم الشان (ر داد ) در ہراوی  
بکار آمد - پس از فوتش بہاری چند و پرتعی سنگہہ بسرائش  
بر سر وطن تنازع آغاز کردند - درین ضمن رامچند بسر کلانش  
( کہ در ستارہ گدھے بود ) رسید - چون فوج بہاری چند ہم  
بر آمد طرح دادہ بحضور رفت - و در وقتہ ( کہ موکب  
بہادر شاہی متصل اجمیر توقف داشت ) رسید - چون کسی را

از نزد دلیر خان بیهادر گدھے ( که بتگاه درانجا بود ) رفت  
و سال بیست و یکم فوت نمود - راو داپت سال یازدهم بمنصب  
دومد و پنجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چندی  
سه صدی ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات  
پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلیم و دلاسا  
نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجهی از خانجهان بیهادر  
ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پستتر همراه اعظم شاه  
باز بدکن آمد - و بهمراهی حسن علی خان عالمگیر شاهی  
در ضلع کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید  
سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدی  
ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی  
هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [ که همراه غازی الدین  
خان در آردن کبی بفوج محمد اعظم شاه ( که محاکمه  
بیجاپور داشت ) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم  
در آرد ] از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدی یکهزار  
و پانصد سوار و خطاب راو سربلندی یافت - و سال سیم  
چون امتیاز گدھے عرف اودنی بتصرف پادشاهی در آمد  
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد  
سوار و عطای نقاره و قلعه دارخی اودنی سر مباحات برافراشت

شد خلد مکان در ایام شاهزادگی ( که به حکومت دکن مامور بود ) سپهکون را نشان معه زر فرستاده طلبه داشته به منصب یکهزاری ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جوته کدھی ( که از چنده در برهانپور وطن اختیار نموده بود ) به شیر بکلانه مجاز شد - و آن مالک بتصرف<sup>(۲)</sup> سلطانی در آمد و چون اوائل سال سی و دوم جاوس فردوس اشیانی شاهزاده مزبور بعیادت پدر گرامی قدر عزیمت دارالشرفه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربه دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتانگدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه جنیت بندیه دستوری پذیرفت - بیشتر تعینات دکن شده در مهم تعلقه بیجاپور در میسر میسرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعیین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم ( که جنگه بهرداری دلیرخان با دکنیان رو داد ) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداوی جا گرفت - سال بیستم بیمار شده



ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداد و غنای جالو از تغیر ذو انفقار  
 خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعه ستاره و قلعه پربلی  
 توددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بشدومت  
 بخشیکری دوم از انتقال مخلص خان آئینه بخت را جلا داد  
 و بعد فتح قلعه سخرلنا باضافه دو صد سوار سر رشته حصن  
 قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سده ( ۱۱۱۵ )  
 هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی  
 در پیچید - پسرانش خایل الله خان و اعتقاد خان را ( که  
 ثانیاً بروح الله خان مخاطب شده ) خلایق مامی بخانه  
 ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیحه  
 آن مرحوم بعطای جواهر قیمت پنجهزار ( و پیه ) تمایب پذیرفت \*

### \* راز دلپت بندیلله \*

ولد راز سیمگون پور بیکون رازی بن راجه برسنده دیو  
 است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسی ست - یکی از اسلاف  
 اینها از انجا بر آمده در کهیدا گده کتک سکونت اختیار نمود  
 که بکهیروار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام  
 ( که جد بیست و چهارم راز دلپت بود ) در اُنکائی ( که  
 الحال ببندیل کهند مشهور است ) جا گرفته برستش بندواسی  
 دیوی میکرد - ازین جهت ببندیه نامزد گشته - چون در  
 عهد اعلی حضرت سرکردگی ابن گره بر راجه یهاز سنده مقرر

از اورنگ آباد یا احمد نگر ( که معسكر پادشاهی بود ) تعیین گردید - و سال سی و سیوم ( که قلعه فیروز نگر عرف رایچور بمساعی جمیله پدرش روح الله خان مفتوح گشت ) نامبرده مورد مرام خسری شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار لوای کامیابی برافراخت - و سال سی و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هفتصد سوار بر معارج ترقی عروج نمود - و چون سال سی و ششم پدرش بدار بقا پیوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و از تغیر مختاص خان بخدمت قور بیگی شرف امتیاز یافت - سال سی و هشتم بداروغگی بندهای جلو و پستر از تغیر مختار خان بخدمت میرآشی و اضافه پانصدی چهره افتخار برافراخت - و سال سی و نهم باتفاق جمعیه تخبیه سگناکهور پره مامور شد - قضا را آسیه کای بتفصیله ( که در احوال قاسم خان کرمانی بزبان خامه گذارش یافته ) بار رسید - که اسباب همراهی داده از دست مرهقه رهائی جست پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبه بیدر تعیین کرد و آخر سال چهارم بحضور آمده سال چهل و یکم مخاطب بخطاب روح الله خان گشت - و بخدمت خانسامانی از تغیر فاضل خان برهان الدین ( که مستعفی شده بود ) سرمایة سربلندی اندوخت پستر داروغگی دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان



چون احوالش بنفَس شماری و احتضار انجامید خلد مکان بعیان تشن  
تشریف فرمود - آن مصروف طریقهٔ اخلاص و منهجک راه بزدگی  
درین اثنا ( که دم واپسین بود ) این بیت خواند \* بیت \*

\* چه نیاز رفته باشد ز جِهـان نیازمندی \*

\* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشی \*

خان مزبور بامابیت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر  
اظوار نیک و اوضاع پسنجیده داشت - و خوش تقریر و صاحب  
تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور  
میشد - غریب تر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و اینجا  
مهم سازی و آشوب را ( روز بازار و با داد و ستد سروکار بود  
اما قسمی نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهی  
پادشاه و عزم اصرار بر عدم پیش رفت نوعی ساخته و پرداخته  
بعرض می‌رسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد \*

گویند یکی از راجها ( که بامتداد یساق دکن و دیر سعی  
ز جاگیر هندوستان احوالش بعسرت کشید ) مکرر و متوالی  
بوساطت روح الله خان زری بطریق مساعدت از سرکار پادشاهی  
گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمی‌کرد - راجه  
از ناچاری التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند  
یک حصه بمن و در حصه در وجه حق السعی بگیرند - خان  
مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سی هزار روپیة دیگر

اینست که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندۀ خود باز نمیگیرد  
مدتها بفقیری و بینوائی گذراندم - و یکدفعه پادشاهی رسیدم  
که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون ( که زمان پاداش  
برخه اعمال است ) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه  
میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت \*

بالجملة بعد ازین فتح ( که در سال سی و یکم سنه ( ۱۰۹۸ )  
۱۰۹۸  
هزار و نود و هشت هجری پرتو ظهور داد - و فتح قلعه گولکنده  
مبارک باد تاریخ است ) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت  
وسیعۀ فسیحۀ بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد ( که  
بدارالجهان موسوم شده بود ) بروج الله خان ارازی فرمود  
پهتر بحضور رسیده در مبادی سال سی و سیوم بانتزاع قلعه  
رایچور از تصرف کفره مقهور مأمور شد - خان مذکور بمساعی  
جمیاه آن حصار رصینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین  
و آفرین گشت - و بغیروز نگر موسوم گردید - و در سال سی و پنجم  
بگوشمال زمیندار سکر و واکنبره دستوری یافت - و در آغاز  
سال سی و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف  
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیۀ کریمۀ خود عایشه بیگم مرتقی  
مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه ( ۱۱۰۳ ) هزار  
و یکصد و سه در قطب آباد کلکله مرحله پیمای نیستی گردید \*  
۱۱۰۳  
\* روح در تن ملک نمابد \*

دیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے صروت  
 حق نا شناس بیست و چهارم ذی القعدة نیم شبے بخشی الملک را  
 با زمست خان و مختار خان ( که فرصت جویان کرد قلعه  
 منی گشتند ) از راه کهرکی ( که اتمام آن دروازه بآن نامعتمد  
 مفوض بود ) درون قلعه درآورد - و بخشی الملک یکسر بخانه  
 ابوالحسن والی آنجا ( که در گران خواب غفلت بود ) رفته  
 بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبوحی نمایند دستگیر نمود \*

گویند چون صدای دار دگیر بخشی الملک بلند شد شیرون  
 و فریاده از مردم محل برخاست - ابوالحسن اصلاً از جا  
 در نیامده بتسلیة هر کدام پرداخت - و از همه بجای و وداع<sup>(۲)</sup>  
 خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده  
 و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زبانی سبقت نمود - و بے آنکه  
 چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد  
 تا دمیدن سپیده صبح گرم صحبت گشت - و چون بکاول خبر  
 طعام کشیدن آورد باعزة تکلیف طعام نمود - (روح الله خان  
 از وی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن  
 مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است  
 روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت  
 میشود - او جواب داد که راست میگویید - اما اعتقاد من



مشمول انظار تربیت خسروانی گردید - و در سال ۵۴۴ بمذنب  
 دو هزار و خدمت آخته بیگی فرس کا یابی (۲) مهمیز نمود - و در  
 سال شانزدهم بغوجدارمی دهامونی اختصاص یافت - و در همان  
 ایام بذابر جهته معزول المنصب گشت - پستتر در سال هیزدهم  
 ببکالی هزار و پانصدی چهار صد سوار مذنب جولانی عرصه  
 نوکری شده بغوجدارمی سهارنپور دستوری یافت - و در سال  
 نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان  
 بوالا خدمت خانسامانی امتیاز اندوخت - سال بیست و دوم  
 از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست  
 و چهارم از تغیر عاقل خان خانی ببخشیکری دوم عام ناموری  
 برافراخت - و هنگامی ( که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویه  
 پادشاهی گردید ) او از کار طابی و خدمت گزینی بیشتر به تذبیه  
 و تعریک مفسدان تعیین میشد - و در سال بیست و ششم  
 والده ماجده او حمیده بانو بیگم ( که خاله حضرت خلد مکان  
 بود ) و در نقاب عدم کشید - نواب زیب النساء بیگم دومی بنت  
 خلافت ( که از جمیع بذات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار  
 خصوصیت داشت ) بخانه روح الله خان ( فته بتعزیت پرداخت  
 پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت  
 اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش



( مآثر الامرا )

[ ۳۰۹ ]

( باب الرابع )

بیست و چهارم مطابق سنه ( ۱۰۹۱ ) هزار و نود و یک هجری  
تار و پود زندگی برگسیخت \*

### \* زندوله خان غازي \*

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر  
از دکن به هندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر تودنات  
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه  
بخطاب زندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار  
چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر عزت  
برافراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روپیه  
ممتاز گشت - پستر باتفاق شیخ میر خوانی جهت سد بودن  
بر راه آمد سایمان شکوه تعیین گردید - پس از آن تعینات یساق  
دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم باتفاق  
دلیر خان داؤد زئی به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال  
بیست و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۹۴ ) هزار و نود و چهار هجری  
بساط هستی در پیچید \*

### \* روح الله خان \*

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدی ست - در آخر سال دوم  
عالمگیری بصبیئه امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از اصل  
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی چهار مراب  
برافراخت - و در سال ششم بندهمت میربخشی گری احدیان

بدست کرد - و در ۵۵مین سال باضافه پانصدي پنجاه سوار  
اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول  
گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح  
خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم  
بافزونی صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال  
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي  
پانصد سوار و خطاب رضوی خان و تفویض تعلقه بخشی گری  
و رافعه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر دوست کام و امینی  
(۲)  
آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم از انجا تغیر شده  
پیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض و فائز صوبجات  
کارش ببلندي گرائید - چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار خدامکان  
درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار رویه  
سالیانه موظف گشته گوشه عزلت گزید - سال پنجم مشمول  
عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدي چهار صد سوار  
و عطای خلعت و جمدهر میثاکار آب رفته بجو آورد - سال  
نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر (شیدای خوش نویس  
(۳)  
و اضافه صد سوار کام دل برگزمت - سال دهم بخدمت جلیل القدر  
صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل  
و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار عرصه اعتلا پیمود - سال

مخلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین  
ظفر منده شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدی  
و زمینداری مومیدانه و کوته ( که متعلق برام سنگهه نبیره  
مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید )  
لوای استقلال برافراشت - و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مناقشه  
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه <sup>(۲)</sup> چندے بتکومت  
وطن پرداخته باراد خود گذاشت - در حالت تحریر کشتن سنگهه  
نبیره او در وطن قیام دارد \* <sup>(۳)</sup>

<sup>(۴)</sup>

### \* رضوی خان سید علی \*

دومین پوز صدر الصدور میوان سید جلال بخاری ست - که  
احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته - چون فردرس آشیانی سال  
بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را  
( که دران هنگام بیماری عارض شده بود ) در دار السلطنه  
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بذیابت پدر بسرانجام  
تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست بمنصب  
هزاری در صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافه  
پانصدی در صد سوار چهره عزت برافروخت - سال بیست  
و دوم بداروغگی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامی

( ۲ ) نسخه [ ب ] امید سنگهه ( ۳ ) نسخه [ ب ] داشت ( ۴ ) در [ بعضی

محصوران تنگ گردیده بواسطه او قلعه را سپردند - پس ازان ( که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جهونت سنگه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد ) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیره را در بهار سنگه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما را در بهار سنگه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش درنداد - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگه بدکن در یساقها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخه داکشا معلوم می‌شود که او مدتی در اردنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه ( ۱۰۸۸ ) هزار

و هشتاد و هشت هجری بنیستی سرا رفت \*

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیره بهگونت سنگه برادرش موسوم بانوده سنگه پسر کشن سنگه ( که سلطان محمد اکبر در اوان صوبه داری ارجین طلبداشته - و بصدر اداای خارج بجمدهر کشته گردید ) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بده سنگه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت مدتی بتعیفاتی خاد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

یز طبق حکم حضور بفوجداری سرکار کامروپ نامزد گردید  
و چندے صوبہ دار آدینہ ماند - سال نوزدہم از انجا معزول گردیدہ  
تعیینات یساق دکن شد - و چندے فوجدار ناندیر ہون - وقت  
معود در گذشت \*

### \* راز بہاؤ سنگھہ ہادا \*

پسر راز ستر سال است - کہ در جنگ متصل سموگدھہ  
مہاراجی دارا شکوہ جا یافتہ بجرأت جان در باخت - نامبردہ  
سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور (سیدہ دولت بار  
اندوخت - و بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و عطای علم  
و نقارہ و خطاب راوی و زمیذاری ہوندی و غیرہ محالات بریہ  
نیاگان خود سرعزت برانراخت - و در جنگ شجاع با توپخانہ  
پادشاہی ( کہ پیش می چینند ) تعین شد - و پس از فرار  
شجاع ہمراہ پادشاہزادہ محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید  
پس از ان ( کہ لشکر شاہزادہ از بیرہوم واقع راہ بنگالہ آن طرف  
گذشت ) نامبردہ بے (خصمت شاہزادہ جدائی گزیدہ معارفت  
نمود - و بتعیینات دکن نامزد شد - سال سیوم ہمراہ شایستہ  
خان امیرالامرا در محاصرہ قلعہ اسلام آباد عرف چاکنہ ساختہ  
ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاہ بہمنی  
( کہ بتسخیر ملک کوکن تعین شدہ ہون ) کمر ہمت بہت

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافه منصب نوازش فرمود  
 سال بیست و هشتم چون اسد الله ( که تهمانه داری چاندور  
 داشت ) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
 شادام شده بتیولداري و نظم ایالچپور مامور گشت او بتهمانه داری  
 چاندور نامزد گردید - سال سیم چون هادی داد خان عم او  
 قوت نمون و دران سلماه به از دیگره نبود از اصل و اضافه  
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد  
 تا جمعیت هادی داد خان متفرق نشود - در ایامی ( که محمد  
 اورنگ زیب بهادر توسن عزیزمت از دکن جانب هندوستان  
 تیزگام ساخت ) او مراقبت شاهزاده گزید - پس از جنگ  
 مهاراجه جهونمت سنگه بعتای خلعت و علم و از اصل و اضافه  
 بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمه پانصد سوار دو اسبه  
 سه اسبه و خطاب پدر چهره عزت برافروخت - و پس از  
 جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روبیه سرمایة مباحات  
 اندوخت - و بعد محاربه سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه سالار  
 در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله  
 مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک  
 تردد بوده در دفع اعادی طریق جانشیناری سپرد - سال چهارم  
 همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعی  
 جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون از انجا معارفت واقع شد

و اذ آخر همین سال چون خبر هتکامه آشیا میان برگواهی سرحد  
بنکاله و کشته شدن سید فیروز خان تهاغه دار آنجا بهسماع  
پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت  
و باضافه هزاره هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم  
ازان مهم برگشته بعز آستانبوس تارک مباحات آراست - و وقت  
معمود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگه - که  
در حین حیات پدر منصب درخور یافته چندے تعینات کابل  
بود - پس ازان در خانه جنگی زخمی شده بمقر اصلی شتافت  
بشن سنگه پسرش بمنصب هزاره چهارم سوار مفتخر گشته  
بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عنایات دیگر چهره اعتبار  
بر افروخت - چندے بمالش راتهوران و مدتی بفوجداری  
اسلام آباد می پرداخت - پس ازان ( که راه عدم پیش گرفت )  
سال چهل و چهارم بجیسنگه پسرش بخطاب راجه جیسنگه  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ناصیه  
بخش روشن گردانید - سال چهل و پنجم همواره جماعه الملک  
اسد خان بتمخیر قلعه کهیلنا کمر همت بر داشت - اخوالش  
جد اگانه ارقام یافته \*

### \* رشید خان الهام الله \*

پسر دوم رشید خان انصاری ست - چون پدرش سال  
بیست و دوم فردوس آشیانی باختر سوا شتافت پادشاه

و سلام و مہجرائی شاہزادہ نمودہ پس ازان رجعت القہقري  
 کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوہ ( کہ نزد زمیندار  
 سري نگر بود - و او معرفت میرزا راجہ جیسنگہ فرستادن  
 بحضور قرار دادہ ) روانہ گردید - و با پسر زمیندار ببارگاہ  
 سلطنت آمد - و پس از تعیین شدن میرزا راجہ بیساق دکن  
 در حضور ماند \*

چون سال ہشتم ملاقات نمودن سیوا بہونسلہ با پدرش  
 بعرض رسید او یغایت خاعت و زیور مرصع و مادہ فیل  
 کامیاب گشت - و چون سیوای مزبور با سنبہا پسر خود از دکن  
 آمدہ بملازمت پیوست (وز ازل پادشاہ از ناعیۃ او نقش استکبار  
 خوانیدہ بنامبردہ ) ( کہ واسطۃ ملازمت بود ) تاکید فرمود - کہ  
 او را نزدیک خود فرود آوردہ از حال او باخبر باشد - چون  
 آن مکار بحیلہ سازی ( کہ در احوال راجہ ساهو بہونسلہ رتبہ  
 کاک ( اخبار سنج گشتہ ) پنهان از انجا برآمدہ راہ گریز  
 پیش گرفت .. او بہ بیخبری معاتب گردیدہ بتغیر مذمت و منع  
 مجوزنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دہم بطرح  
 انظار عاطفت گردیدہ بعطای خلعت و جمدھر مرصع با علاقۃ  
 مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربی با ساز طلا  
 و غیل خاصہ بمعہ جل زربفت و ساز نقرہ و خطایب ( اچگی  
 و مذمت چہار ہزاری چہار ہزار سوار سر بلندی اندوخت



پانجهزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شده  
 كلاه گوشه كاميابي كچ نهاد - و سال دهم در ركاب شاهزاده محمد  
 معظم باز بدان صوب رفته سال شانزدهم مطابق سنه ( ۱۰۸۳ )  
 هزار و هشتاد و سه هجري بمقر اصلي شتافت - مانسنگه  
 و مهابنگه و انوپ سنگه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت  
 خرق مباحات برافراختند \*

### \* راجه رام سنگه \*

كچه واده پسر كلان ميرزا راجه جيھنگه اسم - سال شانزدهم  
 جاوس چون فردوس آشياني باجمير متوجه شد او همراه پدر  
 رسیده بملازمت پيوست - و سال نوزدهم در حينه ( كه پادشاه  
 از لاهور بهمت كابل لرای عزيمت افراخت ) با پانصد سوار  
 از وطن آمده بعنايت خلعت و منصب هزاري هزار سوار كامياب  
 گشت - و باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد  
 سوار و مرحمت علم فايز شد - سال بيست و ششم باضافه  
 پانصدي امتياز اندوخت - و سال بيست و هفتم باز باضافه  
 پانصدي چهره عزت افروخت - در جنگ سموگده همراه دارا شكوه  
 بود - پس از هزيمت او ببارگاه عالمگيري رسیده سال اول همراه  
 شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید  
 و از اثنای راه بشهرت اكاذيب ( كه پس از جنگ دوم داراشكوه  
 برزيانها افتاده بود ) دل باي داده چنده ترك آهه و رفت

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سی و یکم با معظم خان  
و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
لروی عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده  
همنبود خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاری و جراحتهای منکر  
پیاپی شد - جمعی کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوری  
نیکو خدمتی از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری چهار هزار  
سوار و عطای خاعت خاصه و شمشیر مرصع و اسب عربی  
با زین زرین و فیل و ماده فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و یک لک  
روپیّه در طلب تقدیمی او تن شده رخصت وطن یافت - و در  
جنگ مهاراجه جسونت سنگه با خاند مکان با جمعی از راجپوتان  
هممقوم در میمنهٔ راجه قرار گرفت - چون جنگ تراز شد نامبرده  
ناموس پرستی را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیمود  
و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیری از دولت آستانبوسی  
جبین عقیدت را نورانی ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون  
در قصبهٔ توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتی با بعضی  
پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم  
باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمراهی میرزا راجه  
جیستگه بسرمین دکن تعیین گشته در کشایش قلاع متصرفه  
سیوا بهونهاه و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتی  
و جانفشانی بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری

بهمراهی عالی مودان خان امیر الامرا پتہخیر بلخ و بدخشان  
مقرر شدہ پس ازان ہمراہی شاہزادہ مران بخش روانہ  
آن سمت شد \*

چون شاہزادہ مزبور بعد بیست آمدن بلخ دل ازان ملک  
برگرفته روانہ حضور گردید او ہم پشاور آمد - ازانجا ( کہ  
مردم متعینہ این یساق از عیور اتک مینوع بودند ) درانجا  
توقف گزید - پس ازان ہمراہ شاہزادہ محمد ادرنگ زیب بہادر  
بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نمودہ در جنگ اذربکان بہرچہ  
مامور شد بخش فتح و ظفر بر جہاند - و پس از معاودت  
شاہزادہ از صوبہ مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست  
و دوم ہمراہ شاہزادہ محمد ادرنگ زیب بہادر تعین یساق  
قندہار گردیدہ ازانجا ہمراہ رستم خان بمداغت قزلباش  
پیشتر شتافتہ بمساعی جمیلہ بکار بردہ از اصل و اضافہ  
بمنصب پنجہزاری دو ہزار و پانصد سوار ببلندرتبگی گرائید  
بستر نویت دوم ہمراہی شاہزادہ مذکور بمہم مسطور قرار یافتہ  
بنابر بیماری دو پشاور ماند - و پس از رسیدن موکب معلی  
دران نواحی دواخت بار دریافتہ رخصت وطن حاصل کرد  
و نویت سیوم ہمراہ شاہزادہ دارا شکوہ بمہم قندہار شتافت  
و ازانجا ہمراہی رستم خان جہت کشایش قلعہ بست  
راہی گشتہ سال بیست و ہشتم ہمراہی علامی سعداللہ خان

برخاست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی ( که  
 پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب آله آباد آورد  
 و از آن طرف بحکم جنم مکانی سلطان پرویز باتالیقی مهابت  
 خان با افواج پادشاهی آمده تلافی فتدین ( و داد ) او دست  
 جلالت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردیده  
 رایشنگه پس از سریر آرائی صاحب قران ثانی سال اول  
 به پیشگاه خلافت رسیده باوجود خرد سالی نظر بر حقوق پدرش  
 بخلفت فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزار  
 هزار سوار و خطاب راجگی و اسپ و فیل و انعام بیست هزار  
 روپیه سربلندی اندوخت - و سال پنجم باضافه هزار و دویست  
 سوار زایت عزت برافراخت - و سال هشتم همراه شاهزاده  
 محمد اورنگ زیب بهادر ( که پیشگرمی افواج متعینه به تذبیه  
 ججهار سنگه نامزد شده بود ) تعین یافت - و سال نهم  
 باضافه صد سوار امتیاز گرفت - و سال دوازدهم همراه  
 شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست - و سال  
 چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمرامی سعید خان  
 ظفر جنگ بتنبیه جگت سنگه زمیندار جمو ( که سرتابی  
 بخیان نهاده بود ) مامور گشت - و سال پانزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب چهارهزاری دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده  
 دارا شکوه بجانب قندهار دستوری پذیرفت - و سال هیزدهم

خلعت تسلي یافت - و یستر چون کار طلبی او از روی عرضداشت  
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار مباحات اندوخت  
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بغوجدار می بهلسه از تغیر  
راجه عالم سنگهه سرفراز گردیده سال سیوم برای تنبیه  
جنیت بندیده ( که در نواح صوبه مالوه گرد فساد برداشته بود )  
تجین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان ( که بجبهت  
مالش دادن بگروه یوسف ژئی مقرر بود ) دستوری پذیرفت  
و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه دار کابل گردید  
چون بقتل خیبر رسیده بر خان مزبور واقعه شکست ( و داد  
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده - بیرون احاطه بلده ادرنگ آباد  
مغرب رویه مایل بجنوب پورده بنام او آباد است ) \*

### \* راجه رایسنگهه میسودییه \*

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امر سنگهه است - چون سال نهم  
جهانگیری شاهزاده شاهجهان بهم رانا امر سنگهه نامزد شد  
و رانا پس از تنگ شدن بدر التجا زده شاهزاده را دریافت  
ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شاهزاده سرافتخار برافراخته  
در تنبیه زمیندار تعاقب گجرات و محاربات اهل دکن و اخذ  
پیشکشات گوندوانه ترددات شایان بعمل آورده نامی بشجاعت  
و دلیری برآورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار درئی

( ۲ )

تعیین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات گشته با گروه  
المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال  
بیست و دوم ( که قلعه قندهار بتصرف قزلباش رفت )  
او نیز مکرر در رکاب سلطان اردنگ زیب بتهخیر قلعه مذکور  
رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا  
داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و با رسیوم همراه سلطان  
دارا شکوه بداندو شتافت - و پس از مراجعت <sup>(۳)</sup> سال بیست  
و هشتم بفرجدارئی بهلسه مضاف صوبه مالوه سر عزت  
بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد  
سلطان اردنگ زیب بهادر بصوب دکن راهی گشت - سال  
سی و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگه  
( که بسد راه بودن بر روی سلطان اردنگ زیب بصوب مالوه  
تعیین شده بود ) دستوری یافت - ازانجا ( که تقدیر آلهی  
بر صیانت او رفته بود ) روز جنگ مهاراجه او را بحراست  
بنگاه تعیین نمود - و در اثنای جنگ ( که سلطان مراد بخش  
بر بنگاه فوج پادشاهی دوید - و این معنی هم باعث تزلزل  
خواطر گردید ) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزاده مذکور  
بانقیاد پیش آمده توسل جهت - و باستصواب او بملازمت  
خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزاده مذکور بعنایت

(۲) و پستور سانول سنگهه نبيره اش زمينداري اوندچهه سربراه نمودند - در حالت تحرير پنجم سنگهه پسر سانول سنگهه مذکور دخيل است \*

### \* راجه ديبي سنگهه بنديله \*

پسر راجه بهارته است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشياني بمنصب در هزاري در هزار سوار و خطاب راجگي مورد مرام شد - در سال هشتم باتفاق خاندوران بمالاش خجهار سنگهه تعيين گردیده بعنايت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچهه (که سابق تعلق بنياگانش داشت و در عهد جهانگير پادشاه بهاس خاطر بوسنگهديو از انها گرفته سپرد او نموده بودند) بنام راجه ديبي سنگهه قرار يافته درانجا ماند - و سرداري ائوس قوم بندياه باو مفوض شد - و پس ازان (که پادشاه قا اوندچهه آمده يکوان عزيمت را بجانمب دکن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشيت امور ولايت اوندچهه پيشگاه سلطنت رسیده نزد سيد خانجهان بارهه (که بتخریب ملک ييجاور تعيين شده بود) دستوري پذيرفت - و در کارها آثار نیکو خدمتي بظهور (سانيد - سال دهم حسب التماس خاندوران بعنايت علم و نقاره کوس سر بلندي فواخت - و سال نوزدهم در رکاب شاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان (۲) نسخه [ب] سانوپ سنگهه - و در [بعض نسخه] سانوت سنگهه \*

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پسران جنیت بندیده  
 که در نواح بنذیل کهند مصدر فساد بودند ( معین گردید  
 سال بیست و نهم با همت خان پسرخانجهان بهادر کولتاش  
 بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعدایم خلعت  
 و نقاره کوس باند (تبگی پرنواخت - و در یورش قلعه ملکهپور  
 (۲) قرد نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلی منزل گزید - پس از  
 اگرچه پسرش بهگونمت سنگه بخطاب (اجگی و مرزبان و طن  
 هرفراز گردیده بود اما سال سی و یکم فوت نمود - بنابران  
 بدخواست (انی امرخور جد او سربراهی تعلقه مذکور بنام  
 اودیسنکه ولد پرتاپ سنگه ( که سلسله نسبش برجه مدهکر  
 منتهی می شود - و پرتاپ سنگه بیک قریه پرگنه اوندچه  
 بهر می برد ) مقرر شده بخطاب (اجگی سربراهخت - سال  
 سی و سیوم از وطن آمده باستلام سده سنی پرداخت - سال  
 چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی  
 هزار و پانصد سوار لوای کامیابی افراخته بقاعه دارمی کهیلدا  
 ( که به سخرلنا مخاطب شده ) ممتاز گشت - و پس از ارتحال  
 خلد مکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعه مذکور را  
 بمرهته سپرده (اه وطن گزید - پس از پرتی سنگه پسرش



سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى سه هزار و پانصد  
سوار دو اسبه سه اسبه سرمايه نامورى اندوخت - پستى  
در نبردها با افواج عادلخانيه مكرر مصدر شينو جانشينى  
گريده سال نهم بهمهراهمى دلير خان بيساق الكاى چانده ( كه  
متصل برار واقع شده ) متعين گرديد - سال يازدهم مطابق  
سنه ( ۱۰۷۸ ) هزار و هفتاد و هشت هجرى در دكن بديار  
خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او  
( كه بعد فوت پدر خود بهار سنگه در عهد اعلى حضرت  
بمنصب پانصدى چهار صد سوار سرفرازي يافته سال  
بيست و نهم همراه قاسم خان مير آتش بتاديب زميندار  
سرى نگر تعين گرديد - و سال سيم بيساق دكن نزد سلطان  
محمد اورنگ زيب بهادر دستورى يافت - و در عهد خلدكان  
سال اول باتفاق سبكون بنديله به نبييه جنيت بنديله مامور شده  
پستى تعينات دكن گشته همراه ميرزا راجه جيسنگه بتقديم  
خدمات مبي پرداخت ( بافرونى منصب و خطاب راجكى و عطاي  
وطن در قبول سرمايه كاميابى اندوخت - در اوان صوبه دارى  
خانجهان بهادر چندى تهانه دارى گلشن آباد داشت - چون  
سال نوزدهم روزگارش بسرآمد جسونت سنگه نام پسرش ( كه  
در وطن بود ) بخطاب راجكى و حكومت وطن فايز شد - و آخر  
همان سال با فوج شايسته بدكن آمده بمنلازميت پادشاهى

فوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش  
 بتانیمپ زمیندار سری نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره  
 بلند آرازه گشت - و سال سیّم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد  
 سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و پستتر حسب الطامب  
 بحضور رسیده همراه مهاراجه بنابر اینکه سد راه آمد فوج  
 دکن باشد تعیین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب  
 در اثنای نبرد در تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس  
 از چندس از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب  
 مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست  
 راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع  
 بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او  
 مامور شد نامبرده هم داخل کمپیان شاهزاده مزبور گردیده  
 رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال  
 چهارم با فوجی از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار  
 و تنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعی که داشته  
 نمی توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان  
 با وی ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا  
 آویزشهای نمایان نموده نام بمردانگی برآورد - و در سال  
 هفتم همراه میرزا راجه جیمنگه بصوب دکن دستوری پذیرفت  
 و در محاصره قلعه پورندهر لازمه نیکو بندگی بتقدیم رسانید

( ۲ )  
 خانجهان بهادر ( که دران سال ناظم دکن بود ) در وقت ( ۳ )  
 و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم بقلعه دارمی نصرت آباد  
 ( ۴ )  
 سکر و سال سی و سیوم از تغیر راولپت بندیلہ بحیراست  
 امتیاز گدھے اودنی مامور شد - سال سی و پنجم از انجا  
 ( ۵ )  
 معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس از ان  
 سردارمی وطنش بنہراو سرور سنگھ ( که هزاری پانصد سوار  
 منصب داشت ) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بہادر  
بیتقدیم خدمات می پرداخت - بعد از پسرش انڈ سنگھ  
ونبیرہ اش زورآدر سنگھ حکومت وطن سرانجام دادند - در  
 حالت تحریر گج سنگھ متبنای زورآدر سنگھ که هم قوم است  
 پیدان قیام دارد \*

### \* راجہ سجان سنگھ بنودیلہ \* ( ۶ )

( ۷ )  
 پسر راجہ بہار سنگھ است - در حین حیات پدر از  
 روشناسان اعلیٰ حضرت بوده بکارها تعیین میشد - چون پدرش  
 فوت نمود سال بیست و هشتم جلوس او از اصل و اضافه بمنصب  
 ( ۸ )  
 دو هزار و سوار دو اسبہ سه اسبہ و خطاب راجگی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] رفت ( ۳ ) نسخه [ ب ] بعلقداری ( ۴ ) نسخه [ ب ]

شکر - یا بہکر باشد ( ۵ ) در [ بعضی کتب تاریخ ] اودنی آمده ( ۶ ) در

[ بعضی جا ] بنودیلہ ( ۷ ) در [ بعضی جا ] بہار سنگھ - و در [ بعضی جا ]

بہار سنگھ ( ۸ ) نسخه [ ب ] هفتم \*

و پدم سنگه و کیمر سنگه و موهن سنگه - سه اخير لاولد  
فوت کردند \*

گویند بر موهن سنگه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت  
ازین جهت محسود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي  
میرتوزک شاهزاده ( که آهوی او ) کرده در دایره موهن سنگه  
رفته بود ) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر  
حرفه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگه را  
مجرع نمودند - پدم سنگه اگرچه با برادر اخلاص نداشت  
اما بهنوح این واقعه بر سر وقتش رسیده کار محمد شاه تمام  
ساخت - و موهن سنگه را در پالکی برداشته روانه خانه او شدند  
در عرض راه کارش با تمام گرائید - انوپ سنگه از ابتدا تعیینات  
یساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه  
در دست چپ بود - سال هیزدهم بالتماس خان مذکور  
بخطاب راجگی سر عزت برافراشت - سال نوزدهم ( که  
بهردادی دلیر خان داود زئی مصاف با دکنیان صورت بهمت )  
نامبرده در مثل چنداولی جا داشت - سال بیست و یکم  
او را بحراست خجسته بنیاد برگذاشته بودند - دران سال  
سیوا بهونسا گرد بلده مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده  
با فوج همراهی متصل پورده خود برآمده ایستاد - درین ضمن

(۲)

اورنگ زیب تعین شده بودند ) حسب الطلب روانه حضور گردیدند - او نیز بے (خصمت شاهزاده از دکن برآمده بوطن خود شتافت - بظاہر آن سال سیوم عالمگیری امیر خان خوانی بحدود بیکانیر تعین شد - پس از وصول بدان حدود نامبرده باعثدار پیش آمده همراه خان مزبور روانه حضور گشت و بانوپ سنگھ و پدم سنگھ پھران خویش بدولت آستانپوس کامیاب گردید - و بمنصب ۵۵ ہزاری در ہزار سوار سرفراز گشتہ بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت - سال نہم<sup>(۳)</sup> همراه دلیر خان داؤد زئی بتنبیہ زمیندار چاندہ رفتہ چون مصدر تقصیر شد مورد عتاب گردید - و سرداری قوم او ریاست وطنش بانوپ سنگھ پھرش مرحمت شد - و بعنایت منصب دو ہزار و پانصدی دو ہزار سوار بر نواخته آمد از ممر موقوفہ آمدنی جاگیر پریشانی عاید حالش گشت بخجستہ بنیان آمده نشست - سال دہم مطابق سنہ ( ۱۰۷۷ ) ہزار و ہفتاد و ہفت ہجری چشم از تماشای جہان پوشید بیرون محوطہ بلدہ اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب دورہ بنام او آباد است - او چہار پھر داشت - انوپ سنگھ

(۲) نسخہ [ ب ] اورنگ زیب بہادر (۳) در [ بعضی نسخہ ] بدم سنگھ

(۴) نسخہ [ ب ] داوڑی - و در [ بعضی نسخہ ] داوڑی •

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بغزونی پانصدی  
 ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار رایت اعتبار  
 بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب  
 سه هزار و دو هزار سوار سرمایه کامرانی اندوخت - و پس ازان  
 ( که قلعه دوات آباد بساطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد )  
 اضافه پانصدی پانصد سوار ( که بشرط قلعه دارى دولت آباد  
 بود ) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار  
 جوار صوبه خجسته بنیاد ( که شمالی آن سرحد مالک بلالانه  
 و جنوبی کوکن و غربی بعضی دیهات کوکن و شرقی ناسک  
 واقع شده - و بندر جیول از سمت - و سری پت زمیندار اینجا  
 طریق خود سری می پیمود ) نوشته داد حسب تجویز شاهزاده  
 مزبور بممالی اضافه مسطور و تذخواه سرکار جوار بجمع پنجاه  
 لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - و از  
 شاهزاده مذکور مرخص شده بدان صوب شتافت - و در سرحد  
 جوار رسید - زمیندار مذکور تاب مقاومت نیاروده بطاعت  
 در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور نه خود  
 گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان  
 معارفت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد \*

چون در ایام بیماری اعلیٰ حضرت تسلط دارا شکوه از حد  
 گذشته بود امرا ( که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

( که در بعضی مواضع مدفون بود ) بدست داراشکوه درآمد  
و در ۴۰۰ خلد مکان چندی بفرج‌داری اداره مبدرداخت  
سال نهم مطابق سنه ( ۱۰۷۶ ) هزار و هفتاد و شش هجری  
به نیستی سرا شتافت \*

### \* رادکرن بهورقه‌یه \*

یمر راد سوز است - بعد فوت پدر سال چهارم جاپس  
فردرس آشیانی بمنصب دو هزاره هزار سوار و خطاب روی  
و مرحمت بیکانیر در قبول شرف افتخار اندوخت - اوائل  
سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق  
وزیر خان بتسخیر قلعه دولت آباد مرخص گردید - و چون  
خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید از ناز  
مراجعت نمود - بعتز تعیذات دکن گردیده در تسخیر قلعه  
دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در مستامرا قلعه  
برینده نیز نیکو خدماتها بتقدیم رسانید - پس از فوت  
مهابت خان بتعیذاتی خاندوزان موعودار بوهانپور اختصاص  
یافت - سال هشتم ( که موکب سامانی ظلال دامن سعادت

\* تاریخ است \*

\* ای وای بهر بهانه کشتند \*

## \* راجه تودرمل \*

شاهجهانی - ابتدا در وفات افضل خان بود - بعد فوت او  
 سال سیزدهم بخطاب رائی و خدمت دیوانی و امینی و فوجداری  
 سرکار سپهرند قامت قابلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری  
 لکهای جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین  
 پادشاهی گشت سال پانزدهم بعنایت خاعت و اسپ و فیل  
 مباحات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوی حسن خدمت از  
 اصل و اضافه بمنصب هزار سوار دو اسپه سه اسپه کارش  
 ببلندی گرائید - سال نوزدهم باضافه پانصدی دیهت سوار  
 دو اسپه سه اسپه نوازش یافته سپهرند دستوری پذیرفت  
 سال بیستم بافزونی سه صد سوار دو اسپه سه اسپه بر منزلتش  
 افزود - و رفته رفته تعلقه او بانضمام سرکار دیبالپور و برگنه  
 جالندهر و سلطانپور افزوده حاصل هر ساله آن بینجاه لک روپیه  
 رسید - و او از قرار واقع از عهده پرداخت آن برآمد - بنابران  
 سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار  
 سوار و خطاب راجگی درجه اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم  
 بعطای علم لوای کامرانی برافراشت - و پس از جنگ سموگدهه  
 چون دآرا شکوه راه گریز سپرده سپهرند رسید و او از راه  
 احتیاط باکهای جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او



بود - درین ضمن اهلیه دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن  
 ثبوت او بلاهور چند کس ( که همراه بودند ) نیز جدا ساخت  
 و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق  
 بدرقه برادر خود را یا چند کس همراه داد - آنها بعد یک دو  
 منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون  
 کیفیت نیکو خدمتی بر اجه جیستگه و بهادر خان کوک ( که  
 بتعاتب او بر طبق امر پادشاهی معین بودند ) برونشت - آنها  
 بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید  
 درمین بساده لوحی فریفته و عده های دافریب خلد مکان گردیده  
 همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحه سینه می نگاشت - با آنکه  
 هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن  
 بے محابا با معدودے پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده  
 نبخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت  
 هجری در منزل متبرا پادشاه اورا طامب داشته بحسن تدبیر  
 دستگیر ساخت - ابتدا در قلعه سلیم گداه داشته بعد چندے  
 بحسن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست سوس بائی نام  
 محبوبه اورا نیز رفیق زاریه بیکسی ار گردانید - سال پنجم  
 جلوس بتقریب خون عالی نقی ( که مراد بخش در احمد آباد  
 بے ثبوت گناه ریخته بود - و در آن مقتول بدعوی برخاستند )

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری  
اعلی حضرت ( که سلطان مراد بخش توطیه سلطنت برانگیخته  
سکه و خطبه بنام خود کرد ) خان مزبور ( فاطم شاهزاده گزین  
و پس از گرفتار شدن شاهزاده مذکور بملازمت عالمگیری  
پیوسته بمنصب دو هزار و سه صد سوار و تفویض دیوانی  
گجرات سر رشته اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه  
باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما  
در همپای تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر  
مجدداً مشمول عواطف پادشاهی گردیده سال سیوم بدیوانی  
سرکار روشن رای بیگم و پستر بدیوانی بیوتات مطرح انظار  
الطاف گشت - سال هشتم مرحله نیستی پیمود - عبدالرحیم  
خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمی یافتند \*

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بربان خامه  
گذشت لختی از خاتمه کار هر دو بربان قلم میدهد - اولین  
پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از  
مردم آنجا رو تافته بملک کچه شتافت (۲۱) - و در مردم آنجا  
مروت ندیده داخل سرحد ولایت سنده گردید - ملک جیون  
نام زمیندار دهادر مضاف ولایت مذکور ( که از سابق مرهون  
احسانهای دارا شکوه بود ) بگرمی پیش آمده در خانه خود

## \* رحمت خان \*

حكيم صياء الدين پسر حكيم قطبا برادر حكيم ركنای  
كاشي ست - كه از مشاهير اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز  
صحبت او با شاه عباس ماضي كو ك شده شاه مكرر بمنزل او پرتو  
وزرد افكند - پستر بملاحظه بے التفاتى شاه در عهد عرش آشياني  
پهندوستان آمد - درين باب اين بيت گفته \*

\* گرو فلک يك صبحدم با من گران باشد سرش \*

\* شام بيرون ميروم چون آفتاب از كشورش \*

در عصر خسرو مزبور و جنت مكاني باسردگي ميگذرانيد - خان  
مزبور [ كه دختر كوچك طالبای آملی ( كه ستي خانم پرورش  
كرده بود ) در حباله نكاح داشت - و ستي خانم زن نصيرا برادر  
حكيم ركن ميشود ] بدین تقريب بشرف عزایت فردوس آشياني  
اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر مير خان دادرگئی  
كركيراق خانه و خطاب و انعام ماده فيل سربلندي يافت  
سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري مد و پنجاه  
سوار مباهي گشت - سال بیست و دوم بتفویض خدمت  
دادرگئی داغ و سال بیست و چهارم باضافه صد سوار چهره  
عزت برافروخت - سال بیست و هفتم از تغیر مير بخشي  
بدیواني و دادرگئی كركيراق خانه صوبه احمدآباد افتخار یافته  
سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

## \* راجه رگنا تهه \*

از پیش آورده های سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشیانی بخطاب رائی و عطای تلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافه در خور بر منصب و دفتر داری خائمه و تن چهره اعتبار برافروخت - و تا سال (۲) بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد سوار کامیاب گردید - سال سیوم بعد انتقال سعدالله خان به رحمت خلعت و اضافه دو صد سوار و خطاب رای رایان برنواخته شد قرار یافت که تا تعیین دیوان اعلی امور کلی و جزوی دیوانی را بعرض خسرانی میرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود ( که امور سلطنت بقبضه اقتدار عالمگیر پادشاه در آید ) نامبرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمره اهل قلم بملازمت پادشاهی پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثانی از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد و پانصد سوار و خطاب راجگی سرمایه مباحات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلی سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیری مطابق سنه ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجری کار کزان تقدیر طومار حیاتش را در پیچیدند \*

نگشته در نگاهداشت ار اضرار نمايند ولايت اورا پي سپر تاراج ساخته همت باستيصالش گمارد - و چون زميندار مذکور از جهالت و خود سري دست از بر نداشت تربيت خان و زعداداز خان نيز تعين گشته کار بران بومي تنگ ساختند - او ناچار بميرزا راجه ملتجي گشته تسليم آن خود بدام افتاده را وسيله عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بهکار سخت سرحد غزني از تغير سيد شهابت خان دستوري يافته پس از وصول بمكان مامور در همين سال مطابق سنه ( ۱۰۷۱ ) هزار و هفتاد و يك هجري باجل طبعي زندگي بسپرد - چون پدر خود خالي از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگيز متاعب حوصاء درست داشت برادر خردش بهار سنگهه<sup>(۲)</sup> ( که همراه پدر در يساق بدخشان مصدر تودعات شده عمره بهجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سيوم عالمگيري بميامن ارادت و عبوديت پادشاه دين پرور پرتو هدايت بر باطنش تافته توفيق ادراک شرف اسلام يافت ) از پيشگاه خليفه حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموري اندوخت - مدتها در چوکيداري غور بند گذرانيد - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بمرورئين<sup>(۳)</sup> مصال وطنش ( که غربي تاراگدهه است ) عز که راجه باشد مرید خان مي نامند \*

عجز و ابتهاج سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و سوار مهابهی گشته - بتهانه داری موضع چاندی سرحد سری نگر ( که سلیمان شکوه از الله آباد روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده بپدر ملحق گردن - و بغیر انتشار افواج عالمگیری نتوانست شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت ) (خصت یافت - که ببند و بستم بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه برآمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ دوم دارا شکوه بهر ادلی فوج طرح دست راست تعیین شد چون کوکلا پهاڑی پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیادهای خود را ( که در کوه نور دی چالاک بودند ) از عقب کوکلا پهاڑی برآورده خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیله دیده بیببانه از مورچال برآمدند - و جنگ در پیوست - سرداران پادشاهی پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایر و حرب و آدیزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا بر جا بود که دارا شکوه از همپ باختگی راه فرار برگزید - و چون پرتعی بت زمیندار سری نگر از کوه اندیشی و بیهوده کوشی سلیمان شکوه را در ولایت خود جا داده بخام طمعی حمایت و اعانت او می نمود راجه در سال دوم با فوجی از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سری نگر تعیین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

( که مقامیر ناسید شده از گزند شهر متفرق شدند ) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه دار می کهمرد از تغیر خلیل بیگ مباحات اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافه پانصدی سربلندی یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بیساق قندهار شتافت - و در محاصره آنجا صاحب مورچال بود - و پس از معاونت از آنجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد - و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصره آن از لوازم جانفشانی دقیقه فرو گذاشت نکرد سال بیست و نهم بر طبق فرمان از کهمرد روانه شده باستلام عتبه خلافت ناصیه بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزینه یافته بلاهور روانه شد او ( که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهی گردیده بود ) مابین دهلی و سرهند با او برخورد - و بغسون و فسانه او بدام رفات در آمد - پس ازان ( که دارا شکوه بدارالسلطنه رسیده عزیمت ملتان نمود ) او نقوش بے اقبالی از ناصیه حالش بخوانده ببهانه اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کند جدائی گزید - پستر از نیک اندیشی از وطن آمده بر کنار بیاہ یخلیل اللہ خان ( که در تعاقب دارا شکوه بود ) پیوسته بوسیله سفارش او بملازمت عالمگیری رسیده ناصیه خجالت و انفعال به زمین

و پانصد سوار و دو هزار پیاده ( که بکمک پدرش مقرر شده بود )  
 اجرای تذخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانه کابل  
 قرار یافت - و در همین سال بتعیناتی شاهزاده مراد بخش  
 ( که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود ) اختصاص  
 گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مأمور  
 گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حواله او شد - و از  
 اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایت  
 جمدهر مرصع و گوشواره مرزاید گوی سبقت از اقران برد  
 و دران ایام بکرات با اوزبکان و المانان ( که باراده دست برد  
 جوق جوق دران نواحی متواتر آمد و شد داشتند ) بآریز و ستیز  
 پرداخته رهگرای عرصه فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثری (۲)  
 مقتول گردانید - سال بیستم باضافه پانصد سوار سرافتخار  
 بر افراشته بعطای نقاره کوس شادکامی نواخت - و در همان ایام  
 از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان  
 با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ  
 می انداختند - روزی ( که جانب دایره او صف بسته ایستادند )  
 او بنابیر رفور حماسه بر سر آنها درید - و جنگ سخت  
 در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم  
 برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان



( باب التواء )

[ ۲۷۷ ]

( مائثرا )

( که مصدر حرکات لغو گردیده بود ) تعیین گردید او از اصل  
و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه  
سه اسپه سرفرازی یافته بهمراهی سلطان <sup>(۲)</sup> مذکور اختصاص گرفت  
و پس از سریر آئشی خلد مکان بدوامت ملازمت پیوسته سال اول  
جلوس بهمراهی محمد سلطان ( که بهم شجاع تعیین گردیده بود )  
استسعاد پذیرفت - درین ضمن بذابری بیماری چندی در اکبر آباد  
توقف ورزیده با بقیه کوفت عزیمت نمود - پس از ( وانگی  
از مستقر الخلافه مطابق سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه

هجری جهان گذران را گذاشت \*

\* راجه راجروپ \*

پور راجه جگت سنگه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم

جلوس فردوس آشیانی بغوجداری کوه کانگه سرفرازی یافت

و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده

با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه او

بدوامت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب

هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگی

و انعام مکال وطن و مرحمت اسپ سرعت برافراشت - و بضبط

قاعه چوبین ( که پدر او میان سواب و اندراب ترتیب داده ادرا

بمحافظة آن باز گذاشته بود ) سرفراز گردیده از جماعه هزار

( ۲ ) نسخه [ ب ] شاهزاده مذکور •

سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری مردانه وار بزخم  
تفنگ جان بجان آفرین سپرد \*

### \* راجه اندوده کور \*

پسر کلان راجه بیتهداس است - چون پدرش بفوجدارى  
اجمیر سرفراز شد او بذیابست پدر بتعلقه مسطور میپرداخت  
سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار  
و پانصدی هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال بیست  
و چهارم بعطای علم شادکامی اندوخت - سال بیست و پنجم  
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى  
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگی و عطای نقاره  
و اسپ و فیل درجه پیمای اعتلا گردید - و قلعداری رنجهپور  
از انتقال پدرش باو تفویض یافت - پستر بهمراهی شاهزاده  
محمد اورنگ زیب بهادر ( که بار دوم بیساق قندهار نامزد  
شده بود ) دستوری پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست  
و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس از آن همراه شاهزاده  
دارا شکوه بمهم قندهار راهی گشت - و بعد وصول دران نواح همراه  
رستم خان بهادر فیروز جنگ روانه بست شد - و سال بیست  
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور  
و تادیب رانا نطق عزیمت بر کمر همت بهمت - سال سی و یکم  
چون سلطان سلیمان شکوه باثالیقی میرزا راجه جهت دفع شجاع

باز همراه شاهزاده مسطور بیساق مذکور گام جلالت پیش نهاد  
و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیري مصاعفی جمیله  
بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه  
باز بدان هم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره  
قریب بود باشاره شاهزاده بیشتر شتافته سال بیست و هفتم  
بگردد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود  
بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت  
ازانجا ( که فتح قندهار ملتوی ماند - و شاهزاده حسب الحکم  
مراجعت نمود ) او باشاره شاهزاده قلعه بست را ویران نموده  
و اسباب باقی مانده را سوخته راهی گردید - سال بیست  
و هشتم همراه جملة الملك سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور  
مأمور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب  
شش هزار و شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه  
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داری  
کابل از تغیر بهادر خان باقی بیگ منصوب گشت - و بلاء کابل  
و فشار در تیول او مرحمت گردید - اواخر سال سی و یکم  
ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سموگدهه<sup>(۲)</sup>  
( که مابین خلد مکان و دارا شکوه (ر داد ) بهمراهی سپهر شکوه  
در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوی بکار برده مطابق

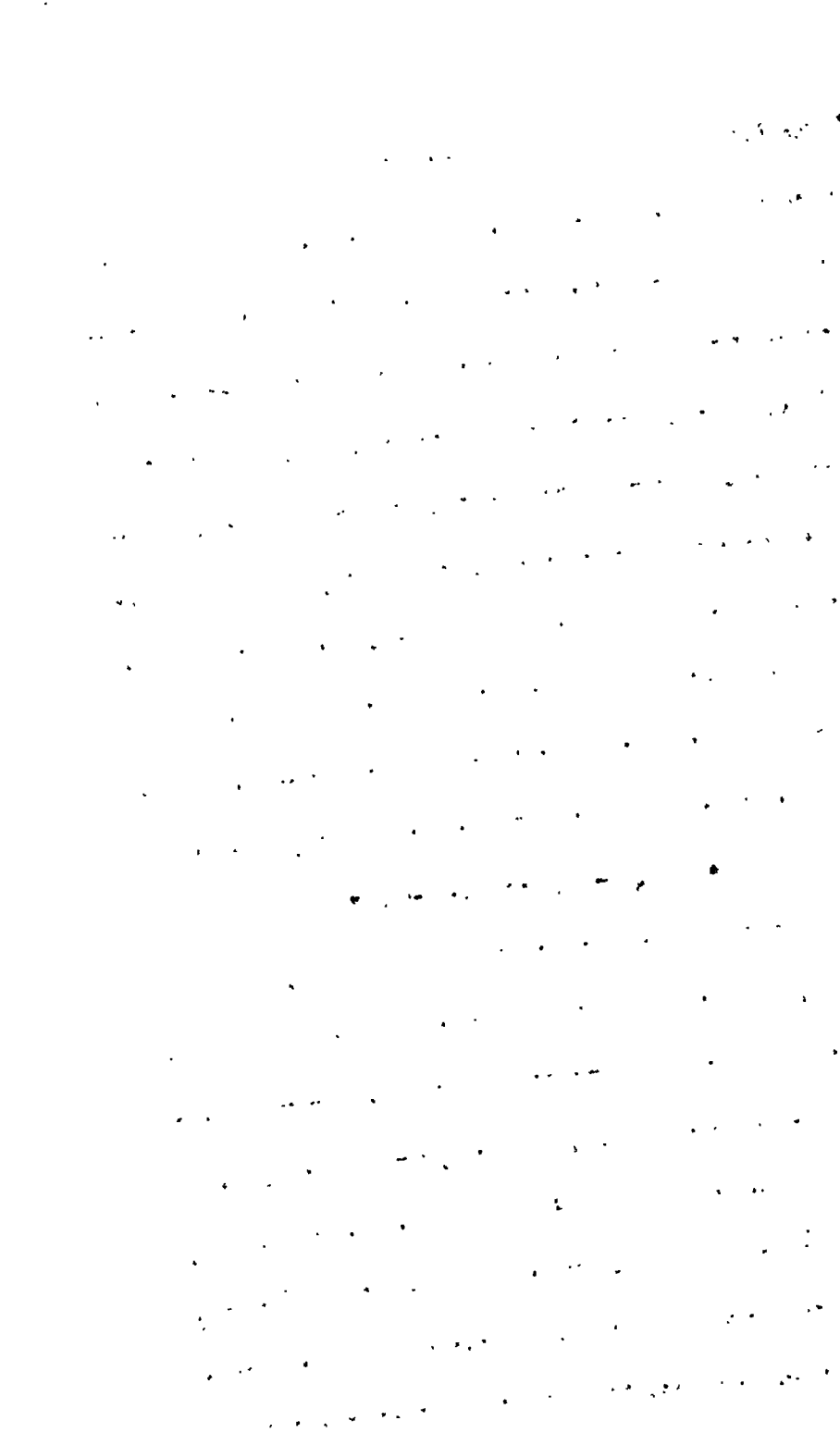
سلطاني در اماکن نوتيار شاهجهان آباد حاضر شده بعنايت خلعت مخاع گرديده برخصمت جاگير گام انصراف برزد - پستر  
 بكمك اميرالامرا بسوی كابل راهي گشت - سال بيست و دوم<sup>(۲)</sup>  
 چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواحي قندهار مسموع گرديده  
 مناشير طلب بزم سرداران صادر شد او از كابل آمده همراه  
 شاهزاده محمد اوزنگ زيب بهادر بجانب قندهار طريق اخلاص  
 پيموند - و سر كردگي چنداول<sup>(۳)</sup> باو متعلق شد - و پس از  
 رسيدن دران نواحي بكمك قليج خان بجانب بست شتابيده  
 در محاربة قزلباش پا قايم كرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس  
 از فرار آنها ارايهاي توپخانه را ( كه از غلبه سراسيمگي گذاشته  
 رفته بودند ) با اسپ و نيزه و بيدق بسيار گرفت - و در جايزه  
 اين حسن خدمت سال بيست و سيوم<sup>۱</sup> تيمه تابينانش دو اسپه  
 سه اسپه گرديده بخطاب فيروز جنگ چهره ناموري برافروخت  
 و در همين سال بحضور رسيده يازده توپ خرد ( كه با ارايه  
 از غنيم گرفته بود ) از نظر پادشاه گذرانيده بعنايت خلعت  
 و جيغه و جمدهر مرصع با پهل كقاره و شمشير مرصع و از اصل  
 و اضافه بمنصب ششهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه  
 و عطاي اسپ با زين طلا و فيل با يراق نقره و ماده فيل  
 كلاه گوشه افتخار بسپهر برون رسانيد - سال بيست و پنجم

پنج هزار سوار بود ) دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از مراجعت بجاکیر ترخیص پذیرفت - و سال شانزدهم باز احرام یارگاه دولت بسته آمده پس از چند روز بجاکیر رفت \*

از اینجا ( که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر گشته بامیرالامرا صوبه دار کابل درین باب حکم شده بود ) سال نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و یستر حسب الحکم جهت امضای زمستان در دهتاس مانده در هنگام بازگشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور ناصیه ارادت را روشن نمود - و سرداری جوانکار شاهزاده بنام او قرار گرفت چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف نارضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله خان حسب الحکم بدان نواح شتافته او را با جمعی ببند و بمست اندخود و مضافات آن کهیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر با المانان زن و خورد نموده راییت فیروزی برافراشت - و در جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان خصب الحکم وا گذاشته معاودت نمود او نیز بحضور رسیده رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول مرکب خسروانی  
بنواح اکبر آباد رخصت سنبیل ( که در تیول او مقرر شده بود )  
یافت . و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموری اندوخته همراه  
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که پیشتر مرصی افواج  
متعینه بگوشمال ججهار سنگه بذریله تعیین گردیده بود ) دستوری  
پذیرفت . سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک  
عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول  
ملازمت پرداخته هنگام معارفت از دکن برخاست جاگیر  
کام اندوز گردید . سال یازدهم در هنگامی ( که پادشاه متوجه  
جانب سورون شده ) او استلام عتبه خلافت نموده بگوناگون  
عنایت مشمول گشته بجایگزین مرخص گردید . و سال سیزدهم فیل  
برای او از حضور بارسال در آمد . سال پانزدهم در ایامی ( که  
لاهور مقر مرکب پادشاهی بود ) بحضور رسیده همراه شاهزاده  
مراد بخش ( که بتذبییه جگت سنگه زمیندار جمو معین بود )  
بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقه او سعی موفوره  
کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - پستتر همراه شاهزاده مزبور  
آمده بدولت آستانبوسی جبین عقیدت را نورآگین گردانید  
و برکاب شاهزاده دارا شکوه ( که بمدد قلعه قندهار مقرر شده بود )  
رخت عزیمت بر بهت - و بعنایت خلعت و اسپ با یراق  
طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او ( که پنجهزاری

بدستور سابق وکالت و سپه سالاري بار مغوض داشت - مقرب  
 خان ازين سلوک ناهموار دل از رفاقت برداشته بازاده نوکري  
 پادشاهي سال چهارم باعظم خان ملتجي گرديد - پس ازان ( که  
 ابن معني بعرض پادشاه رسيد ) درجه استحقاق يافت  
 فرمان استمالت صادر شد - ماناجي دريه ( که پيشدست  
 او بود ) نزد اعظم خان آمده بمراسم تهائي بمصروف اطمينان  
 پرداخت - پستتر مقرب خان با ساير همراگان بلمشکر پادشاهي  
 روانه شد - اعظم خان بصوابديد وقت قا گذار اردو استقبال  
 نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهي خلعت و خنجر  
 مرصع و چهار اسپ و دو فيل نرو داده و یک لک روپيه نقد  
 با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراسانش داد  
 و منصب پنجهازاري ذات و سوار بظام او و منصب رفبانش  
 ( که از صد کس افزون بودند ) درخور هريک تيجونز نموده  
 بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذيرا نموده خلعت و کلاه  
 و شمشير مرصع و علم و نقاره و اسپ با زين مطا و فيل بار  
 عزائيت فرمود . و بعد چاند کي پيشگاه ساطنت رسده بسلام  
 سده سديه و عطاي خلعت و جمده مرصع با زین کلاه  
 و شمشير مرصع و اسپ با زين مطا و فيل و انعام چهل هزار  
 روپيه نقد نام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت <sup>(۲)</sup> ملکی





دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار سرفروزی یافته همراه  
 شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت  
 برکمرزد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب  
 زمین داور شتافته در جنگ قزلباش تردد نمایان بکار برد - و سال  
 بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد  
 سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافه هزار و ذات  
 پانصد سوار و عنایت نقاره باند آرازه شده نوبت دوم برکاب  
 شاهزاده مذکور بمهم قندهار دستوری یافت - و سال بیست  
 و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم قرار  
 یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد  
 سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه علامی  
 سعدالله خان بانهدام قلعه چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار اختصاص گرفت - و برگشته  
 مانند لگده سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد لک دام  
 بجاکیر او تن شد - در جنگ سموگده بهراولی دارا شکوه  
 اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد داد جسارت داده  
 از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته رو بروی  
 فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - عاقبت  
 پیاده شده ته فیل سواری خاص باراده آنکه ریسمان عماری را  
 مقطوع سازد رسید - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

## \* روپ سنگهہ راتھور \*

نبیرہ کشن سنگهہ راتھور کہین برادر حقیقی راجہ سورجسنگهہ چون ہریسنگهہ عم او سال ہفدہم جالوس فردوس آشیانی جهان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاہ روپ سنگهہ برادر زادہ اورا بعطای خلعت و اضافہ منصب و عنایت اسمپ با زین نقرہ سرافراز ساختہ کشن گدھے وطن عمش بتیول او مرحمت نمود - سال ہیزدہم در جشن صحت بیگم صاحبہ صبیئہ کلان پادشاہ ( کہ بغاوت رسیدن شعلہ شمع بدامان و سوختن بدن چندے کسامند بود ) از اصل و اضافہ بمنصب ہزاری ہفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدہم ہمراہ شاہزادہ مراد بخش بٹھخیر باغ و بدخشان کمرہمت بہمت - و پس از رسیدن ببلخ چون نذر محمد خان والی آنجا بے ملاقات شاہزادہ راہ فرار سپرد و بہادر خان و اصالت خان بگفتہ شاہزادہ در تعاقب او روانہ شدند او از کار طلبی بے اجازت ہمپائی آنها گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تنبیہ کردہ المانان ( کہ مکرر واقع شد ) در جلدوری مہماعی جمیلہ سال بیہستم از اصل و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار لوی کامرانی افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چہرہ امتیاز افروخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافہ بمنصب

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعیین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزه المانان: مصدر قرد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار سر بلذ گردیده همراه پادشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بیساق قندهار تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین دادر شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزاده مذکور بمهم مسطور نویست دوم راهی گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سر بلندی اندوخته باتفاق دارا شکوه نویست سیوم بصوب قلعه مذکور لوی عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعه دست دامن همت بحر کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتنبیه زمیندار سرنیگر ( که در کوههای شمالی دارالشافه (۲) شاهجهان آباد است ) گام جلادت بر نهاد - در جنگ سموگده مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری در هراولیه دارا شکوه قرار یافته وقت زن و خورن دست جلادت کشاده پاس نمکشوارگی از دست ندان - و مردانه وار ته تیغ خوج مقابل در آمد \*

راجة مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب  
 حکم در قلعه جنیر محبوس گردید - در سال ( که عالمگیر  
 پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر اراده نهضت  
 بهندوستان نمود ) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
 سوار چهره کامرانی برافروخته با پادشاهزاده محمد سلطان  
 پیش پیش روانه هندوستان گشت - و پس از جنگ چهار  
 جسونت سنگه بعنایت عام و نقاره کوس ناموری نواخت  
 و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بهم بنکاله دستوری  
 پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهی سرگرم بود - تا آنکه  
 بملک فنا پیوست \*

### ✽ رام سنگه ✽

ولد کرمهی راتهور همشیره زاده رانا جکت سنگه است  
 پدرش بنوکری پادشاهی امتیاز داشت - نامبرده اواخر سال  
 سیزدهم فردوس آشیانی ببارگاه سلطنت آمده دولت بار  
 اندوخت - و بمنصب هزاره ششصد سوار سرفرازی یافت - سال  
 چهاردهم باضافه یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب  
 هزار و پانصدی هشتصد سوار چهره عزت برافروخت - سال  
 نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتخمیر بلخ و بدخشان  
 تعیین یافت - و پس از رسیدن ببلخ چون بهادرخان و اصالت

چیتور گام جلالت برداشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و قز  
 خدمت قلعه دار می ماند و لوای بلندرتبگی برافراشت - و در  
 جنگ سموگده (که در هراولی دارا شکوه جا داشت) مطابق  
 سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت  
 بکار برده مقتول گردید \*

### \* راجه اندرمن دهنديرة \*

(۲) شعبه ایست از قوم راجپوت - میان اینها و بندیله و پنوار  
 با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبه سهر سارنگپور  
 مالوه است - که در دفتر سهار بابا حاجی <sup>(۳)</sup> مینوشتند - در عهد  
 عرش آشیانی راجه جگمن دهنديرة شرف ملازمت در یافت  
 در وقت فردوس آشیانی ولایت دهنديرة بسیورام برادرزاده  
 راجه بیتهداس کور مرحمت شد - او با جمعیت رفته جبر و قهرا  
 باخراج راجه اندرمن (که دران وقت قابض زمینداری آنجا  
 بود) پرداخت - او پس از چندی جمعی کثیر فراهم آورده  
 از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابراین سال دهم  
 جاوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهداس با فوج شایسته  
 بمالش او تعیین یافتند - و رفته حصار سهر را گرد گرفتند

(۲) نسخه [۱] که شعبه ایست (۳) در [بعضی نسخه] سهار - و نسخه

[ب] شهاب \*

از بعضی پرگذاشت سرکار سازنگپور مالوه است ) بطریق وطن  
 بنام او مقرر شد . تا سال دهم بهزار و پانصدي هزار سوار  
 رسيد - چنده بقاءه دارمی آسیر نامور بود - سال هیزددهم ازانجا  
 معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ  
 و بدخشان نامزد گشت - و پس ازان بتقریب بحضور رسیده  
 سال بیستم بحفاظت قلعه کابل اختصاص پذیرفت - سال  
 بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون  
 مناقشه عبدالعزیز خان با نذر محمد خان بمسامع سلطانی  
 رسید بغیر حزم گزینی جمعی بتعییناتی کابل چهره امتیاز  
 برافروختند - او نیز بدین خدمت اختصاص یافت - سال  
 بیست و دوم باضافه دو صد سوار لوای کامرانی افراشته همراه  
 شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار <sup>(۲)</sup> تعیین گردید - سال  
 بیست و پنجم چون راجه بیتلهداس عم او در گذشت  
 او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار  
 و خطاب راجگی چهره مباهات برافروخته بار دوم همراه شاهزاده  
 مذکور بهمم مسطور تعیین گردید - سال بیست و ششم همراه  
 شاهزاده دارا شکوه نیز بهمم مذکور رخت عزیمت بر بخت  
 و ازانجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعه بخت رفت  
 سال بیست و هشتم بهمرای سعیدالله خان جهنت انهدام قلعه

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیذاتی صومعه دکن ( که  
 شاهزاده اوردنگ زینب مقدر بود ) سر عزت بر افراخت - و در  
 فتح قلعه بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده  
 قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سی  
 و یکم ( که فلک شعبده باز توپیه دیگر بر انگیخت - و سلطان  
 دارا شکوه بازصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالی  
 بر نداشته سزاواران شدید آعین کرد - که امرای متعینه  
 دکن را زود روانه حضور سازند ) با آنگه سلطان اوردنگ زینب  
 بمصر بیجاپور بفرستاده کازیک در کاشیش آن  
 باقی بود نامبرده بخصمت شاهزاده روانه حضور گردید  
 و در جنگ میان هر دو برادر ( که متصل اکبر آباد و داده )  
 مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری در هراول  
 دارا شکوه جلالت غریب و جرات سترگ بکار آورده در قوچ  
 قول سلطان اوردنگ زینب در آمد نموده از دست دلاوران  
 آن قوچ بقتل رسید \*

### \* راجه سینورام کور \*

پور بلرام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر  
 کلان او در عهد شاهزاده کی اعلی حضرت بهنگامه یورش تنده  
 بکار آمدند او پیش از پیش مرده التقات گردید - بعد سربارائی  
 بمنصب در خور سوزازی یافته مملکت ده دیوه ( که عبارت

سال هیزدهم بعطای خاعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بهم بلغ و بدخشان دستوری پذیرفت - چون شاهزاده مزبور از ناتجربگی تعلقه مذکور را گذاشت نمود او بذابر ناسازگاری هوای آنجا یا وطن دوستی پیشاور درآمد - از حضور بمتصدیان انگ حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم ( که سلطان اورنگ زیب بدان صوبه تعیین یافت ) او بهمراهی شاهزاده مسطور برگردید - و در نبردهای اوزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبه مزبور حسب الحکم پدر بذور محمد خان را گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت و بوطن دستوری پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار باند رتبی یافت در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهم قلدهار ( که بتصرف قزلباش رفته بود ) روانه شد - و همراه (ستم خان و قلیچ خان بجانب بخت تعیین شده در جنگ قزلباش ثبات پائی از دست نداده داد دلادری داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بهم مسطور



و بکنهک رسیدن در هرطرف که ضرور میشد و در آردن رسد  
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید \*

شیه [ که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان ( که راو مزبور  
بحفاظت آن مقرر بود ) ریختند ] او پا قایم ساخته دست  
تجدد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زاده بهلول راه  
گریز سپردند - و سال هفتم در محاصره قلعه پریذده مضدر  
فیکو خد متیها شد - سال هشتم ( که صوبه دارى بالاگهات بخانزمان  
مفوض گشت ) او در تعیناتى خان مزبور قرار یافت - چون سال  
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیاداران  
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحى بلده برهانپور

مايل بشمال پورۃ بنام او آباد است \*

### \* راو ستر سال هادا \*

نبيرۃ راو رتن است - گوئي ناتمه پدر او با جئۃ لاغر  
آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت ( که هرکے بگندگي  
چون ستون شاميانۃ متوسط باشد ) نشسته پا بریکے و پشت  
بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت - و بهمین زورهای بیجا  
بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم  
جلوس فردوس آشیانی راو رتن رخت زندگی بر بسمت برسم  
راچیوتیه ( که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشینۃ پدر بارشد اولاد  
متوفی تعاقب میگیرد ) پادشاه او را بمنصب سه هزار  
سوار و خطاب راوی بر نواخته ولایت بوندي و کنکر و یرگنات  
آن نواحی ( که وطن راو رتن بود ) بتیول او مرحمت فرمود  
و پس ازان ( که او از بالا گنات رسیده سعادت بار یافت )  
چهل فیل ( که از جذا او باقی مانده ) پیشکش گویان بنظر  
پادشاه در آورد - هیزده فیل ( که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار  
روپیه شد ) در سرکار مانده تئمه بار مرحمت شد - و بعنايت  
خلعت و اسب با زین نقره و عطای علم و نقاره سرافتخار  
برافراخت - و پستر تعینات صوبۃ دکن گردیده باتفاق خانزمان  
سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد از خبردارۃ مورچال

گريخته بانوپ سنگه زميندار باندھو [ كه بناير ويرانى قلعه  
 مزبور بريوان نام جائے ( ۲ ) كه چهل كروھى قلعه مزبور است )  
 ميگردانيد ] پناه برد - راجه پھار سنگه از بيست و پنج كروھى  
 بر سر ديوان تاخت - انوپ سنگه تاپ در خود ندیده با عيال  
 خود و هرديرام بمسطور فرار گزيده بگوهستان نتونھن رفت  
 راجه بريوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درين ضمن فرمان  
 طلب پنام او صادر شد سال بيست و پنجم آمده جبهه ساي  
 عتبه خلافت گشت - و يك خيل و سه ماده خيل ( كه از  
 اسباب زميندار باندھو بدست آورده بود ) از نظر پادشاه  
 گذرانيد - و بار دوم بهمراهى سلطان اورنگ زيب بيساق تذرھار  
 تعين گرديد - سال بيست و ششم در ركاب سلطان دارا شكوہ  
 بار سوم بيساق مزبور دستوري پذيرفت - و در محاصره قلعه  
 مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے خيل مقصود  
 باز گرديد او نيز بحضور رسیده سال بيست و هفتم (خصم  
 وطن يافت - و سال بيست و هشتم مطابق سنه ( ۱۰۶۴ ) هزار  
 و شصت و چهار هجري پيمانہ حيات او تبرير شد - پادشاه  
 سجان سنگه پھر كلاں او را ( كه احوالش عليه نگرش  
 پذيرفته ) بجان شيني و اندر من پھر ديگر را بمنصب پانصدي  
 چهار صد سوار بر نواخت - بيرون محوطه اورنگ آباد غربي

شترابی داشت ) وخصت یافت - پس از (سیدن بان تعلقه جنیت  
 فتنه جورا طاعت خود سری نماند - چار و ناچار پیش او آمد  
 و سال هیزدهم بتعیناتی علی مردان خان امیرالامرا بتسخیر  
 بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذکور صورت نگرفت  
 سال نوزدهم هزار سوار دیگر از منصب او و اسبه سه اسبه  
 قرار یافته در وکاب سلطان مران بخش بیستاق بلخ و بدخشان  
 مرخص گشت - و در جنگ با اوزبکان و المانان پامی کشته  
 نیاروده در تاخت بر جمعیت آنها دقیقه نامرعی نگذاشت  
 و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسیدن شاهزاده اورنگ زیب  
 بهادر دوانجا متوقف بوده در سال بیست و یکم همراه  
 شاهزاده مزبور معارفت نموده بسعادت آستانبوس فایز گردید  
 و سال بیست و دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بتسخیر  
 قلعه قندهار ( که قزلباش گرد گرفته بودند ) دستوری یافته  
 پس از معارفت ازانجا بوطن مرخص گردید - و سال بیست  
 و چهارم باضافه هزاره ذات هزار سوار تابیدن او را و اسبه  
 سه اسبه ساخته از تغیر سوار خان بجایگزینی چورا گدھے  
 هوزازی یافت \*

و چون بان نواحی رسید هر دیزام زمیندار آنجا ( که پدرش  
 بهیم نراین نام را ججهار سلکھے بغد طلبیده کشته بود )

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعطای خطاب  
 واجگی لوای ناموری بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار  
 دکن بر سر خانجهان لودی متصل بپیر تاخت و محاربه عظیم  
 روداد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش  
 در زد و خورد <sup>(۲)</sup> بهادر برادر زاده خانجهان رسیده سرش از تن  
 جدا کرده بار رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین  
 مدت با بتعیناتی یساق دکن مامور بود \*

در محاصره و تسخیر قلعه دولتاباد از جلالت ذاتی و رشد  
 فطری در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقه  
 فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بندگی بظهور آورد - و همچنین  
 در محاصره قلعه پرینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید  
 پس از فوت مهابت خان خانخانان او بتعیناتی خاندوران  
 ( که بنظامت برهانپور مامور بود ) اختصاص پذیرفت - و سال  
 نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تنبیه ساهو  
 بهونهله تعیین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال  
 پانزدهم برکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن آمده نعمت  
 ملازمت اندوخت - و در همین سال باضافه هزار سوار در اسبه  
 سه اسبه سربلند گردیده به تنبیه جنیت <sup>(۳)</sup> بذیله ( که از نوکران  
 برسانگهدیو و ججهار سنگهه بود - و درینولا دران ملک شیوه

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهادر خان ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] چنت \*

هزار و دویست سوار پیرایه عزت پذیرفت - و سال سییم  
فوجداري آنجا صمیمه قلعه داري یافته هشتصد سوار در تابینانش  
افزود شد - در جنگ سموگده بهر ایل سلطان دارا شکوه بود  
اما از عالمگیر نامه مستفاد میشود که در عهد خلد مکان هم  
سرگرم خدمات بود \*

### (۲) \* راجه بهار سنگه بندیل \* \*

پسر راجه بر سنگه دیو است - پس از جلوس فردوس آشیانی  
ببجالی منصب دو هزار و دویست سوار سر عزت  
بوافراخته پستور باضافه هزار و هشتصد سوار بمنصب سه هزار  
دو هزار سوار سر باندي یافت - و در همین سال چون بمالش  
چهار سنگه ( که از دارالخلافه فرار نموده بود ) افواج تعیین شد  
او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گردید - از آنجا ( که در  
مسخر ساختن قلعه ایرج مساعی جمیله بکار برد ) بالتماس  
خان مزبور بعزایت نقاره سر بلند شده کوس ناموری نواخت  
و چون چهار سنگه بعجز گرائیده بعد عفو زلات پیشگاه  
سلطنت رسید از محالات متصرفه او آنچه افزود از طلب او  
بود برخه بجاگیر راجه مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سیوم  
( که پادشاه در صوبه خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگی  
سه عمده جهت تخریب ملک نظام الملک تعیین فرمود ) او

سنگریه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعیین گردید  
 و در جنگی ( که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر  
 متصل اوجین ( و داده ) دست جلالت کشاده مردانه وار جان را  
 نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب  
 در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگده همراه دارا شکوه بود  
 وقت نبرد دست جرأت بر کشاده قریب قور فوج شاهزاده  
 محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرچس  
 ( که در عهد خلد مکان نیز بذوکری میپرداخت - بعد فوت  
 راجه ده لک روپیه ( که ازو مانده بود ) شش لک روپیه نقد  
 و سوای آن جنس او بر راجه انورده و سه لک روپیه بارجن  
 و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس  
 مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجه مذکور سال نهم  
 اعلیٰ حضرت بعد مقتول شدن ججهار سنگه بذویله و مسخر  
 گردیدن قلعه جهانسی بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال  
 پانزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار مؤتقی گردید - و سال  
 بیست و دوم باضافهای متواتره تابینانش هزار سوار قرار  
 یافت - و بعد فوت راجه مزبور از اصل و اضافه بمنصب  
 هزار و یانصدی هزار و دویمت سوار تفوق جست - و بکرات  
 بتسخیر قندهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت  
 خان بقلعه داری اکبرآباد سر بلندی اندوخته بمنصب دو هزاری

بعضور رسیده یک هزار سوار دیگر از قایدانش در اسب سه اسبه قرار یافته به همراهی شاهزاده اورنگ زیب به پیکار فراخاش ( که بمحاصره قلعه قندهار پرداخته بودند ) میبایستی گشت . چون تسخیر قاعه صورت نبضت سال بیست و سیوم حسب اطلب همراه شاهزاده بعقب خلافت خود را رسانید . و بولن دستور می پذیرفت . سال بیست و پنجم مطابق سده ( ۱۰۶۱ ) هزار و شصت و یک هجری در آنجا درگذشت .

چون بقدم قدریت و رسوخ عقیدت موصوف و موزد عاطفت خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگوناگون نوازش سرپا زد ساخت . پسر گلانش راجه انزوده است . که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته . و دومین ارچن . در حین حیات پدر بردشنامی فردوس آشیانی ممتاز بود . ( وزی ) که راز امر سنگه راقبور ملابت خان میر بخشی را در دربار پادشاهی گشت ) او بجمارت پیش آمده در شمشیر بر راز مزبور انداخت . و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلغ و بدخشان تعیین شد . و سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاربی ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافه صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافه پانصدی هفتصد سوار هر بلندی اندوخته مکرر برکاب شاهزادهای بهم قندهار تعیین گردید . سال سی و دوم همراه هزارجه جسونت



باستخلاص ولایت مذکور تعیین گردید - پس از وصول بدانجا  
 حصار سهرارا را مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد  
 خان را دید - راجه مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار و عطای ولایت دهنده  
 بطریق وطن علم اعتبار برافراشت - سال یازدهم ( که پادشاه  
 عزیمت دارالسلطنت لاهور فرمود ) او بقلعه داری اکبرآباد  
 مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد  
 بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانقتال وزیر خان بمحافظت  
 اکبرآباد و حراست قاعه آن مرخص شد - سال شانزدهم پس  
 از وصول موکب پادشاهی باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب  
 پنجهزاری سه هزار سوار مرقی گشت - و سال نوزدهم از  
 اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار کام دل  
 بر گرفته بهراولی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان  
 مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب  
 نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بند و بست آنجا  
 رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی  
 بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم ( که پادشاه  
 داخل اماکن نو ساخته شاهجهان آباد شد ) او از اصل و اضافه  
 بمنصب پنجهزاری سوار هزار سوار و اسب سه اسب  
 سرمایه عزت اندوخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

راجہ گجسنگھہ مرخص شد - و در جنگ خانجہان لودی مصدر  
تددات شایستہ گشت \*

ازانجا [ کہ حقوق وفاداری از پدرش مطمح نظر پادشاہ بود  
و از آرزوی قلعه داری ( کہ بدون آن پایۂ راجگی اعتبار ندارد )  
داشت ] سال چہارم بقلعہ داری رتھپور از تغیر قلعہ دار خان  
چیلاہ سر بانندی یافت - سال ششم بفوجداری داز الخیر اجمیر  
از تغیر میرزا مظفر کرمانی چہرۂ عزت برافروخت - و پستہ  
در رکاب شاہزادہ محمد شجاع بصوب دکن تعین شدہ  
در محاصرۂ پریندہ مصدر تددات شایان گردیدہ جوہر  
فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعہ مزبور صورت  
نیست و شاہزادہ طلب حضور شد از پس از وصول پیشکاہ  
خسروانی سال ہشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نہم  
( کہ پادشاہ بدکن ورود نمودہ بہ تذبیبہ ساہو بھونساہ سہ فوج  
بہر داری سہ کس تعین ساخت ) از در زمرۂ تعیناتیای خاندوران  
بود - چون از رفور عنایت ولایت دھندیرہ بسپورام برادر زادہ او  
مرحمت شدہ بود و او با جمعیتی رفتہ اندر من زمیندار را  
ازانجا بر آوردہ و زمیندار مذکور پس از چندے انبوه  
فرامہ کردہ از سپورام آن ملک را بتصرف در آورد بنابران سال  
دہم راجہ مذکور با جمعے ( کہ سرکردہ آن معتمد خان بود )

و سيسودیة بقبضه اقتدار در ( آند ) در تصرف این قوم بود - بعد  
 غالب شدن آنها زمیندارى بعضى پرگنات متعلق باینها ماند  
 نامبرده پسر دوم راجه گوپال داس کور است - که در ایام  
 مراجعت سلطان خرم از بنگاله و درود ببهراپور قلعه دار  
 آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار  
 خان را بجای او گذاشت - و در محاصره تته با پسر جانشین  
 خود بهرام نام بمردانگی جان نثار گردید - او در جذیر از وطن  
 آمده بملازمت پیوست - بعد سریر آرائی اعلی حضرت بمنصب  
 سه هزارى هزار و پانصد سوار و خطاب راجگی و علم واسپ  
 با زین نقره و قیل و انعام سی هزار روپیه نقد چهره کامیابی  
 بر افروخت - و پستتر بتعیناتى خانجهان لودی بمالش ججهار  
 سنگه بندیله مرخص گردید - و سال دوم همراهه خواجه ابوالحسن  
 بتعاقب خانجهان لودی دستوری یافت - مشار الیه از فرط  
 کار طلبی انتظار سر کرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل  
 دهولپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان  
 پیاده پا شده داد دلیری داد - و بملگونه زخم سرخروئی  
 حاصل نمود - و در جلدی تردهات مذکور باضافه پانصد سوار  
 و غذایت نقاره کوس شادکامی نواخت - و سال سیوم ( که پادشاه  
 دکن رسیده سه فوج بسرکردگی سه کیش برای تنبیه خانجهان  
 لودی و تخریب ملک نظام الماک دکنی تعیین فرمود ) از باتفاق

برهانپور چنان به بند و بست رعب افروزد که مفسدان کز می  
 ( که از هتنامهٔ رهنمی و دزدی آنها متوطنان شهر شده  
 نمی آسودند ) زندگی خودها مختتم شدند - و در اخیر ابام  
 از مدتی بضبط تانگانه میپرداخت - و در ناندیر می بود - تا حال  
 درین مکان اولاد آر و برادرش هادی داد خان تعینات مانده اند  
 در سال بیست و دوم شاهجهانی سنه ( ۱۰۵۸ ) یک هزار  
 و پنجاه و هشت در صوبه داری ناندیر بساط هستی در آورید  
 در شمس آباد مؤ دیه آباد کرده باغی طرح انداخته - نعش  
 ادرا برده همانجا مدفون ساختند \*

گویند علم چندانی نداشت - اما از همه جا با خبر بود  
 در تاریخ بی نظیر - و در مذهب حنفی متعصب بود - اشعار  
 نصیاری بدلیل عقلی از حدیقه بر آورد - که الحاق اسم  
 و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل  
 ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - و خرج محل آنقدر  
 ( که در آن وقت هیچ امیر نداشت ) عیدگاه برهانپور را که  
 تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله  
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و اسدالله بیایه هزار  
 و پانصدی هزار سوار تا سال سیم اعلی حضرت رسیدند \*

\* راجه بیتهل داس کور \*

گویند سرزمین ماترادر و میوار پیش ازان ( که قوم راتهور

دکن ( که بر کنار مانجرا در نویت کبی فوج عادل شاهیه  
و نظام الملکیه در آویخت ) شهباز خان ( وهله ) که امیر چهار هزار  
بود ( با پسر کشته شد - و بهادر خان وهله و یوسف محمد  
خان تاشکندی بزخمهای گران در میان افتادند - رشید خان  
( که برادرش با جمعی از خویشان شربت منات چشید ) زخمی  
از نبردگاه بر آمده باعظم خان پیوست \*

بالجمله رشید خان بسیار پسنیدیده معاش بود - و در  
راست اندیشی و نیکو فکری و حسن ادراک و والا همتی و کرم  
مفرط یگانه روزگار و در شجاعت و مردانگی و مروت و مردمی  
و خوش سلوکی و تهذیب اخلاق یی همتا - مدتها ( که در  
دکن گذرانید ) بحسن تدبیر و نیروی شهاست شریک غالب  
صوبه داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند  
و جمعیت خوب نگاه میداشت - و همه آن مردم فدوی او  
بودند - و مردانه با وی سلوک میکردند - چنانچه مهابت  
خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند  
( که رشید خان دارد ) با آن همه هوش و پردلی متحیرم که  
خیال خود سری نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت  
است - و الا خانزمان را ( که با او یکدای دارد ) خدمت سرحد  
نفرمایند - همین که هر دو متفق شدند کارے خواهند کرد  
که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داری

پیاپی - و سر بشورش بر آوردند - سعید خان ازین مفسده آگهی یافته پیاپی کوهی و کمان دار را از قبائل افغانه آندیار ( که بایلی در آمده بودند ) جمع نموده با راجه جغت سنگه بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغر<sup>(۲)</sup> جمیع الوسات راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیلۀ دیگر - که کریم داد در میان آنها بود - چون آخر کار چاره نجات منحصر در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان ( که جمله الملك سعد الله خان در عرصه آمده ) دختر کریم داد را بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد از بطن آن عفت منش است \*

و چون بعد ارتحال جلال الدین از پسرانش آله داد با دیگر برادران بنابر ناتوان بینی و عداوت افغانان مخالف دل نهاد سکونت روه نگشته بهند آمده در ملازمان جنم مکانی انتظام یافتند آله داد بمردور ایام برشد و کاردانی بمنصب عالی و خطاب رشید خان مباهی گشت - و بخدمات عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب چهار هزاره سیه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمی دکن گردید - در سال چهارم شاهجهانی بهمراهی اعظم خان صوبه دار

برر تنگ ساخت در نواک حصاري گردید - ( روز يوش )  
 تغنگم بدو رسیده در گذشت - گویند یک روز بیشتر نسخه  
 خیر البیان خوانده گفت فردا روز رصال من است - همچنین  
 شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قايم مقام گشت - و بر ظفر خان  
 تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعي  
 سعيد خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختيار بزدگی درگاه  
 والا نموده بملازمت اعلیٰ حضرت رسیده بمنصب هزاري امتیاز  
 یافت - و چون در سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه در تعیناتی  
 کابل روزگارش بسر آمد سعيد خان بهادر بي بي الائي زن  
 احداد را ( که دختر جلاله بود ) با دو دامادش محمد زمان  
 و صاحب داد و قادر داد پسر محمد زمان را با دیگر همراهان  
 عبد القادر در سرآغاز سال یازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل  
 و هفت بدست آورده روانه حضور ساخت - اعلیٰ حضرت  
 آنها را مهتمال مراحم ساخته پیش رشید خان ( که صوبه تلنگانه  
 باو موقوف بود ) فرستاد - و در همین سال کریم داد کور پسر  
 خرد جلال الدین ( که آواره دشت ادبار بود - و در حدود  
 لرهاني بسر مي برد ) جمعی از الوسات نغر بشیال فرستاد او را  
 طالب داشته در همین فرصت نشستند - تا وقت وفات بهیواد

و در سال سي و هفتم از توران برگشته ببيادری همان الوس باز  
 ( ۲ ) سرشورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعین گشت  
 افغانان از دستان سرائي بلايه گري بر نشستند - و برگذارند  
 که او را ما از يورت خود بر آورديم - آصف خان اهل و عيالش را  
 با وحدت علي نام مرده دستگیر ساخت - و در سنه ( ۱۰۰۷ )  
 هزار و هفت هجري جلاله غزنين را برگرفت - اما نتوانست  
 نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه  
 هجري جلاله ( که ببيادری الوس لوهاني بآريزش شادمان هزاره  
 نواح غزنين رفته بود ) زخمي بکوه رباط در شد - مراد بيگ  
 با جمعی از نوکران شريف خان انکه تعاتب نموده کارش با تمام  
 رسانيد - و بآساني آن مايه ده بزرگ شورش ( که از دير باز  
 قزاقان سپاه پادشاهي پی او قطره زنان و سرگردان بود )  
 فرو شد - پس ازو احد داد بن شيخ عمر ( که عمزاده و داماد شيخ  
 جلال الدين ميشد ) جانشين گشته غبار طغيان برانگیخت - شجاعت  
 و بهادری او ناسخ داستانهای رستم و فراسيد است - در عهد  
 جنت مکاني آريزشهای سخت با عساکر پادشاهي نموده گاه  
 غالب و گاه مغلوب میگشت - تا در سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار  
 و سي و پنج هجري ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتي  
 ( که بنيابت پدر انتظام بخش صوبه کابل بود ) چون عرصه کار



پشاور - باختر سو میدان - شمالی جانب باره - جذربی تذهدار

تنگناهای پرنشیب و فراز بسیار دارد ( فته راه خیبر سنگ چین  
 نمودند راجه مانسنگه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده  
 الوس افریدی را ( که خمیر مایه فساد بود ) تاخته بعلي مسجد  
 فرود آمد - و جلاله بقدر مالش یافته بود که زین خان کوکه  
 از حضور تعیین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فرادان  
 بکار برد - چون کار برو تنگ شد سال سی و دوم از تنگدای تیراه  
 بر آمده بسواد و بجور ( که بنگاه یوسف زئی ست ) پناه برده  
 آنها با وصف سزاهای شایسته ( که از دست عساکر پادشاهی  
 یافته بودند ) دست از بدکاری باز نکشیده میان خودها جا دادند  
 زین خان دران کوهستان نیز در آمد - بآویزشهای سترگ نزدیک  
 بود که جلاله دستگیر گردد - از دره ( که اسمعیل قلی خان محافظ  
 آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود )  
 باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات  
 شایسته الوس افریدی و ورک زئی را مستمال نمود - چنانکه  
 آنها و لا ابراهیم را ( که جلاله خود را پور از می شمرد )  
 بدست آوردند - او اعتماد از آنها را گرفته روان دیار  
 گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهی سپردند

---

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] قندهار رویه ( ۳ ) در [ نسخهای اکبرنامه ] اورک  
 زئی آمده \*

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از  
 مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعی در گذشت در بهانه پور  
 ( که در کوهستان است ) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک  
 دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائی نام در  
 نوکران پادشاهی انصلاک یافته در جنگ دوات آباد کشته شد  
 و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در تید قایم  
 خان اکبرشاهی جان سپرد - اما جانشینی پدر بجمال الدین  
 باز گردید - او در سن چهارده سالگی سنه ( ۹۸۹ ) نهصد  
 و هشتاد و نه ( که ایات عرش آشیانی از سیر کابل معاودت  
 نموده در یولم<sup>(۲)</sup> گذر نزل داشت ) بملازمیت رسیده مورد عواطف  
 خسروی گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده  
 بے رخصت بدر زده در مریدان پدر ( که بیشتر درک زنی  
 و افریدی و شرداد بودند - و قرابتی نیز بآنها واقع شده ) شتافته  
 روزگار میگذرانید \*

چون در سال سی و یکم طایفه مهمند و غریه خیل ( که  
 ده هزار خانه دار در حوالی پشاور بھر میبرد ) از ستمرانی کار پردازان  
 سید حامد بخاری تیولدار آنجا بستموده آمده جلالت را بهر داری  
 برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه ( که  
 کوهستانی است بطول سی و دو کروزه - و پهنای دوازده - خاور رویه

از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلیٰ حضرت مهم کهنه لنگ  
 ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان  
 سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبذی از نیاگانش  
 و پس از هر که ازینها غبار فتنه و آشوب برانگیخته ناگزیر  
 خامه و قائع طراز است بر می نگارد - والد جلال الدین مشهور  
 بجلاله شیخ <sup>(۲)</sup> بازید معروف <sup>(۳)</sup> پیر روشن و روشانی است - خلف  
 شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری  
 میرسد - سال پیش از رسیدن فردوس مکانی دهند در قصبه  
 جالذهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول  
 بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهبیدن نام <sup>(۴)</sup> که از همان قبیله  
 بود <sup>(۵)</sup> بکالی کرم واقع کوهستان روه ( که پدرش آنجا سکونت  
 داشت ) شتافت - در سنه ( ۹۴۹ ) نهصد و چهل و نه شهرت  
 گرفته باظهار خوارق و کرامات برخی قبائل افغانان را بربطه مریدی  
 در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزران  
 پشتو برشته تصنیف کشید \*

گویند آن نمشء ایست مذتخب از اقوال اکبر سلف - اما  
 بسیاری از طوائف روه <sup>(۶)</sup> بالحداد و زندقه نعمت داده بدو نگریزدند

( ۲ ) در [ نسخها ] بازید آمده ( ۳ ) نسخ [ ا ب ] روشنائی است ( ۴ ) در

[ بعضی نسخ ] بهبیدن نام ( ۵ ) نسخ [ ب ] بهابی کرم ( ۶ ) نسخ [ ب ]

از طوائف اررا بالحداد \*

خلعت و خطاب راجگی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد  
سوار سر بلند گردید - سال دوازدهم باضافه دو صد سوار کامیابی  
اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخشش ( که بتوقف  
در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم (وانه کابل گردید )  
خصمت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزاده مذکور بکابل  
شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار لوای کامرانی افراشته همراه شاهزاده  
مراد بخشش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست  
و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اعانت خان بتعاقب  
نذر محمد خان والی آنجا تعین یافت - سال بیستم باضافهای  
متواتره بمنصب دو هزار و پانصد سوار از اصل  
و اضافه چهره امتیاز برافروخت - و در نواح بلخ در تنبیه  
اوزبکان و زد و خورد المانان لازمه کار پژوهی بعمل آورد - سال  
بیست و یکم مطابق سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری  
همانجا پیمانه زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت  
این خبر امر سنگه پسر او را بختاب راجگی و اضافه منصب  
بر نواخته بین الاقربان اختصاص بخشید \*

### \* رشید خان انصاری \*

نامش آله داد پسر جلال الدین روشانی ست - که در افغانان  
لوای شری و سرداری برافراخته زنبورخانه فساد بشوزش آورد

قدوم از مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفرچنگ بایالت صوبه مذکور جبهه عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازگاری نبود از قلعه قلات تغیر شده سال هیزدهم بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میفکار و اسپ با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوری یافت - او از کار طلبی جمعیت زیاده بر ضابطه منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش دل گردیده از راه طول بدخشان در آمد - چون مردم خوشت پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشاررت آنها قلعه محکمی از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المانان (که نذر محمد خان والی بلغ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصه پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعه مذکور تیانه مستحکم نگاهداشته پیشادر مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری درانجا بساط هستی در نوردید - اعلی حضرت (اجرو ب پسر ادرا) که احوالش جدانگانه بتسویر در آمده) بمواسم تسلی برنواخت \*

### \* راجه جیرام بدکرجر \*

پسر راجه انوب سنگه مشهور بانیرای سنگه دلی است - در این حدیث پدر بمنصب در خور سرفرازی یافته بکارها تعیین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی بعنایت

راجر و پ پسر خود و تحصیلداری پیشکشات راجهای کوه مزبور  
 بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعزایت خلعت و اسب  
 با زین نقره بدان خدمت سربازد گشت - و چون آثار عصیان  
 از بظهور رسید از تعلقه مذکور معزول شده طامب حضور  
 گردید - از اینجا ( که در آمدن هم تعالی و وزید ) پادشاه سه فوج  
 بسرداری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و امالت خان  
 و شاهزاده مراد بخش با فرجه علیحده پشتگرمی افواج مذکور  
 جهت تسخیر قلعه مؤ و نورگدهه و تاراگدهه ( که قلاع متینه  
 تعلقه نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش  
 کوشیده ) تعیین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زد  
 و خورد با افواج پادشاهی مساعی بقدر وسع امکان بکاربرد \*

چون مؤ و نورپور بتصرف کسان پادشاهی درآمد و قلعه  
 تاراگدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار  
 باستصواب سید خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او  
 از حضور و قبول انهدام قاعه تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران  
 بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت  
 پادشاه از سر جرائم او در گذشته بیکالی مذهب سابق آبرو  
 بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب  
 قندهار دستوری یافت - و بقلعه داری قاعه قلات مضاف صوبه

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی بپکالی منصوب مذکور  
 سر عزت برافراخته سال هفتم ( که پادشاه متوجه نواح پنجاب  
 بود ) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب  
 پادشاهی از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان  
 اوس خنگ ( که دران سر زمین سکونت دارند ) نوازش  
 یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبه  
 کابل اختصاص گرفت . و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالت  
 تاریکی آثار نیکو خدمتی بظهور آورد . سال یازدهم [ که  
 علی مردان خان قلعه تذهار را ببغدهای پادشاهی سپرد - و سعید  
 خان بموجب حکم با کومکیان صوبه کابل جهت دفع فوج  
 قزلباش ( که دران نواح رسیده بودند ) روانه شد ] نام برده را  
 هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقاعه تذهار او را  
 بتسخیر قلعه زمین داور فرستاد - او قلعه ساربان را بحسن آورد  
 و جانبازی مفتوح ساخته بمحاصره زمین داور پرداخت - و پس  
 از محضر گردیدن آن در محاصره قلعه بهمت نیز مصدر تودعات  
 شایان گردید . سال دوازدهم در هفتم ( که لاهور معصر  
 فیروزی بود ) نامبرده آمده دولت بار یافت . و بعتای  
 خلعت و مالای مرزاید قامت ارادت آراست - و در همین  
 سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سر عزت برافراخت - سال  
 چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر

رسانیدند - که رای مکند چهل اک ( روبه در بنیاد خانه های  
 نازبول دینه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تهن شدند  
 پس ازان ( که عمالیه سافها گشت ) یک حبه ظاهر نگردید  
 مفتریان بهتان تراش را بحفر کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی  
 خود اقرار نموده گفتند - که همایه بودیم - بتعدی و انتقام جا ها  
 از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عتونه  
 که سزادار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تنصیر آنها  
 در گذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت  
 و اعتبار زندگی بسر برد \*

### \* راجه جکت سنگه \*

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل  
 بعد فوت پدر مطرح انتظار عاطفت جنت منانی گردیده  
 بملک موروثی برنواخته شد نامبرده ( که با برادر سرسازگاری  
 نداشت ) منصب قلیله یافته بتعییناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم  
 جلوس چون از سورجمل حرکات ناشایسته بوقوع درآمد پادشاه  
 نامبرده را بسرعت سریع از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاره ذات  
 پانصد سوار و خطاب راجگی و عطای بیست هزار روبه نقد  
 و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش اندوز گردانید؛ نزد راجه  
 بکرماجیت سندر داس ( که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود )  
 فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزاره سوار



که قبل ازین بدکن آمده محال از صوبه بزاز در قبول او مقرر شد - سنه ( ۱۱۹۰ ) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زاده او<sup>(۲)</sup> مانسنگه ( که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده ) در راه از دست بهیلان بقتل رسید \*

### \* رای میکند نازولی \*

کایت مآثر - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله ( که دریستی پنج سوار بود ) نوکر دو سه درپیه در ماهه گردید بترقی خداوند پیش آمده کرده چون خالی از کار دانی و فهمید نبود بمرور ایام بپایه دیوانی آن امیر عظام رسید و عالی همت بود - و در فیض رسائی جده تام داشتند ~~مکرر بسفارش نامه جعلی او کامیاب گشتند~~ - چون بار رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم که ماند که بدولت او بروزگارے نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای خطیر بزازنوا ( که موطن و مسکن او بود ) فرستاده عمارات عالیه ساخت - و پیوسته در حسرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عزیمت فردوس آشیانی گردیده بدیوانی بیوتات حضور سرفرازی یافت - چون کوکب طالعش فروغی داشت بخدمت دیوانی تن سر افتخار بر افراخت \*

برخی معاندان هموطن او بواسطت بار یابان حضور بعرض

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقه سیوا بهر سلسله و تخریب ملک عادلخانیه با اتفاق میرزا راجه جیسنگه سرگرم حسن خدمت بود - سال شازدهم ( که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه دارمی دکن نامزد شد ) او بهر اولی خان مذکور تعیین یافت - سال هیزدهم در عین تهیه جنگ با عبدالکریم میانه ( که فوجها ترتیب یافت ) بذابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راو راساپوره بیرون بلده اورنگ آباد بنام او آباد اسم - پس ازو پسرش اندر سنگه منصب شایان و سردارمی وطن یافته سال بیست و دوم بانثقال مهاراجه جسونت سنگه بعطای خطاب راجگی و خلعت و شمشیر با ساز مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ و نقاره <sup>(۲)</sup> امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائی گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنج هزار و فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت ( که از احمد آباد بر طبق ایامی پدر باوجین رسیده فوج همراه نداشت ) مامور گشته از اثنای راه برخاسته برطن رفت - یکی از نبائرش هر ناتهه سنگه است

مردانه بود ) با سيد غلام محمد ولد سيد محبي الدين برادر خود  
و پنج تن از خويشان بكار آمد - پسرش را يسنگه سال هيژدهم  
آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاري هفتصد  
سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش  
بهم بلخ و بدخشان تعيين شده سال بيست و پنجم از امل  
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار كامياب گشته  
با سلطان اورنگ زيب بهادر در كره ثانيه بهم قندهار شتافته  
و سال بيست و ششم دو ركاب سلطان دارا شكوه باز كمر همت  
بر بسته و سال بيست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهمت انهدام  
چيتور مامور گرديده سال سيم باضافه دو صد سوار جبين طالع را  
دوشن ساخت \*

چون وساده سلطنت بجلوس خلد مكان رونق گرفت او  
بعد وصول موكب ظفر كوكب بمتها آمده ملازمت دريافت  
و همراه خليل الله خان بتعقيب دارا شكوه مامور گرديد - و در  
جنگ سلطان شجاع همراه ركاب پادشاهي بود - پس از آنكه  
معاودت سمت اجمير واقع شد او را برغم مهاراجه جهونت سنگه  
بخطاب راجكي و عنايت خلعت و فيل با ماده فيل و شمشير  
مرصع و نقاره و انعام يك لك روپيه و از امل و اضافه بمنصب  
چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداري قبيله راتهور  
و مرزبانق ولايت جودهپور بنام او قرار يافت - و او در جنگ

و ملوکچند مشرف دولتخانه خاص بر طبق حکم سلطانیه بیزون  
 دهلیز خلوت خانه آورده مردم را طاییدند - که بخانه او  
 برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتکاران او  
 بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند  
 کشته شد - و میر خان زخمی شده شب دیگر در گذشت  
 درین اثنا احدیان و غیوه رسیده آن مخاذیل را عامل جهنم  
 گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمی  
 شدند - و برین اکتفا نکرده جمعی از نوکرانش قرار دادند - که  
 بر خانه ارجن رفته ادرا بکشند - و بلون راقهور و بهار سنگه  
 راقهور ( که ابتدا نوکر امر سنگه و پدرش بودند - و ثانیاً بنوکری  
 پادشاهی مباحات پذیرفته ) درین اندیشه انباز آنها شدند \*  
 چون این مقدمه بعرض رسید بر نادانی این گروه بخشیده  
 بکس حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند  
 با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابی خان ومان  
 خود میشوند - پس ازان ( که استبداد آنها دریافت شد ) بسید  
 خانجهان باره با مردم جلو و رشید خان انصاری ( که نوبت  
 کشک اینها بود ) بزد و کشت آن گروه دستوری شد - اینها  
 بمقابله پیش آمده قارمه در تن برد پر خاش نمودند - و بقتل  
 رسیدند - و از مردم پادشاهی سید عبد الرسول باره ( که جوان

نرسیده بود ) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت  
 ناگاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشی را بتفصیل ( که در  
 احوالش سمت ارتسام پذیرفته ) گشت - از سنوح این واقعه  
 خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهداس کور برو حمله  
 آوردند - و از دو سه بار جمدهر حواله ارجن نمود - درین  
 اثنا خلیل الله خان بر امر سنگه شمشیر انداخت - و ارجن  
 نیز دو بار شمشیر برو زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده  
 کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه رجه این همه جسارت  
 تجسس نمود غیر از درام ارتکاب مسکرات ( که بیماری چند روزه  
 علاوه آن شده ) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان  
 مردم او ( که در ناگورتیولش بودند ) و مردم راکورن پسر راکور  
 سوز بهورتیه جاگیردار بیکانیر ( که تعینات یساق دکن بود )  
 بر سر حدود مذاقشه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول  
 شده بودند - او بمردم خود نوشته بود که باز جمعیت فراهم  
 آورده بر سر سواران کرن بروند - کرن این معنی بصلابت خان<sup>(۲)</sup>  
 نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض  
 رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداری  
 نموده جرأت کرده باشد \*

پس از وقوع این معنی جسد امر سنگه میرو خان صبر تزک

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بردند .

بر نوشتند - و پس ازان [ که سال مزبور پدرش فوت نمود  
و راجگی و جانشینی بجهونمت سنگهه برادر کوچکش بوجوه  
( که خاتمه احوال راجه گجسنگهه بدان موشع گشته ) تعلق  
گرفت ] او نمایانه باضافه پانصد هزار از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راوي امتياز اندرخت  
چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص  
گردید او نیز بهمراهی شاهزاده معین گشت - و پس از ورود  
حکم تنبیه راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو ( که مصدر بغي  
شده بود ) با شاهزاده او همراهی گزیده سال پانزدهم پس از  
زنهاری شدن راجه مزبور ( که شاهزاده ملازمت پدر عالیقدر  
در یافت ) او نیز بدین متمنا فایز شد - و در همین سال  
چون شورش دارای ایران جانب قندهار معلوم شد و سلطان  
دارا شکوه بدان طرف دستوری پذیرفت او باضافه هزاري ذات  
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت  
لیامت آراسته بهمراهی شاهزاده تعیین گردید - از انجا ( که  
از مقدرات دارای ایران دران ایام ازین سپنجي سرا در گذشت  
و شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود ) او سال شانزدهم بحضور  
آمده جبهه عقیدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم  
سلخ جمادی الاولی مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار  
هجري از انجا ( که چنده بنابر بیماری بهعات مجرا

چون قلعه دهامونی بتسخیز در آمد و خاندوران درون آن رفت  
و نامبرده و دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند  
و غارتیان در آمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن  
گل مشعل در انبار خانه باروت ( که ته برج بود ) افتاد  
و برج پرید - و از ریزهای سنگ ( که بیشتر جانب بیرون قلعه  
افتاد ) چذد کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت  
از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
در هزار و پانصد سوار<sup>ل</sup> لوی کامرانی افراشت \*

و چون سال<sup>ل</sup> نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهونسله  
( که با وجود مقید بودن نظام الملک در گوالیار طفل را  
از توابتیان او برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود ) متوجه  
دکن گردید و بعد عبور دریای نریده نواحی قلعه دولت آباد  
معسکر فیروزی شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه  
نمود اورا باتفاق خاندوران بهادر کسبل فرمود - و سال<sup>ل</sup> دهم  
همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبه سلطنت  
روشن جبین گردید - سال<sup>ل</sup> یازدهم چون قلعه قندهار را عای مردان  
خان بملازمان پادشاهی سپرد و احتمال آن داشت که شاه مقلی  
خود عازم آنحدود شود بذبران شاهزاده سلطان شجاع با فوج  
گران بدان سمت رخصت یافت اورا بعنایت خلعت و اسب  
بازین نقره و عطای نقاره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

و هشتم تعیین کابل گشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب هزارى هزار سوار رایت ترقی برافراشت - پس از آن  
 ( که غلبه عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه مذهب  
 گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه  
 سبکون بنذیله بر سر جنیت بنذیله رفت - و سال دهم همراه  
 کامل خان در تذبیه افغانه یوسف زئی مصدر ترددات نمایان  
 گردید - و در جلدوی آن پانصد سوار از تابینانش در اسبه  
 سه اسبه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا (۲) کرد  
 اودیسنکه پسرش ( که از سابق بنوکرى پادشاهی ممتاز  
 و همراه میرزا راجه جیسنکه در ۲۴ دکن تعیین بود ) سال  
 بیست و چهارم بقلعه دارى چیتور فایز گشته از انتقال پدر  
 بخطاب راجگی آئینه بخت را جلا داد \*

### \* راور امر سنگه \*

پسر کلان راجه گجسنکه راتهور است - ابتدا منصبه در خور  
 یافته سال دوم جلوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزارى هزار  
 و سه صد سوار سر بلندی یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم  
 و فیل چهره عزت برافروخت - و در همان سال باتفاق سید  
 خانجهان باره جهت مالش ججهار سنگه بنذیله تعیین گردید



نهم همراه خانزمان بمالش ساهو بهونهله كمر همت بر بخت  
و سال هفدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۳ ) هزار و پنجاه و سه هجري  
بنیستى سرا در شد - چون فرزندى بجز پسر كنیز نداشت  
بدننگه<sup>(۲)</sup> نبیره عم او بعنايت خلعت و از اصل و اضافه  
بمنصب هزارى سوار و خطاب راجگى سربلندي اندوخت  
سال بيست و يكم روزى بكورنش درشن رفته بود - ناگاه فيل  
مست طرف او دوید - و يكى از تابينانش را بزير دو دندان  
گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حواله نمود  
و بسبب سردادن چرخي آسيبه براجه نرسيد - و آن شخص  
نيز بسبب در آمدن ميان دو دندان محفوظ ماند - راجه  
بعطای خلعت عنایت و معافى پنجاه هزار روپيه منجمله  
پيشکش دو لک روپيه ( که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود )  
چهره عزت برافروخت - سال بيست و دوم باضافه پانصدي  
سرافراز گشته در ركاب محمد اورنگ زيب بهادر بمهم قندهار  
شتافت - سال بيست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال  
بيست و ششم با محمد دارا شكوه رخس عزيزمت بيساق مذکور  
جهاند - سال بيست و هفتم همانجا راه عدم خانه پيش گرفت  
مهاستگه پسرش بمنصب هزارى هشتصد سوار و خطاب  
راجگى و عطای اسب سر عزت برافراخت - سال بيست

نمود - اختلاف در سررشته منصب مومی‌الیه ( که از عالمگیر نامه  
 ده ساله نقل نموده شد ) شاید بسبب کمی ( و دادن در منصب  
 سابق او بوجه بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخه مرقوم \*.

### \* راجه کشن سنگه بهدوریه \*

( ۲ )

به‌دور سرزمینی است سه‌کروهی اکبرآباد - سکنه آنجا بدین

لقب معروف اند - قومی است مردانه و جگردار - سابق خودسری  
 داشتند - عرش‌آشيانی سرگروه آنها را ته پای فیل انداخت  
 ( ۳ ) ( ۴ )

ازان بعد بربقه فرمانبرداري در آمده نوکري اختيار کردند

در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگی و منصب هزاری

داشت - در عصر جنت مکانی بر اجه بکرماجیت ( که همراه

عبدالله خان بهم رانا تعیین شده پستر در متعینه دکن قرار

یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده

احراز ملازمت نمود ) و در وقت فردوس آشيانی بر اجه

کشن سنگه مذکور تعاق گرفت - نامبرده سال اول باتفاق

مهابت خان بهم چهار سنگه و سال سیوم همراه شایسته

خان بتخریب ملک نظام‌الملک دکنی ( که خانجهان لودی را

پناه داده بود ) دستوری یافت - سال ششم در محاصره قلعه

دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

( ۲ ) نسخه [ ب ] به‌دور ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] سرکرده ( ۴ ) نسخه

[ ب ] پدای فیل انداخت \*

دو هزارى هزار سوار تارك مباحات برافراخته همراه سيد خانجهان  
 باره بتخریب ملک عادل خانیه مرخص گشته سال سیزدهم  
 مطابق سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری بنیستی سرا  
 در شد - پادشاه امر سنگهه نبیره ادرا از اصل و اضافه بمنصب  
 هزارى ششصد سوار و خطاب راجگی بر نواخته و میانیت  
 حصن نرور بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحی را  
 در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان  
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال  
 بیست و پنجم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر ( که نوبت  
 دوم بیساق تغدهار نامزد شده ) بدان صوب شتافت - و سال  
 بیست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت  
 و از آنجا همراه رستم خان بتسخیر بخت شتایید - سال سییم  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهره  
 عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان  
 محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول  
 جلوس عالمگیری دولت ملازمت دریافته پستتر همراه پادشاهزاده  
 محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعیین گردید - و در کارهای  
 آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد - پستتر همراه شمشیر  
 خان ترین در بیساق افغانه ره قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتی  
 از اصل و اضافه بمنصب هزارى سه صد و پنجاه سوار ترقی

امتیاز داشت و پس ازان ( که اودیسنکجه در ملازمت عرش آشیانی  
براجگی مخاطب شد ) قرار یافت که دیگران ازین قبیله برادر  
موسوم شوند و ازینجا ست که بعد فوت اودیسنکجه سورجسنکجه  
با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز  
گردید لهذا پادشاه جهونت سنکجه را بعنایت خلعت و جمده  
مرمع و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی  
حسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسب با زین  
مطل و فیل از حلقه خاصه برنواخت - و امر سنکجه برادر کزان  
جهونت سنکجه را ( که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع  
بکابل رفته بود ) باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار  
سوار و خطاب راجگی هر قراز گودانید - احوال هر دو جداگانه  
فوکریز خامه اخبار طراز گردیده \*

### \* راجه رام داس نروری \*

از منبعدادان عهد جنت مکانی ست - سال اول جلوس  
قردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانا بمالش ججیار  
سنکجه بتدیل ( که از اکبر آباد قرار نموده علم بغی برافراخته بود )  
تعیین گردید - سال سیوم همراه راد رتن دادا بجهت توقف در باسم  
مضاف برار و سد راه بودن بر روی اقواچ دکن دستوری یافت  
اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بغایر تسخیر پرینده  
بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

ساختن تعلقه او نیز مطمح نظر اعلیٰ حضرت گردیده از  
 دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده  
 تجویز یافت سرکردگی یک فوج بظام راجه مزبور مقرر گشته  
 همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته  
 ملک متعلقه نظام الملک را <sup>(۲)</sup> پی سپر اسپان سپاه سازد - و در  
 مالش خانجهان دقیقه فرو نگذارد - پس ازان ( که سال چهارم  
 یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دهتوری یافت )  
 در بهر ادلی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن  
 خود شتافته سال ششم بعثه خلافت پیوست - و مکرر بعثت  
 اسپ با زین مطلا و عطای خلعت خامه و سال دهم برخصت  
 وطن کامیاب شد - سال یازدهم با تعلق پسر جهونت سنگبه  
 از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در  
 آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل  
 و هشت هجری دیدار جهان بین را از تماشای گلشن زندانی  
 بر بهمت - بدولت قرابت و قرب رقت و فرادانی سپاه  
 و فرزندی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم فریق  
 راجه در خلاف دیگر راجه پویه است [ چه با مادر هر فرزند ( که  
 محبت شوهر بیشتر باشد ) او بجای پدر می نشیند اگرچه  
 خرد سال باشد از دیگران ] و ابتدا بزرگ خانواده راجه برادی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بی - برسم اسپان \*

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافتند پس از فوت ار سال چهاردهم بمذنب سه هزار و هزار سوار و خطاب راجگی چهره امتیاز برافروخت - و باضافی متواتره موافقی مدارج عمدگی گردید - در سال هیزدهم ( که فیما بین جنت مکانی و فردوس آشیانی نوبت بفرج کشی انجامید - و سلطان پریز با مهابت خان و غیره بصوبه دکن تعین شد ) مشارالیه نیز بهمراهی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکانی در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودی ( که عبور نبرده کرده بعضی محالات صوبه مالوه را بتصرف درآورد ) بصوبه مذکور رسید - چون مدت اقبال شاعجهانی عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول مرکب پادشاهی بدار الخلافه آگره سال اول جلوس بدولت یایبوس کام دل براندرخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعذایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع و بحالی منصب پنجهزاری ذات و سوار ( که در عهد جنت مکانی داشت ) و عطای علم و نقاره و اسب از طویلۀ خاصه با زین مطلا و قیل از حلقۀ خاصه نوازش آورد گردید - سال سیوم چون تنبیه خانجهان لودی ( که رایت طغیان افراخته راه فرار سپرده پیش نظام الماک بحری خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود ) و بدین تقصیر مالش نظام الماک و پامان

خواست بر شانه شیر حواله نماید - دست او حمائل دیده بر کمر  
 زن - رامداس نیز شمشیر رسانید - حیات خان چوبه چند  
 زد - شیر انوپ را گذاشته راهی شد - او ( که دستش بسبب  
 انگشترها از کار نرفته بود ) از عقب شیر در آمده شمشیر  
 انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغه دیگر بر چهره رسانید  
 که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال  
 مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافته شیر را بپایان  
 رسانیدند - انوپ بخطاب انی رای سنگمدان یعنی مالذد شیر  
 و اضافه منصب مباحات اندوخت - چون روزی جنت مکانی  
 بذابر تقوید بر و اعتراض فرمود او فوراً جهنم بشکم خود زن  
 ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - ثانی بسراشکری  
 و صاحب فوجی مامور میگردد - در سال سیوم شاهجهانی چون  
 پدرش <sup>(۲)</sup> بیر نراین ( که هزاری ششصد سوار منصب داشت )  
 بساط زندگی در پیچید انوپ سنگمه بخطاب راجگی مالذد نامی  
 یافت - سال دهم پیرانه زندگی او هم منوال گشت - بمنصب  
 سه هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره  
 داشت - چهارم ولد اوست - که عابد مذکور گردیده \*

### راجا گجسنگمه

پسر راجا سوز گجسنگمه ( نامور است ) - سال دهم جنت مکانی

شده بود و فیالان ( که از اوازم نشیمن این جاندار جان شکر  
 اذن ) همراه نبودند اسب سوار متوجه اتصوب گردید - و بعد  
 دیدن شیر از اسب فرود آمده مکرر تنگ انداخت - چون  
 زخم مکرر نبود رفته بنشیب زمینه نشست - از اینجا ( که انتاب  
 فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز  
 شاهزاده شاهجهان و راجه راجداس کچه واهه و انوب سنگه  
 و اعتماد رای و حیات خان داروغه آبدارخانه و کمال فرار  
 و سه چهار خواص دیگر حاضر نبود ) کلمه چند پیش  
 رفته تنگ کشاد داد - اتفاقاً درین مرتبه نیز زخمی ( که از حمله  
 باز دارد ) نرسید - از شدت غضب و حدت غارت غوان و خروشان  
 بجانب پادشاه دوید - مردم حوالی چنان برهم خوردند که  
 از صدمه پشت و پهلوی آنها جفت مکانی یک دو قدم پس  
 رفته افتاد - خود می فرمود که از سراسیمگی دو سه کس  
 بر سینه من پائیده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت  
 کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوب ( که پای تنگ  
 خاصه بدست گرفته نشسته بود ) رسید - او چوبی که در دست  
 داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت  
 درین وقت ( که سر شیر بجانب پادشاه بود ) انوب سنگه  
 یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش  
 حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته



بیوز پادشاهی ( که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفی گشته ) رسید - از زنگواه و قلاده طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاه افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پی برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردن - بخانه اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیانی بردند - پس از عرض کیفیت واقعی پادشاه را دلیری و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگهداشت - و بنابر شوقی که ببرقندازی بود ) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیرنراین نیز مضمی یافته در رتبه از پدر گذرانید - و لدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاری در آخر فرمانروائی عرش آشیانی بپایه سرداری خدمتگاران ( که بشخاص معبر اند ) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکانی نیز چند بهمان خدمت می پرداخت \*

سال پنجم پادشاه در برگنه باری روزه بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعنی جمعی ( که در سواری شکار شرف اندوز حضور می باشند ) بفاصله از عقب می آورد خبر شیر قوی هیکل تنومند شفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکانی فرستاد - پادشاه از فوزنی رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

پس از فوت مه‌بابت خان ( که ساهو بهونسا به نواح دولت آباد آمده هنگامه قاتلان بر تصبات و قریات آن نواحی بلند ساخت و خاندوران صوبه دار برهانپور بازاد تذبذب از کمر عزیمت بهست ) اورا باتفاق مادهو سنگه در باد مذکور گذشت - سال هشتم از اصل و امانه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فوق اعتبار برافراخت - و یستر در تعاقب چهار سنگه بودند به باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافه پانصد سوار و خطاب رحمت خان سرمایه ناموزی اندوخت - سال دهم بعطای عام و رخصت بسرکار بیجاگذاشت ( که در قبول او بود ) لوای شادکامی برافراخت - سال یازدهم از اصل و امانه بمنصب دو هزار و پانصد سوار درجه امتلا بیمود - و در همین سال مطابق سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت مجری رخت زندگانی بر بهست - اسد الله پور از بمنصب شش صدی شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید \*

( ۳ )  
\* راجه انوپ سنگه بدکوچر \*

مشهور بانیرای سنگه‌دان - بدکوچر طایفه ایست از ( اچپوت آبایش بروش زمیندارانه میگذرانیدند - گویند جد او بنابر ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات گذر خود بگوشش آن می نمود - اتفاقاً ( روزی در بیشه بگمان شیر تفنگ انداخت

نامیه بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیری خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت - و سال ششم برباب محمد شجاع بیهاق دکن نامزد گردیده در محاصره قلعه پریژده چنده از تابینان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سوار لوای ترقی افراشت - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بساط هندی در نوردید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هفتصدی هفتصد سوار رسید - و در بیساق قندهار و غیر آن تعیین گردید - و در عهد خلد مکان نیز در بدن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع (که افواج عالمگیری را در ملک بنگاله داده) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمت بها پرداخت - سال چهارم در کشایش پلاون مضاف صوبه بهار تردد نمایان بتقدیم رسانید سال هشتم حیاتش سپری گشت \*

### رحمت خان میر فیض الله

از منصبداران عهد فردوس آشیانی است - سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهی گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعیین یافت او بهمراهی راجه گجسنگه معین شد - و پستور تعینات دکن گردیده

سرکار پادشاهی شد \*

( ۲ )

## \* راجه روز افزون \*

پسر راجه سنگرام زمیندار پرگنات مضاف صوبه بهار است  
 در عهد عرش آشیانی چون شهباز خان کنبر بشرتی دیار تعین  
 شد و عبور فوج پادشاهی بزدیکی قلعه مهدا ( که متعلق باو  
 بود ) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن  
 کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت  
 نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت گذاری نموده  
 سال اول جلوس جنم مکانی جهانگیر قلی خان لاله بیگ  
 ناظم صوبه مذکور فوجی بر سر او کشید - او در جنگ بزخم  
 فتنگ در گذشت - راجه روز افزون از خردی در خدمت آن  
 پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت  
 وطن و عنایت فیل سربلندی اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه  
 بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس  
 فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بصوب کابل  
 جهت مدافعه نذر محمد خان دلی باغ ( که غبار فتنه بلند  
 ساخته بود ) و پستری بمالش ججهار سنگه بندیل تعین یافت  
 و سال سیوم بهمراهی اعظم خان در فوجی ( که سرکردگی  
 آن بنام شایسته خان بود ) شتافته باضافه یکصد سوار

و اجناس او متصرف شد - چون این مقدمه بهمع خهروانی  
 رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذارد - و الا  
 بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بردارد - و از  
 نقود بهیم نراین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - او  
 بنوشته وکیل آگهی یافته بیکرماجیت پسر خود ( که در دکن  
 بود ) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج  
 بسردار می سید خانجهان باره و فیروز جنگ بهادر و خاندوران  
 بتنبیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها  
 سلطان اردنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد  
 چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچه بدهامونی  
 ( که ساخته پدر او بود ) پستر از اینجا بچوراگده شتافت  
 چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و انقال  
 بملک راجه دیوگده در آمد - افواج پادشاهی تعاتب کذا  
 میرفت - و مکرر زد و خورد داد - نقد و مرصع آلات او همه  
 بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بیکرماجیت پسر کلان خود  
 پیغام جنگلستان خزیده بود - طایفه گوند ( که دران ملک آبادند )  
 آن هردو را مطابق سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار و چهل و چهار هجری  
 بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هردو را  
 بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت  
 و یک کور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

خان جسته در خواست مفتح جرائم نمود . پادشاه قبول این معذی فرمود - او سال دوم همراه خان مزبور بهارک خسریدی آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار سوار نذر و پانزده لک (دیده و چهل فیل ( که بطریق جریمه تراز یافته ) از نظر گذشته پذیرا شد .

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودی و بامال ساختن تعلقه نظام الملک ( که خانجهان را بناء داده بود ) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعیین نمود مشارالید را بهمراهیان اعظام خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگی نامور گردید - و پس ازان ( که بعین الدوله بهرکردگی افواج دکن نامزد شد ) او با جمعی از مذهبداران بچندادایی مامور گشت - و چون مویجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چنده همراه خان مزبور مانده بستر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغواهی طبیعت فساد سرشت بر بهیم نراین زمیندار چوراگده ( که حاکم نشین ملک گده کنگه است ) لشکر برده بعهد و پیمان او را برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

و منصوب مذاہب قریبی کردہ تا آخر عہد جذت مگانی بمنصب  
 چهار هزار بی چهار هزار سوار مرقی شدہ سائ ایل جلوس  
 فردوس آشیانی دولت ممتازمت اندوختہ بعزیت خلعت  
 و جعدہ و عروج با ببول کتارہ و علم و نقارہ بلند آوازہ گردن  
 چون در عہد اعلیٰ حضرت سرشائے اقدس مہمات و تشخیص  
 معاملات رونق گرفت و ( کہ سائ بسیار فوائد کرد ) در  
 خون بیکبار بے حسنت و دست آوردہ بود ( در تشغی  
 الشان خائف و اہمہ بشاطر (۱) دادہ با تمام فہم خدمت

سال اول بهر جداری اداره و مضافات آن ( که در خالصه شریفه بود ) و بعد چنده بعطای نقاره سربلذد گردید - سال دوم همراهه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودی و سال سیوم باتفاق راد (تن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پستر باضافه پانصد سوار نوازش یافته همراهه نصیری خان در محاصره قلعه قندهار دکن تردد شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت حضور رسیده باضافه پانصدی ذات از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بلذد مرتبه گردید - پستر بحراست سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبه وکلور را با عیال بو ( که از جانب حکام دکن قصبه مزبور بنامبرده و سیدی مفتاح متعلق بود ) بدست آورد - چون این معنی بهمعنای حضرت (سید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار و پانصد سوار برنواخت - و سال هفتم ( که بلذد پستر مختار قندهاری بود ) بعرض (سید - که مطابق سنه ۱۰۰۰ هجری - چین و سه هجری (وزگار نامبرده در سرحد

تفتان سیرت شد - پسرش راجه دیبی سنگه است که احوال او

بروند نسبی شد -

و راجه دیبی سنگه زندیله \*

بهر راجه دیبی سنگه - بعد قوت پدر بخطاب راجگی



چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال  
 جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپی (که در جاگیر داشت)  
 روز دسهره بتیز گامی بر اوندچیه دوید - و رام چند را (که  
 دران زمین قلب شیوه فتنه انگیزی داشت) دستگیر ساخته  
 سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بذن از پای او  
 برداشته و بعزایت خاعت بر نواخته بر اجه باسو سپرد - که  
 ضامن گرفته بگذارد - ازان روز اوندچیه بر اجه بر سنگهدیو  
 قرار گرفت - سال <sup>(۳)</sup> چهارم دخترش حسب عرض او داخل محل  
 خسروانی گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه  
 نبیره او بمنصب در خور و خطاب راجگی چهره عزت بر افروخت  
 پس از گستاخی (که در کنار آب بهمت از مهابت خان بوقوع آمد  
 و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقه رانا  
 پیش گرفت) امرا (که در تعاتب او از حضور جنت مکانی  
 تعیین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده از انجمله  
 بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلمونی نمود - و زمانه رنگ دیگر  
 ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهانی  
 رونق افزای ساخت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافه  
 پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
 دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسب کامیاب گشت

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان  
 خانخانان بدفعیۀ نذر محمد خان ( که بر کابل فوج  
 کشیده بود ) تعیین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد  
 خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت  
 نمودند - پستتر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگه  
 ( که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود ) رخصت پذیرفت  
 و سال درم بتعاقب خانجهان لودی ( که بوسواس بیجا از  
 اکبرآباد راه گریز سپرده بود ) دستوری یافت - و سال سیوم  
 در سه فوج ( که بتخریب ملک نظام الملک تعیین شده ) او  
 بهمراهی شایسته خان نازد. گردیده باضافۀ پانصد سوار ناموری  
 اندوخت - در جنگ متصل بیر ( که اعظم خان بر خانجهان  
 لودی تاخته بود ) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق  
 سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری پای بزاریۀ عدم کشید  
 پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزار سوار و خطاب  
 دای برنواخته بیکانیر وطنش در جاگیر او عنایت فرمود  
 و ستر سال نامی پسر دیگر او را بمنصب پانصدی دویمست  
 سوار سرمایۀ مفاخرت بخشید - احوال زار کرن جداگانه سمت  
 ترقیم یافته \*

### \* راجه بهارتهه بندیله \*

نبیره رام چند پسر راجه مدهکر است - جنّت مکانی را

و در همین سال بهمراهی مهتاب خان خانخاندان بذابر گوشمال  
 اوزبکیه ( که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند ) دستوری  
 یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بنام او قرار یافته بسمت  
 تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدر پدوست که در یرگنه با سم  
 ثوابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد  
 و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون  
 کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیری خان بنام خان  
 مزبور قرار گرفت او حسب الطالب بحضور آمده سعادت بار  
 اندوخت - و پس ازان ( که سرداری فوج دکن بنام یمین الدوله  
 آصف خان مقرر شد ) راو مذکور بتعیناتی خان مزبور چهره  
 اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار  
 و چهل هجری در لشکر بالاگهات پیمانه زندگی او لبریز گشت  
 ستر سال ( که نبیره و جانشین او بود ) و مادهو سنگهه پسر دوم  
 فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهی و مورد تسلی شدند  
 احوال هر یک جدا گانه نگارش یافته \*

### \* راو سور بهر و قیه \*

پسر رای رایسنگهه راتهور زمیذدار بیکانیر است - تا آخر  
 عهد جنت مکانی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسیده سال  
 اول جلوس فردوس آشیانی چون بملازمت پادشاهی کامیاب  
 شد از امل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

جانب دیگر محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان را  
 بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلی  
 خان با چهار صد کس غالبانه بشهر در آمده بچپوتره کوتوالی  
 نشسته منادی گردانید - که دور دور شاهجهان است - سر بلند  
 رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد  
 از جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جکاجوت پیش  
 کرده در چوک بجنگ پیوست - و داد مردانگی داد - محمد  
 تقی ( که از امداد مایوس بود ) بقلعه در آمد - و عهد گرفتند  
 او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان  
 داشت - هوشان یعنی من می میرم \*

بالجمله چون بنابر قرب وصول سلطان پرویز با قوج گزان  
 ( که بموجب حکم پادشاه از آله آباد عازم دکن گردیده بود  
 و بیماری صعب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد )  
 کوچ کرده ببالاگهات روهنگیره رفت سر بلند رای بمنصب  
 پنجهزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج ( که در دکن  
 خطای بالاتر ازین نمی باشد ) مورد مراحم گردید - پس از  
 جلوس فردوس آشیانی سال اول از بوندي وطن خود آمده  
 بتقبیل سده سنیة سلطنت پرداخت - و بعد از خلع  
 و جمدهر موصع و منصب پنجهزاری ذات و سوار سابق و علم  
 و نقاره و اسب با زین مطلا و فیل لواهی عزت برافراشت

چندے مورد عتاب جنت مکاني بود - سال سيوم بحضور آمده  
مشمول مرحمت شده بخطاب سر بلند زای نامور گردید - سال  
هشتم بهمراهی سلطان خرم بهم رانا امور سنگهه تعین یافت  
و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و پستتر باضافه درخور  
سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان ( که مزاج جنت مکاني  
نسبت بهسر رشید یعنی شاهجهان بگفته مردم از جا رفت  
و کار بمقابلہ انجامید - و شاهزاده مزبور از ماندو کوچ کرده  
عبور نموده نمود - و سلطان پرویز باتالیقی مہابت خان  
بتعاقب مامور شد ) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس  
از گذشتن از نموده چون شاهجهان از حدود تالگانه جانب بنگاه  
رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبه بہار شد  
مہابت خان او را سال نوزدهم بحراست برہانپور گذاشت  
چون معاودت شاهجهان از بنگالہ بمحمت دکن زبان زد شد  
صوملی الیہ عزیمت نمود کہ از شهر برآمده بمقابلہ پردازد  
بعد رسیدن این خبر بجنت مکاني فرمان صدر یافت - کہ  
قار رسیدن کمک بنگہبانی شهر همت برگمارد - و زنہار بجنگ  
پیرون بلده اقدام نغمايد - سال بیستم چون شاهجهان متصل  
دیولگانوں مضاف بالاگھات برار برآمده یاقوت خان حبشی را  
با فوج عفر همراه گرفته متصل برہانپور رسید لعل باغ را  
معسکر ساخت - و از یک طرف عبداللہ خان بہادر و از

فرستاد - و پس از روزی چند بانعام خلعت و سواران و اسب و فیل ممتاز شده رخصت دامن یافت - در همین سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بدو راجپوتیه ملاده توحش فطری کردیده سر نشووت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم کوتوال رانا عزیمت اردیپور پیش نهاد خاطر کردید - چون رانا اردیپور را خالی گذاشته راه فرار ییمود فوجی بسر کردگی حسین علی خان بتعاقب او تعیین شد - و دستور محمد اعظم شاه و سلطان بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان ( که ملک رانا لکن کوپ عساکر فیروزی گردید ) او از وطن مالونه برآمده به ملجا و مارا گشت - سال بیست و چهارم دست خرامت بدامن شفاعت شاهزاده زده برگشت ماندل و بدینور در عویش جزیه بسرکار پادشاهی گذاشت - و پس از پذیرائی ملتزمات بر قلاب راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و بدستالی خطاب رانا و منصب پنجهازاری پنجهازار سوار سرمایه شادمانی اندوخت و در همین سال چشم از تماشاه هستی بریعت - خلعت تعزیت از پیشگاه خسروانی برانا جیستگه پسرش مرحمت گردید \*

### \* راور و قن هادا \*

پسر راور بهوج هادا ست - بتقصیرت ( که از پدرش بعمل آمد )

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود ( سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعه مزبور و تخریب و تصرف تعلقه او تعیین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم پادشاهی گردید - رانا راجسنگه بسلطان دارا شکوه رجوع آورده شیوه ضعیف نالی برگذارد - و بر طبق حکم خسروانی فرستادن پسر تیکه خود و برانداختن آنچه از قلعه چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقه او از پادشاهی لشکر پادشاهی مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت ( که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود ) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلاعت و جواهر و فیل و اسب برنواخته چون ظاهر شد ( که رانا هنوز برای او نامه معین نکرده ) بخطاب سبهاگ <sup>(۲)</sup> سنگه موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید \*

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلند گردید و سال بیست و دوم ( که اجمیر مهبط ایات پادشاهی بود ) رانا راجسنگه کنور جیسنگه پسر خود را بعد استمراج بملازمت

اکبر آباد گشته بزدیک تعلقه او ( رسید ) رانا کرن بحصول ملازمت  
مشمول گوناگون عواطف گردیده ببعالی تعلقه کامیاب شد  
و چون سال اول جلوس فردوس آشیانی مطابق سنه ( ۱۰۳۸ )

هزار و سی و هشت هجری رانا کرن رخت زندگی بر بست  
بجگت سنگه پسرش خطاب رانائی و منصب پنج هزار  
پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمی ( که سابق  
ببزرگانش بود ) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودی  
( که پادشاه عزیزمت دکن فرمود ) پانصد سوار او همراه ارجن  
نام عمومی رانا جگت سنگه در رکاب بود - و گاهی راجکنور پسر  
تیکه او بملازمت می پیوست - و قرار یافته بود که همواره  
پانصد سوار او با معتبره تعیینات تعلقه دکن باشد - و از  
پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و قیل و اسب  
باو میشد - سال بیست و ششم رخت زندگی بعدم سرا برد  
براجکنور خطاب رانا راجسنگه و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار  
و وطن در جاگیر مرحمت گردید \*

چون در حیات رانا جگت سنگه بعرض پادشاه رسید ( که  
او مرمت قلعه چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق  
این بود که رانا اصلا بمرمت قلعه مزبور نپردازد ) پادشاه  
کسی را بخبر گیری این معنی تعیین فرمود - پس ازان که  
زبانی او دریافت شد ( که یک دو دروازه را از هفت دروازه او



خود را همراه ساخت - کنور کون ملازمت خسرواني دريافته  
 بعطای خلعت و شمشير مرصع سرفراز گردید - و برای دفع  
 وحشت او هر روز بگوناگون عنایات از هر قسم و از هر باب  
 مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنجهازاري  
 پنجهازار سوار چهره اعتبار برافروخت - و رخصت وطن یافت  
 بهتر جگت سنگه ولد کنور کون بآستانبوسي مشرف گشته  
 خلعت عنایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن  
 مرخص گردید - سال یازدهم کنور کون بحضور رسیده سرمایه  
 شادکامي اندوخت - و باز دستوری تعلقه یافت.\*

و چون سلطان خرم بهم دکن نامزد گردید رانا امر سنگه  
 و کنور کون حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نبیره خود را  
 با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون  
 جنت مکاني از گجرات عنان انعطاف بجانب اکبرآباد ارزاني  
 داشت پس از ورود موکب در حوالی تعلقه رانا کنور کون  
 بدولت زمین بوس فایز گردید - و سال چهاردهم رانا امر سنگه  
 ودیعت حیات سپرد - جنت مکاني کنور کون را بخطاب رانائي  
 و ارسال خلعت و اسب و فیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم  
 جگت سنگه پسر رانا کون بحضور آمده جبین نیاز را  
 بآداب اخلاص روشن ساخت - و بهتر رخصت تعلقه یافت  
 و در ایامی که فردوس آشیاني بعد فوت پدر از جنیر عازم

و انواع چاپلوسی بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات  
 من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل ( که از  
 گجرات می آمد ) نیز برخوردی اقسام فردتني ظاهر نمود - امرا  
 بعد رسیدن حضور در سلک بندها منتظم گردید - و در سال  
 بیست و یکم کنور مانسنگه بتادیب رانا پرتاپ مامور  
 گردیده بماند لگده رسید - بعد فراهم آمدن افواج روانه  
 کوکنده شد - پس از تلافی فریقین جنگ عظیم در پیوست  
 و شکست برفوج رانا افتاده دادی فرار پیمود - و در همین  
 سال خود پادشاه نیز دران نواحی رفته چون رانا بشعاب جبال  
 پناه جست فوج بتعاقب او تعیین نمود - سال چهل و یکم  
 جلوس اکبري رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجای او نشست  
 بعد جاوس جنگ مکانی سلطان پرویز با جمعی از امرا  
 بهم او تعیین شد - که او خود با کرن پسر کلان او بملازمت  
 برسد - درین ضمن ( که بغی سلطان خسرو ( داد ) باگه پسر  
 خرد خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان  
 فیروز جنگ و دفعه دوم مهابت خان بتادیب او دستوری  
 یافتند - اما هیچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان  
 خرم با جمعی برین کار رخصت یافت - شاهزاده رفته تهانجات  
 متعلقه او را تهاه نشین پادشاهی ساخته کار بر تنگ گرفت  
 ناچار بعجز گرائیده شاهزاده را دریافت - و کنور کرن پسر کلان

اکثر راجه‌های هندوستان غیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا  
 قحطال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش  
 در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگه پسر  
 رانا اودیسنکه ( که در سالک بندهای دولت انتظام داشت )  
 نموده فرمود - که می‌باید از تو درین یساق خدمت شایسته  
 بظهور آید - او اگرچه یظاهر تقبل نمود اما اندیشه ضد گشته  
 راه فرار گزید - از سانحه گریختن او تذبذبه رانا مصمم گردید  
 اول قلعه سیوی سوپر و قصیه کوته تها نه نشین شده قلعه<sup>(۲)</sup>  
 مانند و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور پی سپر  
 عساکر پادشاهی گشت - قلعه چیتور پس از امتداد محاصره  
 بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مخفی گردید - ظاهراً  
 بعد چندن رانا اودیسنکه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ  
 بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می‌نویسد  
 که سال هیزدهم چون کنور مانسنکه تنبیه زمیندار و رنگرپور  
 نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده  
 خلعت پادشاهی را بادب در یو کرد - و با کنور مراسم گرمجوشی  
 مرعی داشته عذر تقاعد از آستانبوسی پیش آورد - در همین  
 سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس<sup>(۳)</sup>  
 ( که از ایدر برآمده بآن نواحی پیوست ) همراه ساخت

پهنا سي و سه كروه - سه قلعه معتبر دارد - چيتور حاكم نشين  
 كونهلمير مانندل - سردار بومي را پيشتر راول گفته - و از دير باز  
 رانا - از قوم كهوت - چون بموضع سيسود بنكاه ساختند پس  
 بهيهوديه زبان زد - خويشتن را از نژاد نوشيروان عادل بر شمارند  
 بزرگ نياگ اينها از بوقلموني زمانه بملك برار افتاد - و بمزباني  
 نرناله<sup>(۲)</sup> معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غنيم آمد<sup>(۳)</sup> باتا نام  
 خرد سالي را مادرش ازان مفهد كه برآردده بميوار رسيد - و براهه  
 منذايك بهيل پناه برد - چون جوان شد بذخچير افكزي  
 نام برآردده - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او  
 بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانكا از اولاد اوست - كه  
 در سنه ( ۹۳۳ ) فهدد سي و سه هجري باتفاق راجهاي ديگر  
 يك لك سوار فراهم آورده با فردوس مكاني جنگ نموده شكست  
 يافت - در سنه ( ۹۳۴ ) فهدد سي و سه<sup>(۴)</sup> و چهار باجل طبعي  
 در گذشت - رانا اوديسنگه جانشين او شد \*

در سال دوازدهم جاوس چون عرش آشياني متوجه تابه  
 پهران سلطان محمد ميرزا ( كه در صوبه مالوه غبار انگيز  
 فساد بودند ) گرديد پس از وصول بدھول پور نظر برينكه  
 شورش طالبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - كه

( ۲ ) در [ بعضه جا ] نرناله آمده ( ۳ ) در [ بعضه نسخه ] پاپا نام ( ۴ )

نسخه [ ب ] چهل و چهار \*

انتظام فوج برهم خورده سر رشته جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه  
چنین بیوفائی و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود  
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد برکس نماند  
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسوخت از آب نبرده  
عبور فرموده چندی در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم  
خان بواسطت مهابت خان در امرای جهانگیری انتظام یافت  
چون شیوه ناستوده بیوفائی و ناحق شناسی همه وقت مذموم  
و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهی  
چندان رشده نکرده از درجه اعتبار بهاقط بود - چون نوبت  
سلطنت باعلی حضرت رسید پیداش کردار نکوهیده خود  
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشانی و افلاس  
احوالش بنکال و خسار کشید - گویند که فردوس آشیانی با هیچ  
کس از امرای پادشاهی ( که مصدر گستاخیا شده بودند  
و بد اخلاصیا از آنها مشاهده نمود ) در پی تلافی نشد  
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسم سوار  
و خدمتگار نداشته - کوچه گردی میکرد - تا در گذشت \*

### \* رانا کورن \*

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اردیسنگه  
بن رانا سانکا زمیندار میوار است - که الکائے ست از صوبه اجمیر  
سوار چیتور از - ده هزار ده بدر گرایند - درازا چهل کرده

گردید - و در ایام شاهزادگی از ارکان دولت ایشان بوده بنیابت  
صوبه داری گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدم جهانگیری  
افواج پادشاهی بتعاقب شاهزاده ولیعهد بکُتل چانده ( که داخل  
مالوه است ) رسید از سطوت شاهی جرأت عبور گریزه نداشته  
میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کُتل مذکور بسر برند  
رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچی ( که از نوازش شاهی  
خطاب برتاداز خانی یافته ) از راه نمکرامی و حق ناشناسی  
بمهابت خان سپه سالار پادشاهی نوشت که بے توقف روانه  
شوند - که در هنگام ثلاثی فوج را برهم زده بشما ماحق میگردم  
لذا بمهابت خان چیره گشته از گریزه چانده عبور نمود - شاهزاده  
شاهجهان ( که در ماندو طرح اقامت انداخته بود ) رستم خان را  
( که پیش آهنگ فدریان در سمت اخلاص و سرآمد برگزیده های  
دولت بود - و مردانگی و کاردانی او دلنشین ) سردار لشکر  
ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجی از لشکر دکن را  
بعنوان برگیری برگماشت - آنها در عرصه دو روز کار بر لشکر  
پادشاهی دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده  
خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادی لوای نصرت برافرازد - که  
یوسف شغالی حقوق پرورش و نمک خوارگی بر طاق نسیان  
گذاشته خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخت - و راه  
کافر نعمتی سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

نقش نیکو خدمتی از در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود  
از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ  
شریعت غرا مقدم داشته باجاست تاسیس این دیوخانه آن  
صلالت کیش را خوشدل نمود - او بنخرج سی و سه لک (روپیه  
در کمال (صافیت و استواری مرتب ساخت - خصوص در تزئین  
و پرکاری مبالغه بکار برد - و در اوندچھه نیز عمارات عالیہ  
( که در فسحت و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل  
دیگران (داد) ساخت - سیما بتخانه ایست پهلوی حویلی او  
در کمال (ارتفاع و عظمت - مبلغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر  
( که محیطش پنج و نیم کوزهی پادشاهی است ) و تالاب سمذن (ساگر  
( که دورش بیست کوه ) واقع در پرگنہ متھرا - و درین مکان  
قریب سه صد تالاب پھذاور<sup>(۲)</sup> است - پسران بسیار داشته - از انجمله  
چھار سنگھه و پھار سنگھه اند - که احوال هر دو جداگانه  
توتیم یافته \*

### \* رستم خان شغالی \*

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان  
از پایہ قلچپگیری و احدی بوالا مرتبہ امارت برآمده از منصب  
سه یستی بمنصب پنچہزاری ترقی نموده صاحب علم و نقاره<sup>(۳)</sup>

(۲) نسخہ [ ب ] پھذاور داشت (۳) در غیاث اللغات آورده کہ دویست  
خاص بمعنی دو صد است و درین قیاس جاری نیست \*

یافت - و در سال سیوم بهمراهی مهابت خان بمهم رانا تعیین شده  
بعینیت خلعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در سال  
چهارم همراه خانجهان بمهم دکن راهی گشت - و در سال هفتم  
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره ذات دو هزار و دویست  
سوار لوای کامرانی برافراخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتی  
سلطان خرم ( که بتادیب رانا امرسنگه مامور شده بود )  
شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم ( که پادشاهزاده مزبور  
بدکن عزیمت نمود ) از جنگ با دکنیان با دوسه هزار سوار  
و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامی ( که  
فیمابین جنت مکانی و سلطان خرم غباردوئی برخاست ) نامبرده  
فوج آراسته بظفر در آورده در سال هیزدهم بهمراهی سلطان  
پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت \*

چون اواخر عهد جنت مکانی کارها بآرای دیگران محول بود  
و بازار کارسازی گرمی داشت از بدستاوز رشوت دست تطاول  
بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکی وسیع سیور حاصل  
بتصرف در آورد - و ثروت و مکنت از بجائے رسید که هیچ  
یک از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست  
و دوم مطابق سنه ( ۱۰۳۶ ) هزار و سی و شش هجری بساط  
زندگی در نوردید - بتخانه واقع متها ( که در عهد عالمگیری  
مسجد ساخته اند ) از مستحدثات برسنگه دیو است - چون



و بز و میش در رنگ ایاخیهای ولایت متصل وطن بکنار  
 آب گنگ سرداد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد  
 و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهوا  
 این (۲) آب گوردهن نگر بتخانه عظیم بذا کرد - و در ارجین نیز  
 تالاب و بتخانه ترتیب داد - غرض که جوای نام نیک گشته  
 تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگار درین  
 کهنه رباط ماند - بشومی کافر نعمتی پس از اموالش بسرکار  
 آصفجاهی ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید  
 و کهازي وطنش بهید شجاعت خان بارهه تئخواه شد - ازان  
 مال و مواشي اثرے پدید نیامد \*

ع \*

\* نه از خم نشان نے زخمخانه \*

\* راجه برسنگهدیو بندیله \*

پسر راجه مدھکر است (۳) - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان  
 سلیم پیوسته بفتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن  
 شیخ ابوالفضل طریق جرأت پیمود عرش آشیانی مکرر فوجها بر  
 تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیله  
 مردم سر بصحرای آوارگی نهاده - و افواج پادشاهی دنبال او  
 گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجلاوس جنت مکانی زینت  
 گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاره سرفرازی

(۲) نسخه [ب] آنروی آب (۳) در [بعضه نسخه] مدھکر \*

حقا که خانها و اشراف سپه سوار بهشتی و روزگار شاهی  
 در سفر کجرات ( که جنت شاهی بسیار دینی سوز نام  
 شد ) شاه رای گوردهن از دوزار بهشتی می آمد . باوای  
 شریف الملک بخشش سوار اقامت الدوار بهشتی شد و نیز  
 بازوی او زد - کاری نشست - از آن روز بانی پیش از نام دگر  
 پذیرفت - با آنکه محضت دگر مکتوبه اقامت الدوار بهشتی  
 املا در مراقبه او انحصار می زدند - پس از فوت اقامت الدوار  
 صاحب اختیار سوار نیز جوان دگر گردید - و در شهرش  
 صیانت خان ( که دشمن این سالار بود ) بهشتی سازید منظور  
 داشته بار ساخت - صیانت خان جمیع مملکت جزو کل را بند  
 تقویض نمود - گوردهن از بد فرزندی و نایب شاهی در بدخواستی  
 و غمازی خدایندادان نعمت شریک گشته بهشتی فرزندان و دفتاری  
 آنها برداخت - و خود را ( سومی عالم کرد - پس از آنکه این  
 آشوب فرو نشست آصف خان او را محبوس داشت - پس از  
 مدتی در گذشت - زنش را از ساقی شد - اولاد نداشت - بهشتی  
 که از او را که وطنش بود باهامله بخت و عمارات عالی و راسته  
 و بازارهای با فضا شهرت ساخته گوردهن نگر نام گذاشت  
 و خانههای سکنه آنجا را از سرنو بخت و مطبوع ترقیب داد  
 حواله نمود - و محصول آن را بر عیای اهل حرفه وقف کرد - هر که  
 هر چه بکارن فرا گیرد - و کار ماده و کار میث و ماده اسپ و شتر

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک  
برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا پیدایشانی او رسید - و جان  
بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود  
برگشتند - راجه بمنصب پنجهزری ذات و سوار رسیده  
و عمده تر از در سرکار شاعزانه رای عهد کسی نبود - برادرش  
کنهر داس بنیابت راجه در احمدآباد می بود \*

### \* رای گوردهن سورج دهج \*

ساکن کهازی کناره گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه  
کچهری نشسته نقل نویسی می کرد - و سه چهار تنگه پویه  
نیم میروسانید - آرزو داشت که دوات برنجی میسر شود - نمیشد  
پس از چند روز دیوانی خواجه ابوالحسن تربتی باتفاق هرکرن  
ساکن کنپلا بیتالی باراده نوکری حضور خواجه رفت - او نگاه  
کرده گفت که هرکرن سیدق دان است - اما دزد معلوم می شود  
و گوردهن بیوقوف - اول را سی روپیه در ماه دستخط کرد - و دوم را  
بیست و پنج - و چون نویت دیوانی باعتماد الدوله رسید گوردهن را  
پنجاه روپیه در ماه کرده بخشی شاگرد پیشه خود ساخت  
پس ازان بخطاب رائی و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی  
پادشاهی سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفته  
رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زنده به محسوسات زده شود که هیچ من  
 شود ازین قسم سلطنت و دیورات چه بود - . که در این خدای  
 خواهد بود - غرض غبار ازین قسمت که بداند و بداند و بداند  
 مالش بسزا بایزد \*

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده را چهار پنج هزار  
 سوار چهار گروهی چندی جانب چپ از راه مذهب ازین راه  
 در مقام کوتاه ( که داخل میوات است ) توقف کنند . و سه روزه  
 بسرگردگی داراب خان و راجه بکر ساجیت و راجه بهیم مغیر  
 باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بنامت و تزارچ بودند  
 راه آمد و شد غار محدود نمایند - و متعین که صورت اصلی  
 رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان بهر او می آمدند  
 خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان بدستور زبان نامه بود  
 که وقت تقابل من بشما خواهم ریوست - و ازین امر خبر از  
 شاهزاده و راجه دیگر می اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان  
 بحسب قرار داد اسمپ برانگیخت - راجه آنرا در نوبت بدش  
 داراب خان رفت - تا ابرا هم آگاه سازد - تاگاه نوازش من  
 پسر سعید خان چغتای ( که در هر دو فوج پادشاهی انتظام  
 داشت ) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تلخه - از نیز  
 با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و راجه ( که با چهار پنج  
 کس از نزد داراب خان برگشته می آمد ) برخود - غدرت

سر راه قندهار ( است ) در قبول شاهي قرار يابد - تا سربراهي  
آذوقه و ديگر ضروريات باساني صورت گيرد - و تا انجام و انصراف  
اين يماق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا ( که  
تعيين اين يوزش باشند ) بمن موقوف باشد - تا ازاثر بيم و اميد  
انتظام کارها پديد آيد \*

بيگم ( که منتظر قابو بود ) اين مدعيات را در لباس نا ملائم  
را نموده چنان دلنشين ساخت که غرض شاهزاده آنست  
که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را  
بشورش آرد که مهم قندهار بغام شهريار قرار يافته جاگير  
شاهزاده واپي عهد ( که در هندوستان بود ) تغيير فرموده امرای  
همراهي ايشان را طلب حضور نمود - با وصف آنکه جنت مکاني  
بقبحاحت اين امور را ميرسيد اما غير از استرضای بيگم  
چاره نداشت - هرچه او ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه  
از طرفين کار بفوج کشي ( سيد - ازان طرف جنت مکاني از دهلي  
عبور فرمود - و ازين جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور  
پيوست - و مسافت ده کوزه پيش نمازد - مقربان شاهي متفق  
شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بمدارا  
بر نيايد - لشکر ما بکميت و کيفيت بر لشکر پادشاهي فزوني  
دارد - عرصه نبرد بايد آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب  
چنين گستاخي ( که نزد خدا و خلق ناستوده است ) بخود

اساس نهاد - و آنرا بطرف نگر موسوم ساخته ایام برشکال دران  
مکان گذرانید \*

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه  
بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان  
بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهمان ملکی و مالی  
باختیار او درآمده جزاسم بی مسمای پادشاهی بر جنت مکانی  
نماید بیگم از دور اندیشی بدان خیال افتاد - که درین هنگام  
( که بیماری جنت مکانی باستداد کشیده ) اگر بحسب تقدیر  
ساخته ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزاده ولیعهد بر می گردد  
هرچند که شاهزاده با روی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر  
اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را ( که  
از شیر افکن خان داشت ) بساطان شهریار ( که کوچک ترین  
اخلاف سلطنت بود ) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید  
و با شاهزاده وایعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهی را نیز  
منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم قندهار  
طلب حضور گشت - چون از دکن بماندر رسید پیدر والا قدر  
نوشمت - که بغابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماند  
وقفه تربی صلاح گشته - ازانجا ( که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد )  
سامان و سرانجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعه (ننهور) برای  
گذاشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و صوبه لاهور ( که

لهذا بند و بهشت ولایت پرفتن دکن منحصراً در توجه شاهزاده  
ولي عهد دانهته در همین سال سنه ( ۱۰۳۰ ) هزار و سي

هجري با امرای عظیم الشان وخصت یافت \*

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سي هزار سوار  
بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن  
و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعیین فرمود  
اگرچه بظاهر سرداری کل بغام داراب خان بود لیکن در معنی  
کارفرمائی جمیع افواج بر راجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه  
در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکي ( که اقامت گاه نظام شاه  
و ملک عنبر بود ) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن  
برکند - ملک عنبر چون چهره ارباب در آئینه حال مشاهده نمود  
باظهار ندامت و فروتنی بر راجه توسل جست - و قرار یافت  
که چهارده کرور دام تتمه محالات صوبه دکن ( که در تصرف  
دکنیان مانده ) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقه پادشاهی  
و گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهی و قطب شاهی  
پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع اسلح  
بقصبه تمرني معارفت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم  
شاهی متصل قصبه مذکور برکنار رودخانه مشهور بکهرک پورنا  
سوزمین پسندیده در غایت استحکام قلعه از سنگ و آهنک

که برهمنان آنجا از هنگامی ( که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده ) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدینه منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که پی سپهر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه یک هزار و سه صد کتاب از براهمه سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طاب نموده لخره را ترجمه نمود - ازان جماع عزالدین خالدهانی ( که از شعرای آن عصر بود ) کتابی در حکمت طبعی و شگون تفارقات در سلک نظم کشیده دلائل فیروزشاهی نام کرده - الحق آن کتابی ست متضمن اقسام حکمت علمی و عملی \*

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانکره در سال پانزدهم با فوج شایسته بخدمت شاهي پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشی باستماع انتهای الویه پادشاهی بسیر کشمیر ( که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور است ) پا از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عذیر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بذهای پادشاهی ( که در مهر فراهم آمده یا غنیم زد و خورده می نمودند ) از کمی آذوقه بیالاپور آمده آنجا نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان پیوستند - و غنیم ملک پادشاهی را تاخته برهانپور را گرد گرفت



در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله برزند - و برخی  
 بسان بیه سوزد - و آنرا جالا مکھی نام کنند - و مردم بزیارت  
 روند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستگی  
 چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدی اساس نهاده - هنگامه شگرف  
 فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند  
 و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بتماشا در شوند \*

و بعضی چنان بر سوزانند که چون زن مهادیو را عمر بهر آمد  
 از غایت دلبستگی نعلش او را مدتی با خود میگردانید - چون  
 ترکیب عنصری او متلاشی شد هر عضوی در جائی از هم  
 فرد ریخت - در خور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند  
 چون سینه ( که نسبت به سایر اعضا شریف تر است ) در اینجا  
 افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرمی تر دارند - و بعضی  
 برانند که سنگی ( که در باستانی ایام معبود کفار بود ) آنرا  
 اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهنه مزور  
 بنام آن سنگ سنگی دیگر نمود کرده - راجه از سادۀ لوحی  
 یا بطمع زر ( که از نذورات فراهم آید ) بدان گرائیده بعزت  
 و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سرفرو  
 دوکان ضلالت فروچید - و قریب است باین آنچه در کتب تواریخ  
 نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شنید

سال شانزدهم جنت مكاني بصير قلعه تشریف برده شعائر اسلام  
جاري ساخته اساس مسجد گذاشت \*

آن قلعه بر فراز کوه مرتفع واقع است - در کمال استحکام  
بیست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن یک  
کره و پانزده طناب است - طول ربع کره و در طناب - و عرض  
از بیست و در طناب زیاده و از پانزده کم نیست - و ارتفاع یکصد  
و چهارده ذره - و حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزدیک  
شهر بتخانه مهمانی ست - که بدرگا بهوانی مشهور - و آن را  
نمودار ایزدی دانند - و از دور دست بزیارت آیند - و کام دل  
برگیرند - شگفت آنکه بخواهش روانی زبان ببرند - برخی را  
در چند ساعت و طایفه را در یک دو روز باز درست شود  
اگرچه حکمت پیشگان زبان را رویخته پندارند لیکن بدین زودی  
بس شگرف - و او را در انسانها هم خوابه مهادیو بر گذارند  
و دانایان این گروه قدرت او را بدین نام بر خوانند \*

گذارش چنین رود - که از دید ناملائم خود را از هم  
گذرانید - و پیکر او بچهار جا افتاد - سر و بعضی اعضا در  
شمالی کوه کشمیر در طرف کامراج - آنرا اساردها نامند - برخی  
نزد بیجاپور دکن - آنرا تلجا بهوانی نامند - گویند آنچه  
بخاور رفت نزدیک کانو اولکا مچها زبان زد - و آنچه بر جای  
خود ماند آنرا جالندهری گویند - و این سرزمین پندارند

اخذای راه بنمایشای نیرونگی و شگرفکاری بتخانه نگرکوت ( که  
 باستانی مطاف این دیار است ) متوجه گردید - در نخستین  
 منزل ( راجه جیچند بیلازمت رسید - چون شب بقصبه دیسوه  
 ( که در تپول راجه بیربر بود ) ببتوات شده دران شب آن  
 روحانی پیکو ( که نادره کاری بدر منسوب دارند ) در عالم  
 مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان  
 بصیج باز آورد - عنقوان صیج آگهی آن نمودار را گذارش نموده  
 باز گردید - همراکان را [ که از دشواری راه و سختی گریوه لخته  
 پیشانی عزیمت چین زده بود - و از درویش شکوه سلطنت  
 ( که زبان بندے عظیم است ) کس یارای گفتار نداشت ] نشاط  
 ستیگ فرد گرفت \*

چون نوبت سلطنت بجهت مکانی رسید بکشایش آن تصمیم  
 فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را ( که صوبه دار  
 پنجاب بود ) بپسرخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را  
 بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه  
 سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امر مرصوم  
 زمانه ست و هر کاره رهین وقت آن بدکیش براه عکس  
 مطلب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزاده ولی عهد و حسن  
 تون راجه بکرماجیت این عقد دیو کشا صورت انحلال گرفت

سَلْطَان براجہ گفت کہ آردن من بقاعہ بعید از احتیاط است  
 اگر این جماعت کہ همراه من اند قصد تو نمایند و قلعہ بتصرف  
 آرند چارہ چیست - ( راجہ بمردم خود اشارہ کرد - فوراً جوق  
 در جوق مسلح از کمین جاها برآمدند - سلطان متوہم گردید - راجہ  
 التماس نمود کہ غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات  
 ہوشیاری لازمہ این اوقات است - و پس ازان ہرکہ از سلاطین  
 دہلی فوجہ بتسخیر کانگرہ فرستاد کارے از پیش نرفت \*

عرش آشیانی بآن ہمہ عزم ملک گیری و امتداد زمان  
 سلطنت و فرمانروائی ( با آنکہ این الکا پیوستہ بحدود ملک  
 پادشاهی ست ) متعرض تسخیر آن نکردید - یک مرتبہ ( کہ  
 راجہ آنجا بذابر جہتہ مورد عتاب شدہ بود ) آن ولایت را  
 براجہ بیربر عنایت فرمودہ لشکرے بصردارئی حسین قای خان  
 خانجہان صاحب موہ پندجاب تعین نمود - او چون محاصرہ را  
 تنگ ساخت شورش ابراہیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر  
 باراجہ آشتی نمودہ بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجہ  
 جیچند مرزبان آن دژ پیوستہ با ارسال پیشکش و آستانبوس صدہ  
 خلافت احرار از سعادت می نمود \*

در آغاز سال بیست و ششم سنہ ( ۹۹۰ ) نہصد و نود ہجری  
 ( کہ بصوب دریای نیلاب نہضت واقع شد ) عرش آشیانی از

رخصت یافت - راجه نخستین مالش سورجمل پیش نهان  
 عزیمت ساخته بر سر او شتافت - و او را باندک زن و خورن  
 آواز دشت فراز ساخته قلعه مؤر مهری ( که مسکن و مقر  
 آن مدبر بود ) برگزیده محل زمیندار می او را بنی سپهر عساکر  
 فیروزی نمود - و در جلدی آن بموضع نثاره کوس نامری  
 نواخت - و بمساعی جمیله در سال شانزدهم شوال سنه ( ۱۰۲۹ )  
 هزار و بیست و نهم هجری بمحاصره قلعه کانگوه ( که شهر آن  
 بنگرکوت موسوم است ) پیونداخته در قضیق مصوران کوشین  
 چون کار بدشوازی کشین غره محرم سنه ( ۱۰۳۰ ) یکم هزار و سی  
 یس از یکمال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند \*

این قلعه بدشواز کشائی و مستحکم شهر آفاق است - شمالی  
 لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را  
 اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین  
 آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قوم بقوم دیگر  
 انتقال نموده و بیگانه دست تسلط بر او نیافته - از سلاطین اسلام  
 سلطان فیروز شاه یا همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته  
 مدتی محاصره نمود - چون یقین کرد ( که افتتاح آن قلعه از محال  
 است ) به ملاقات راجه خوسد گشته دست ازان بازداشت \*

گویند راجه سلطان را با جمعی بضیافت اندرون قلعه برآ

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده سرآمد پیشکش خود ساخته بنظر پدر والا قدر در آورد - راجه باضافه منصب و خطاب راجه بکرماجیت ( که در هندوستان عمده ترین خطابهاست ) فرق عزت برافراخت \*

چون درین سال آخر سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بیست و ششم صوبه گجرات در تیول شاهی مقرر گشت راجه بزیابست شاهزاده بحکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره ( که از زمینداران عمده صوبه گجرات اند ) کشید - حدود ملک اولین یک طرف ولایت سورتهه و دیگر جانب بدریای شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت تتهه واقع شده - هر کدام صاحب جمعیت است - و هرکه بمرزبانی آنجا بر نشیند جام و بهاره نامزد - درین مدت بدیدن هیچ یک سلاطین نیامده بودند - بکارپردازی راجه ایل گشته در احمدآباد بآستان بوس جذت مکانی رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون سورجمل ولد راجه باسو ( که بتسخیر قلعه کانگره تعیین شده بود ) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم با فوجی از بندهای شاهی و جمعی از ملازمان پادشاهی مثل شهباز خان لودی و غیره بتسخیر آن موئل منیع ( که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین دهایی بر شرفات آن نرسیده )

در سال چهاردهم مطابق سنه ( ۱۰۲۸ ) هزار و بیست و هشت

هجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آباد گزید - پسرش  
راجه گجسنگه است - احوالش جداگانه نگارش یافته \*

### \* راجه بکرماجیت رای رایان \*

سند داس نام برهمنه بود - در سرکار شاهزاده رای عهد  
شاهجهان در زمره اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبی  
بمیرسامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر  
کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستی نمود - و در  
مهم رئا به فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم  
نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا  
بوسیله او گردید ازادت برپه اطاعت گذاشته ملازمت شاهي  
دریافت - رای سند داس از پیشگاه خلافت در پاداش این  
فیکو خدمتگاری باضافه منصب و خطاب رای رایان اختصاص  
گرفت - و چون مرتبه اول شاهزاده بهم دکن دستوری یافت  
اورا باتفاق افضل خان باندروز پذیري و اخلاص گزینی ابراهیم  
عادل شاه به بیجاپور کسبل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته  
بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش  
گرفت - و در لک روپیه را ( که عادل شاه بدو تواضع کرده بود )  
لعل بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ ( که در آب و تاب  
و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر نداشت ) از بندر کوه

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه  
گرنز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال  
بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراہ سلطان مذکور تعینات  
گردید - در سال چہل و پنجم باتفاق دولت خان لودی  
بتادیب راجو دکنی از پیش شاهزادہ نامزد شد - و سال  
چہل و ہفتم همراہ خانخانان عبدالرحیم بہ تنبیہ خداوند خان  
حبشی ( کہ در سرکار پاتھری و پالم غبار فساد انگیزتہ بود )  
دستوری یافت - و چون دران صوبہ مصدر خدمات پسندیدہ  
گردیدہ بود سال چہل و ہشتم حسب التماس شاهزادہ دانیال  
و خانخانان بعزایت نقارہ کوس ناموری نواخت - و سال سیوم  
جلبس جہانگیری سعادت ملازمت دریافتہ سال چہارم از اصل  
و اضافہ بمنصب چہار ہزاری ذات دو ہزار سوار کامیاب گردید  
و با منصبداران دیگر بمک خانخانان صوبہ دار دکن تعین شد  
و سال ہشتم در رکاب سلطان خرم بمہم رانا شتافتہ و پستر  
بہمراہی شاهزادہ مزبور بیساق دکن تعین یافتہ سال دہم  
باز بحضور آمدہ بعد حصول ملازمت بمنصب پنجہزاری  
برنواختہ شد - و پس از واقعہ کشن سنگھ برادرش بتفصیل  
( کہ در احوال نامبردہ رقمزدہ کلک اخبارسلک گردیدہ ) بوطن  
رخصت دو ماہ یافت - بعد ازان باتفاق گجسنگھ پسر خود  
باستلام عتبہ خلافت چہرہ برافروختہ بدکن دستوری پذیرفت



پاینده خان مغل ( که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعیین شده بود ) شکست یافت - اما اودیسنکجه عرف موته راجه بصفای ارادت خلقة بزدگی در گوش کرده مان متی نامه مبیئه او در عقد سلطان سلیم درآمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - پستتر موسی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهی گردیده بعطای جودهپور وطن او در جاگیر هربانندی اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به تنبیه راجه مدهکر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میوزا خان بن بیرام خان جهمت تصفیة گجرات و فرو نشانیدن هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت - سال سی و هشتم بتادیب زمیندار سروهی شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهارم فوت کرد - بمنصب هزارهی رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگه بمنصب درخور سرفراز شد \*

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم از آنجا ( که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسر کلان مظفر گجراتی جمعی از ارباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت ) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت - مغرب

چابکدستی بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند  
 سوتیک جدا شده ایدر را از میانه گرفت - و آنچه بگلانه رفته  
 آن ملک را از کولی بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها  
 دران ملک جا گرفت - اسوتها ما ( که در مازار ماند ) رفته رفته  
 کار فرزندان او بلندی گرا شد - رای مالدیو شازدهم پور  
 ارست - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین  
 گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیانی ( که پادشاه باجمیر  
 شتافته بعد فراغ زیارت عطف عذاب بجانب ناگور نموده  
 به بند و بستم آن ناحیه توجه داشت ) ملازمت خسروانی  
 دریانت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید  
 جمعی از امرا به تنبیه او تعیین شدند - و کله برادرزاده او ( که  
 در شهر سوخت می بود ) از تعاقب امرا بمعجز گرائیده  
 بلشکر پادشاهی پیوست - و چون فوج پادشاهی مهسورا تاخته  
 بمحاصره قلعه <sup>(۴)</sup> سورتیه پرداخت فوجی دیگر بتادیب او نامزد  
 شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله  
 برادرزاده او باز جمعیت <sup>(۵)</sup> فراهم نموده قلعه <sup>(۶)</sup> ونکور مهتکم  
 ساخت - و شهباز خان کنبو رفته مهضر نمود - و سال بیست  
و پنجم جلوس ( که چندر سین گرد فتنه برانگیخت ) از دست

(۲) در [ بعضی نسخه ] ایدر را (۳) نسخه [ ب ] منه (۴) نسخه [ ب ]

موانه (۵) نسخه [ ب ] جمعی (۶) در [ بعضی نسخه ] دیکنور \*

بر فرق ز زنگار خود بیدخت - و در همان آزارگی رخت ادبار  
بمقر سقر کشید \*

### \* راجه سرجسنگه راتهور \*

پسر اودیسنگه عرف مرقه راجه بن رای دالیدیو زمیذدار  
مازدار است - که آنگاه سمت از صوبه اجمیر - درازا صد کوه  
و پنهان شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سرزهی و ناگور  
و بیکانیر داخل آن - (رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان  
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون  
معزالدین سام از کارزار پتهورا<sup>(۲)</sup> را پرداخت پیکار جیچند راجه<sup>(۳)</sup>  
تنوج در سرگرفت - راجه در گریز پائی بگنگ در شده بسیلاب  
نیستی رفت - نژاد او بنامی افتاد - سهیلا برادر زاده او<sup>(۴)</sup>  
در شمس آباد می بود - او نیز با بسیاری بعده سرا رخت  
کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتیاما و اچیه عزم گجرات نمودند  
و در پالی نزدیک سوچات چند بر آسودند - دران هنگام قوم میفه<sup>(۵)</sup>  
بتاراج سکده آنجا ( که گوه برهمن بود ) رسیدند - اینها برآمده  
داد مردانگی داده بر شکستند - برهمنان بذیایشگری پیش آمدند  
و گرد ناکامی شست و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

(۲) در [ بعضی نسخه ] پتهورا (۳) نسخه [ ب ] هوای تسخیر ملک

بیکارجی چند (۴) نسخه [ ب ] برابر او (۵) در [ بعضی نسخه ] پالی

(۶) یا منیه باشد \*

جمعی از بندهای درگاه را بپہانہ آنکہ صدقہا یساق کشیدہ  
 بے سامان شدہ اند (خصمت نمود - کہ بمحال جاگیرهای خود  
 شتافتہ تا آمدن راجہ بسامان خود پردازند - و پس ازین تفرغہ  
 آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاہر ساختہ دست تعدی و تجاوز  
 دراز نمود - و اثری از یرکانات دامن کوہ را ( کہ بجاکگیر  
 اعتماد الدولہ مقرر بود ) تاختہ از نقد و جنس ہرچہ یافت  
 متصرف گردید - سید مہدی بارہہ با بقیہ کمکیان ( کہ با وصف  
 خصمت او هنوز بجاکگیر خودہا نرفتہ بودند ) با جمعی از خودیشان  
 پای ہمت افشردہ شربت شہادت چشید - و برخہ زخمی  
 گشتند - و بعضی بآک یا خود را بگوشہ سلامت کشیدند \*

چون آخر سال سیزدہم راجہ بکرماجیت بدان حدود پیوست  
 آن مدبر حیلہ ساز خواست - کہ بہ تیتال و گربزت (وزے چند ہسر  
 آرد - راجہ ( کہ از حقیقت کار آگہی داشت ) بسخن او نپرداختہ  
 قدم جرأت و جلالت پیش نہاد - سورجمل از بخت برگشتگی  
 بے آنکہ بژوئی محاملہ وارسد از غایت جسارت و دایری  
 بجنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار  
 بکشتن دادہ راہ آرداگی سپرد - و قلعہ مو و مہری ( کہ امتضاد  
 قوی او بود ) بے تعب بدست آمدہ مالکے ( کہ ابا عن جد  
 بار (سیدہ بود ) پی سپہر عساکر پادشاہی شد - و او بحال  
 تباہ بگریوہای دشوار پناہ بردہ خاک مذلت و خواری

نیارست پرداخت لا علاج پیداشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریریک ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده - و بعضیان و بغی متهم نموده در فکر برانداختن من است - امید که باعث حیات و سبب فجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگی در پیچید - و فتح قلعه در عقد توقف افتاد - او حسب الالتماس شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام بهمراهی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت ازان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند اودا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان اودا با شاه قلی خان محمد تقی بخشی سرکار خود بدان مهم تعیین نمودند - همین که بمقصد پیوست یا شاه قلی خان آغاز ستیزه نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این کار ازو متمشی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرماید فتح این قلعه بمعونت میسر است - لهذا شاه قلی خان را بحضور طلب داشته راجه بکرم اجیت ( که از عمدهای دولت شاهی بود ) با فوج تازه زور رخصت یافت \*

سورجمل تا رسیدن راجه فرست غنیمت شمرده بخت

کشید - پهرش میرزا راجه جیسنگه است که احوال او جدا  
و تمزده کلک وقائع نگار شد \*

## • راجه سورجمل •

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سکالی و آشوب طلبی  
پدر را از خود سرگران داشته آخرها راجه بنابر توهی ( که از  
کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود ) زندانی ساخت - پس  
از فوت راجه چون در پسر دیگرش ( ۲ ) شده احساس نمیشد ناچار  
جنت مکانی جهت انتظام سلسله زمینداری و پاسبانی آن الکا  
سورجمل را بخطاب راجگی و منصب در هزاری برنواخته محال  
زمینداری را بازر و سامانی ( که از سالها اندوخته پدرش  
بود ) بے سهم و شریک بدر مرحمت فرمود - و بهمراهی مرتضی  
خان شیخ فرید ( که بتسخیر قلعه کانگره مامور شده بود )  
دستوری یافت - چون بمسائی شیخ کار برمتحصان بدشواری  
کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام  
نابسازي و کار شکنی در آمده پرده آزر از میان برگرفت  
و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی  
خان بحضور نوشتم - که آثار بغی و نادرالتخواهی از وجنات  
حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان  
سردار عمده با لشکر گوان دران کوهستان بترویت فتنه و آشوب

پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه ( که مدار کار او بود ) از  
 سهل انگاري رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصه رزم  
 آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت  
 مها سنگه قائم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم ( که جلال  
 کهوکر وال وقاصي مؤمن در مضافات صوبه مذکور غبار فتنه  
 برانگیخته بودند ) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود  
 سال پنجاهم بمنصب دو هزار و سی صد سوار سرفرازي یافت  
 سال دوم جهانگیری با فوج بهم بنگش تعیین یافت - سال  
 سیوم خواهر او را هشتاد هزار روپيه ساچق فرستاده داخل محل  
 کردند - راجه مانسنگه شصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال  
 پنجم بعنایت علم سر بلندي اندوخت - و در همین سال به تنبیه  
 بکرماجیت زمیندار باندھو ( که بغی و رزیده بود ) تعیین گردید  
 سال هفتم اضافه پانصدي ذات پانصد سوار یافت - و بعد  
 فوت مانسنگه چون پادشاه بنابر وفور توجه بر بهار سنگه او را -  
 کلانتر قوم ساخت بتلافی آن پانصدي ذات بر منصب او افزوده  
 خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندھو  
 در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگی و عنایت نقاره  
 چهره ناموري برافروخت - سال یازدهم باضافه پانصدي ذات  
 پانصد سوار درجه ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۶ )  
 هزار و بیست و شش هجری در بالاپور ولایت برادر با بعدم خانه

ملک از دست متغایان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش  
 راجه گردهر و غیره دوسه کس برشادت و راجگی نام برآوردند  
 باقی پسران و پسرزادهای او ( که جم غفیر بودند ) در وطن  
 بعنوان زمینداران بسر بردند اکثر بنطاق نظارتی و معددی  
 میگردانیدند \*

### ه رانا سکرا \*

پسر رانا اودیسنگه، بن رانا سانگا است - چون دوازده  
 رانا پرتاپ با عرش آشیانی دادی مخالفت می نمود او ( و  
 بملازم پیشگی آورده بمذنب در مدی شرف ممتاز بامت  
 و در سال اول جلوس جنت مکانی بانعام دیازده هزار ( و ده  
 مفتخر شده همراه سلطان یوزیز بهیم رانا قمعین کردند - و در  
 آخر همین سال با جمعی به نوبت دامت بهروزید نامزد گردیدند  
 مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمذنب در هزار و باصددی  
 ذات و هزار سوار عام عزت برافراشت - و در سال یازدهم  
 از اصل و اضافه بمذنب سه هزار و سوار سرانگی کردند \*

### \* راجه مها سنگه \*

ولد راجه جگت سنگه بن کزور سانسنگه کچه واده - پس از  
 فوت پدر بچانشیزی پدر کالان خود افشار اندوخته بکومت  
 بنکاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جالوس عرش آشیانی  
 ( که افغانان بنکاله هنگامه آرا گردیدند ) او صغیر السن بود



پسرے کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد از بشیخاوت  
موسوم گردید \*

راجه رایسال بدستیارمی اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده  
بقرب و اعتبار از همسران برتری اندوخت - و چون آثار  
نیکو منشی و مزاج دانی از چهره احوالش پیدائی گرفت  
روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهی  
بر رای (زین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبری منصب او را  
تا سال چهل هزار و دویست و پنجاهی نوشته - ظاهرا در آن وقت  
این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که  
هزاری و مافوق او را کمتر از پانصدی اضافه ندهند - در زمان  
جنت مکانی بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعیین دکن  
گردید - و مدتی گذرانیده همانجا زندگی بسپرد - عمر هم دراز  
یافته - بیست و یک پسر داشت - و هر یک از آنها کثیران  
بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهی قیام داشت  
مادهوسنگه و غیره نبائش از خود سری و تبه خیالی جمع  
ارپاش و زنون فراهم آورده ولایت حد خود را ( که عبارت از کهندار  
و غیره متصل آنبیر است ) بزردهستی متصرف شدند - متعرا داس  
بنگالی ( که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب  
اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهی سعادت  
محمور می اندوخت ) از حسن رای لشکر تدابیر بکار برده باره

بکار برد سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم جنت مکانی بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه ( ۱۰۲۴ ) هزار و بیست و چهار هجری درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزارى چهار صد سوار سرفرازی یافت و سال دوازدهم بخطاب راجگی ممتاز شد - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب یک هزار و پانصدی و هفتصد سوار سربلند گردید - یکے از نبائر او ( که پرسوتم سنگه نام داشت ) سال ششم جلوس فردوس آشیانی بربقه اسلام در آمده موسوم بصعدا تمند گردید - و بعطای خلعت و اسب و زر نقد مورد عاطفت گشت \*

### • راجه رایسال درباری •

پدرش راجه سو جا پسر راجه رای (ایمل شیخارت است که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدر حال نوکر او بوده ( ۲ ) در کچه واهه در فرقه اند - یکے راجارت - که میرزا راجه مانسنگه ( ۳ ) و نیاگان او اند - درم شیخارت - که راجه لونکرن و راجه رایسال و اقوان او باشند - گویند یکے از اسلاف آنها را فرزند نمیشد درویشے بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود مبشر ساخت - بعد چندنے بیمن دم گیرای آن بزرگوار

بهارامل مورد نوازش بے پایان عرش آشیانی گردید هر يك از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد - ( راجه اسکرین سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدهکر نامزد شد و سال بیست و چهارم بمرافعت راجه تودرمل بصوبه بهار تعیین گردید - و در سال سییم بمنصب هزارگی افتخار اندوخت و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری پذیرفت - چون پادشاه سال سی و یکم دو امیر بهر صوبه تعیین فرمود صوبه آگره بنام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهکر روانه شد - و بوقت صعود درگذشت - راجه سنگهه بخطاب راجگی و منصب در خور سرعت برافراخته مدتها تعینات یساق دکن بود - پس ازان ( که حسب استدعای او فرمان طلب صدور یافت ) سال چهل و چهارم بدولت آستاندوس پیوست - پستور بقلعه داری گوالیار سربلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامی ( که پادشاه متوجه محاصره قلعه آسیر بود ) بحضور آمده بسجده نیاز چنین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان پتر داس بدعاقب بر سنگه دیو بندیله <sup>(۲)</sup> ( که دزدانه بر سر راه آمده شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود ) مأمور گردید - و چون در استیصال طایفه بندیله تودات شایسته و مساعی جمیله

اما دين هندو ( كه چندين مدت است ) اگر هند صاحب كمال  
مذهب باشد همين كه مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر كس  
شبها آنجا رود بيم آسيب چنه است - و در اسلام در هر فصيحه  
و شهر چندين بزرگان آسوده اند - كه يزار و يتيراب درميان است  
و اقسام مجالس منعقد \*

گويند در وقت رفتن بنكاه در منگبر بصحبت شاه دولت  
ناب ( كه از صاحب كمالان آنوقت بود ) رسيد - شاه فرمود بآين  
همه دانش و فهميد چرا مسلمان ميشوي - راجه عرض كرد كه  
در كلام الهی : افغ شده \* ختم الله على قلوبهم \* اگر بتوجه شما  
قفل شقاوت از سينه من برداشته شوم فورا مسلمان ميشوم - و يكماه  
باين اميد توقف كرد - چون اسلام نصيبه اش نبود سود نمود  
و لله در قائل \*

\* فيض درديشان چه در يابد دل افورده را \*

\* مس چو باشد كشته بے حاصل ز فيض كيمه است \*

گويند راجه مانسنگه هزار و پانصد حرم داشت - و از هر يك  
در پسر و سه پسر بهم ( سيد - ) اما همه در حيات پدر زندگي  
بسپردند - مگر راجه بهار سنگه - او هم از باده پيمائي بافراط  
بعد از پدر زود در گذشت - عليحده مذکور شده \*

\* راجه راجسنگه كچه واه \*

پسر راجه اسكرن برادر راجه بهارامل است - چون راجه

از فقدان غله قحط و غلا بمرتبه انجاميد ( که سیره بیک  
 رویه آرد پیدا نمیشد ) (روزه راجه سردیوان برخاسته بالاحتاج  
 گفت - که اگر من مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام  
 با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تذبوا  
 از من قبول کند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته  
 گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - ( راجه یکصد  
 رویه به پنجهزاری و باین حساب تا صدی یومیه قرار داده  
 هر شب زردر خربطه کرده بالای آن نام آن شخص می نوشت  
 و بهر یک می فرستاد - تا سه چهار ماه ( که آن سفر  
 منقضی شد ) هرگز ناغه نذود - و بهر روز آرد تا رسیدن رسد  
 اجناس را با رخ آنبیر می فروخت - <sup>(۲)</sup> گویند ( انی کذوز منکوحه  
 راجه ) ( که مدبره عاقله بود ) از وطن سر برآه کرده می فرستاد  
 راجه در سفرها بجهت مسلمانان حمام و مسجد از پارچه استفاده  
 میکرد - و یک رفته طعام بهمه متعینه می فرستاد \*

هفت هزار سوار ( که در آن وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاری نمی شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند ) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیانی با اتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو ( که در زعم مردم رتبه دایعهدی داشت ) افتاد - اما جذمت مکانی بیکالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیری بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندی به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - از آنجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوری یافت که سرانجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتی در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیری باجل طبعی در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند \*

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتی و طرفه ساز و سرانجام بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند در آن هنگام ( که مهم دکن بخانجهان لودی باز گردید ) پانزده پنجهزاری صاحب علم و نقاره ( مثل خانخانان و راجه مانسنگه و میرزا رستم صفوی و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامرا ) و از چهار هزار تا صدی یک هزار و هفتصد منصبداران کمکی بودند - چون ببالا گهات

میسی ( که بزرگ بومی بنگاله بود ) فروشد راجه یتاق آن ولایت  
 آسان بر شمرده جگت سنگه پسر کلان خود را بیاسبانی فرستاد  
 جگت سنگه در راه زندگی بسپرد - مها سنگه پور او را ( که  
 خردسال بود ) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه  
 عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته  
 بآریزه برآمدند - چشم زخمی رسید - اگرچه بنگاله از دست  
 نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم  
 ( که از تن آسانی و باده پیمایی و بد همنشینی مدتی در اجمیر  
 بسر برده تا اودیپور شتافت ) هنوز مهم انجام نگرفته بهیچ  
 خود سری نموده خواست خود را به یزجای رساند - که  
 ناکاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مائراامرا  
 بدان سو رهنمائی کرد - اما باغواهی واقع طلبان شاهزاده بشنید  
 آگره زد آورد - مردم مکانی برای بند پذیرای او از قاعه سوار  
 شدند - شاهزاده بخجالت از چهار گروهی دارالخلافه عمان قلاب  
 گشته کشتی سواره راه آله آباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده  
 جدا شده بمالش بن گوهرا بنگاله رهگرا گشته نزدیک شام بر  
 با مخالفان در آریخته بر شکست - پسر عبد الواقع مومری  
 بشیمی موبد بنگاله ( که دستگیر شده بود ) در مومره با طوف  
 و زاجیر بدست آمد - و پس از آن ( که راجه بدست آن مهاجرت  
 خاطر جمع ساخت ) به حضور رساند و بپایان رساند

از تعاقب نكشیده سارنگ گنده را ( كه پناه جا اندیشیده بودند )  
 محاصره كرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه آباد جاگیر  
 یانها تن نموده در سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم هجری ملک اردیسه  
 ضمیمه ممالک محروسه گردید - و در سال سی و نهم سنه ( ۱۰۰۲ )  
 هزار و دو هجری ( كه سلطان خسرو را بمنصب پنجزاری و اقطاع  
 اردیسه برنواختند ) راجه باتالیقی از اختصاص گرفته بجایگز  
 بنگاله و پاسبانی آندیار دستوری یافت - و راجه بحسن تدبیر  
 و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیاری از ولایت بهاتی و زمینداران  
 دیگر گرفته داخل ملک پادشاهی ساخت - و در سال چهارم  
 سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم هجری نزد آک محل جائی پمزدید  
 كه آسیب کشتی بدو کمتر رسد - شیر شاه نیز این مكان را  
 خوش کرده بود - بلده حاكم نشین اساس گذاشته باکبرنگر موسوم  
 ساخت - راج محل نیز نامزد - و در سال چهل و یکم لچهمی نراین  
 زمیندار کوچ ( كه آباد ملکه سمت شمالی گهواره گهات - دو صد  
 کرده طول - و چهل تا صد عرض ) راه اطاعت پیموده براج  
 ملاقات كرد - و همشیره خود را براج داد \*

سال چهل و چهارم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجری  
 ( كه عرش آشیانی عزیمت دكن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم  
 بصوبه اجمیر بمالش رانا دستوری یافت ) راجه را با بهالی  
 حكومت بنگاله همراه شاهزاده تعیین كردند - چون دران ایام



انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص  
ایزدی ست - برگیرد - و بخانه در بسته هفت روز نگاه دارد  
بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش بر سازد  
همچنان در بیداری یافت - آنرا جگفته نام نهاد - گویند  
کاه پهار نوکر سلیمان کررانی چون برین دیار چیره دستی یافت  
آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند  
باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه  
رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتکاری  
کنند - و هر بار ( که شیطان بزرگ بر کشیده پیش آن صورت آورد )  
تا بیست هزار کس بهره از الوس برگزیند - و ارا به سازند  
پایگی بر سازند - و بر سوار گردانند - و پندارند هر که آنرا  
بکشد از نکوهیدگی پاک گردد - و سختی ( زکار نبیند - و از  
فردان خارق عادت برگذارند \*

بالجملة تا عیسی وکیل قتل زنده بود پاس پیمان راجه  
نگاه میداشت - پس ازو خواجه سلیمان و خواجه عثمان بمران  
قتل و عهد را بر شکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی  
و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست  
سعید خان صوبه دار بدگاه نیر بدوست - به ییکارهای سخت آنها  
آوارا دشت هزیمت گشته بناء راجه رامچند ( که زمیندار عمده  
آن ملک بود ) بردند - اگرچه سعید خان بینگاه برگشت اما راجه دست

نن در داده بایزید را دید - بدستیاری او سترگ پیدکار چهره  
بر افروخت - راجه و جهمت رای بمردانگی نقد زندگی سپردند  
و مرزبانی بدرگا تیج باز گردید - سایمان او را بدستان سرائی نزد  
خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد \*

در صوبه داری منعم خان خانان و خانجهان ترکمان بهسیار  
ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی  
( ۲ )  
لوحانی بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال  
بدان دیار در آمد قتلو پیرخاش برخاست - با آنکه چشم زخم  
بفوج پادشاهی رسید راجه پا افشوده دست بر نداشت - ناگاه  
قتلو ( که بیمار بود ) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر  
خان پور خرد ادرا بصری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت  
راجه بتکده جگناته را با توابع بخالصة ضبط کرده بهبار  
برگشت - و آن پرستشگاهست از مشاهیر معابد هندوستان  
در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر  
و خواهر او از صندل بر ساخته اند \*

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کمره راجه اندر من  
مرزبان نیلگر پرمت برهنمونی آگاه دله ( که ایزد جهان آفرین را  
بدین مکان نظر خاص است ) بزرگ مصره آباد کرد - راجه را  
شبیه بخواب نمودند - که در فلان روز چوبه بدرازی پنجاه و دو

پيشتر چنده پوتاپ ديو فرمان روا. بود - پور او برسنگهديو  
 از بدگوهری و تباہ دمسازی بيازش پدر برخاست - و هنگام يافته  
 زهر برخوراند - و جاويد مردگي اندوخت - دران نزديکي مکند ديو  
 از تانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروي بر آشفته در سگالش  
 بادافراه شد - و چنان را نمود که زنش بدیدن مي آيد - دوليهای  
 سلاح آموذ بدان روش روانه ساخت - و پيشکش کالا بدست  
 دريست کار ديده پردل داده بحصار در شد - و ازانجا ( که  
 پدر آزار دير نپايد ) کار او زود بانجام رسيد - و بزركي بر  
 گرائيد - (سم نبود که راجه اندوخته نياگان و پيشين بزرگان برگيرد  
 هفتاد باستانی گنجينه را قفل بر شکست - و نهاده چندين گذشتگان  
 بر گرفت - اگرچه دست بخشش بر کشود ليکن از فرمان پذيری  
 خرد سرباز زن - و بطبيعت پرستاري گردن بر نهاد - سليمان  
 کرراي ( که بر بنگاله مسلط شده بود ) بايزيد پسر خود را  
 از راه چهارکهند بيازش آتماک فرستاد - و اسکندر خان اوزبک را  
 ( که از عرش آشياني بغي نموده نزد او شتافته بود ) همراه دان  
 راجه از تن آساني در فوج بسوداری جهمت رای و درگاه تيم  
 بجنگ تعيين کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار  
 خداوند باز گرديدند - سخت آويزشها در داد - راجه بذاکامي

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بازيد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] جهت رای ( ۴ ) در

[ بعضی جا ] درگاه پنج آمده •

بشورش یوسف زئی فرد رفت و زین خان و حکام ابوالفتح طلب حضور شدند این مهم بمانسنگه تفویض یافت - و چون زابلستان بر اجه بهگوننداس قرار یافته از سندعه گذشته سودائی گشت حکومت آنجا بکنور باز گردید - و در سال سی و دوم چون ظاهر شد ( که کنور از سرد سیر بستوه آمده - و از الوس راجپوت برعایای زابلستان بیداد میورد - و کنور در ستم سیدکان دیده در پی بکار نمی برد ) آتماک از در گرفته تیواش در شرفی دوار مقرر شد - و خود بمالش روشانیان می پرداخت - و در همین سال ( که صوبه بهار در اقطاع الوس کچهاهد قرار گرفت ) کنور پیاسبانی آن ملک دستوری یافت - سال سی و چهارم که پدرش در گذشت بخطاب راجگی و منصب پنج هزار بلذ مرتبه گردید - و چون بصوبه بهار شتافت بر بنائ پوزنمل کدعوبه ( که نخوت فرشی میکرد ) شتاب آورده جای بسیار برگرفت او قلعه نیارست نگاهداشت - زینهار خواست - از انجا بیازش راجه سنگرام چالش نمود - از پذیره شده فیلان و تنسوفات آن دیار برگذرانید - راجه به پتنه برگشته بر سر زینت چوره تاخت نموده فرادران غایمت اندوخت \*

و چون از سرتابان قبا سگال آن ناحیه را پرداخت در سال سی و پنجم از راه جهاز کهند فوج بولایت اودیسه کشید - و آن لکائست که همواره مرزبان جداگانه کار کیائی کرده - ازین

و پنجم در حوالی گلکند<sup>(۲)</sup> ( که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود ) جنگ عظیم در داد - راجه رامسای گوالیری با پسران کشته شد و دران زن و خوردن رانا با کذور مانسنگه در افتاده آویزشها نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگه در محلات او فرود آمده فیل رامسای ( که از فیلان مشهور او بود ) با غنائم دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین راجه بمردم مانع گشته عبرت عاید شد پادشاه بعثاب طالب حضور نموده چنده از مجرا ممنوع فرمود .

چون سپه داری پنجاب بر راجه بهگونت داس مقرر گشت حراست حواشی رودبار سنده بکذور تفویض یافت - سال سیم سده ( ۹۹۳ ) فصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علائی عرش آشیانی ( که مرزبان کابل بود ) ودیعت حیات سپرد و کذور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته بملازمت رسید - عرش آشیانی تا دریای نیلاب انتهاض نموده کذور مانسنگه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلاوت و مردانگی طایفه روشانی را ( که بوهزنی و قطاع الطریق سنگ راه خیبر بودند ) مالش بسزا داد - و چون راجه دیر بر در آلکای سواد

مردم او کشتند - پس ازان راجه مسطور دست توسل بدامن شاهزاده سلطان سليم زد - تا آنکه بعرض شاهزاده (قم عفو بر جرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل و نهم ( که شاهزاده بار دوم بملازمت پدر والا قدر پیوست ) او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بذابر وفور رحمت آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان ( که شاهزاده زبان شفاعت کشاید ) عرش آشیانی مادهو سنگه کچهواه را برای گرفتن او فرستاد - او خبردار شده بدر رفت - چون جنت مکاني بر تخت ساطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدی سر بلندی یافت - و در سال ششم بمهم دکن دستوری پذیرفت و در سال هشتم مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دو هجری جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگه آید - که احوال هر دو براسه ترقیم یافته \*

### \* راجه مانهنگه \*

پسر راجه بهگونمت داس کچهواه است - بعقل درست و شجاعت فرادان و مزید قرب و منزلت سرآمد امراء اعیان سلطنت عرش آشیانی بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاه بمیرزا راجه مخاطب میشد در آخر سنه ( ۹۸۴ ) نهمد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای مغرور مامور گردید - در آغاز سنه ( ۹۸۵ ) نهمد و هشتاد

بجا آوردند - هنگامی ( که عرش آشیانی بعد فوت میرزا مجید  
 حکیم و بتصرف آردن زابلستان استقرار صوبه پنجاب از متحکمان  
 دانسته طرح اقامت در آن ناحیه ریختند ) راجه باسو از کوتاه فکری  
 و تبه خیالی سرتابی پیش گرفت - بذابریں در سال سی و یکم  
 حسن بیگ شیخ عمری بر سرش تعیین گشت - که اگر آن بومی  
 اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهی به پتهان  
 رسید راجه باسو از نوشته راجه تودرمل از خواب غفلت  
 در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت ناصیه استکان  
 سود - پس ازان در سال چهل و یکم بمابوم نشین را بخود  
 یاور گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیری بر تافت  
 عرش آشیانی پتهان و آن نواحی را باقطاع میرزا رستم قندهاری  
 مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوری یافت  
 و آصف خان نیز بیادری همراه شد - بداسازگاری دو سردار کار سرکار  
 تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته جگت سنگه پور راجه  
 مانسنگه تعیین گردید - بندگان پادشاهی پیمان یکتادلی بسته  
 بشد متگری پای همت افشردند - و قلعه مو را ( که باستواری  
 و دشوار کشائی مشهور و مقرر آن مغیر بود ) گرد گرفتند - تا دو ماه  
 سترگ آویزه گوهر راد مردی می افروخت - آخر الامر قلعه را  
 بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بغرض رسید  
 باز فوج بتنبیه او مامور شد - جمیل بیگ بصر تاج خان را

قضیه ناگزیر جنت آشیانی روزگار را بر شورانیده - و فتنه‌های خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد ( سلطان سکندر سور ) که در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار میگذرانید ( سر بفساد برداشت - بخت مل ) که در آن و مت بریاست این الکا سر اعتبار می‌افراخت - و در شور افزایی و انسا بیکتائی اشتها داشت ( همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش هنگامه او شد - پس ازان ) که در سال دوم عرش آشیانی سکندر را در قلعه مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار ادبار و تباهی از وجنت احوال متحصان نمایان‌تر میشد ( ازانجا که رسم بیشتر زهینداران هندوستان آن است ) که راه یکجہتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هر که غالب و شور افزا باشد همراهی می‌نمایند ( درین ولا بوسیله حیل‌های زمیندارانه آمده ضمیمه لشکر پادشاهی گشت - و پس از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمه سلطان سکندر هنگامه ( که بلده لاهور مطرح الویة فیروزی بود ) با آنکه ایذای خود آمدها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن نشمرده‌اند نظر بفتنه انگیزی و شور پستی او بیرام خان افندی او را قرین مصاحبت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را بجای او نصب نمود - و چون مرزبانان آن دیار براجہ باسو رسیدند او همراه شاهراء انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها



مرد همراه دستار راجه ستمی شدند \*

در جود و بخشش در انوتمت نظیر و سهمیم نداشت - بیک لطیفه مبلغ خطیر میداد - و بچاران و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکند آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچه او آمده می گرفتند - احتیاج درست کردن قبض مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازی نگاه میداشت - اگر بای میداد دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بر زمین میزد - و بد میگفت و تمن داس پسرش در سال چهل و ششم اکبری از حضور <sup>(۳)</sup> بے رخصت بوطن شتافته بدل آزاری زیر دستان بر نشست بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه آورند - آن شبریده سر باویزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عمرش آشیانی به پیش خانه او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلپ نراین بیایه امارت برآمده در همه چیز با پدر طابق النعل بالنعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت \*

### • راجه باسو •

زمیندار مؤ و پنهان است - که آلکائسمت از دوابه باری موبه پنجاب پیوسته بکوهستان شطالی آنصوبه - هنگامی ( که )

( ۲ ) [ نسخه ] ب [ بازی میداد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نام داس •

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا  
 در عهد جهانگیری بافروزی منصوب و مزید جاه و حشمت چهره  
 کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بیست  
 هجری بهمهراهی عبدالله خان صوبه دار گجرات بهم دکن تعیین  
 گشته بخطاب راجگی و عنایت نقاره سر برافراخته قلعه رنتپور  
 ( که از اعظم قلاع هندوستان است ) بدو مرهمت شد - و مشهور  
 آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازی یافته - اگرچه در اقبال نامه  
 ننوشته - چون از راه ناسک بدولت آباد شتافته از چیره دستیهای  
 ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معارفت نمودند جنت مکانی  
 از روی عتاب تصویر همه امرا ( که درین یساق عار فرار برخود  
 هموار کرده بودند ) کشیده طلبید - و هر یک را دیده چیزه  
 میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته  
 فرمود - تو بیک تذکّه یومیّه نوکر رایسال بودی - پدرم تربیت کرده  
 بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف  
 شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دین و دنیا  
 بے بهره شوی - و او را ملازمت ناکرده بهم بنگش تعیین نمود  
 راجه در آنجا در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست  
 و دو هجری درگذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد  
 چه در مذهب هنود مقرر است که هر که از دریای سندهه گذشته  
 بهیرون جهنمی میشود - در رنگته هلال آباد پانزده عورت و بیست

\* راجه رامداس کچھواہ \*  
\*

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود <sup>(۲)</sup> لونی (دزگار) بسر می برد - رامداس در بدو حال نوکر رایسال درباری شده خود بوسیله راجه مذکور در سلاک بندهای عرش آشیانی منساک گشته در کم فرصتها ترقی نموده بمنصب پانصدی امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال هیزدهم [ که راجه تودرمل بکمک خانخندان و انتظام فوج او (که متوجه تسخیر بهار بود) تعیین شد ] مهمات دیوانی بنیابت راجه بدر تفویض یافت - و رفته رفته بزور خدمت و حاضر باشی نوعی در مزاج پادشاهی جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها می اندوخت - گویند حویلئے وسیع مطبوع در قاعه آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکی قیام داشت - و چون عرش آشیانی در ولوج و خروج محل تعیین وقت نداشته گاهی اندرون و گاهی بیرون می آمد رامداس با دریست راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر می بود \*

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهی و فدویت شاهزاده سلیم مردم خود را بزخزان و کارخانه مامور

آمده ملازمت نمود به نمایندت خاعمت و خطاب را ئی سر بلند گردیده  
جانشین پدر شد \*

در جهانگیر نامه می نویسد که رای رایسنگه پسر دیگر نیز  
داشت سور سنگه نام - با وجود آنکه دلپت پسر تیکه او بود  
میخواست که سور سنگه جانشین باشد بتقریب محبتی که  
با مادر او داشت - در وقت ( که احوال فوتش مذکور شد )  
سور سنگه از کم خردی ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته  
تیکه داده - پادشاه را این عبارت خوش نیامد - گفت اگر ترا  
پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست  
خود تیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجایگزین او  
مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیری پانصدی ذات  
و پانصد سوار بمنصب افزود شده ( ۳ ) بکمک میرزا رستم صفوی ( که  
بعکومت فته نامزد شده بود ) تعیین گردید - در سال هشتم  
چون خبر رسید ( که او با برادر کوچک خود سور سنگه مذکور  
جنگ کرده شکست خورد ) و مقارن آن هاشم خوستی فوجدار  
آن نواحی گرفته بحضور آوردن چون مکرر ازو قبائح سرزده بود  
پیاپی رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگه پانصدی  
ذات و درصمت سوار افزود شد - احوال راو سور مذکور جداگانه  
یتذکار در آمده \*

سلطان سلیم بمهم رانا تعیین گردید - در عهد عرش آشپانی  
بمنصب چهارهزاری رسیده در سال اول جلوس جنت مکانی  
پنجهزاری شد \*

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید او مامور شد  
که همراه محل بیاید - بیکم از ائذای راه جدا شده بوطن  
خود رفت - و سال دوم بعد معاودت پادشاه از کابل باستصواب  
شریف خان امیرالامرا فوطه در گردن کرده ملازمت نمود  
و سال هفتم مطابق سنه ( ۱۰۲۱ ) یک هزار و بیست و یک هجری  
بعدم آباد شتافت - پسر کلانش دلپت - که در عهد اکبری  
بمنصب پانصدی سرفراز بود - در سال سی و ششم در مهم تهمه  
بکمک خانخانان تعیین گردیده روز جنگ با آنکه جمعیت نیک  
همراه داشت بذابرمهمتی از دور تماشائی بود - سال چهل  
و پنجم ( که عرش آشپانی بدیاردکن بودند - و مظفر حسین میرزا  
بذابرمست و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم حوصلگی  
راه آوارگی سپرد ) او ببهانه تفحص میرزا با مردم خود از اردو  
برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش  
بتادیمب از تعیین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود  
پادشاه رقم صفح بر نامه جزائم او کشیده فرمان طلب فرستاد  
او بحضور آمد - و در سال سیوم جلوس جهانگیری باستصواب  
خانجهان لودی غفرلات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

و شوی به هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدردان  
بهر منزل او رفته بگوناگون نوازش سر بلند فرمود - پس ازان بتقریب  
از حضور جدا شد \*

درین ضمن فریاد ستمکاری یکی از نوکرانش بعرض رسید  
و بر طبع والا گران آمد - و او بنابر باز پرس طالب حضور گردید  
راعی رایسنکهه او را پنهان داشته گریختن او برگذار - ازین جهت  
چندے از کورنش باز ماند - و بهتر مورد نوازش شده سوره  
در اقطاع یافت - و تعینات دکن گردید - او از بر خود غلظی  
لخته به بیکانیر وطن خود رسیده و امت را گذرانید - و بعد ازینکه  
روافه شد در راه درنگ داشت - هر چند عرش آشیانی در مراتب  
اندرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامی از حضور تعیین  
شد - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا برگرداند  
ناگزیر بعقب سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسبی  
نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بداس حقوق دیوب  
صفح جزائیم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل  
و پنجم ( که بلده برهانپور معسکر فیروزی بود - و شیخ ابوالفضل  
بجانب ناسک تعیین شد ) او نیز در همراهمان شیخ قرار یافت  
چون در بنگاه او دلپخت پسرش شورش بر پا نموده بود بدین  
تقریب دستور می پورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت  
آستانپوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمرامی شاهزاده

تصرف نموده بایوگده شتافت - و در کمتر سعی کار بر محصوران  
 تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد  
 رای رایسنکه جمعه را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایه سریر  
 سلطانی رسید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا  
 محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیانی را  
 عزیمت آنصوب پیش نهان داعیه گشت ) رای رایسنکه و جمعه  
 دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پستر  
 تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعیه میرزا محمد حکیم  
 مرخص شد) گردید - و آخر همین سال (که سعادت لشکر پادشاهی  
 بدارالخلافت شد ) او با دیگر تیولداران صوبه پنجاب دستوری  
 بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قلی خان بر سر  
 بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سی و یکم صبیئه او بعقد  
 ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمد بر منازعت او افزود - و سال  
 سی و پنجم بر رخصت وطن خود بیکانیر کام دل انداخت  
 و پس ازان بملازمت شتافته و آخر سال سی و ششم با جمعه  
 دلاوران بکمک خانخانان عبدالرحیم ( که سرگرم مهم تنگه  
 بود ) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خویش او ( که پسر  
 راجه رامچند بکمیله بود - و پس از فوت راجه اودا از پیشگاه  
 مکرمت بر نواخته بقلعه باندهو تعلقه پدرش فرستادند )  
 در راه از سیهاسن افتاد و بچاره گری خون گرفت اما بشصت

و سردهی مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفیع جرائم خود ساخته عازم آستانبوس والا گردیدند و باتفاق سید هاشم باره بر طبق اشاره پادشاه در قصبه نادریت رخت افامت انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اودیپور بسته درایل ساختن متمدنان آن نواحی فرازان سعی بکار برد و سلطان دیوده زمیندار سردهی بنابر توحش ذاتی رخت ادبار بوطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمحاصره آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائی بنه و بار از موطن خود طلبداشت - از آنجا ( که سلطان دیوده بر سر این قافله ریخته هنگامه نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق هریمت پیموده بایوگدهه شتافت<sup>(۱۴)</sup> - و آن قلعه ایست نزدیک سردهی در منتهای صوبه اجمیر گجرات رویه - نام آن در اصل اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از درحانیئ و اچل بمعنی کوه - بتحریفات روزگار بدین نام زبان زد شده ارتفاع آن هفت کوه - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعه بنا نموده راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضی آبادان آنقدر که باهل تحسین کفایت نماید - و اصناف گل و ریاحین و هوای انبساط آرد دارد ) رایسنکه در سردهی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سلطان - اما اکثر جا بنای فوقانی آمده ( ۳ ) در

[ بعضی نسخه ] دیوده آمده ( ۴ ) نسخه [ ب ] بالو گدهه \*



خان کلان مقرر بود - و از جانب او فروخ خان پسرش بحراست  
 آنجا می پرداخت ( محاصره نمود ) رای رایسنکه با امرا ( که  
 در آن ضلع بودند ) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست  
 از محاصره کشیده روانه پیش گردید - رایسنکه دنبال نموده  
 جنگ انداخت - و خون مصدر تیره شایان شده میرزا را شکست  
 داد - سپاه هیزدهم ( که ایلغار بجانب گجرات تصمیم یافت )  
 پادشاه او را بیشتر کسایل فرمود - نامبرده پس از ورود موکم  
 سلطانی بملازمیت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا  
 پیشقدمی بکار برده تیره بهادرانه ظهور آورد - و سپاه نوزدهم  
 همراه شاه قلی خان محرم بگوشمال چندر سین پسر راجه مالديو  
 تعیین گردید - در تنبیه او و تخریب تعلقه دقیقه فرو گذاشت  
 نکرده سپس [ که این فوج بمحاصره قلعه سوانه ( که پناه گاه  
 چندر سین بود ) پای همت افشرد - و برای تنبیه چندر سین ( که  
 هنوز در میدان میگردید ) فوج دیگر مطلوب بود ] اواخر همین  
 سال رایسنکه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید  
 پادشاه فوج دیگر بر سر چندر سین فرستاده او را رخصت  
 انصراف داد - اما چون کشایش قلعه سوانه مدتی صورت  
 نبضت اوائل سال بیست و یکم ( که شهباز خان یابن کار مامور  
 شد ) رایسنکه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر  
 در همان سال باتفاق ترسون محمد خان بتادیب زمیندار جالور

بر مقابل از رفاهت و بهلولی و تهی کردند - گویا اجل باو رسیده کارش تمام ساخت \*

### \* رای رایسنگه \*

پسر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر است - و از الوس راتهور در چهارم یشت برای مالدیو نهب از منتهی میشود - چون آذانه قدردانی و جوهر شناسی عرش آشیانی بر زبانها افتاد و آثار اقبال از رجفات احوال آن پادشاه خاطر نشین که و مه گردید رای مزبور با رایسنگه پسر خود سال پانزدهم در اوانه ( که معموره اجمیر مطرح رایات سلطنت بود ) بهلازمیت خسروانی کامیاب گردیده خود را بغتراک درامت بسست - و صبیۀ برادر خود را داخل پرستاران محل سرای خسروانی ساخته سر رشته<sup>(۲)</sup> اختصاص بدست آورد - تا سال چهارم اکبری بمنصب دو هزاره سربلندی داشت - رایسنگه سال هفدهم ( که عزیمت تسخیر گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد ) با جمعی کثیر دستوری یافت - که در نواح جودهپور وطن مالدیو توقف گزیده سد راه گجرات باشد - تا اهل بگی ازان صوبه در ملک پادشاهی درآمد نکنند - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشرد پس ازان [ که ابراهیم حسین میرزا در جنگ سرنال شکست یافته راه ممالک پادشاهی پیش گرفت - و ناگور را ( که بجایگز

سالهيو ( كه بر مردم پادشاهي ريختند ) او بكار آمد - و محكم  
 سنگه پسرش دستگير شد - بعد چنده زر داده رهائي يافته  
 پيش بهادر خان كوكه ( كه دران سال ناظم دكن بود ) خود را رسانيد  
 و باضافه منصب و خطاب راو سر بلند گرديد - و صدها بنوكري  
 مي برداخت - سال سي و سيوم گويال سنگه پسر محكم سنگه  
 از وطن خود رام پور آمده بنوكري ارثي سرگرم شد - و بذاير  
 مراعات بند و بهت رتن سنگه پسر خود را در وطن فرستاده بود  
 او خون سري اختيار كرده براي خرج پدر نمي فرستاد - هر چند  
 گويال سنگه بحضور عرض كرد فايده نبخشيد - سال چهل  
 و دوم رتن سنگه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول  
 اسلام ب خطاب مسلم خان سر بر افراخته حاكم وطن گرديد  
 گويال سنگه از همراهي شاهزاده بيدار بخت جدائي گزيده  
 پناه در ملك رانا گرفت - و در وطن كار او پيش رفت نشد  
سال چهل و ششم گويال سنگه چندراوت بحضور آمده  
 قاعه دار كولاس گرديد - سال چهل و هشتم معزول شده همراهي  
 موهته گزين - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه  
 با امانت خان خواجه محمد ( كه نظامت صوبه مالوه يافته  
 متصل سازنگپور مضاف صوبه مذكور رسيده بود ) مانع دخل  
 علاقه گرديده با جمعيت نمايان بجنگ پيش آمد - چون  
 همراهيان او از دست و زبانش بتنگ بودند وقت تاخت

هزاری نهصد سوار و خطاب راوی و عطای اسپ با زین نقره  
 و برادرانش را بمناصب مناسب مباحات بخشیده رام پور وطن  
 نیاگانش در جاگیر اد و برادرانش مرحمت فرمود - سال بیست  
 و پنجم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اردنگ زیب  
 بهادر ( که بار دوم بهم تذهار دستوری یافت ) رخصت  
 پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیذاتی سلطان دارا شکوه  
 بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم  
 بالتماس شاهزاده مزبور از اهل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
 هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم تعینات  
 دکن گردید - و سال سی و یکم حسب الطاب بحضور رسیده  
 همراه مهراجه جسونت سنگه بصوبه مالوه تعین گردید - که  
 سید راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیری  
 و در دادن مصاف در هرادلی مهراجه بود - در اثنای نبرد دل  
 پای داده پدای فرار بوطن خود هتافت - پس ازان ملازمت  
 خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعاتب شجاع نامزد  
 شد - و از کم خردی پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار  
 مختلفه حضور بے رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت  
 پس ازان بهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیسنکه  
 بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعه  
 ( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دو هزار و پانصدی •

نبرد پیشه ( که جنگی بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده  
 بجنگ پیش می آمدند ) بستوه آمده از پدر والا قدر خون  
 درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بنده دیگر دران دیار  
 نمود [ بغضی از راجپوتان بے حکم از یلغ و بدخشان معاودت نموده  
 به پشاور رسیدند - راو مزبور هم از انجمله بود - چون این معنی  
 بعرض خسروانی رسید بمقتضیان اتک فرمان رفت - که از آب  
 گذشتن ندهند - پس ازان ( که سلطان اردنگ زینب بهادر بآن  
 ناحیه دستوری یافت ) او بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت  
 بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان  
 در مثل هرالی مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی  
 شاهزاده مرتوم ( که بمعادوت مامور گردید ) بحضور رسید - سال  
 بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت  
 و بدستور سابق در مثل هرالی تعیین یافت - و در جنگی  
 ( که به سرداری رستم خان و قلیچ خان<sup>(۲)</sup> با قزلباش رو داد ) خدمات  
 نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار  
 هزار و دویست سوار تارک عزت بترافراشت - سال بیست و چهارم  
 روزگارش سپری گشت - چون فرزند نداشت امر سنگه و غیره نبائز  
 راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگه پیشگاه سلطنت آمدند  
 امر سنگه را ( که شایسته جانشینی بود ) پادشاه بمنصب

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن  
 لاشها با وصف منفع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده  
 گرد گرفتند - از اینجا ( که راه بر آمدن نبود ) پیاده شده  
 با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سنگه  
 پسر او را ( که در وطن بود ) بارسال خلعت و منصب هزار  
 و پانصدی هزار سوار و خطاب (ادی بر نواخت - ساله چند  
 همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض  
 درگذشت و پسر نداشت جای او بهسرعم پدرش روپسنگه  
 ولد روپ منکد بن راو چاندا ( که سال هفدهم بامید نوازش  
 خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود ) بمنصب نهصدی ذات  
 و سوار و خطاب (ادی سرفراز ساخته تفویض یافت - و پرگنه  
 رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبه اجمیر ( که وطن  
 متوفی بود ) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان  
 مراد بخش بیساق بلخ دستوری پذیرفت - و در جنگ ( که سال  
 بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان  
 روهله و اصالت خان بمیان آمد ) در مثل هارلی جا داشت  
 و بعد کشتن و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته  
 عرصه پیمای رادی قرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب  
 هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - از اینجا [ که شاهزاده  
 مزبور بنابر بزدت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

سال چهل و ششم باز آمده پیوسته - و پس از یک و نیم ماه  
 بے آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خون گرفت  
 تا سال چهل و اکبری بمنصب هزار و پانصدی ممتاز بود  
 در سال دوم جهانگیری مطابق سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شانزده  
 هجری در گذشت \*

در جهانگیر نامه ( که پادشاه خود نوشته ) مرقوم است  
 که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زیاده بر چهل سال  
 در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزار کامیاب  
 شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل  
 عهد جنگ مکانی بمنصب هفتصدی داشت - و رفته رفته  
 بمنصب عمده و خطاب رازی کامیاب شد - راو دودا نبیره او  
 در عهد فردوس آشیانی سال سیوم همراه اعظم خان بمهم  
 خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه پانصدی  
 پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عطای  
 علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چنداوی افتاد پای  
 مشارالیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین الدوله بتادیب عادل  
 خان قرار یافت - و پستتر در تعیذاتیان مهابت خان خاننشنان  
 ( که بایالت دکن مقرر شده ) منسلک گشت - سال ششم  
 در محاصره قلعه دولت آباد هنگامی ( که مراری بیجاپوری بمک  
 اعل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد ) چون چند

داشت - گویند مبیایى راجهای راتهور و کچهواغه داخل محل  
پادشاهان تیموریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را  
هیچکس قبول نکرده \*

### \* رای درگا سیودیة \*

چندراوت - وطنش <sup>(۲)</sup> پرگنه رام پور مضاف چیتور است - سال  
بیست و ششم جاوس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا  
محمد حکیم تعیین گردید - و سال بیست و هشتم ( که میرزا خان  
پتنبیه فساد انگیزان صوبه گجرات تعیین شد ) مشار الیه نیز  
بهمراهی خان مزبور شرف دستوری اندوخته مصدر ترددات  
نیایان گشت - و سال سیم بهمپائی خان اعظم کوکه بنهم دکن  
معین گردید - و سال سی و ششم ( که سلطان مراد بدارائی  
مالوه نامور گردید ) مشارالیه نیز بتعیناتى شاهزاده <sup>(۳)</sup> درجه اختصاص  
پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته  
نیکو خدمتیا بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیانی  
ار را با جمعی بجمعتجری مظفر حسین میرزا کسبل فرمود - میرزای  
مذکور را خواجه ویسی دستگیر کرده نزد سلطان پور آزرده بود  
رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی  
شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعیین گردید - درین ضمن شورش  
بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در اوائل



بدان جانب تعیین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعی ( که در احمد آباد و باور (جوع نمایند ) تا یوزدashi مقرر سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل مغروض دارد سال فوتش بنظر نیامده \*

### \* رای بهرج \*

پسر خرد رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بقتراک دولت اکبری بست او نیز همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوندی را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگه بود در معركة افغانه اودیسه جراثها بظهور آورد - پستر بهم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه خواست ( که صبیح جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل شبستان محل خود سازد ) نامبرده ( که پدر مادر صبیح مزبور میشد ) بدان راضی نشد - این معنی بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال ( که سنه دوم از جلوس جنت مکانی باشد ) مطابق سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شازده هجری او تار و پود زندگی گسیخت - تا سال چهل اکبری بمنصب هزاری سرفرازی

و پس از محاصره هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان  
از کم آذوقه بزینها برآمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل  
و سیوم بخدمت دیوانی کل پایه اعتبار او افزود - سال چهل  
و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعه باندھو رخصت  
پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاره لوائی کامرانی  
افراشت - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل  
بدست برسنگهدیو بندیاہ بعرض رسید بنامبرده حکم شد - که  
در استیصال آن بدگوهر سعی مولود بظہر رساند - و تا سر او  
نفرستد دست ازیں کار باز ندارد - راجہ مذکور بتکرار چپقلشای  
مردانه نموده آن بے ادب را منزله ساخت - و پس از تحصن  
گزیدن بقاعہ ایرج بمحاصره آن پرداخت - چون دیوار قلعه را  
شکافته بدرزد راجہ دنبال او گرفت - تا آنکہ بخارستان در آمد  
سال چهل و هشتم راجہ حسب الحکم بحضور آمده استقام  
مدہ سنید نمود - و سال چهل و نهم بعطای مذهب پنجہزاری  
و خطاب راجہ بکرماجیت کلاه عزت باسماں رسانید - و پس  
از جاوس جهانگیری بمیر آتشی نامور شدہ بجمع پنجاہ ہزار  
توپچی تاکید رفت - و پانزدہ پرکنہ در تاختواہ این اخراجات  
قرار یافت - و چون هنگامہ پھران مظفر گجراتی و کشتہ شدن  
یتیم بہادر در صوبہ گجرات بعرض رسید او با جمعے کثیر

( ۲ )

بود - و سپاه ماله را بدکن باز گرداند - او بدکن رسید - در جنگی  
 ( که راجی علی خان کشته شد ) نامبرده در مثل خان مزبور  
 بود - در معرکه زن و خورد بیست زخم خورد، بزمین آمد  
 و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد  
 چند روز سال چهل و یکم اکبری سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنجم  
 هجری شربت واپسین در کشید \*

### \* راجه بکرماجیت \*

پتر داس - از طایفه کهتری ست - ابتدا مشرفی فیل خانیه  
 عرش آشیانی داشت - اولا بخطاب رای رایان سربلندی یافته  
 آخرها بعمدگی مرتقی گردید - سال دوازدهم در محاصره قلعه  
 چیتور او را باتفاق حسن خان چغتای صاحب اتمام مورچال خاصه  
 کردند - سال بیست و چهارم دیوانی صوبه بنگاله بشوکت میرادهم  
 یار مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر  
 خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشانند او بجهن تدبیر  
 ازان تگنا رهائی یافت - و چند سال دران صوبه بکارها پرداخته  
 سال سی و یکم بدیوانی بهار امتیاز انداخت - سال سی  
 و هشتم بکشایش قلعه باندهو ( که از گزین دژهای روزگار است )  
 و بعد فوت راجه رامچند بکھیل و پور او مردم آنجا نبیره  
 خود سال او را دستمایه حکومت ساخته بودند ) دستوری یافت

جاگیردار چورا گدھے بتقریب آنکہ بروی (۲) رام زمیندار آنجا  
 پناہ بانوپ سنگھ ( کہ بعد ویرانی قلعہ باندھو در (یوان نام<sup>(۳)</sup>  
 مکانے چہل کروی قلعہ مذکور مسکن داشت ) برده بود دود  
 در با عیال و اطفال بکوهستان نتهونتر گریخت - سال سیم  
 همراه سید صلابت خان حارس صوبہ آلہ آباد ببارگاہ خسروانی  
 آمدہ بتقبیل سدہ سفیہ پرداخت - و بعنایت خلعت و جمہر  
 مروض و سپر با یراق مینا و منصب سه هزارى دو ہزار سوار و تقریر  
 باندھو و غیرہ محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست \*

### \* رام چند چوہان \*

پور بدنسنگھ - از امرای پانصدی اکبری ست . سال  
 ہیزدہم جلوس ( کہ پادشاہ ایلغار کردہ بکومک میرزا عزیز  
 کوکہ جانب گجرات متوجہ شد ) او بہمراہی حضور شرف  
 اختصاص داشت - سال بیست و ششم همراه سلطان مراد  
 برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سی و ہشتم  
 بہمراہی میرزا شاہرخ حاکم صوبہ مالوہ بدان سمت تعین شد  
 و چون فہنجاری سپاہ دکن و برخاستہ رفتن شہباز خان بمالوہ  
 از لشکر بے اجازت شاہزادہ سلطان مراد بعرض رسید پادشاہ  
 او را ببرار کھیل فرمود - تا یک لک اشرفی ( کہ بنابر ناایمنی راہ  
 در قلعہ گوالیار افتادہ است ) جہت سامان لشکر باحتیاط ہمراہ

آنجا ( که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها  
 نهانه نشین مردم پادشاهی گردید ) مردم آنجا عرضداشت کردند  
 که معتبره از حضور تعیین شده آن طفل را ببرد - لهذا بر طبق  
 حکم اسمعیل قلی خان رفته او را برداشته سال چهل و یکم بحضور  
 آورد - و از آنجا که مقصود آنها این بود ( که بداد و دهش تسخیر  
 قلعه موقوف شود ) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نهادند  
 آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصره هشت ماه و چند روز  
 سال چهل و دوم قلعه مزبور منسخر گردید - و سال چهل و هفتم  
 در جوده ننبیره راجه مزبور بکتاب راجگی و دژبانی آنجا  
 سرفراز گشت - و بهاراهی چند با تالیقی او قرار یافت - و پس  
 از سربر آرائی جنّت مکانی سال بیست و یکم راجه امر سنگه  
 ننبیره راجه مزبور آزردی آستان بوسی نمود - بنا بران فرمان  
 استمالت با خلعت و اسب مصحوب کان راتهور ( که از خدمتگاران  
 زبان فهم بود ) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیانی  
 سال هشتم باتفاق عبدالله خان بهادر به تنبیه زمیندار (تن پور)  
 تعیین شد - و بواسطه او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور  
 ملاقی گشت - پس ازان نامبرده دولت ملازمت در یافته  
 در هنگامه بغی ججهار سنگه بنذیله نیز در فوج خان مشطور  
 مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی  
 نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه بنذیله

نوازش كاسياب نموده دستوري معاودت داد - اگرچه راجه  
 پير بهدر پسر خود را به پيشگاه خسرواني فرستاده اظهار  
 فرمان برداري مينمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نميداد  
 سال بيستم و هشتم ( كه آله آباد معسكر پادشاهي شد ) پادشاه  
 خواست فوجي بر راجه تعيين نمايد - پسرش بوساطت باريابان  
 بعرض رسانيد - كه اگر از بندهاي روشناس كسي بآردن او  
 تعيين شود بجمعيت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابراين  
 پادشاه زين خان كوكه و راجه پيربر را باستمالك او تعيين فرمود  
 او بعتبة خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام  
 يكصد و يك راس اسب مفتخر گرديد \*

در سال سي و هفتم چون راجه فوت نمود پير بهدر پسر او  
 كه در حضور بود بخطاب راجگي نوازش يافته رخصت وطن  
 پذيرفت - در عرض راه او از سكهاسن افتاد - و بچاره گري خون  
 برگرفت - و از شست و شوي بوقت بيماري افزوده سال سي  
 و هشتم مطابق سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و يك هجري بمقر اصلي  
 شتافت - چون خويش راي رايسنگه راتهور بود پادشاه برسم  
 تعزيت بخانه او تشریف برد - پستر چون بعرض رسيد ( كه  
 بد گويان آن نواح بكرماجيت نام نبیره خرد سال راجه  
 وامچند را بصري برگرفته سرمايه سرتابي انديشيده اند ) لهذا  
 راي پترداس بتسخير قلعه باندھو تعيين شد - و پس از رسيدن

عروش آشیانی شده ) امروز زبان زد مردم است \*

و در سال هشتم ( که آصف خان عهد المجید بتسخیر گنده  
مامور گردید ) چون غازی خان تئور<sup>(۲)</sup> پناه بر اجه رامجند برده بود  
اول بر اجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عذریب  
بمسزای کورار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه  
در آمد - و باتفاق غازی خان لشکرے از راجپوت و افغان فراهم  
نموده عرصه نبرد آراست - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشته  
گردید - و راجه شکست یافته بقاعه باندهو ( که مستحکم ترین  
قلاع آن ولایت است ) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره  
داشت - درین ضمن باستشفاح راجهای معتبر ( که در حضور پادشاه  
بودند ) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمرة  
فدائیان منظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند \*

سال چهاردهم چون امرا بمحاصره قلعه کالنجر ( که راجه  
رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده پهاز  
خان نقد گرانمزد داده بدست آورده بود - و ازان زمان در  
تصرف داشت ) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه  
بمقتضای صلاح اندیشی چاره کار در سپردن قلعه دیده پایان  
از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای  
خود روانه بارگاه سلطانی ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

عرش آشیانی شاهزاده را از ملک او برگردانید - پستتر او باستصواب  
 صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سی و هفتم  
 مطابق سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجری در گذشت - رامساره پسرش  
 همراهِ صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سده خلافت  
 در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش برسنگه دیو بندیله  
 است - که احوالش علیحدہ بنوک کلک اخبار نگار گذشته \*

( ۲ )

### \* راجه رام چند بکھیلہ \*

زمیندار ملک بهته و عمده راجهای هندوستان بود - فردوس مکانی  
 در واقعات خود ( که سه راجه معتبر شمرده ) سیوم هدین رامچند  
 است - تانسین نام کلاونت ( که در فزون نغمه سرآمد وقت  
 و بحسن صوت و نازک خیالی گویند مثل اوئی نگذشته ) پیش او  
 می بود - و راجه کمال قدردانی و افراط انس با او داشت  
 چون وصف کمالات او بعرض عرش آشیانی رسید سال هفتم جلال  
 خان قورچی را پیش وی فرستاده تانسین را طلب حضور نمود  
 راجه سر باز زدن زیاده از طاقت خود دانسته مشارالیه را با ساز  
 و سامان تجمل معه تحف و هدایا روانه ساخت - چون نامبرده  
 بملازمت خسروانی پیوست پادشاه روز اول دو کرد دام ( که  
 دولک ( رپیۀ رائج الوقت باشد ) انعام فرمود - و بتقاریب ابواب  
 فتوحات بر روی او مفتوح گشت - تصانیف او ( که اکثر بغام



صادق خان پس از چینه دستني رحل اقامت دران حدود انداخت  
 چون عرصه عافيت برو دشوار شد ناگزير بعجز و الحاح گرائيده  
 برادرزاده خود را بحضور فرستاده زينهاري گرديد - و مرده  
 جرم بخشي شنیده در سال بيست و سيوم بهمهراهي صادق خان  
 نامه ساي آستان پادشاهي گشته بگوناگون نوازش سربلندي يافت \*

و چون شهاب الدين احمد خان سپه سالار مالوه بهمهراهي  
 ميرزا عزيز کوکه تعيين مهم دکن گرديد راجه<sup>(۲)</sup> را نيز بمرافقت  
 آن لشکر نامزد کردند - او از همراهي سرباز زد - شهاب الدين<sup>(۳)</sup>  
 احمد خان با ديگر تيولداران بعزم تاديب او رد آورد - چون  
 بچهار گروهی او ندهچه رسيد آن کوتاه انديش بلايه گري پيش آمده  
 بميانجی گري راجه اسکران فرمان پذيري را دستايز دستگاري  
 خود گردانيد - و سپه آرا را آمده ديد - و باز بتباه خيالها  
 در افتاده باده پيمای گريز شد - يورت او بغارت رفت - پسرش  
 اندرجيت در قلعه کهجوه دم استلال زده باويزش برخاست  
 چون روی پیکار نداشتم باندک تذبذب راه گريز پيش گرفت - در سال  
 سي و ششم سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه هجري شاهزاده  
 سلطان مراد بدارايي مالوه دستوري يافت - سران آن ملک جمله  
 بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین  
 امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشيد - راجه گزاره گرفت

(۲) نسخه [ ب ] راجه نيز (۳) نسخه [ ب ] گرديد \*

و حيله سازي و نيروي تهوز و مردانگي تحصيل ناموري نموده  
از ساير آباي خود در گذرانيد - و بمزور ايام دست تصرف  
باطراف و حوايي دراز ساخته بيشتري جاهای آباد فميمه ملک  
خود ساخت - و بافزوني اسباب و کثرت مردم و بافزايش ملک  
و قلبي جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عام  
طغيان و جبارت افراشت - مکرر افواج عرش آشياني بمالش او  
تعيين شده گاه باطاعت و انقياد در مي آمد - و گاهي بهرکشي  
و نافرماني ميرفت - در سال بيستم و دوم صادق خان هروي  
با راجه اسکرن و موله راجه بتاديپ آن ره نورد باديۀ تمر  
تعيين گشت - سردار پيش از وصول بدان ديار داستان اندرز  
درميان نهاد - آن بدهمت بادۀ پندار بهوش نيامد - ناگزير  
بهر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار  
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - يکروز بجنگل بري  
و درخت افکني همت گماشته - و روز ديگر آهنگ پيش نموده  
تا بآب سوا ( که بهت دهارا اشتها دارد - و شمال رويۀ  
اوندچهي است ) رسيد - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن  
معرکه برآراست - شگرف آريزش چهره افروز گنداري گشت  
نزدیک بود که چشم زخمی بعساكر پادشاهي رسد - که آن مدبر  
با رامسايه پسر جا نشين خود پالغز همت گشته رو بر تافت  
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گچنال بعدم خانه فرو رفت

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندھ گذشته در خیر آباد فرود آمد دفعهٔ جوهر خرد ادرا سودا تیره ساخت - برگشته بانگ آوردند - طبیبی نبض میدید - جمده را و کشیده برخود زد - حکمای حضور بمعالجه تعیین شدند پس از دیر بهی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجه با الوس او در صوبهٔ بهار مقرر شد - و کنور مانسنگه بدیدبانی آن ناحیه رخصت یافت - در مبادی سنه ( ۹۹۸ ) نهند و نود و هشت در لاهور رخت هستی بربست - گویند وقتی ( که راجه تودرمل را بآتش می سپردند ) همراه بود - چون بخانه آمد استغراق کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامع بوده - که اکثر مردم بادای نماز جمعه یتیم داشتند \*

### \* راجه مدهکر ساه بندیلہ \*

از قوم کهروار است - اینها در سواف ایام شان و شوکت و مال و منال چندان نداشتند - برهزنی و قطاع الطریق بسمی برنند - چون نوبت براجه پرتاب رسید ( که اوندچیه احداث کرده او ست ) ( شده و مکنتی بهم رسانیده مکرر با شیر شاه و سلیم شاه سرتابیها نمود - پس ازو پسرش راجه بهارته چند بمرزبانی متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد فوتش ریاست بپیرادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

بدهه نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بزدگی آردده با رانا کیکا ملانات نمود - و پسر رشیدش امر سنگهه را همراه خون بهلازمت پادشاهی شرف اندوز گردانید - و در سال بیست و سیوم ( که جاگیر الوس کچهواهد در صوبه پنجاب مقرر شد ) سپه سالاری آن ولایت بر اجه باز گردید - و سال بیست و نهم دختر عفت سرشت اجه را با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیوگانی دادند \*

۹۹۳

\* قرانی شده ماه و ناپید را \*

تاریخ یافته اند - عرش آشیانی بفروغ قدوم منزل اجه را روشنی افزود - او جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود \*

گویند طوائل عراقی و عربی و ترکی و کچهی با یک مد زنجیر فیل و غلام و کنیز بسیار از حبشی و چرکسی و هندي بود - دو کرد و روبهه کاین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو چو قول را برداشته بیرون آردند - و در تمام راه پاندا از اقمشه نفیسه می انداختند - در سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و نود و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم بمنصب پنجهزاری پایه برافراخت - و درین سال ( که کنور مانسنگه بهم الوس یوسف زئی مامور شد ) اجه بحکومت زابلستان نامزد گردید - برخی خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - پادشاه از فرستادن بازداشت - اجه پشیمان شده بلا به گری در آمد

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجای میکرد - و در عهد پیر رونق او ( که مستجمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود ) هر یک از صاحب طبعان والا دستگاه بر سائی ذهن و درستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیعه و اختراعاتی مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشه خود کارنامها می پرداختند \*

\* بدانش چو شه باشد آموزگار \*

\* کذب اهل دانش همه روزگار \*

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارو نام داشت - هفتصدی اکبری - در جنگ تته بهمراهی خانخانان قردن نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد \*

### \* راجه بهگرفت داس \*

پسر راجه بهارامل کچهواکه است - در سنه ( ۹۸۰ ) نهصد

و هشتاد و پنج از تسخیر گجرات در جنگ سرنال ( که عرش آشیانی با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلاخار نمود ) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بعنائیت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلاخار نه روز گجرات نیز مصدر خدمات شده با توجه از راه ایدر بملک رانا تعیین شد - که سرکشان آن صلع را ذیل سازد - و هرکه گردن تابد بتنادیب رساند - راجه جمیع بومیان

مزررع و غير مزررع ( كه آنرا رقبه نامند ) و تفريق آن به بيگمه و بسوه و ريع حبوبات و بقولات و بر هر جنسه في بيگمه محصوله نقدي و در برخه بخش جنسي كه آنرا بقائي<sup>(۳)</sup> گویند قرار داد - و چون سابق در علفه سپاه پول سپاه میدادند تودرمل روپيه را ( كه بچهل فلوس رايج الوقت بود ) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل هر جای جمع آن مشخص ساخته باقطاع مردم تنخواه كرد كه آنرا جاگیر خوانند - و محال را ( كه زر<sup>(۴)</sup> آن داخل خزانه پادشاهي ميشد بخالصه موسوم نموده بقدر يك كرور دام ( كه بقوار دوازده ماهه سرلك دام دو هزار و پانصد روپيه ميشود - اگرچه نظر بر آبادي و ويراني فصول زياده و كم داشته باشد ) بعهده يك مرد فهميده كرده ادرا بكروري مهمي گردانيد - و سواي سبندي تحصيلانه سرمد پنج روپيه قرار داد - و در قديم سواي فاوس مسكوك نبود در انعام عمدها و اياچيان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته مسكوك نموده آنرا تنگه نقره گفته بكار مي بردند - راجه از طلاي بے غش يازده ماشه اشرفي و يازده و نيم ماشه از نقره روپيه مسكوك ساخت - و امثال اين مخترعات زياده بران است كه درينجا سمت تحرير يابد - وفي الحقيقت مزاج عرش آشياني ( كه موسس سلطنت و جهانباني است ) در هر امر و لوعي

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بنون يا بطن باشد ( ۳ ) در [ بعضي نسخه ] - بقائي

( ۴ ) در [ بعضي نسخه ] كه ازان داخل ( ۵ ) در [ بعضي نسخه ] سه لك .

یار مفوض باشد - و بوکالت خدیو عالی مشتمل گردد - اگر تعصب دینی غایب چهره فطرت او نبوده این رویه چندان نکوهیدگی نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی نکرده و برگرفته خود نقدیده از معنوی بزرگان بوده - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سیردلی و بے طمعی ( که بازار آن پیوسته گمان دارد ) و در خدمت گذاری و کد و زری و کارشناسی کم نظیر چه بے عدیل بود - کار سپاری بے غرض را چشم زخمی رسین - چار سوی معامله گذاری بدان گونه گرمی نماند - گرفته که دیانت در ( که هم آشیان عذاست ) دست افتد - آن اعتماد ( که بروزگاران کمتر از دهد ) بچه افهون فیراچنگ آید - و بدستمایه کدام طایفه فراهم شود \*

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلیٰ حضرت شنیدم که روزی اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالی و ملکی شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسندی او خوش نمی آید - ابوالفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مهتددنه راجع تودرمل در مراسم مالک آبادی و سپه داری معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاقر پادشاهی ایران - در مملکت هند بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بزرگ میگرفتند - راجه تقسیم زمین از پولج و پزتی و چپر و بنجر و پیمایش اراضی

در سال سی و چهارم خرامش پادشاهی بگلگشت کشمیر شد  
 راجه باتفاق محمد قلی خان برلاس و راجه بهگونیت داس  
 کچهواوه بحفاظت لاهور مقرر گشت - درین سال هنگامی که  
 پادشاه از کشمیر عازم کابل بود، عرضداشت برنوشت - که پیری  
 و بیماری چیره دستی نمود - همانا زمان فروشدن نزدیک  
 باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل  
 گنک رفته و اسپین نفس را بیاد ایزدی پردازد - حسب الالتماس  
 دستوری یافت - و از لاهور روانه هردوار شد - معامشور دیگر  
 رسید - که هیچ ایزدی پرستش بتیماز داری زیرستان نرسد  
 همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزیر باز گردیده یازدهم روز<sup>(۲)</sup>  
 سر آغاز سنه ( ۹۹۸ ) هجری و نود و هشت سال سی و چهارم  
 زندگی بسپرد \*

علامی فهمی ابوالفضل در حق او نویسد - که برآستی و درستی  
 و خدمت گزینی و کم آزی و بی طمعی راجع بخش مهمات  
 و بمرادنگی و همت افزایی بی همتا - و در معامله شناسی  
 و کار طلبی و سربراهی همدوستان یگانه روزگار بود - اما کینه در  
 و انتقام کش بود - اندک ناهلایم در کشت زار خاطرش نشود نما  
 پذیرفته - این خصالت را خرد گزینان دور بین از نگرهیده ترین  
 خصائل شمارند - خصوص در ریاست میده که مهمات عالمیان



مغزوران گسیخته آمد - میوزا بجانب جوناگده بدر رفت - در  
همین سال راجه جبین افروز تقبیل سده خلافت شده پیدایش دستور  
بناظم مهمات وزارت سرگرم گردید \*

و چون درین سال از اجمیر پنجاب نهضت پادشاهی  
واقع شد روزی در دراز کوچ صمهای راجه ( که تا پوسش آن  
بطور خاص نکودس بکار دیگر نپرداخته ) کم شد - او ترک  
خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدوس ازین تقلید دوستی  
برآوردن - ازانجا ( که خدمات دارالوزارت داشت ) از خطرناکی  
این سترگ کار و چیره دستی درویشان ده زبان دل نهاد سرانجام  
واقع آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سده ( ۹۹۰ )  
نهمصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معنی  
وکالت کرامت شد - و همگی مهمات برای او باز گردید - راجه  
معاملات مالی و ملکی را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطه  
چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهی اجرا یافت - تفصیل آن  
در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانه او بقدم  
پادشاهی نور آگین شد - بسپاس گذاری جشن بر آراست - و در  
سال سی و دوم که تری زده بد گوهر بکینه که داشت وقت شب  
در سواری شمشیر انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند  
و چون راجه بیر بر در کوهستان سوان فرود شد راجه به همراهی  
کنور مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعیین گردید - و چون

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالی  
و مالکی گشت \*

و چون خانجهان بصوبه دارى بنگاله اختصاص یافت راجه  
بهمراسمی مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یارمی او ملک  
از دست رفته بتصرف درآمد - و داود را بدست آورده بعدم خانه  
خوستاد - و در سال بیست و یکم جلال غنائم آن دیار را ( که  
ازان جمله سه صد چهار صد فیل مامور بود ) به پیشگاه خلافت  
آورد - چون صوبه گجرات بند و بهت شایسته نداشت و از  
بے پروائی وزیر خان آله عرصه غبارآلود نایمینی بود راجه بانتظام  
آن ولایت تعیین شد - مشارالیه بمعامله فهمی و کاردانی و شجاعت  
و مردانگی از سلطانپور و ندربار تا به بروده و چاپانیر تنسیق  
مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لواحق داد دهی  
می افروخت - که ناکه شورش مظفر حسین میرزا باغواى مهر علی  
کولابی برخاست - وزیر خان میخواست تحصن گیرند - راجه  
تودرمل بنیروی همت او را آماده مبارزت گردانیده سال  
بیست و دوم در حدود دهواده عرصه نبرد آراسته گشت - وزیر  
خان از گریز پائی سپاهیان در صدد جانفشانی شد - نزدیک  
بود که کار او بانجام رسد - راجه ( که سرفوج میسر بود ) مقابل  
خود را برداشته بکمک رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامه

## \* راجه قوردرمل \*

( ۲ )

کهتری لاهوری - نویسندۀ فهمیده و مدبر شجاع بود - بپیم  
 تربیت عرش آشیانی ترقی عظیم کرده بمنصب چهار هزار  
 و مرتبۀ امارت و سرداری رسید - سال هیزدهم ( که عرصۀ کجرات  
 بقدم پادشاهی از غبار فتنه سازان مصفا گردید ) راجه را  
 جهت تشخیص جمع دامن آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای  
 عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آید  
 و در سال نوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت عام و نقاره افتخار  
 اندوخته کرمی خانخانان منعم خان ببنگاله تعین گشت - هر چند  
 سرداری و کار فرمائی بخانخانان تعلق داشت لیکن در فوج کشی  
 و داندھی سپاه و یورشهای مردانه و تأبیه سرتابان و مخالفان  
 بطرفه مساعی از راجه بظهور رسید - در جنگ دار د خان کرانی  
 ( که خانعالم هراول فوج پادشاهی کشته شد - و خانخانان زخمهای  
 مکرر برداشته عذاب تاب گشت ) راجه ثبات یابی ورزیده کوشش  
 و کشش بجائے رسانید که چنین شکست صورت آرای فتح گردید  
 یکم در عین معرکه ( که مخالف بصورت فیروزی نخوت  
 می آراست ) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد  
 راجه بر آشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت  
 چه بآک - اقبال پادشاهی با ما سمت - و پس از گزین انتظام

و ربطے خاص داشتہ - چنانچہ بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس کہ بادہ این خمخانہ درد آورد اسم - و نبات این شکرستان ہلاہل اندود عالم سراپے ست تشنہ فریب - و منزائے ست پر فراز و نشیب مستحق این بزم را در پی خمارے ست - و عاقبت این سودا را در سر بخارے ست - بعضے موانع نگذاشت کہ خود رفته نعش او را بچشم صورت می دیدیم - و آن عطوفت و مہربانیا (کہ ما را با او بود) ظاہر میفرمودیم \*

\* کدام دل کہ ازین واقعہ جگر خون نیست \*

\* کدام دیدہ ز خونابہ جگرگون نیست \*

بالجملہ راجہ بیربر در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شہرہ آفاق - در فن موسیقی مہارت تمام داشت - گیت و دہرہ او مشہور - و لطائف و نکات او در السنہ و افواہ سایر و دایر - برنبہ تخلص میکرد - پور کلانش لالہ نام بمنصب درخور سراقازی داشت - از بدخونی و خود کاہی خرج از اندازہ برگذرانید - و خواہش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نہ افزود آرزوی آزادی و دارستگی در سر گرفت - و در سال چہل و ششم اکبری از درگاہ پادشاہی دستوری آن حاصل نمود \*

(۲) در [ بعضے نسخہ ] سرائے ست (۳) در [ بعضے نسخہ ] عاقبت (۴)

در [ بعضے نسخہ ] گیت و دہرہ او (۵) نسخہ [ ب ] برہنہ \*

عظیم و چشم زخمی طرفه بفوج پادشاهی رسید - قریب هشت هزار کس با چند عده و روشناس پادشاهی درین دورز مقتول و نابود گردید - هر چند راجه دران آشوب زار دست و پائی زد ( که بدرزند ) کشته شد \*

هرگاه که از ناسپاسی و حق ناشناسی در محل تقدیم شکر عرصه شکایت و ساحات کفران پیماید زود باشد که روزگار خارستان نتایج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین قطره و پویه کوهستان پیوسته پیشانی سر و دل را چین آلود داشته - و با دمسازان گفتی که همانا زمانه برگشته است - که بهمراهی حکیم و یاور می کوک دشت و کوه پیموده میشوند - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست که تمشیت کار خداوند و روائی فرموده دلی نعمت سرمایه سود و اس المال بهبود است - هر چند که منشی سرگرانی و باعث عار گزین وجه هم باشد اینجا ظاهراست که زین خان با نسبت رضایی بیش منصب و عده بود - و راجه آخرها بمنصب دو عزاری اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیت ( که پادشاه داشت ) مقتضی این بندار باشد \*

گویند عرش آشیانی بخبر فوت او دو روز بطعم راقبه و کیف معتاد میل نفرمودند - و از فرمانی ( که بخانخانان مبرزه عبد الرحیم در مانم او نوشته - و در منشآت علامی شیخ ابوالفضل موجود است ) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

حكيم ابو الفتح را نيز با فوج متعاقب روانه كردند - چون هر دو سردار داخل كوهستان شده بكوته پيوستند با آنكه ميان كوكتاش و راجه ناخوشي بود كوكه جشنه بر آراسته قدوم رسيدگان را خواهش نمود - راجه خشم و كين برملا انداخت - كوكه برباري بكار برده پيش راجه شتافت - و چون مشورتها بميان آمد راجه را ( كه با حكيم از اول هم صفائى نبود ) حرفهاى ركيك و درشت گذشت - و كار بستم و دشنام كشيد \*

بالجمله غدار درونگي ميان يكديگر برخاست - هريك از حصد در نكوهش راى ديگرى حرف سرا بود - تا آنكه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن كتل بلندري بے توكي بعمل آمد - افغانان از هر سو بتير و سنگ چيره دستي نمودند - از سراسيمي فيل و اسب و آدم با يكديگر آميخته افتادند - عالمى نقد هستي در باخت - روز ديگر كوچ بے هنگام كرده از تاريكى راه بدرها افتاده بسيارى را روزگار سپري گشت - راجه بيربر نيز دران هنگامه قيامت را فرو شد \*

گويند چون بگراگر رسيدند شخصى براجه گفت - كه امشب افغانان اراده شب خون دارند - اگر از اين دره سه چهار گروهى كم عرض ( كه پيش روست ) بگذرند دغدغه شب خون رفع ميشود راجه بے آنكه بزبن خان آگهي دهد آخر وقت كوچ كرد - تمام لشكر عقب او راهي گشت - و گذشت آنچه گذشت - شكسته

نماید - و ادرا مخاطب براجہ بیربر ( که بمعنی شجاع است )  
نموده بدان مهم مرخص فرمود \*

چون راجہ دلاهور رسید حسین قلی خان یا سایر تیولداران  
فوج بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقاً چون عرصه  
بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست  
و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده انفتاح قاعه در حین  
تأخیر و تسویف افتاد - ناچار بصوابدید راجہ بگرفتن پیشکش  
پنج من طلا از راجہ بدهچند و بلند آرازه ساختن خطبه و سکه  
پادشاهی و احداث مسجدی پیش دروازه قلعه کانگره بسند نموده  
برخواستند - و چون در سال سیم سنه ( ۹۹۴ ) نهصد و نود  
و چهار هجری زین خان کوکه بمالش الوسی یوسف زئی ( که  
عالمی ست در کوهستان بجزر و سواد ) تعیین گشت کوکه پس  
از تاخت و باخت بجزر بکوهستان سواد ( که شمالی پشاور است  
و شرقی بجزر بطول چهل کوه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار  
خانه دار از ان الوسی درانجا بسر برد ) در شده مالش بسزا داد \*

چون فوج از گریوه نوردی بستوه آمده بود درخواست  
کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابوالفضل از کارطلبی  
و عقیدت فرزنی از جذاب خاقانی التماس این خدمت بذام خون  
کرد - پادشاه میان او و راجہ بیربر قرعہ انداختند - اتفاقاً قرعہ  
بذام راجہ افتاد - بعد از تعیین او عرش آشیانی بداس احتیاط





تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی از امرا با تمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت از آن رو ( که زمینداری آنجا برای لونگون تعالی داشت ) پیسروش منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانید \*

چون مظفر حسین میرزا بذاهر کجگرانی راه فرار گزید و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت برنداشت پادشاه او را باتفاق رای درگاه سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود اگرچه خواجه ویسی میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد سلطان پور اینها هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیانی مورد عواطف جنت مکانی بوده در سال اول جلوس همراة سلطان پرویز بگوشمال رانا امر سزگه رخصت یافت - و سال دوم بمنصب هزارری پانصد و شصت سوار ناموری اندوخت - و مدتها بتعیذاتی موبه دکن گذرانیده سال یازدهم بذهان خانه نیستی در شد - پیسروش بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت رای مزبور شعر میگفت - و توسنی تخلص میکرد - این بیت ازوست \*

\* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز \*

( ۲ )  
\* که هر دو چشم جدا و جدا نمی نگرند \*

از دو برادرش ایسرداس و سانولداس اولاد باقی مانده •

بمذنب درهزاری رسید - در دایم از نامی همواره راه باطل  
 سپرد - و کرد فتنه برانگیخت - تا آنکه در سال بیست و سوم  
 باستصواب شهباز خان گذر مفتح جرائم او شده ادراک آسمانی  
 نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد  
 و در آن نزدیکی مغلوب واهمه گشته عزمه پیمای دشت فرار گردید  
 و سال سی و یکم از جهان در گذشت .

### • رای لرنکرن کچه شاه •

شیخوات است - زمینداری برگشته سانبهر داشت - بدلازم  
 عرش آشیانی پیوسته مطرح اظهار عذارت گردید - سال بیست  
 و یکم به همراهی کنور مانحنکه بر سر (نا نوبن) شده در همان سال  
 باتفاق راجه بیروبر برای آوردن مدینه زمیندار درنگر بیور ( که  
 میخواست داخل محل پادشاهی گرداند ) نامزد شد - و سال  
 بیست و دوم به همراهی او آمده جبین نیز برسد سلطنت  
 گذاشت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه توردمل بتغیبه  
 ناسپاسان شرقی دیار دستوری یافت - سال بیست و هشتم  
 همراه میرزا خان بن بیروم خان بصوب گجرات مرخص گردید  
 یحراو رای منوهر داس است - که منظور نظر تربیت پادشاه بود  
 سال بیست و دوم در ایامی ( که موکب سلطانی بر قصبه آندیر  
 نزول داشت ) بعرض رسید - که در آن سرزمین شهرت ست قدیم  
 که بذابر درود حوادث جز تل خاکی ازان باقی نمانده - پادشاه

کردن - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای  
سفر عدم گردانید \*

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجالت آمده اند  
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد  
خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران  
درخواست نمود - که یکی از عمدها بیاید - که همراه او رسیده  
گرد آستان خلافت را سرمه بینائی سازد - بذابزان عرش آشیانی  
حسین قای خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور  
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید  
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف  
بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب  
ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را  
بملازم پادشاهی سپرد - و از مکرمات گاه سلطانی بجاگیرداری  
گذده سرفروزی یافت - و سال بیستم جلوس عوض گذه چخانه  
بجاگیر او مقرر گشت \*

و چون دروا پسر کلان او بیرخصت بوطن خود بوندی رفته  
نسبت بمردم آزاری کشود اگرچه فوج پیشتر بمالش او تعیین  
گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندی مطمع  
نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعیین گشت  
و پس از مسخر شدن بوندی رای سرجن بعتبه خلافت برگشته

از سرکار رنتهپور مضاف صوبه اجمیر که محل زمینداری اینها ست  
او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعد عرش آشیانی در قلعه رنتهپور  
دم نخوت میزد - و رایت استقلال می افراشت - چون پادشاه  
پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جاوس بعزیمت  
کشایش قلعه مذکور متوجه آن سمت شد خود بر کوهچپه برآمده  
قرار و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب  
فرمود - و در عزمه یکماه بعد تیاری ساباطها فتح در داد \*

گویند سلخ ماه رمضان در زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم  
قلعه امروز بآستان نرسیدند فردا ( که عید است ) قبق بازی ما  
قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقریان  
بارگاه التجا برده دودا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهی  
روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر دو حکم  
خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سرپرده پادشاهی  
بیرون آوردند یکی از همراهان آنها ( که دماغش خط سودا  
داشت ) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن  
صادر شد - بنابر خیر سگالی از جا رفته تیغ برکشید - هر چند  
یکی از نوکران راجه بهگونتهاس بدر موعظت زد آن خیره سر  
شمشیر بر انداخت - و جانب دولتخانه پادشاهی درید  
پورتمل پسران شیخاوت را با دو کس دیگر زخمی ساخت  
و شیخ بهاوالدین مجذوب بدوانی را بضرب شمشیر در نیم

بطامب راجه حکم رفت - در منزل دیوسه (ویسی برادرش  
 با جیمل پسر خود ( که کلانتر آن سرزمین بود ) شرف قدمبوس  
 دریافت - و در قصبه سانگانیر راجه با اکثری از خویشان بتقبیل  
 بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزود - راجه  
 از درصفت فکری و دور اندیشی خواست که خود را از زمره  
 زمینداران برآورد - در مخصوصان درگاه پادشاهی انصلاک دهه  
 خواهش نمود که صبیئه خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه  
 قبول فرمود - راجه بهرآنجام این نصبت دستوری بگرفت  
 و هنگام معاودت در منزل سانپهر صبیئه عفت سرشت را بتزک تمام  
 بدولتسرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس  
 پسر و کنور مانسنگه پورار بشرف ملازمت اختصاص یافت  
 عرش آشیانی پایه قدر ادرا از جمیع راجها و رایان هندوستان  
 گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام ادرا بمراتب بزرگ و مناصب  
 ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت  
 و راجه بمنصب پنجزاری سر برافراخته رخصت وطن گرفت  
 و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه با بسیاری از اقربا ملتزم  
 رکاب بوده باگرا آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند \*

### \* رای سرجن هادا \*

(۲) هادا شعبه ایست از الوس چوهان - و هادوتی عبارت است  
 (۳)

(۲) نسخه [ ۱ ] که شعبه ایست (۳) نسخه [ ب ] هادوتی \*

باعزاز رخصت داد - پس ازان ( که هیمو کشته شد - و میت  
اقبال اکبری باطراف پیچید ) مجنون خان قاقشال، گزین فدویت  
راجه را بمرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر  
گشته در آخر سال اول جلوس احرار زمین بوس نمود - روز  
رخصت ( که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره عذائتی  
پوشانیده (د برو آوردند ) پادشاه بر فیل مهت سوار بود - از شورش  
مهتی هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبته  
بطرف راجپوتان دوید - ایذا ایستاده ماندند - این ایستادن  
بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود  
که ترا نهال خواهم کرد \*

در سال ششم ( که عرش آشیانی بشوق زیارت روضه معینیه  
عازم اجمیر شد ) در موضع کلای چغتای خان معروض داشت  
که راجه بهارا مل ( که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است  
و در دهلی بملازمت رسیده بود ) متوهم شده بشعاب جبال  
متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر  
بشور انگیزی سوچا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشی کرده  
و زرے مقرر ساخته جگناته پسر راجه و راج سنگه پسر اسکر  
و کنکار پسر جگمال برادرزادهای راجه را <sup>(۲)</sup> گرو گرفته میخواست آنبیر  
( که ممکن موروثی ست ) متصرف شود - از قدردانی و جوهرشناسی

بد دریافت این معنی کوتاه حوصلگی بکار برده کس بطلمت بگتر خود  
 فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - (زیبسی بر سبک سری  
 افزوده سلاحی ( که در بدن داشت ) فروز آوردن - پادشاه جائی  
 ( که ادب بایسته نمود ) بتمکین پیش آمده خود هم سلاح از بر  
 جدا کرد - که هرگاه ملازمان بپرهنگی مرد آزمائی قرار دهند  
 سلاح پوشیدن ما از مردمی نباشد - راجه بهگوننداس بدریافت  
 این معنی در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آوردن - و حقیقت  
 بنگ خوردن او معروض داشته التماس صفع جرائم کرد - پادشاه  
 معروضه او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او در گذشت \*

### ❖ راجه بهارا مل ❖

پسر پرتھی راج کچهواکه است - درین قوم در طایفه اذن  
 رجاوت و سیکهاوت - اینها رجاوت اند بوم نشین آنبیر مضاف  
 صوبه اجمیر غربی مازدار - اگرچه عرض و طول بدان نمیرسد اما  
 سیر حاصل تر ازو - اول کسی ست از راجپوتان که بملازمت  
 عرش آشیانی رسید - پس از رحلت جذت آشیانی ( که هر طرف  
 آشوب برخواست ) حاجی خان غلام شیر خان نیز سر بفساد  
 بر داشتند بمنحصره نارتول ( که در جاگیر مجنون خان قاشال بود )  
 پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمی  
 پنهانیدند منشی در میان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

رخصت پذیرفت - و در ایلغار گجرات ( که سال هیزدهم (روان) از جمله ملتزمان رکاب دولت بود - سال بیست و یکم باتفاق جمعی بتنبیه دودا پسر رای سرجن ( که بموطن خود بوندي شتافته دست تعدی دراز نموده بود ) نامزد شد - پس ازان براسپ بام ( که عبارت از ذاک چوکی سمت ) سمت بنگاله جهت دلدهی امرای آنجا و گذارش برخه مقدمات مقرر گشته از بسکه تیز روی کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ زندگی او از تذبذب اجل خاموش شد \*

گویند زن او ( که دخت مخته راجه بود ) بسنوح این خبر در (سم سوختن ) ( که معمول هندوستان است ) تهران میکرد آدیهنکه پسر او با برخه میخواست که کام و ناکام بسوزاند چون این حقیقت پادشاه رسید ازانجا ( که فرصت نمانده بود ) خود اسب سواره متوجه بنگاه او شد - حتا که کشکداران نوانستند رسید - هرگاه نزدیک رسید جگناتمه و رایسال او را گرفته آوردند از انرو ( که پشیمانی از سیمای او می یافت ) زندان نشین گردانید \*

صاحب اکبرنامه می نویسد که چون پادشاه ایلغار نموده بنواح احمد آباد رسید (روزه ) ( که با محمد حسین میرزا جنگ (روان) در بر جیمیل بگتره بود بسیار سنگین - عرش آشیانی ترحم کرده (زره) از جیبه خانه خاصه بار عطا فرمود - و بگتره او بکرن نبیره مالدیو ( که برعنه بود ) مرحمت نمود - روپسی پدر او



اکبرآباد (که در دست یکی از متمردان است) همت گماشته  
 اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراة دارد  
 و هرچه بدستش می آید برفقا تقسیم نموده بدلدھی آنها  
 می پردازد - آواخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجری  
 (که مزاج خسرو وقت از مسجد الدوله ناخوش شد) مشار الیه را  
 بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت  
 بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی ست \*

## حرف الرء \*

### \* روپي \*

برادر زاده راجه بهارا مل است - آواخر سال ششم بملازمت  
 اکبری پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم  
 (که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احراز طواف کعبه نمود)  
 او بهمراهی میرزا بطریق بدرقه دستوری یافت - پسرش جیمیل  
 پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشته  
 چندی با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر  
 بود) بسر برد داشت - میرزا او را تهنانه دار میرتھے کرده بود - چون  
 کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا  
 (که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعیین شده بود)

صوبه دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عمدہا ساخته داد - و بمقابلہ کلاه پوشان فرستاد - چون کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علی خان آمد - پس ازان ( کہ خان مذکور باعتماد قسم شجاع الدولہ عازم ملازمت پادشاه گردید ) میرزا نجف خان بهیار منع نمود - کہ قسمہای او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد اجدائی گزید - و در ملک هندویت بندیلہ آمده فروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بشوجداری کرہ مانکپور صوبہ آلہ آباد سربانڈی اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیکری مرتقی گردید - پستر بجہد کمر بسته بفراہم آوردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را ( کہ بلدہ آکبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاہجہانآباد سرخودسری افراخته گرد فتہ باند ساختہ بودند - و باعتماد قلاع متینہ و حصون مستحکمہ بہیچ یک سر فرود نمی آوردند ) مستاصل گردانیدہ باخراج آنها پرداخت - پس ازان در ( کاب پادشاه بتادیب ضابط خان پسر نجیب خان روهلہ شتافتہ بعد فرار او اماکن متعلقہ اش بضبط در آورد - و در سنہ ( ۱۱۹۲ ) ہزار و یکصد و نود و دو ہجری ( کہ پادشاه عزیمت سمت نازنول فرمود ) او حسب الطالب خود را رسانیدہ بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال بمعاملہ راجہ آنبیر پادشاه بدارالخلافہ مراجعت نمود نام بردہ از راز مرخص گردید - در حالت تجریر بمحاصرہ الور صوبہ

بخوایید - او برای مصالحی بزدیها ( که در لشکر بود ) عرض نمود  
 حسب استدعای او نستچهها تعیین شده استاری شاهجهان آبان  
 رهایی یافتند - و در سنه ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو  
 هجری حسب الطلب نادر شاه بهاک سزده شتافته شد  
 ( ۱۱۵۸ ) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری قالمبا عنصری را  
 قبی ساخت - بحر کناش میریسیی خان - که آخرها باباس  
 درویشی میگذرانید - بحر دوشم میرزا بهاوری حیات الله خان  
 که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان  
 بود - با فوج معین الملک میرمنو بسر اتمند الدوله قمرالدین  
 خان ناظم لشور جنگ کرده جان در باخت - <sup>( ۲ )</sup> بسر سبوش خواجه  
 باتی خان - که در اولاً بسوکار نظام الدوله <sup>( ۲ )</sup> امضاء آمده بخطاب  
 امیر الدوله شریر جنگ نامور گردیده معیشت بسر مامور - نامور  
 اوراق شد است

ذوالفقار الدوله

\* گفتند بوقت عجز رنجت نرسد \*

\* در قدرت اگر نخواهی آزار کسی \*

(۲) \* ذکریا خان بهادر هزبر جنگ \*

(۳) پسر شیخ الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه داری لاهور و افراسی یافت - ضبط و ربط و عدالت گسترش او بر زبانهاست بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور و فتح نمایان او را دست داد - (۵) یک جنگ پناه نام قوم بهتی که از مفسدان تهر پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار راولی در تصرف داشت - فوجی به سرکردگی راجه کورامل لازم خود تعیین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - درم جنگ میرومار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوه تخت و تاج می پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعی بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون نائب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشته استقلال بدست آورد - هنگام معارفت نادر شاه فرمود که چیزی

(۲) املائی صحیح ذکریا است بزای هوز - پس در باب زاء معجمه بایستی

آورد - همانا از مولف لغزشی رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخه [ب]

دایر جنگ (۴) در [بعضی نسخه] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخه

[۱] ازو راست دارد \*

زبانی زبان زد گشته جانمپ و اجانبپ ازو شکوه و نالش داشتند  
 چون باد دنیای مرد افکن است آخرها بکامیابی چنان ازجا  
 رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها برانداخت - و دولتها  
 بشاک نشاند - و ندانست که \*

\* مصرع \*

\* در عفو لذت است که در انتقام نیست \*

بسهل ناخوشیئے عزیزان دهر را بذلت و خواری رسانید - بل  
 انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش  
 اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقی ترسید - ظلمی ( که از نایب  
 مستقل او داؤد خان در دکن برخلائق گذشت ) و اذیت ( که  
 از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید ) همه نخیرو  
 تباہ روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین  
 سلسله نمادد \*

\* بیت \*

\* در اندیش ای حکیم از کار ایام \*

\* که پاداش عمل یابی سرانجام \*

\* سلامت بایدت کس را میازار \*

\* ادب را در عوض تیز است بازار \*

\* نکته \* عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعنی هرگاه

بوامانده ببخشی چون درمانی برهی \*

\* بیت \*

\* در دیر مکافات زهر پیش و پسته \*

\* عبرت نظران تجربه کردند پسته \*

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتی - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بے مکابا بجوابهای شافی و کافی پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسمة بگلوش کشیدند و از هر جانب بمشمت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز از هم گذرانیدند - فردا ( که هفدهم محرم سنه ( ۱۱۲۴ ) هزار و یکصد و بیست و چهار بود ) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را واژنه بدم آن بسته تشهیر نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار \*

\* بیعت \*

\* صاحب نظرے کجاست تا در نگرند \*

\* کان مولت و جبروت باین می ارزید \*

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند  
۱۱۲۴

\* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود \*

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنگاش بود در یساق چنچنی بهمت و بخشش شهرت پیدا کرد \* ناصر علی در مدح او غزل گفت - که مطلعش اینست \*

\* بیعت \*

\* ای شان حیدری ز جبین تو آشکار \*

\* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار \*

ذوالفقار خان مبالغه خطیر و یک زنجیر فیل صله داد - اما در ایام استقلال به بیفیضی و ناروائی کار و مواعید عرتوبیه و دلخوشیهای

کاش شاهزاده را بپارند - که پیشنگرمی توره اینها را بردارم  
چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثری  
گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل دارود خان نایب نواب  
دران جاست - و از خزانه و فوج کمی نیست - لیکن سبها چند  
گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن  
میدهید - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت \*

گویند امام وردی خان ( که بخشی او بود ) گفت - که همین  
علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند  
ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدين ( که یگھر بخانه  
آصف الدوله رفته در چاره گری حال خود بود ) رسید - هر چند  
با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضی  
نشده معزالدين را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر  
اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتي ( که فرخ سیر ببار پله  
پنج کروهی دهلی رسید ) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت  
شتافته بانواع استمال و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر  
ملکی ذوالفقار خان را بار یاب حضور داشته اسد خان را رخصت  
نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمه ( که برای او استاده شده بود )  
دستوری یافت - و برخی پیغامهای خوشونت آمیز فرمودند - که  
باعث اینهمه فساد تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را  
( که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه یکم

(۲)

احوال کولتاش خان ایمائے بدان (فته) جهاندار شاه بهراولفی  
ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعدة کوچ کرده  
بسموگده متصل آگره (سید) فرخ سیر به بے سرانجامی تمام  
با مردم قلیل (که همگی بده دوازده هزار سوار نمیکشید) آن  
طرف آب جمنا فرود آمد \*

درین جا میان ذوالفقار خان و کولتاش خان بر سر گذشتن  
دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکی میگفت پل بسته عبور  
باید کرد - دیگر میسرانید که آنها از گرسنگی و خستگی اقامت  
نمی توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه  
فرخ سیر گذر پایا بے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجة  
آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بهیار  
و سرداران عمده بتوزک یصل آراست - <sup>(۳)</sup> حسن علی خان باره  
رو بروی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوء  
از هم پاشید که کس باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمی  
افتاده بود - اما سید عبدالله خان (اجی خان) را از مقابل خود  
برداشته بغوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ  
درآرده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نقاره فتح  
نواخته تا یکپاس شب استاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخه [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعضی نسخه]

حسن علی خان •



داشتند سرسبام گرفتند - آن همه در شراب و نغمه و سیر و تماشا منهمک  
شد که از خود آگهی نداشتند - تا بدیگری چه رسد \* \* بیت \*

\* خوردن می هر بدیئی را سست سر \*

\* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر \*

و چون مردم بسیرت ملوک مغمور اند ذوالفقار خان نیز باختیار  
سبهاچند کهتری ( که در شرارت و بد ذاتی یکتا بود ) کارها را گذاشته  
بعیش و عشرت پرداخت \* \* ع \*

\* وزیر چنین شهریار چنان \*

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بنار الخلافه شاهجهان آباد  
رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار  
ماه گذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد  
فرخ سیر بگوش دمید - شاهزاده اعز الدین باتالیقی و سپه سالاری  
خاندوران خواجه حسین یزنه کوکلتاش خان برای مقابله  
قرار یافت - ذوالفقار خان بسرداری او ( که گاهی نبرد و پیکار  
ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت ) راضی نبوده منع میکرد  
که گفته اند \* \* بیت \*

\* سپه را مکن پیشرو جز کمر \*

\* که در جنگها بوده باشد بنه \*

اما بتسلط کوکلتاش خان پیشرفت نشد - چون خاندوران از  
بددلی و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگرا رسید ( چنانچه در

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبه او خواندند  
 که ناگهان تفنگی بجهانشاه رسید در گذشت - ذوالفقار خان  
 ( که در هراولې بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت ) مطلع شده  
 بر فوجش تاخته مذهب ساخت - و لاش او را با لاش پسر  
 گلانش فرخنده اختر ( که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب )  
 پیش جهاندار شاه ( که با معدودے حیرت زده نیرنگی فلک  
 استاده بود ) آورد - و باقتضای وقت \*

• نباید بدشمن که فرصت دهی \*

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان ( که  
 غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود )  
 سرداد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد  
 تیموری دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر از فیل برجسته  
 تلاش کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان  
 نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوائی وزارت و رتق و فتق  
 خلافت برافراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان ( که از قدیم  
 با بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود ) شریک  
 غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای ساطنت از رونق افتاد  
 و پادشاه را ( که بنشئه پرزور عشق لال کنور مست بود ) دو بالا  
 کیف کامیابی از هوش برد - دیوانه بود بنگه خورد - مالیخولیا

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب  
 عظیم الشان نسبت بخود بخود در یافته با جهاندار شاه  
 نخستین پور خلافت ( که از سابق با او اخلاص مند تر بود )  
 پیوست - و برادران دیگر را نیز بدر متفق ساخته با عظیم الشان  
 ( که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق  
 و برتری داشت ) بجنگ در آورده لوای فتح و نصرت افرامند \*

گویند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان  
 و جهان شاه را بتقسیم ملک راضی ساخته با جهاندار شاه  
 یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بنام خود گرفت  
 میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر  
 در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان ( که بقوله  
 کشته شد - یا بگولۀ پرید که اثری از ویافتند ) خاطر او پرداخت  
 با جهان شاه ( که برادر کوچک بود - و بجزرات و غیوت از همه  
 پیشتر ) پیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان او بگوفتن ذوالفقار  
 خان اشاره کردند - خان مذکور متغرس گشته از رفتن متقاعد  
 گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی  
 کشید - جهان شاه در عین معرکه با قلیله از کمر گاه خود را بر قول  
 معزالدین زده متفرق ساخت - حتا لال کنور معشوقه جهاندار شاه  
 ( که بے اد آنی بسر نمی برد ) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار  
 شاه خود را پیغام پادشاه کشید - نثارهای فتح جهانشاه بنوازش

ندانه اند - خود را بکناره کشیده بتدارک باید پرداخت  
 پادشاهزاده شیردل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد  
 هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمی گذارم - القصه  
 بهادر شاه ( که حلم مجسم و کرم مصور بود ) بعواطف و اکرام بیکران  
 ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب  
 بمصام الدوله امیرالامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت  
 و صوبه دارمی دکن نیز ضمیمه بخشیگری فرمود \*

\* الله الله این چه فضل است و کرم \*

\* مجرمان را ساخت لطفش محترم \*

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمی با منعم خان  
 خانخانان قائم داشته همیشه نبرد کجروی با وی می باخت  
 هر چند که خانخانان مرد زمانه دیده متحمل بود و بیشتر بتغافل  
 گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیداد اما بفاخوشیها صوبه  
 خاندیس و پایان گهات برار را بضابطه ابتدای تسخیر ( که  
 سرشته آن داخل هندوستان بود ) از دکن برآورد - بعد قوت  
 خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت  
 با خدمات سابق بدست او باشد - بنام پدر التماس نمود - پادشاه  
 از فرط مروت و حیا ( که فطری و جبلی داشت ) جمع چنین  
 خدمات خلاف قاعده دانسته بیاس خاطر از وزارت بدیگر

که ای یازی ده بیکسان زود خود را برسان - فی الواقع بهی  
و کوشش بهادرانه او به سرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین  
کار دست بهتة ظوفه تخفیف بمردم ادد ( که از قطرة و تدد  
هر (وزة بجان آمده بودند) رو داد - از برنا و پیر تحسین  
و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید \*

یک از باریابان حضور باشا بر خه اهل عناد پادشاه  
عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار  
ورن کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منت گسل بود برغم او  
بامرای تورانیة اضافه داده او را بعزایت شمشیر و خلعت فقط  
دلخوش ساخته بکشایش بعضی قلاع و تذبیه غنیمت رخصت فرمودند  
آخرها بمنصب ششزاری ششزار سوار رسید - پس از انتقال  
خاند مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشگیری  
اعزازش افزود - و در جنگ بهراولی شاهزاده بیدار بخت ( که  
مقدمة الجیش پدر بود ) مقرر نمود - اما درین جنگ تردد از  
ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داری و گران پائی کرد  
چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در باخت زخم کم نمای  
تیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته  
با جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت \*

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال  
این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

است بر هفت قلعه رمینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع آن ضلع بفزونی ارتفاع و فواریسی اسباب نبرد بزرتری داشت )  
 بنیروی پردلی و جلادت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیه  
 ۱۱۰۹  
 نصرت گدھے امتیاز گرفت . قلعه چنچی مفتوح شد تاریخ آن گردید  
 و راما از مشاهده جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب  
 و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته بتسمیه سرب تپه فرار  
 پناهی ادبار سپرد - یکصد قلعه خرد و بزرگ ( که عبارت از ملک  
 کرناٹک باشد ) با چندین بنادر فرنگ ضمیمه ممالک محروسه  
 گردید - و زمینداران پر زور حلقه اطاعت در گوش کشیده  
 پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافه هزار سوار  
 از اصل و اضافه بمنصب پنجهازای پنجهاز سوار امتیاز یافت  
 و در سال چهل و ششم از انتقال بهره مند خان بخدمت والای  
 میر بخشگیری سر مباحات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا  
 بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم  
 ( که ایام محاصره قلعه واکنیره موسوم برحمان بخش خیل  
 امتداد کشید - و از پریا <sup>(۲)</sup> نایک نگهبان آندژ شوخی زیاده سرزد  
 و مزهته را بکمک طلبیدن - و آنها حوالی و اطراف لشکر را  
 بتاخت و تاراج در گرفتند ) ذوالفقار خان بعجلت تمام طلب حضور  
 گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرد داشتن توپها  
و مصالح قلعه گیری در ماند - اشقیا بر اسمعیل خان مکها ( که  
عقب قلعه تهانه داشت ) هجوم آورده زخمی ساخته دستگیر کردند  
طرفه هرج و مرج پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را  
میخ زده روانه بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره<sup>(۲)</sup> با یک  
جشر برو ریختند - ستیز و آریز عظیم رو داد - خان جلالت نشان  
( که زیاده بر دو هزار سوار داشت ) پای ثبات افشوده داد پردایی.  
و بهادری داد - و کم کسی از بهادران جان بناموس ده ماند که  
از شاخسار مردانگی گل زخمی نیچید - آخر غنیم را آواره دشت  
هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید \*

چون اسد خان با پادشاهزاده روانه حضور گشت مکرر میان  
رام راجه و ذوالفقار خان آریزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت  
قرین حال خان نصرت نشان بود - چون قحط و غلا دران ضلع  
شکیب ربا گردید صلح گونه کرده بملک پادشاهی بر گشت  
و چهار ماه توقف گزیده باز به کامره قلعیان پرداخت - و عرصه  
فراغت برانها تنگ ساخت - سال سی و نهم از پیدشاه خلافت  
به منصب پنج هزار و چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ  
مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه ( ۱۱۰۹ ) یک هزار و یکصد  
و نه هجری سال چهل و یکم حصن حصین چنچی ( که مشتمل

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بدادر و غمی غسل خانه  
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعه (اهیری  
موطن و بنگاه زه و زان او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه  
( ۱۱۰۱ ) یکهزار و یکصد و یک آن قلعه فلک شکوه را برگرفت  
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او ( از مادر و دختر ) باسیری  
در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزار و دو هزار سوار  
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سی و پنجم  
در جایزه فتح قلعه نرمل بمنصب چهار هزار و تحویل افتخار  
نمود - و پس از آن بمهم قلعه چنچی ( که راما برادر سنبها آنجا رفته  
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود ) دستوری  
یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما  
بسبب گرانگی غله و انبوهی اشقیای پای استقامت نتوانست استوار  
کرد - بفاصله دوازده کروزه برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش  
با جملة الملک بکمک تعیین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال  
بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک نفاق و ناخوشی بمرتبه  
رسید که کام بخش برغم اسد خان بروم ( اجه ) پیغامهای مخفی  
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک  
امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار  
خان تهاه داران در قلعه را دفعه واحده برداشته بینگاه طلبید  
غنیم چیره گشتند بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده



وداع نمود - پسرنداشت - بعد فوتش در سال سیوم محمد امین  
بیگ خویش او از ایران دیار آمده احراز دولت ملازمت پادشاهی  
نموده بعطای خسران کامیاب گشت \*

### \* ذوالفقار خان نصرت جنگ \*

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه  
( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر  
آصف خان یمین الدوله تولد نمود \*  
۱۰۶۷ ع \*

### \* زبرج اسد در نمود آفتاب \*

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی  
نوسرا قرار شد - و در سال بیستم با صدیقه شایسته خان امیرالامرا  
کدخدا گشته بعزایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت  
و سر آغاز سال بیست و پنجم ( که ریایات پادشاهی از اجمیر بعزیمت  
دکن باهتزاز آمد - و جمله الملك اسد خان را بهمراهی سلطان  
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند ) اعتقاد خان نیز بتعیناتی آنجا  
کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة بر سر فتنه پژوهان  
رائهوز ( که در میوگه فراهم شده شور افزا بودند ) تاخته آویزش  
سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک و سانولداس<sup>(۲)</sup>  
و دیگر عمدهای مهاراجه جهونت متوفی ( که مصدر فتنه و فساد  
بودند ) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافه نمایان ناموری

و حراست قلعه آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی ( که انتهای  
 الرویه عالمگیری از دهلی بمقابلہ و مصاف شجاع تصمیم یافت )  
 خان مشار الیہ حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپردہ  
 با یک کروز رویہ و برخہ اشرفی از خزائن عسکر آنجا برداشته  
 با توپخانه و همراهان خویش راہ آلہ آباد گرفتہ بیادشاهزادہ  
 سلطان محمد ( کہ برسم متعلا پیش شتافته بود ) پیوست - و پس  
 از تسویہ مغوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را  
 بکشتن دادہ رخسار ہمت را غبار آلود ہزیمت ساخت - ذوالفقار  
 خان نیز با معظم خان بہمراہی شاہزادہ سلطان محمد در تعاقب  
 آن مرحلہ پیمای وادی فرار تعیین گشت - و بعد ازان ( کہ بمراقبت  
 سہ سالہ بمراسم تکامشی پرداختہ ہیچ جا شجاع را مجال اقامت  
 و درنگ ندادند ) از تاندہ ( کہ بنگاہ خود ساختہ بود ) آوارہ  
 جہانگیر نگر گردید #

درین هنگام ذوالفقار خان ( کہ از مدتی کوفتہ صعب طاری  
 شدہ و عارضہ بامتداد کشیدہ از غلبہ ضعف و شدت آزار نیروی  
 سوارہ و تردد و طاقبت رفاقت عساکر قاہرہ نداشت ) بنابر  
 استدعایش از پیشگاہ خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان  
 مرخص شدہ بمعظم نگر آمد - و ازانجا روانہ درگاہ معلی گردید  
 در راہ مرضش اشتداد نمودہ در ماہ شعبان آخر سال دوم سنہ  
 ( ۱۰۷۰ ) ہزار و ہفتاد ہجری باکبرآباد رسیدہ جہان گذران را

و حق ناشناسی دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده ناسازی زمانه و دیگر باره فاضل خان را فرستاد به خط خاص نوشت - امری ( که فوق تصور بود ) در داد - الدال چشم از حقوق ابوت و تربیت نمپوشند - و کار مغایری حفظ سلطنت چندین ساله ( که ططنه عظمیت و شکوه آن در سلطنت زمین و زمان پیچیده ) بعمل نیارند - شاهزاده در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جاده عبودیت مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحه ( که باران لپی لپی مدور یافت ) مغلوب و اهمه گشته جرأت آن نماند که به ملازمت برسد اگر مرید نوازی فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میروسم - با آنکه این امر دور از مصلحت بود اما بغلبه تقدیر اعلیٰ حضرت قبول فرمود - یانزدهم رمضان سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازهها بضبط خود در آوردند مردم پادشاهی را بدر بر آوردند - و بیست و یکم ماه مذکور ( که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز گذشته بود ) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان ( که بافزایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بذهای عالمگیری بود ) بمنصب چهار هزار و در هزار سوار و عطای نقاره و انعام شصت هزار درپیه کامیاب ارجه مندی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت

و بهیارے از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیمودند  
 ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسپ جلالت برانگیخت  
 و با کمال دلادری بر قواش تلخت - بنابر حرارت و حدت ( که  
 بر جوهر هوا باقصای اقصی غایت مستولی گشته بود ) بے سعی  
 سهم و سنان اکثرے جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار  
 رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس  
 ازان ( که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیری نصارت پذیرفت )  
 بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب  
 از جانب اعلیٰ حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها  
 ازین طرف پرتو وضوح یافت<sup>(۲)</sup> - که محمد اوزنگ زیب بهادر  
 بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمی تواند قرار داد  
 اعلیٰ حضرت بمراعات مراتب تیغظ و احتیاط باستحکام برج و باره  
 قلعه پرداخت - و یکباره پاره از میان برداشته شد - ذوالفقار خان  
 با بهادر خان باشاره عالمگیری بآهنگ محاصره هنگام شب پهای  
 قلعه رسید - بواسطه متانت حصار صورت افتتاح در مرآت خیال  
 جلوه گر نمی گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند  
 و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه  
 بجان فشانی و جانپاری کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران  
 از غردلی و نمکخراسی براه دریچه آب دریا بدرزده داد ناسپاسی

مي ربود - خلف الصدق از اسد خان اميرالامراء سم - كه اخوالش  
عالمصده رقم پذير خامه گشته \*

### \* ذوالفقار خان \*

محمد بيگ - نوكر عمده ايام شاهزادگي خلد مكان است  
و بميرآتشى سرکار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رايت  
عزيزمن شاهي بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه  
برافراخته گرديد او بخطاب ذوالفقار خان ناموري اندوخت - و در  
جميع معارك و غا و مهالك هيچ! مقدمه الجيش بود - و بهراول  
هراول رايت مبارزت بارج دلوري مي افراخت - در جنگ مهاراجه  
جسونمت چون سران عمده راجپوتيه جلو ريز بتوپخانه عالمگيري  
پيوسته گرم ستيز گشتند از انجا ( كه هجوم آن جلادت كيشان افزون  
بود ) مرشد قلي خان مير اهتمام توپخانه پيامودي و پردلي  
راه جانفشاني پيمون - و ذوالفقار خان بائين دلوران ناموس جوي  
هذدوستان ( كه چون کار جنگ دشوار شود از اسبان پياده شده  
دل بر هلاک مي نهند ) از اسب فرود آمده با معدود پای  
هممت استوار ساخت - و گل زخمی چند از شاخسار تهوز برچيد  
آن بيباکان از گذشته بهراول در آويختند - و از آن جهت او  
از آسيب هلاک ايمن ماند - و در روز صف آرائی دارا شکوه چون او  
بخلاف قاعده دانان کارزار ترتيب افواج را برهم زده از توپخانه  
گذشته پيش آمدن يسل جرانغار و برانغار طرفين برهم خورد

از بظهور آید ) بعدم نباید فرستاد - که این بغای عالی نهاد  
( ۲ )  
جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد - بذاوران دانش پیشهای  
انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت  
مستحسن نداشته اند \*

\* که نتوان سر کشته پیوند کرد \*

بالجملة بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای  
او راه یافت و شاه چندان التفات باحوال آنها ننمود خانلر  
از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکانی بهند آمده  
دولت بندگان دریافت - و صبیح صادق خان یزنه یهین الدوله  
بدر منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موروثی  
سرمباهات برافراخت - و بمرو ايام بمنصب سه هزاره چهره  
کامیابی افروخت - در آخر عهد آن پادشاه والا جاه برسم گوشه نشینی  
در پتقه اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه  
فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای  
سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاری نمود - و در  
سال دوم عالمگیری سنه ( ۱۰۷۰ ) هزار و هفتاد هجری بمرض  
مزمی ( که علت انزوای او بود ) بساط هستی در پیچیده  
در نغمه فهمی و گویندگی و ساز نوازی بطور ولایت مهارت تمام  
داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

سرکشی پیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون قرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذو الفقار خان بے سبب ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیگ ببهانه آنکه رقیه از وای نعمت رسیده بخیمه ذو الفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام ( که همراه داشت ) او را از چپ و راست <sup>(۲)</sup> که شمشیر گرفته بقتل آوردن \*

آنچه مردم ظاهرین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضا جوئی حکام داغستان امری دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاری ست - شاید بن اخلاصی از هم برشاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین مغویه منجبول بسفاکی و بیباکی بود خصوص شاه عباس ماضی که بسکه بے اعتدالی و شوخی از ظوائف قزلباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجهی عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه نا ستوده را بااعت قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تحذیر سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه برنوشت - که در آئین سلطنت و قانون نصفین بزد و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلسم ست بدیع نما - و معمائے سم بس مشکل کشا - بیگ ناخوشی ( که

( ۲ )

و روزگار خوردگی او بعید می نمود [ که با این همه مرتبت و جاه  
( که بدولت شاه یافته ) طریق کافر نعمتی سپرد ] اما چون بر شاه  
تحقیق گرفت آله دردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت  
چون خان مزبور بخانه اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف  
کشید ار دانست که رنگ چيست - همین قدر بترکی گفت - که  
سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد \*

پس ازان ( که فرهاد خان کشته شد ) ذوالفقار خان ( که  
امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود ) بکمال اضطراب  
خود را بدولت خانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان  
نداشت که او را زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت  
( ۳ ) عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق  
قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان  
( که ذوالفقار خان در بیگلربیگی گرجی شروان استیلای تمام یافت )  
برخی حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال ( ۱۰۰۹ ) هزار  
و نه هجری شاه ایران از قشلاق قرا باغ قرچغا بیگ را ( که از مقربان  
( ۴ ) آن سلطنت بود ) بشروان فرستاد - که با ذوالفقار خان و امرای  
آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالک نامها خاطر وحشت گرایان را  
مطمئن ساخته بر مهاک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه از آنها

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] تربیت و جاه ( ۳ ) نسخه [ ج ] خلعت مرحمت عنایت

فرمود ( ۴ ) نسخه [ ج ] قرچغا بیگ \*



برافراشت - سال نوزدهم همراهِ شاهزاده مراد بخش ( که بتسخیر  
 بلغ و بدخشان مقرر شده بود ) بدان صوب شتافت - سال بیستم  
 با خیول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده . سعادت زمین بوس  
 دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمه ضبط بنگش  
 بالا ( که بار از سابق مقرر بود ) و از اصل و اضافه بمنصب  
 دو هزار و پانصدی و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندی  
 پذیرفته معه پانزده لک رپیه روانه بلغ نزد شاهزاده محمد  
 اورنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده از آنجا  
 روانه هندوستان گردید او را بهمراهی خزانه رکاب تعیین نمود  
 و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد  
 او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن  
 بهادر خان روهله ( که چنداول بود ) بسعی او خزانه بکابل رسید  
 و در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری  
 بعالم عقبی خرامش نمود .

### \* ذوالفقار خان قرامانلو \*

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خردفرهاد خان قرامانلوست

که از امرای عظیم الشان شاه عباس ماضی بود - فرهاد خان در سنه  
 ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری در جنگ دین محمد خان ازربک  
 بهراولی شاه باوجود جلالت و مردانگی بین الاقران تهمت زده  
 گریز شد - شاه گمان غدری بار بهم رسانید - اگرچه از دانائی

## ✽ حرف الذال ✽

### ✽ ذوالقدر خان ترکمان ✽

( ۲ )  
 پیري آقا نام - از منصبداران متعینه کابل است - سال  
 یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علی مردان خان قلعه دار  
 تدهار از دای ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطنت ملتجی  
 گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه  
 او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا  
 شتافته با عریضه علی مردان خان مصحوب کسان او معاودت نمود  
 و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاري  
 پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن علی مردان  
 خان ایالت کشمیر تعلق باو گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان  
 صوبه مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافه  
 یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستردر ایامی ( که کشمیر مورد  
 ریاست سلطنت گردید ) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
 هزار سوار و عذایت اسب سرمایه شادکامی اندوخت - سال  
 چهاردهم باضافه دو بیست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزاري هزار و شش صد سوار سرمایه کامرانی براندرخت  
 پستردر هراسم غریب یافته سال هفدهم بعطای علم لوائ امتیاز

سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و پشتر بهم چو ترا من جانت تعیین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهنات پنداخت - و سال ( ۱۱۴۵ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنگش بصوبه دارمی مالوه چهره امتیاز برافروخت - و سال ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه دارمی مزبور بواسطت خاندوران بباجیوار مرهقه مقرر شد - نامبرده مدتها زندگی نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید \*

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل آنبیر بلده جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی دکانین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلده مذکور و بلده شاهجهان آباد هر دو جا مبالغ کلی صرف نموده کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال ( که مدت تمام دوره زحل است ) میباید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگه بجای او نشست - و پس از دسروش پرتی سنگه بعضی محالات تعلقه اینها بتصرف مرهقه درآمده - برخی اماکن پادشاهی بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگه برادر پرتی سنگه بر وطن قابض است \*

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگه بوطن شتانت و با سید حسین خان بارهه مذاشسه برپا کرده مکرر بچنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خادم منزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سوارى ملازمت کرد - و بوعد اینکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بقطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات ( که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود ) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علی خان با قوچه علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمه چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهی پیوست - و درین معنی اصلاً استصواب و اطلاع راجه در میان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشی و سعایت سادات گشت - و باشتهار این معنی مغالیه که با سادات نداشت برهم شد - و آخر عهد پادشاه مذکور ( که او در حضور بود ) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - و نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بآنبیر رفت - و در قضیه نیکو سیر متهم بجانب ارجی او گردیده آخر بدر التجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان ( که مقدمه سادات برهم خورده مانع در میان نماند ) اوائل

(۲)  
 \* دهیراج راجه جیسنکجه سیوانی \*

پدرش بشن سانکجه نبیره زاده میرزا راجه جیسنکجه است  
 بجیسنکجه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس  
 خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
 و خطاب راجه جیسنکجه و برادرش بزام بجیسنکجه امتیاز  
 یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعه سخرلنا  
 عرف کهلنا نامزد گردید - و در گرفتن قلعه مذکور (۴) رز یورش  
 کارهای دست بسته از وقوع آمد - در جلدوی آن از اصل  
 و اضافه بمنصب دو هزار و سوار ترفع جهت - پس از  
 ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان  
 رفت - و رز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گریخته  
 همان رز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در  
 اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنکجه ( که بهمراهی خلد منزل  
 اختصاص داشت ) بمنصب سه هزار و سوار افزوده با او بر سر  
 آنبیر بمذاقشه برخاست - پادشاه ( که شیوه خاطر داری همه کس  
 منظور داشت - و دل شکنی هیچ یک نمی خواست ) آنبیر را  
 در سرکار ضبط نموده سید حسین خان بارهه را بقوجداری آنجا  
 مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابله کامبخش متوجه دکن گردید

(۲) در [ بعضی نسخه ] سوانی (۳) در [ بعضی جا ] کهلنا آمده (۴)

در [ اکثر نسخه ] گرفتن ریونی قلعه مذکور.

سپاه پیشه بهم قومی و خویشی مقتول پیرخاش برخاستند - ازان  
 میان شوره پشته چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زدن  
 بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر ( که تا اینجا گمان  
 نداشت ) بحیرانی در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومی  
 داد - دو پسر غیر ملتجی او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند  
 دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران<sup>(۲)</sup>  
 و سرداران ( که در فوج فراهم بودند ) اصلاح و اعانتی سر نزد - گویا  
 همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس  
 که بمرگ او مرز جوششها و حالات صحبتها از دل دوستان یکباره  
 بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدی  
 خان مرحوم است - صاف دل نیک نیت و متدین خدا ترس بود<sup>(۳)</sup>  
 و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون  
 دیوانی دکن ببرادر حقیقی او وزارت خان شهید تفویض یافت  
 بیوتاتی بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهی  
 در سن سی و هفت سالگی ازین حسرت کده آرزو شکن بنه زندگی  
 بر بست - و داغها بر دل اخلاص مندان گذاشت - در حالت تحریر  
 دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهی ست  
 و دیوانی ارثی و دیوانی سرکار آن نوین عالی جاه سرافراز  
 دیانت را ( که بمیراث یافته ) بکمال دارد \*

قیام داشتم - پس از ارتحال پدر مشمول عذابت نواب آصفجه گزیده بغور دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزاری پایه خویش بلند تر افرامت - در سال شانزدهم محمد شاهي شیء منصبدار دیوانه وش تبعه اندیش چنوں آشفته افلاس زده عن لاشی شمشیر حواله کرد - بسر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما از آن روز در مزاجش شورش و سورتی احداث یافت - و عنان بجانب دیگر تافت - مردم خانه جنگ نگاه داشته اندیشهای دور از کار سر بباد ده پیش گرفت - هر چند عقل رسا و فطانت پا بر جایست مقتضی این خام خیالیه نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را بسپه کشی و سرداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دام اقباله صاحب فوج شده بجانب دهادر و دهاراسین شتافت - و پا از جاده سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسری و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبعه رایی سر میگرد - و بقباحث آن نمیرسید - همان ایام در حوالی ریذاپور <sup>(۲)</sup> بملازمت نواب معزی الیه ( که عزیزت فرمای حیدر آباد بود ) پیوست - قضا را شانزدهم ذی الحجه سنه ( ۱۱۵۱ ) یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری ( که شهنشاه معظم نادر شاه بدلهی آمده قتل عام فرمود ) سپاهیه اجل گرفته از متعینه بے اعتدالی نمود - همه هرس حواله کرد یکم از حضار پیشدستی نمود - او را از هم گذرانید - جمعه

و درشتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صالیه رحم و مراعات آشنائی نمی شنافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلایق کمتر می کشود اما بدیانت و راستی یگانه عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف<sup>(۲)</sup> نداشت - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میگرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و مواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت می گماشت - و بمشائخ حال چندان نمی گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمی خورد اما تفکه و تنقل بغواکه و لبوب بسیار می نمود - توانا هیکل قوی قوت بود - و در برق اندازی و تیراندازی حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکنده هیل<sup>(۳)</sup>ی (که موضعی سمت سه کروه شهر) مرغزار از زمین العابدین خان خوانی مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارجیلستان بر ساخت - زمانه بانداز متمنایش مساعد نگردید و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - الآن وفور نارجیل سبز دران معموره از همان جا سمت - پسر کلانش میرک محمد تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بی همتا و در صحبت دوستی بی تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلند خجسته بنیاد



مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع  
 قہمت چندین سالہ مال دازی بوجہ وجیہ بر روی افتاد - و الا  
 خدا داند کہ با کدام ظالم آشفته سر از جبابرہ روزگار سروکار افتادے  
 و بکجا کشیدے - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رائی  
 و خود سري بود با عضدالدولہ عوض خان نایب صوبہ دار دکن  
 محبتہا در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذشت \*

چون نواب فتح جنگ از ہندوستان معارفت نمود عزیمت  
 جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور ( کہ از راستی و درستی  
 در اظہار حرف حق بے اختیار بود - و ہزمانہ سازی نا آشنا )  
 بلا تخاصا نسبت بغی و بطلان بجانب خویش و حقیقت ظرف  
 ثانی بر زبان می آورد - لہذا باتہام توافق با مخالف شہرت گرفته  
 نزدیک شد کہ آسیبہ سترگ عاید حالش گردد - حام و گذشت  
 سردار بغریان رسیدہ بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد  
 مدتی منزوی و خانہ نشین بود - بار دیگر آصف جاہ بر سر  
 مرحمت و عنایت آمدہ خواست بیکالی قبول و خدمت بر نوازہ  
 عضدالدولہ بکینہ دیروندہ بمخالفت پا افشردہ از پرداخت احوالش  
 باز داشت - اگرچہ بدر استغنا و بے نیازی زندہ سماجت و ابرام  
 شعار خود نساخت اما فکرزدگیهای بیکاری و بطالت آخرها  
 بہ بیماری انداخت - در شہر رجب سنہ ( ۱۱۴۱ ) یکہزار و یکصد  
 و چہل و یک ہجری بعالم بقا منزل گردید - هرچند بسختی

فرستاده مستمال بایده نمود - و تلافی و انتقام را بر قابو و گذاشت  
نگاه بجانمب راجه رتن چنڈ کرده زهر خنڈ نمود - و گفت  
زرها بهرورب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار  
خواهد بود - دوازده هزار مشعلچی نگاهداشته دمی از قطره و پویه  
نمی آسایم - و شب از روز نمی شناسم - خان مذکور گفت که  
قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج  
همراه میرسد - و در اسب و آدم چه طاقت خواهد بود - چین ابرو  
شده گفت - کمال سپاهگری مردن است ناچار هرگاه سردار  
باین جرأت مثل هوش باختهای بے حوصله حرف زند - خان  
مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله \*

بالجمله پس از در افتادگی دوامت سادات بسر التفاتی  
اعتماد الدوله از پیشگاه جهانبانی بتفویض دیوانی ارثی رخصت  
دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول  
الطاف بیکران آن نوین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر  
کبیر بمسند آرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار مأموره  
نموده رتق و فتق محالات تیول خویش بر رای رزینش مفروض  
فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باسترداد  
زر مغضوبه خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] تلافی و انتقام را ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] خبرت - و در

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - در آن اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغه از متمولان شهر جبر و قهر را برستاند - برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از احتیاج عامه باز داشته بضبط خانه مشار الیه ( که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلأق بود ) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسر کلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشاندند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالی پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حای و ادائی خانه او و خویشانند نزدیکش ( که همگی بهفتاد هزار روپیه می رسید ) دیگر سوای بدنامی و رسوائی طرفه نبستند - و طرفه آنکه چون امیرالامرا از سو مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت هم دیگر محمول داشت \*

خان مزبور خود نقل میکند - روزی ( که از کشته شدن عالم علي خان آگهی آمد ) با مشار الیه هم بطریق استشارة مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای موافدید خویش عرض کرد - که مثله هندی سم - چون دست بزر سنگ بند بود با هستگی باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس اینجا سم - اکنون عجاله فرمان موافق داری بنام نظام الملک

بیجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش و دیعت حیات  
 سپرده بود - ثواب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویر  
 قلعه دارچی قلعه ارک بذا خان موسی الیه ارسال حضور نموده  
 پس از پذیرائی دخیل کار گردانید - و بعد ازان ( که امیر الامراء  
 حسین عالی خان <sup>(۲)</sup> ساخت برهانپور را مضرب خیام فیروزی گردانید )  
 بر طبق قرار داد بواحد خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان  
 مسطور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موافق بذواخت - و بعطای  
 خطاب دیانت خانی نام آور ساخت \*

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوّین عظیم القدر  
 گردید اورا ( که پهای عزل درآمده بود ) ظوعا و کرها همراه گرفته  
 پس از خلع و قلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و منصب چهار  
 هزاره بلند رتبه گردانید - [ از آنجا ] که خان مشارالیه از سن سبا  
 در خجسته بلید ( که بنابر قرب معسکو پادشاهی حارسه پیش  
 نداشته - و ادهم بیاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات  
 می نمود ) بمرجعیت و خود سری گذرانیده خوگر تبعیت و شناسای  
 مزاجدانی نبود [ چار و ناچار در استرضای سردار که گزیر نداشت  
 می کشید - اما بخواشی مطلق نمی ساخت - ( آچه رتن چند  
 ) که در مزاج هر دو مدار السلطنت جا کرده بود ( غبار آلود  
 گذر دست شده کار شکلیها پیش گرفت - و آخرها بسعایم او پاره

بوئی از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العاب  
 و شکفت نمائی از ترسستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد  
 و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه  
 برمی آورد - در بادی النظر بحضور حیرت می افزود - و همین  
 قدر مناشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد مزل بوقت  
 مراجعت از دکن او را باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین  
 برد - قضا را درین ایام مرشد قای خان میروزا هادی ( که از بنگاله  
 آمده بدیوانی دکن سرافرازی یافته ) چون دلش پابند آنولایت  
 بود باستعفای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی  
 جست - مشارالیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التقات جان تازه  
 در قالب آن شوق فرسوده وطن دمیده دیوانی مذکور را بغام والد  
 خان مزبور ( که بحراست قلعه ارک خجسته بنیاد می پرداخت )  
 مقرر ساخته برغم خانخانان ( که بیشتر باعث توقف بود ) بتقریب  
 نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت موطن مالوف فائز<sup>(۳)</sup>  
 و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور  
 بسته یکران عزیمت برة نوردی در آورد - حیدر علی خان خراسانی<sup>(۴)</sup>  
 دیوان منصوب دکن ( که در استقلال ثانی نداشت ) در اکبرآباد  
 دو چار گشته حسب الحکم پادشاهی همراه خود برگردانید - کادشهای

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] آهی و رصاص ( ۳ ) نسخه [ ب ] وطن ( ۴ ) در  
 [ بعضی نسخه ] حیدر قلی خان

پس از فوتش سلسلهٔ او جاری شد - خان صد اقامت نشان سید شهاب الدین نامی را ( که از صوبهٔ بهار بود - و مدتی بخدمتگذار (ری و درستاری آن کامل الصفات قیام داشت ) بجای نشینی تعیین کرد بعد از و همشیره زاده اش سید سعد الله بجایش نشست - الحال پسرش سید قطب الدین مشهور بمیدان منجهایی صاحب سجاده است - و در عین شباب بتجربید و عدم تاهل آماده - بعلوم نقای و عقلی شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باکثری ملکات رضیه آراسته - سیما بتواضع و حسن خلق بیش از بیش پیراسته \*

بالجمله هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانی بیدر و پستر بدیوانی برهانپور سرافرازی یافته بافرزنی منصب و خطاب خانی اعزاز اندوخت - و دران هنگام ( که خلد منزل بموکب فیروززی امن افزای ساحت دکن گردید ) باستلام سدهٔ خلافت مطرح عواطف پادشاهی گشت - ازانجا ( که جوان قوی هیکل نمایان و بجدوت طبع و رسائی ذهن باکثرفزون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع و ابداع بود ) بیودن حضور ( که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمهٔ افزایش درجات است ) مکلف شد - خان مزبور از وطن دوستی بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت رکاب نمیشد - برخه کوتاه نظر بکج بینی و غلط حسی خویش گمان کیمیا سازی بدر برده بر زبانها افکندند - حتی بعرض پادشاه هم رسید - حال آنکه نه کاف و نه از زیبق و کبریت بدماغش خورده - و نه

بخدمت واقف (موز بطون و ظهور میان شاه نور ) که درویش بود  
 دکان و دستگاه شیخی فچیده معجزانه و متوکلانه میگذرانید )  
 پیوست - و عقد قلبی بارادش بر زن - در همان سن و سال بمیامین  
 انگاس آن بزرگ خود را از ملاحی و مناهی باز داشته بدرخه اشغال  
 این طایفه صافیه اشتغال می درزید - و چون آن پیر نورانی بعالم  
 جاردانی منزل گزید دافی عقیدت صافی اعتقاد مبلغ خطیر  
 برترمیم و تعمیر مقبره او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار  
 رونق دیگر افزود - که الآن در فذای شهر نصارت بهر مزارع دیگر  
 ( که مطاف ادانی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده  
 باشد ) نیست - سوای ایام اعراس او و خاغایش روزهای دیگر  
 هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجمعه و هجوم از وضع  
 و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش می آمد  
 در فلوس بدستش میداد ( که رفته بحمام غسل کند ) ازین روز  
 شاه نور حمامی میگفتند .

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشه خویش  
 بهیچ یک اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فتوی کلامش  
 دریافته اند - که دولتمند زاده بود از سرزمین پورب - و مریدانش  
 برانند که زیاده بر عمر طبعی زندگی یافته - غریب تر آنکه سلسله  
 بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیری و مریدی حرفی بر زبان  
 نمی راند - بمخلصان و محبان تلقین ذکر و ارشاد شغله میفرمود

\* کی خواب میتوان کرد در خانه آفتاب است \*

پسرانش کلانی محمد دلور خان مظفر الدوله بهادر انتظام جنگ  
که در عمل نظام الملک آصف جاه بفروداری سرا می پرداخت  
از چند سال چون تعلقه مزبور بتصرف مرهقه رفت پیش نظام الدوله  
آصف جاه حاضر شده ببخشیدگی صوبجات دکن مامور است  
و بر محرر سطور عاطفت دارد - دومی دل دلور خان - که فروداری  
(۲) بسواپتن مضاف سرا داشت - پستری پیش نظام الملک آصف جاه  
خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سرفراز شد - سنه ( ۱۱۶۶ )  
هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو  
صاحب اولادند \*

### \* دیانت خان \*

میر علی نقی - خلف از محمد میر عبد القادر دیانت خان  
است - که برآستی و دیانت ثانی اثنین والد ماجد خود بود  
و در درائی مهم سرکار پادشاهی راه مدافعه و مصاحبه نمی پیمود  
از آغاز سن رشد و تمیز بقیامت پدر گرامی قدر ( که بعلاقه  
دیوانی دکن اقامت گزین معمر سلطانی بود ) دیوانی صوبه  
خجسته بنیاد رو براه می نمود - بیوتاتی بلده نیز بالاصالت  
انضمام یافت - در اوان شباب نشئه انتباه و آگاهی در سرش ریختند  
شوق ازادیت و انابت سر برزد - برهبری توفیق و قیادت سعادت



عبد الحكيم بن مير عبد الرحيم بن مولانا کمال نيشاپوري است  
که با مولانا جمال جد عنايت الله خان برادر ميشد - حسب اتفاق  
مولانا کمال از وطن برآمده در لاهور اقامت گزيد - و در سنه

( ۱۰۱۱ ) هزار و يازده هجري در گذشت - مرقد او بيرون بلده  
مزيور در سراي حاجي سياح است - مير عبد العزيز ابتدا نوکر  
دارا شکوه بود - چون روی ملازم پيشگي ببارگاه خلد مکان آورد  
بنابران شيخ عبد العزيز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب  
دلور خان و بتدریج بمنصب در هزاري ترقی کرده بآخرت سزا  
شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنايت الله خان بخطاب  
يدر مخاطب گشته در ابتدای جلوس محمد فرخ سير برفاقت  
نظام الملک آصفجاء ( که بنظم دکن مامور بود ) وارد آن آلکا  
گردید - و پستتر بتجويز حسين علي خان امير الامرا بفوجداري  
( ايچور اختصاص پذيرفت - پس ازان همراہ مبارز خان ( که با وی  
صلف ميشد ) بجنگ آصفجاء گمر بهت - و بعد کشته شدن او  
دستگیر شده ديرين روابط آصف جاه را بر سر مرود آورده  
پرواخت او بر روی کار آمد - بمنصب پفجهزاري متصاعد شد  
و در سنه ( ۱۱۳۹ ) هزار و یکصد و سي و نه هجري رخت بعالم  
بقا برد - طبيعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص  
ميگردد - از وخت \*

\* بيت \*

\* مرگان بهم نياید دلدار بے نقاب است \*

( که دست چپ بود ) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف

مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه ( ۱۱۶۴ )

هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بضر بندوق شهید ساخت

و خون با هدایت مخی الدین خان ساز محبت کوک کرده

غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای دور اندیشی مدارا

نمی نمود اما پس از وصول لشکر برای چوٹی (۲) متصل کرپه حوصلها

بتنگی گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید

دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر و او بمولۀ تنگ در گذشت

(۳) و انعم ما قیل \*

\* رباعی \*

\* هر کام که در جهان میسر گردد \*

\* هرگاه بپایان رسد ایتر گردد \*

\* دایم نبود هیچ مرادے بکمال \*

\* چون مفعله تمام شد وزق برگردد \*

در حالت تحریر رنمست خان عرف منور خان برادر علائی

بهادر خان بفرجدارچی کرنول نامور و اوقات بسر میبرد - با (اتم

سطور آشنا شد \*

### \* دلاور خان بهادر \*

محمد نعیم هیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

(۲) در [ بعضی نسخه ] برای چوٹی - یا رانچور باشد که جائے مشهور است

(۳) در [ بعضی نسخه ] و انعم ما قیل \*

از رسیدن پادشاه ببهرهاندور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسسه روز مبارکه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه ( ۱۱۲۳ ) هزار و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز صبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آرازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت منوبه داری دکن بدو خان مقرر گردید او نایب هیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر ( ۲ ) که حیدر علی خان دیوان دکن گشت ) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجه مطابق سنه ( ۱۱۳۶ ) هزار و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان و زندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگوزانین - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی بدان کار می پرداخت - شین ( که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان پهلچری شهبخون آوردند - و ساهله انضباط از دست رفت ) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب ملش

( ۲ )  
و برار پایانگهات اصاله باو مفوض شد - در برهانپور بایزید  
خان همشیره زاده اش نائیب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار  
و در برار همشیره زاده دیگر ( که علاول خان نام داشت )  
بنیابت می پرداخت \*

و چون امور سلطنت بقبضه اقتدار محمد فرخ سپر در آمد  
سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن  
بعسین علی خان امیرالامرا قرار یافت از عزیمت آن آلکا نمود  
درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را  
ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نموده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد  
صورت نیست - و بیرون بلده برهانپور سال سیوم با جمعیت قلیل  
بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را زانده  
صفها را برهم ساخت - دران آویز و ستیز مطابق سنه ( ۱۱۲۷ )  
هزار و یکصد و بیست و هفت هجری بگوله زنبورک کار او تمام شد  
لارلد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان ( که هر دو باهم برادر  
حقیقی بودند ) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهی  
می پرداختند - دومین سال پنجاه و یکم بمنصب در هزاره  
رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد  
اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان ( که بهادر شاه بر تخت نشست )  
سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس

سرمایه نامورنی اندرخت . و باتفاق روح الله خان بمکاره قلعه واکنگیره نامزد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضرب بندوق ( که از قلعه سید ) جان بحق تسلیم نمود . پسرش عمر خان . که آخر بخطاب رنمست خان چهره عزت برافروخته در رنمست پوره اورنگ آباد سکونت داشت . بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست . اما دارود خان بتعیناتی ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعه چنچی ( ۲ ) و مکارباتی ( که با مقاهیر و داد ) مصدر ترددات گردید . و سال چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناٹک حیدر آباد ( که اصالة بذوالفقار خان مقرر بود ) سرمایه افتخار اندرخت . و سال چهل و پنجم فوجداری کرناٹک بیجاپور اصالة ضمیمه شد . سال چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه داری حیدر آباد چهره عزت برافروخت . سال چهل و نهم ( که پادشاه خود بر سر قلعه واکنگیره شتافت ) او حسب الطالب از چنچی آمده در گرفتن قلعه مذکور خدمات شایسته و جراتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت . و پس از ارتحال خادمگان در جنگ کام بخش با ذوالفقار خان شریک توده بود . سال سیوم جلوس خلد منزل بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانهات معین گشت . و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

( ۲ ) نسخه [ ب ] چنچی - و در [ بعضی نسخه ] چنچی \*

سیوا روانه شده بود ) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعیین نمود - خضر خان پس از ملحق شدن (وزر ضیافت شیخ قرار داده او را طلب داشت - شیخ مزبور چون متصل خیمه (سید خضر خان بغابر استقبال برآمد - شیخ ( که از مضمرا و آگاهی داشت ) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خود (ا در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معنی فوج بر سر دکنیان برده جنگ عظیم (داد و آخر دکنیان دست توسل (والی حیدرآباد دراز کرده بآن جانب رفتند - داود خان دران ایام در قلعه نلدرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالات او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلد مکان نوکری پادشاهی نموده بمنصب چهار هزار و خطاب خانی سرپاژد گردید - و برادران و اقربایش بمناسب در خور سرافرازی یافتند و نلدرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبه برار قرار گرفت \*

سال بیست و ششم بعد (دو موب سلطانیه بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و زمست خان عم خود ( که عالی نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکری پادشاهی و منصب هزار و پانصدی سرفرازی یافته رفته رفته بمنصب پنج هزار و خطاب زمست خان افتخار اندوخته بود ) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فساد پروهان مرهقه رخصت پذیرفتند - زمست خان بخطاب بهادر خان

والد او از ولایت گوزان آمده - مومی الیه بهمت بلند و ذهن عالی  
متصف - و بشعر و سخن مربوط - (رزے چنڈ بنیابت جد بزرگوار  
پرداخته پس ازان بحیدر علی خان نقش صحبت او درست  
نشسته فوجداری بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مرپور  
حکومت بتیلاں میگرد - چنده پیش ازیں حسب التجویز  
آصف جاہ بماملعی اندور ( که از محاللات مشهوره صوبه بیدر است )  
ناموز گردید - درین اوقات از بے مددگی روزگار و علت نزول ماه  
( که بے عینک تبیین اشیا محال است ) خانه نشین شد - درین  
بیکاری و عطالت شوق بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات ابن فن  
از کتب معتبره قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا ( که در خزانه  
غیب است - نه در دکان عطار ) امیدوار - ذلک فضل الله  
یوتیه من یشاء \*

### \* داؤد خان \*

و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پندی - نامبرده  
ابتدا بشیوه سوداگری بسر می برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور  
نوکر شده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبه سرداری  
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بهلول خان  
شریک مصلحت بود - پس ازان خان مذکور او را بظاهر جهت  
کمک شیخ مذاج ( که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

گردید - و پس ازان (که خان مشارالیه ملازمیت پادشاهی دریافت)  
بعزایت والا سرمایه اعزاز اندوخت - و چون توجه بحیدرآباد  
و استیصال کام بخش پیش نهاد عزیمت پادشاهی بود. برخی اسامی  
محل در قلعهٔ رصینه بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم  
بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت  
فرموده عام معارفت بهندوستان برافراخت خان مذکور (که توطن گزین  
خجسته بنیاد بود) بقلعهٔ داری قلعهٔ ارک آنجا سر رشته فراغت<sup>(۲)</sup>  
و آسودگی بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلی خان از بنگاله  
بحضور رسید) از آنجا که دل بستهٔ آن دیار بود دل نهاد این کار  
نگردید - و بغابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود  
که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت \*

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن  
بحیدر علی خان خراسانی تعلق گرفت - پیش ازانکه او برسد آن  
مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفی از فضل  
و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوی معنوی را تبرکاً در مجلس او  
میخواندند - پهرش دیانت خان ثانی ست - که درین صکیفه  
احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختر (که  
نزد او محبوب تر بود) پسر صبیۀ کلان سید امانت خان معروف  
بارجمند خان است - که پدرش سید اتائی ست میر احمد نام



مزبج نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم  
برادرش امانت خان ثانی متصدی بندر سورت ازین جهان  
فانی بنعیم جاویدانی پیوست از بایالت بندر مَسطور لوی  
کامرانی افراخت - و بعدایت اضافه پانصدی بمنصب دروزاری  
نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه  
سلطنت درجه استحسان نیافت - بصرگرانی طلب حضور گردید  
و پشتر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجزو آمد - بعد رافعه  
ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته  
در اورنگ آباد گذاشت \*

از اختیار و اعتبار دیوانان آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار  
( ۲ )  
دام بدستخط خود تذخواه میکردند - و بهر که میخواستند زیاده  
بر آن هم بدفعات تن می نمودند - و چون تذخواه جاگیر بدون  
دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود از اینجا [ که غیر خان  
فیروز جنگ ( که در برار قیام داشت ) عمده ترس در دکن نبود ]  
هرگاه ضرورت میشد افراد تذخواهی قبول نزد او میرفت - و آن  
نویسن بلغد مرتبه بهمین رجوع غیر مترقب بضد نموده دستخط  
میکرد - و پس ازان ( که خلافت مرتبت بهادر شاه غازی پرتو و صل  
بر مرز و بوم دکن افکند ) دیوانی را بنام مرشد قلی خان مقرر نموده  
تا رسیدن او از بنگاله موسوی خان میرزا مهدی بذیابست دخیل باز

مستقیم احوال ثابت احوال بزرگ منش ستجیده خصال بود - و بصدق  
و راستی ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - در حین  
حیات پدر بزرگوار بعهد بخاندان مکان در بارگاه خلافت سعادت  
روشناسی اندوخت - و بگلگونه کاردانی و رشادت چهره روزگار  
خویش افروخت - در آن هنگام ( که والد ماجدش بتمشیمت مهمات  
دیوانی دکن می پرداخت ) مشارالیه به بیوتائی بلده اوزنگ آباد  
قیام می ورزید - چون موکب عالمگیری ببلده مذکور سایه وصول  
افکند باحذات شهر پناه آنجا ( که دوره اش هزار ذره که دو کوره  
پادشاهی است ) امعه از شاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال  
فوج فیروزی تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام  
مطلوب خاطر پادشاهی بود مشارالیه بمیعان چهار ماه بعد  
خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت  
پدر از آنجا ( که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحه  
خاطر پادشاهی ارسام داشت ) آن شاه قدر شناس تفقد احوال  
هر یک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور ( که  
اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود ) باضافه نمایان موزن مراحم  
گردید - و چون برادر خردش میر حسین ( که بیشتر مطرح انظار  
الطاف خسروانی بود ) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او  
بذیانت خانن فرق عزت بر افراخت - و در سال سی و چهارم  
بخدمت دیوانی موبجات دکن از انتقال موسوی خان میرزا معز

برادرش عبد المحسن خان عرف موجه میان (۲) که آخر بخطاب  
 ارثی سوافراز شده ) بکار مزبور امتیاز یافته سبها (اتق و فاتق  
 مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبی خان کور ادر  
 نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده  
 خود را بکشتن داد - پسرش عبدالحکیم خان بجای پدر نشست  
 مرهته غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعالت چوئه گرفت - در  
 حالت تحریر [ که سنه ( ۱۱۹۳ ) یک هزار و یک صد و نود و سه  
 هجری ست ] حیدر علی خان بر تعلقه او دریده او را دستگیر  
 نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضه تصرف خود در آرد  
 اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزاده  
 بهلول خان عبد الکریم است - که سال هفتم جلوس خاندگان  
 بفوج پادشاهی ملحق گشته بمنصب پنج هزاره و خطاب  
 اخلاص خان سر بلند گردید - سال یازدهم ( که دارن خان قریشی  
 بتعاقب سیوا بهونسله گام همت برداشت ) او با معدود در هردلی  
 بجنگ پیوست - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری  
 تا سال بیست و یکم حیات او مستفاد میشود \*

\* دیانت خان \*

میر عبد القادر - همین خلف امانت خان خوانی است

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] موجه میان ( ۳ ) نسخه [ ب ] عبدالحکیم خان ( ۴ )

نسخه [ ب ] ذواب حیدر علی خان \*

سال بیستم و نهم خلد مکان بمحاصره بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلده مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهی دریافت - او نیز شرف عتبه بوسی اندوخته بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب دلیر خان اوی مباحات بر افراشت و مدتها در تعییناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار درجه بلند رتبه پیمود - پس از ارتحال خلد مکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جهته در تعلقه فوجداری خود سانور و بنکاپور ( که سرکاره سمت از صوبه بیجاپور ) رفته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداری و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامی اندوخت - و پس از پورش عبد المجید خان ( که در صوبه داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور شده ) بدان تعلقه ارثی می پرداخت - چون بر آلکی دکن مرهقه تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقه مذکور در عوض چوتنه ( ۲ ) بدست او رفت - و قلیله باقی ماند - در حالت تحریر پهرش عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر می بود - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبی خان اسم - که کرپه و غیره مکالات صوبه حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پهرش عبد النبی خان کور بتعلقه مذکور سرافرازی یافت - پس از

مدار عالیہ دولّت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیزتہ در کنار بہیمرہ آمدہ و ازین طریق بہادر کوکلتاش شتافتہ باہم ملاقات کردند - و صبیحہ خواص خان با نصیری خان پسر کوکلتاش مذکور منسوب شدہ ہر دو بجایہای خود برگردیدند ( بہلول خان از خواص خان نفاق در دل جا دادہ خواست او را در راہ دستگیر سازد - از ازیں معنی آگاہی یافتہ شبشب روانہ بیجاپور گردید - پستور کہ بہلول خان متصل بلد مذکور (سید) او سررشتہ بزرگی از دست ندادہ باستقبال بر آمد - بہلول خان بتقریب او را نظربند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فیما بین دکنیان و افغانہ نفاق بر ملا گشتہ کار بزد و خود کشید - بعضی از دکنیان بغوج پادشاهی ملحق گشتند - و اکثرے بوالی حیدرآباد رجوع آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بہادر کوکلتاش بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراہم آوردہ بر اماکن متعلقہ بیجاپور آمد - و فیما بین او و بہلول خان عبدالکریم کشش و کوشش بسیار کرۃ بعد اولی بوقوع پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش طالب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضہ اقتدار دایر خان در آمد بمناسبت قومیت ہر دو با یکدیگر ہمزیان شدہ قاصد حیدرآباد گردیدند - و با دکنیان ( کہ از جانب حاکم حیدرآباد آمدہ بودند ) مجاریات سترگ رو داد - درین ضمن بہلول خان بہ بیماری درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بہرہ داری سر برافراخت - تا آنکہ

ماند - هیچگاه سیاهی زمانه نخورد - و ذلت و خواری نکشید  
 پسرانش کمال الدین و فتح معمور - دومی در جنگ مورچال  
 بیجاپور بکار آمد \*

### \* دلیر خان عبدالرؤف میانه \*

نیمه زاده بهاول خان میانه است - که در عهد جنت مکانی  
 بروزگار پادشاهی کامیاب شده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار  
 سوار مرتقی گشت - سال دوم جلوس اعلیٰ حضرت چون  
 خانجهان لودی متوهم شده راه فرار گزید از نیز با نظام الملك  
 دکنی پیوسته نوکری از اختیار کرد - و چندس در مقابله افواج  
 پادشاهی ساحت کجری پیمود - پستر با عادل خان بیجاپوری  
 توسل بسته چاکر او شد - <sup>(۲)</sup> سال هفتم در محاصره دولتآباد شوخیها  
 نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگی یافت  
 و پس از در گذشتن او پدرش عبدالکریم بسرداری و خطاب بهاول  
 خان نام برآورد - و چون والی بیجاپور طفل بود و اختیار کارها  
 بدست دیگر ناسبرده با اجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط  
 بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان ( که میرزا راجه  
 جیسنگه بتخریب ماک بیجاپور تعین گردید ) ناسبرده از سرداران  
 فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم ( که  
 خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشی

خواست که ادرا با خود همدستان ساخته عام خودسری برافرازد  
 دایر خان سر ازان بیچید - سرگوانی طرفین بنا خوشی انجامید  
 دلیر خان برسم یلغر روانه حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب  
 قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهی گذشت ( که  
 پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاعت نموده احرام  
 حضور بستم ) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید ( که این  
 افغان پر شر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بهالش  
 او روانه شدم ) بموصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرار  
 در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن سبا  
 تربیت یافته دوش و کنار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض  
 میکرد پادشاه گفت - که ایذمه ندارد - چرا حضرت اینقدر اضطرار  
 میفرمایند - پادشاه تذذ شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست  
 مشکل آنست که مبادا باهم ساخته بشود - و فوجی ( که سردارش  
 دلیر خان باشد ) در مقابل او غیر از خود دیگری را نمی بینم - پس  
 هرگاه مرا با او سردار افتد <sup>(۲)</sup> جنگ در سر دارد \*

بالجمله خان مذکور قوی هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتی  
 غریب از قوت و اشتیهای او اشتها تمام دارد - و بر الوس خود  
 بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه  
 و یارویی طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیمایی دولت و شوکت

آن دیار بآن سردار نامدار مغرض گشت - که تا تعیین صوبه دار  
 مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم  
 با افواج حیدرآباد در آویخته پیکار سخت دست داد - خدمتکار  
 ( که عقب فیل نشسته بود ) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان  
 در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیاری  
 از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن  
 ترددش قلعه منگل سرپه از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در  
 سال بیست و ششم ( که بلده اوزنگ آباد مطرح الویه عالمگیری  
 بود ) او را با سران دیگر بمساق بیجاپور تعیین نموده تا رسیدن  
 محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری  
 شدید کشیده در مبادعی سال بیست و هفتم سنه ( ۱۰۹۴ ) یکمزار  
 و نود و چهار بجایید سرا شتافت \*

اگرچه مشهور آنست ( که خلد مکان بغضه آثار خود سرب  
 و سرکشی ازو تفرس نموده مغمومش فرمود ) اما آنچه بتحقیق  
 پیوسته این حرف پرتو از فروغ راستی ندارد - بعضی ثقات  
 برانند که برادرزاده اش بتبدیل حیّه ( که معتاد داشت ) کارش  
 تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت ( که  
 سپاهگرمی هیچ یکی را بخاطر نمی آورد ) از دلیر خان حساب  
 درمیداشت - گویند هنگامی ( که او با شاه عالم در دکن بود ) شاهزاده




یا بر جا ( کہ ازان رستم زمان ظهور یافت ) موجب تحسین و آفرین  
دوست و دشمن گردید \*

گویند دران عرصه کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر  
گرم گردید کہ تا چند کردہ خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان  
دایران بود \*

\* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی \*

\* همه دشت پاشیده چوگان رگوی \*

و پس ازان ( کہ عرصه بر فوج پاشاهی تنگ گردید ) ناچار بافرونی  
هممت و درستی حواس راھے ( کہ در چهار پنج روز بالای دشت  
فیلان و اسپان جنگ کنان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند )  
در سه هفته بر رفتار قهقري رجعت نمودند - و چون قلعه سالپیر  
مضاف بکلانہ بدست غنیم افتاده بود بانتراع آن متوجه گشته  
هرچند سعی بکاربردن نمودند نہ افتاد - و جانگزائی آب و هوای  
آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل  
مظفر  برخاست - و در سال هیزدهم بآستانپوس خلافت چہرہ  
دولت افروخت - و از غیر عابد خان بصوبہ دارمی ملتان رخصت  
یافت - و در سال نوزدهم آن صوبہ بہ تیول شاهزادہ محمد اعظم شاه  
مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیدہ بیساق دکن مرخص گردید  
چون سال بیستم خانجہان بہادر ناظم دکن معاتب شد خبردارمی

یافت که هر ساله در لک روپیه پیشکش بسرتار بالا بودی سازد  
و قلعه مانک درک را ( که از حصون متین و سرحد اوست )  
مسما سازد \*

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش  
بوصول رسید و ایصال هشت لک روپیه دیگر نیز در مدت دو ماه  
و بیست لک روپیه باقی را بوعده سه سال قرار داد زمیندار را  
( که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود )  
با (ام سنگهه) کاپین پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون  
کوکب سنگهه زمیندار دیوگده ( که پانزده لک روپیه سنوات ماضی  
بر ذمه او جمع بود ) نیز سر بر خط ایایی و انقیاد گذاشت  
سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری  
هرساله بر وی معین نمود - در آن اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب  
عادل شاه و تلخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکوز خاطر است  
خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند  
که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال ۱۰۸۸  
از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامه‌های او  
در دیار دکن بر العنه و افواه وضع و شریف دایر و سایر است  
و در جنگی ( که خان جهان کوکلتاش را بهر اولیای دایر خان آنطرف  
آب بهیمره بعساکر بیجاپور واقع شد ) تلاشهای نمایان و ثباتهای

و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پور دهر  
 ( که بسیاری از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند ) مستخر  
 خواهد گشت - براجہ طرح آشتی انداخته ملاقی گردید - و آن قلعه را  
 با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دلیر خان هنوز بیای حصار  
 اقامت داشت راجہ سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و او بعد  
 ملاقات دو صد اسب با ساز طلا و یزاق با ساز مرصع و دو نفوز  
 از نقائس اقمشه اورا داده رخصت نمود - و پس از انصرام  
 این مهم در هراولی راجہ بنهپ و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته  
 عادل شاهیه را مالشها بموا داد - چون از آن کار را پرداخت بنابر  
 هنگامه شاه عباس ثانی ( که بعزم سپاه کشی و رزم آزمائی  
 داعیه فرستادن لشکر بهرحد هندوستان اظهار میکرد ) پاکفر سران  
 و سپهبدان احکام طالب عز صدور یافت - و خان مذکور نیز  
 در سال نهم حسب الطلب برجناح سرعت و استعجال روانه گشت  
 از دریای نروده گذشته بود که از نیرنگی تقدیر خیانت مستعار  
 شاه ایران سپری گردید - و نایره آشوب باظفا گرائید - دلیر خان  
 بوصول یزلیغ با جمعی از امرای پادشاهی که همراه داشت عطف  
 عنان بنجانب چانده و دیوگده نمود - مانجی ملاز زمیندار چانده  
 یوسیلہ عاجز و ابتهاج بملاقات آمد - و از کار آگهی و معامله شناسی  
 برسم جرمانه مبلغ یک کروڑ روپیہ را از نقد و جش متعهد شد  
 و پدج لک روپیہ بطریق شکرانہ بخان مذکور متقبل گردید - و قوا

استقلال در سرزمین دکن فرد برده بتاخت و تراتی غبار شورش  
 برانگیخته بود ( دستوری یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزام  
 قلاع سیوا همت برگماشت و از قصبه پونه بکشایش قلعه پورندهر  
 در در مائل روانه گردید دلیر خان ( که مقدمه الجیش فیروزی بود )  
 از کتل سانور گذشته نزدیک بدان مکان در مدد نازل بود که  
 ناکه فرچه از اعادی نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحما  
 بهادرانه قاب مقاومت نیارده چاکه بگریز کرده بجانب کوه  
 ( که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود ) کشید - دلیر خان جنگ کذا  
 و خصم افکانه بران کوه برآمد - و بسیاری را طعمه شمشیر گردانید  
 و معموره ( که در کمر کوه بود - و آنرا <sup>(۴)</sup> مایه گویند ) آتش زده  
 بعزم محاصره پیش رفت \*

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند  
 خان مزبور پای همت نکشیده <sup>(۵)</sup> بیادری شهامت و بحالت  
 متصل حصن پورندهر رسیده عجالت مورچال بر بست - و چون  
 چندان در محاصره هر دو حصار به نبرد آرائی و هنگامه افزائی  
 گذشت یک برج قلعه در مال بمدمات متواتر توپها انهدام  
 یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز  
 آن برج بز آردن - محافظان بزینهار درآمدند - سیوا بر جهاد

( ۲ ) در [ بعضی جا ] پورندهر آمده - و در [ بعضی نسخه ] پورنداور ( ۳ ) در

[ بعضی نسخه ] سالور ( ۴ ) نسخه [ ب ] مایه ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] کشیده ۵

صبح بمكانی آدرده راه یورش نمود که خندق پر آب داشت  
و معویّت طریق و اجتماع مقهوران بیش از دیگر جوانب بود  
بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ  
و تغذگ و دیگر ادوات آتشبازی رها کرده روی هوا را از ابرودن  
تیره ساختند - و حقه‌های باروت از بالای برج و باره شراره ریز  
و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دایم خان از وفور  
جلالت و تهور رخ تافتن ازان آشوب گاه تجویز نذموده - فیل سواره  
بآب خندق راند - - همراهان چون چنین دلاوری از سردار مشاهده  
نمودند عرق جرأت حرکت نموده دران رستخیز بلا ( که پردلان  
روزگار را قدم همت میلغزید ) یورش کردند - و حربی معب  
در پیوست - اکثری از عساکر اسلام را تن از آسیب زخم فگار و جمعی را  
دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - پنچ تیر بدلیر خان رسید  
و بسبب سلاح مجروح شدن - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضه آن  
بذن شد - خان دلاور با جوقه پهای حصار رسیده بدستیاری شجاعت  
بیالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال در آریخت  
و پس ازان از جانب دروازه و دیگر اطراف نیز مردم داخل  
حصار شده لوای استیلا بر افراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس  
گشته بدر قرار زدند - و بعد فوت میر جمله خان مشار الیه منصور  
آمده ناصیه سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال  
هفتم بهمرزهی راجه جیسنگه باستیدصال سیوا بهونسله ( که ریشه

تمام حصار مقدر نبود ) دلیر خان بصوابدید سپه سالار محاذی  
 بوجه از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کشائی همت بهست  
 و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپ ( که بپرچ و باره  
 میرسید ) از کمال استواری حصار جز گردد ازان بر نمی خاست  
 و اثری از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و هرزمینه  
 بود قلب و خطرناک [ که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکری  
 عظیم هندوستان ( که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند ) بخدعه  
 آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده کھے جان  
 بهسلامت ازان درطه نیارد ] لاجرم سپه سالار بریکه ازان در دیوار  
 یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخی سران نبرد آئین بداد کار  
 معین نمود \*

اتفاقا یک ازان قوم ( که از مدتها در ممالک پادشاهی بمربوده  
 و دینولا در آحاد لشکر منتظم بود ) بمکراندرزی در مقام کینه توزی  
 شد - و بصورت دولت خواهی اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم  
 و بو کماهی آگهی دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج  
 فیروزی را بموضعی میبرم - که ازانجا یورش باسانی میسر آید  
 و همان دم بمحتضوران پیام فرستاد - که در فلان مکان ( که اصعب  
 جوانب آنحدود است ) جمعیت رهجوم نموده مترصد باشید  
 دلیر خان برهمینوی آن نابکار شب راه پیموده - هنگام ظهور تابشیر

زمین بدر رفت - و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیاده بسیار بلطمه امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیر خان دران میدان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهابت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دلیرانه اعادی را آواره دشت ادبار ساخته مجموع تریخانه آنها را بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهی از دریای برهما پوتر (که از رودخانههای مشهور آن ولایت است) عبور نمود پیاپی شمله گداه رسید - آن حصن ست متین آسمان رفعت - محاصره آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از دو جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کرده منتهی میشود بکوهی سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کرده بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هر دو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسمعی جنگجو دران فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - از انجا (که محاصره)

کشیدند - شیخ مبر بکار آمد - و دایر خان کوششهای مردانه و آشای  
 دایرانه کرده زخم قبرست بردست خوردن - درین اثنا مسعودی بگر  
 ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باغچه راه آذربای سر کون  
 و پس ازان یکمک معظم خان میرجهان (که در اخراج شجاع از ولایت  
 بنگاه مسامی جهاد بروزی کار آورد) آهمن گردید - و دران هنگام  
 (که آزمونگاه دایری و دایری بود) بذات خود آشای مردانه  
 بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رسام و سفیدبار است \*

چون در شعبان دهم سال جلوس معظم خان از مستعودان  
 بعزم عبور از مهابادی (که از نچا در کرده است - و از بگاه گهاث<sup>(۳)</sup>  
 پایان تر گذر یابای هم (سیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج  
 مخالف (که آنطرف آب نزدیک و استحكام فویخانه برداشته مستعد  
 مدافعت بود) دست بانداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست  
 دایر خان بمیان همت و جلاوت با سران دیگر فیل سوار باب  
 زده روان گردید - آنها در میان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ  
 در گرفته آتش پیکار برافروختند - برخی از بسالت کیشان هدف  
 نازک تقدیر گشتند - و بسیاری زخم برداشتند - و جمعی از صدمه  
 پیکان بر گردیدند - و چون هر دو طرف گذر غرقاب بود در میان  
 ناله از طرفین مبر چوبها بزمین فرد برده بودند - که نشان یایاب  
 باشد - درین وقت بسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریک



از اینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع ( که بمذنب سه هزار )  
 فایز شده ) در همان ایام هزاره دیگر نیز افزوده باشد \*

و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بهعاقب دارا شکوه  
 از ملتان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر ( که دارا شکوه  
 سر قاسم دره دیوار استوار بر آورده سده سدید و حائل محکم  
 در پیش رو داشت - و جابجا توپ و تفنگ و سایر آلات نبرد  
 و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت  
 دیوار همت بمداومت و محاربت می گماشت ) جزود عالمگیری را  
 یورش بر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده  
 غیب بر صفحه شهود جلوه گر گشت - که دارا شکوه برخه مردم را  
 بمداومت و ممانعت کسان راجه راجر به بسمت کوله بهازی  
 فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند  
 و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راست تویخانه  
 با فوج خود سوار شده لوای جرأت بجانب آن جسارت کیشان  
 برافراخت - و بعد از شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده  
 باز پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان  
 ( که بهمان سمت بود ) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی  
 پذیرفت - این دو نهمتن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال  
 شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

میرزا راجه جیسنکهه ( که از پیشگاه خلافت اقبالینی و کار فرمائی اشکر  
 برای رزیش مفوض بود ) بمقتضای حال از موافقت او خود را  
 کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگی دایر خان را طلبیده  
 در صلاح کار مشورت نمود - او موافقت و موافقت خود را مشروط  
 برفتن شاهجهان پور ( که آباد کرد بهادر و وطن افانده است )  
 نموده متعدد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غزوان فراهم  
 آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه  
 قبول این کنکش کرد - راجه جیسنکه چون برین معنی آگهی یافت  
 و دانست ( که دایر خان از خامی و بی تجربگی سود خود را  
 از زبان شناخته نرد تدبیر غلط باخته است ) بمقتضای دوستی  
 و مودت که با او داشت بابلاغ نصائح دوستانه و تذکار مفدمات  
 عاتلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد ( که غیر از خانه خرابی او  
 و تبیل اش حاصله نداشت ) باز آورد - و در عزیمت در آوردن بعقبه  
 عالمگیری با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر  
 سلیمان شکوه بذایر قرار داد مذکور عزم مراجعت بآباد نمود  
 دایر خان تمهید نموده با راجه جیسنکهه در همان منزل ماند  
 و بدین جهت بذهای پادشاهی ترک همراهی گردیدند - و دایر  
 خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور  
 و مترا بتقبیل عقبه عالمگیری چهره دولت برافروخته باضافه  
 هزاره هزار سوار بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار والا رتبه گشت

مخالف بودند ) با هراول پادشاهی در آویختند - دلیر خان ( که در مقدمه لشکر انتظام داشت ) بزد و خورده آمد - با آنکه چند ضرب شمشیر دران دار و گیر باو رسید چون مسلم و اوپچی بود آسیبی برنداشت - پس ازان ( که بطلب افواج حکم رفت ) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بنوازش نقاره مباحات اندوخت - و در ساک همراهیان سلیمان شکوه بمقابلت شاهزاده محمد شجاع ( که از خام خیالی و تباه اندیشی سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود ) منساک گردید - و بعد از تقارب فتنین در حوالی بنارس شجاع ( که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و کدکاش روزگار اصلا آگاهی نداشت ) مغلوب رعب گشته رو بهار گذاشت - و بے آنکه دست و بازو بکارزار برکشاید طفلانه دست و پای زده کشتی سوار روی فرار بسوی پتنه گذاشت - و سایه ان شکوه بهمعنائی ظفر رهگرای تعاقب گردید - دلیر خان در جلدوی این فتح باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار چهارم عزت برافروخت و پس ازان ( که سلیمان شکوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از پتنه لوای معارفت افراخته بتمجیل تمامتر راجی گشت ) در نواحی موضع کوه خیز عزیمت دارا شکوه و فرزند او بجانب لاهور شکیب ربای احوال و تفرقه پرداز جمعبتش کردند

و دیوانی خود فرمود - درینوقت نیز بعضی کارهای سرکار بدر نامزد  
است - مرد بیارے ست - خدا بیامزد \*

### (۲) \* دلیر خان داوڑی \*

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان ردهاء است - چون  
در سال بیست و یکم \* زاج اعلیٰ حضرت از بهادر خان باومف  
خدمات نمایان و تلاشهای شایان در بساق باغ و بدخشان از جهت  
اهمال و قهوانی (که در تعاقب نذر محمد خان و انعام و خودداری  
که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزگ اوزبک سرزده)  
منصرف و منزجر گردید سرکار مذوج و سرکار کاپی (که در قیوایش  
بود - و درازده ماهه حامل داشت) در عوض مطالبه سرکار دلا (که  
قریب سیلک رویده بود) ضبط شده فوجداری آن محال بجلال  
خان تفویض یافت - و از اصل و انعام بمنصب هزاره ذات هزار  
سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج  
پایه اعتبار برافراخته در سال سیم بهرامراهی معظم خان میر جمله  
تعیین دکن گشت - که در زکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد  
(۳)  
اورنگ زیب بتاخمت و قالان ولایت عادلشاهیه پردازد \*

روزه در اوان محاصره قلعه کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج  
داده بچنگ اعادی برآمد - پسران بهلول خان میانه (که هرارل<sup>(۴)</sup>)

(۲) یا داوود زئی باشد (۳) نسخه [ ب ] اورنگزیب بهادر (۴) در [ بعضی

نسخه ] که در هرارل \*

و مصنف دیگر بروی کار ( آمد ) خان مذکور بهامب مال و مذل و عزل  
 منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیر الامرا  
 حسین علی خان <sup>(۳)</sup> ازان چار موجه بلا رخت سلامت بهامن دکن  
 کشید - و در ادرنگ آباد بحویلی سلطان محمود مشرف قلاب  
 عنبیری ( که خادم مکان بپهره مند خان مرحوم داده بود ) مدتی  
 گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ  
 خاندانش منظور داشته مراعات زبانی بصیار نمود - و قلعه داری  
 ارک را ( که بجز انرا حامله نداشت ) تفویض نمود - پانزده  
 شازده سال برین منوال بهر برد - الحال بهرے ازده مانده  
 هاشمین اوست - و در قلعه ( که دیرانه بیش نیست ) می باشد  
 خان مومنی الیه درین حالت هم <sup>(۴)</sup> بسیار خوش طعام بود - پسر سیدم  
 کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و از  
 دخترے مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعد از دواج  
 حسین علی خان در آمد - اما مبیله داراب خان مرحوم بعد از شکاری  
 ( که از نبائر میرزا حیدر صفوی بود ) نمیت شده - پسر کلانش  
 عسکر علی خان از دیر باز قلعه دار دهر دکن است - که در <sup>(۵)</sup>  
 رحانت و متانت ثانی دولت آباد گفته اند - آصف جاه بهمنض  
 رعایت خاندانش چندے در حضور نگاه داشته متصدی جاگورات

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] وصف دیگر ( ۳ ) نسخه [ ب ] خان ۱۰۰۰ ( ۴ )

نسخه [ ج ] هم خوش طعام بود ( ۵ ) نسخه [ ب ] دهر \*

خان مذکور هنگامی ( که ساخت اجمیر مضرب خیام پادشاهی  
 بود ) بران مکان شورش نشان تاخته کهنذیل و ساندوله و سایر<sup>(۲)</sup>  
 مژمکدهای آن نواحی را مسموم و مذهبدم ساخت - سه صد و چند<sup>(۳)</sup>  
 کس از راجپوتیه پای جهانمت استوار کرده یکی جان بدر نبرد  
 در همین سال بیست و پنجم جمادی الاولی سنه ( ۱۰۹۰ ) هزار  
 و نود هجری و دیعت حیات سپرد - سه یسر و یک دختر داشت  
 نخستین محمد خلیل مشاطب بتربیت خان - که احوالش جدا  
 سمیت ترقیم یافته - دوم محمد تقی خان است - که با صبیح  
 بهره مزد خان بخشی کدخدا شده - یسرش مشهور بمین - که  
 بعد از فوت پدر خطاب محمد تقی<sup>(۴)</sup> خانی یافته - و در سال چهل  
 و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده  
 خلد مکان او را بسیار دوست میداشت - در زمان خادم منزل بشطاب  
 جد مادری خود بهره مزد خان ترقی پذیرفت - و در عهد جهاندار  
 شاه چون امر وزارت بذوالفقار خان امیرالامرا برگزید و قبض  
 و بمط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بذاب قرابتی  
 که داشت مرقعی مرتبه پنجهزاری گشت - و بعضی کارهای وزارت  
 بدو متعلق گردید - پس ازان ( که بید سودائی کهنه معامل فلک  
 در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

( ۲ ) نسخه - [ ب ] مازور ( ۳ ) نسخه [ ج ] صد و چند کس ( ۴ ) نسخه

## \* داراب خان \*

پسر مختار خان سبزواری است - برادر خرد شمس الدین مختار خان - هنگامی [ که پادشاهزاده محمد اوزنگزیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه ( که بنابر انحراف مزاج اعلیٰ حضرت از جاده اعتدال رتی و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خود آورده بود ) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود ] مشار الیه در زمرة کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان ( که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید ) در اول وهله پیش از نخستین جاوس او را بخطاب خانی برنواخته بارسال فرمان تفویض قاعه دارمی احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال دوم تغییر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قراول بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بدوقخانه خاصه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی فاضل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگی عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احراز ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشی چهره افتخار بر افروخت - و بمیر تزکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوج شایسته بمالش و تعریک راجپوتیه کهندیاه و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

اندوخت - و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسب و دیوانی  
 صوبه خجسته بنیاد و بالاگهات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح  
 گردیده بود) نامیه بخت را منور گردانید - سال هفدهم باضافه  
 پانصدی بین الاقرا تفرق جست - سال هیزدهم از امل و اضافه  
 بمنصب دو هزاری هفتصد سوار ببلند (تبکی گرانید - سال بیست  
 و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت از احرام عتبه  
 خلافت بسته جبهه طالع را نور آگین ساخت - پس ازان (که پادشاهزاده  
 مراد بخش باظهار نارضامندی نسبت برای رایان پرداخت)  
 سال بیست و دوم نام برده بجای مشار الیه بدیوانی هر چهار صوبه  
 عام افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقه مذکور  
 بحضور آمده بدیوانی سوکار پادشاهزاده محمد مراد بخش  
 تقرر پذیرفت - و پس ازان (که زمانه یکام هواخواهان عالمگیری  
 شد) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ  
 می پرداخت - سال هشتم عالمگیری بدیوانی بیوتات قامت  
 قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم  
 مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجری پیرایه هستی را  
 برکند - پسرانش دیوافکن و شیر افکن و رستم بخلاج ماتمی سرافراز  
 شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصححه  
 و خطاب معتمد خان چهره عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز  
 بمنصب در خور سرافرازی داشتند •



و در سال دهم بنظم صوبهٔ برار رخصت یافت . پس ازان باز بحکومت برهانپور مامور گردید . و در سال چهاردهم بملازمت پادشاهی استسعاد یافته بنظم صوبهٔ آله آباد دستوری یافت . تاریخ وفاتش معلوم نشده . حید خان پسر او بجرات و جسارت مفرط نام بر آورده هواره مصدر خدمات پادشاهی بود . - سال بیست و پنجم عالمگیری درگذشت \*

### \* دیانت خان حکیم جمالا کاشی \*

سال اول جلوس فردوس آشیانی بشدومت دیوانی سرکار ممتاز الزمانی سرفرازی یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمذنب هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی صوبهٔ پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقی گشت . چون آثار دیانت و امانت او در کارها بر روی روز افتاده بود بنابراین سال پنجم بخطاب دیانت خان و مستتر باضافهٔ صد و پنجاه سوار و تقرر دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سهرزد از تغیر رای کاسید اس نامور شد . - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار افتخار اندوخت و سال یازدهم پس ازان ( که قلعهٔ قندهار داخل ملک پادشاهی شد . و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفی دارای ایران دران حدود بکابل تعیین یافت ) او بدیوانی فوج همراهی پادشاهزاده چهرهٔ عزت برافروخت . - سال دوازدهم بشدومت داغ و تصدیهٔ منصبداران از تغیر عاقل خان نمایندهٔ الله سر بلندی

پرداختند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمینداران بوقت شب  
 رهگرایی فرار گردیدند - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بزد و بصت  
 آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلای ریشه فساد گمراهان  
 قیوة درون چنانچه دیگران حدود توقف ورزیده و منکاهی خان را  
 ( که فوجداری پلاؤن بر وفق یرلیغ حضور بار تفویض یافته بود )  
 آنجا گذاشته به پتنه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور رسیده  
 بهمراهی میرزا راجه جیسنگه بجهت مالش سیوای بهونه‌ها تعیین  
 دکن شد - و از اصل و اضافه بمتنبی پنج‌زاری چهار هزار سوار  
 سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و در همان ایام  
 بتفویض صوبه دارمی خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که  
 یکی از اقارب خویش را با جمعی در بلدة برهانپور گذاشته خود  
 بهم مرجوعه پردازد - خان شهابت نشان بعد تسخیر قلعه در مال  
 ( ۲ )  
 در اثنای محاصره حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت  
 هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقه سیوا شتافته مواضع  
 و قریات حوالی راجگده و مضافات کندانه را آتش زده بسیاری  
 از قصبات را پامال نمید و غارت ساخته بمعسکر فیروزی معاودت  
 نمود - و بستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت  
 بیجاپور کوشیده آریزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در  
 سال نهم از صوبه دارمی خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

سوزمین باستظهار قلاع متین و معرعت طرق و مسالک از بسیاری  
جنگلهای انبوه و غزونی گریوه و کوه دم نخوت و استکبار زده خود سوز  
میزبست ( درینولا بتازگی علم استبداد بدست چهارست افراخت  
و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان  
پادشاهی رو بتسخیر آن الکا آورد - و نخستین قلاعه ( که بهر حد  
ملک پادشاهی پیوسته - و بهشت گرمی آن دست تعرض ببرخ  
محالات سرکار والا دراز مینمود ) بصعی فرادان بر کشود - سرزبان  
آنجا مجلوب رعب و هراس گشته هر چند ضعیف نالی نمود ( که  
پیشکشی مقرر شود - و از سر تقصیر او در گذشته به پتله معاودت  
تماید ) داد خان آنرا نا شنیده انگاشته در سال چهارم با لشکر  
آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعه پلاون از طرفین  
مورچال قایم گردیده بازار کوشش و آویزش گرمی پذیرفت  
از پیشگاه ساطنت امان آن باطل پرست و تسلیم آن ولایت باد  
باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضلالت کیش  
شقاوت پرده فطری اموار بر طریق کفر نمود - داود خان بکارزار  
متواتر و نبوده های مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهر بند  
درآورد - با آنکه از کمال استواری کشایش آن بزودی در موات  
اندیشه چهره نمی نمود از تائید غیبی بهادران و خش شجاعت  
برانگیخته بر سر مقهوران بحصار شهر بند رسیده بپوش و آویزش

بدار الخزانة و مساعدات و پشت جبهه سنی استانی و دولت گشت  
و عطای مناصب چهار وزیر و وزیر امور و امور و دولت  
شده در جنگ شجاع بهر داری موجب طرح دست راست و دست  
متعین بود . پس از وزارت از بهر دست و کار و بهر داری معام خزان  
ویر جمله بهتانب آن اداره دست وزیر و وزیر و دولت . و بهر  
از رهول به یقنه بر طبق مرسوم بانساهی و بهر داری استانی و  
وزیر و مناصبش بانساده هزار هزار در اسید و بهر داری و بهر داری  
و چون معظم خان در استیصال شجاع از سمت منصوص آن  
و جانب اکبر و سمت گمانده بود و بهر داری و بهر داری . و  
با قاضیان خود و کمالی و بهر داری از اب کاک گمانده و بهر داری  
( که بنام مخالف است ) و بهر داری و بهر داری . و بهر داری و بهر داری  
کار بران مدار تذک کردند . خانی مذکور و بهر داری و بهر داری  
در یقنه گذاشته با سایر متعینه راهی کردند . و بهر داری و بهر داری  
معظم خان شده بقطع و فصل آن هم توجه متصرف دولت  
و بعد اخراج شجاع از ممالک و بهر داری و بهر داری و بهر داری  
مراجعت نموده به یقنه آمد . و بهر داری و بهر داری و بهر داری  
کمر عزیمت بر بست . زمیندار یلان ( که بمسافت چهل کرده  
جنوب رویه یقنه واقع شده . و از باد مذکور تا سرحد آن ولایت  
بیست و پنج کرده است . و همواره زمیندار شقارت آژان آن

مذکور (۱) با عساکر پادشاهی اتفاق افتاد (۲) داد دلیبری و مردانگی  
 داده نقد جان برافشانند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزاده بلذذ اقبال  
 سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بچهره شجاعت و حمین اخلاق پایه  
 قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجدار می متبهر و مهابن  
 و چایسر و دیگر برخه مجال (که از انتقال سعدالله خان بتیول  
 شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهدار می مابین مستقر الخلافه  
 اکبر آباد و دار الخلافه شاهجهان آباد با دو هزار سوار تعیین گردید  
 و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب  
 خانی سراقوازی یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق  
 و استرسال هادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد  
 و پس ازان (که دارا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید) او را  
 بر کنار دریای ستلج بر گذر تلون (که معبر متعارف آن آب است)  
 گذاشت - و پستر آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داده  
 و آخر الامر دارا شکوه از همت باختگی از لاهور بجانب ملتان  
 رخت آوازگی بر بهشت - داؤد خان بموجبت اشاره کشتیها را  
 سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه  
 موافقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسلمیر  
 بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کار شناسی و سرکردگی او  
 شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیری بارسان خلعت  
 عنایت مستمال گردید - بعد معاودت رایات پادشاهی از ملتان

سیزدهم دهم (بیج الاول سنه ( ۱۰۸۱ ) هزار و هشتاد و یک هجری  
و دیعت حیات سپرد \*

( ۲ )

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلاء زمانه بود - بزرگ نفسی  
و نیک اندیشی مشهور - پس از تاحال از نوئیان باذن مقدار  
کسی ( که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد ) در عرصه روزگار  
نیامده - گویند چون بملازمت پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه  
و مناظره علمی بملا عبد الحکیم سیالکوٹی ( که بعلم و دانش  
از اساتذہ باستانی سبقت برد - و به از در هندوستان نشان نداده  
و حواشی خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانه ست واضح )  
اشاره رفت - میان هر دو فاضل در داد عطف ( ایاک نعد و ایاک  
نستعین ) گفتگوی طولانی واقع شد - و برمانه دراز کشید - علامی  
سعد الله خان ( که در علم عالم بود ) همیز گشت - و آخر هر دو  
برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهی گردیده برتبه امارت  
برآمد - و آنچه گویند ( خان مزبور در انجام عمر بعام اهل فرنگ  
مائل گردید - و اکثری از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود )  
نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد \*

### \* دؤد خان قریشی \*

پسر بهیکن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر  
عمده و معتبر خانجهان اودی بود - در جنگ دهلپور ( که خان

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایسته الطاف پادشاهی  
مکرر ذهن نشین اعلیٰ حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز  
او را منظور نظر تربیت ساخته بمذنب هزاری صد سوار مفتخر  
گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال درجه  
انعام مشارالیه را بگذارد - و پستو بافزایش مذنب برنواخته  
در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیکری دوم از تغیر  
اشکرخان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافه پانصدی در صد  
سوار بمذنب دو هزار و پانصدی ششصد سوار سرافراز گشت  
و در سال سی و یکم بمذنب سه هزار و هشت صد سوار سر  
برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیکری مرقی شد  
و در همین سال استعفای خدمت مذکور نموده در دارالخلافه  
شاهجهان آباد منزوی شد - و در سال دوم جلوس عالمگیری از سر نو  
محفوظ عوطف خسروانی گشته بمذنب چهار هزار و دو هزار  
سوار پایه دولت برترافراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمذنب  
والای پنج هزار و بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری  
و حراست قلعه شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال دهم از تغیر  
محمد امین خان بخدمت جایله میر بخشیکری فایز شده بعطای  
قلمدان مرصع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویه ظفر طراز  
عالمگیری بجانب مستقر الخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه  
ضمیمه میر بخشیکری قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

اضطراب و اضطراب دارد - و در باب او از نایابیی علف تلف گشته  
 درین نزدیکی کهک هذ میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید  
 مخالف بے نیل مطاب بر می خیزد - مع هذا آن گم کرده راه عقل  
 و هیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت  
 چندین ساله خود را بر باد داد \*

### \* دانشمند خان \*

ملا شفیعی یزدی - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل  
 و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداوله عقلیه  
 و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تجار ایران  
 بعنوان مضاربیت گرفته بهندوستان فحش نشان ( که دار الانتقام  
 اصحاب آمال و ارباب امانی ست ) آمده چندی در اردوی  
 پادشاهی بهربرد - و از مستقر الخلافه اکبر آباد تا دار السلطنه  
 لاهور و از انجا تا کابل همراه بود - پس از معاودت موکب خسروی  
 از کابل بقصد انصراف وطن ببندر سورت رفت - از انجا ( که طالعش  
 رو ببیداری داشت - و بختش بر سر یاری بود ) مراتب دانش  
 و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنت  
 بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عزامدار یافت - که او را  
 بدرگاه معلی بفرستند - او بقلاوژی سعادت و رهبری اقبال از  
 سورت احرام حریم جهانبنانی بهته نهمذی الحجه سال بیست و چهارم  
 بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزی بر روی روزگار خود کشود \*



نداشتند - غار دوام نمک حرامی و بیغیرتی ( که تا دامن قیامت دست از گزیبان روزگار او نخواهد برداشت ) بر خود بستید  
 نهم صفر سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پانجاه و نه هجری با اسباب  
 و همراهان بیرون آمد - و با علی قلی خان سماجت بسیار نمود  
 که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف  
 و ندهد - علی قلی خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ  
 گنج علی خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان  
 ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمساری  
 و زیانکاری بهندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی او  
 جای عذر خواهی نگذاشته بود در شفاعت بروی خود بسته دید  
 با خاطر پراکنده گوشه خمول برگزید - تا بقیه حیات مستعار  
 با تمام رسانید \*

الحق در ناسرداری و کم همتی او حرف نیست - که چنین قلعه  
 استوار ( که پنج حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد  
 شمشیر زن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و دو ساله سامان  
 قلعه داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن ) در  
 محاصره دو ماه از نامردی و بیست فطرتی پای همت نیفشوده  
 از دست داد - و زندگانی فانی را بر نیکنامی جاویدانی ترجیح  
 نهاد - با آنکه جمعی شبها از بیرون مکاتیب بر تیرها بسته درون قلعه  
 می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهایت

بخطا نر زیادرده در جواب بغضیعت و مواعلت برداشت . لاجرم اثری نبخشید . و نایب داد . اما از همه شادی خان اوزبک پیشقدم منجم نمکدرا می گشته با شاه راه پیغام و سخن را کرد \*

چون در آن اثنا قلعه بست از بر دل خان گرفته بودا بخوار می گرفتار ساختند دولت خان شمتی که نداشت زبانه قرایی داده عبد اللطیف دیوان قندهار را برای گرفتن اسان نامه ( که سنجل بدنامی او بود ) همراهی قای خان برادر ( ستم خان سپه سالار ایران ) که از جانب شاه پیغام آورده بود . که بیش ازین در مقام ستیز و آریز نبوده در سفک دم و عتک حرمت خود و دیگران نکوشد ) فرستاد . و خود از روی ظاهر مردم را بر رفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود . چون از محیم قلاب نبود بود نه افتاد \*

اگرچه میگویند ( که آن بے همت اگر برهنمائی توفیق و پیشوائی عزیمت خود با جمعی بران معقل رعین و موئل متین برمی آمد تا رسیدن کمک آسیه بار و رفقای او نعیرسید ) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه ( که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامی فهامی سعدالله خان دوازدهم جمادی الاول پهای حصار رسید ) مقدور و ممکن نبود . نعم آنچنان از غردای یاس ناموس ( که مردان سردر سر آن در بازند . و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند )

بمقامه قندهار همت گماشت - قلعه دار هر چند بضبط مداخل  
و مخارج پرداخته شرائط تیقظ و احتیاط مرعی داشت لیکن  
از آسیده سری به مرتبه سرشته تدبیر از دستش رفت که باستحکام  
برجهای قلیج خانی پرداخت - چه قلیج خان از دور بینی  
و احتیاط گزینی در ایام حکومت خود بر فراز کوه چهل زینه  
( که از آنجا توپ و تفنگ بحصار دولتاباد و مندر میرسد )  
برجها ساخته بود - تفنگچیان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز  
تفنگ اندازی نمودند - روز شاه خود سوار شده تحریض  
بر یورش نمود - و قاسم پاس آتش قتال مشتعل ساخت  
معهدا کاره پیش نبرده برگردید - اما جمعی از بیجگري خاک

خان تاشکذبی بصورتی تشبه رخصت بادت . و در سال دوم  
 بایسنقر جعلی را مقید ساخته در آن حضور نمود . آن خانه اندیش  
 یکی از بے سر و پاان بود . که بحضرت آباء خود ( بایسنقر ) در  
 جنگ شهرار سردار لشکر آن قیره روزگار بود . و پس از دراز  
 بجانب قاعه کوناس مضاف آلفخانه سرے کشیده باطل طلبی  
 درگذشت ( شهرت داد . و بدفع شناسنت . آذر محمد خان داهی  
 آنجا اراده خویشی نمود . چون دعوی او بصدق پیوست و عادت  
 بتوقع نیامد . بجانب ایران رفت . شاه صفی اگرچه بحضرت  
 نطلبید اما لخته تواضع نمود . از آنجا بسمت بغداد و درم اداره  
 شد . پس از دیرے کام و ناکام دست اجل گریبانیش گرفتند به تشبه  
 آورد . دولت خان او را مقید ساخته بحضور فرستاد . و به قتل  
 رسید . خان مذکور مدتها بحکومت آیدار گذرانید . و در سال  
 بیستم بمنصب چهار هزاره چار هزار سوار مباحثات اندوخته  
 از تغیر سعید خان بهادر بایالت نذهار دستوری یافت . در آخر  
 همین سال بمنصب دالای پنجهزاری ذات و سوار چهار بلندنامی  
 افروخت . ناکاه روزگار بدانجام بر سر بیهوشی آمده اسباب خسران  
 و نکال او آماده ساخت \*

در ذی الحجه سال بیست و درم شاه عباس ثانی دارای ایران  
 در عین زمستان ( که از کثرت برف کمک هذدوستان متعذر است )

بمقتور چندت مکاني ميروفت نگاه گرمي ميغرمود - بعد از فوت شيخ  
 منظور عاطفت پادشاهي گشته بمنصب درخور استياز يافت - چون  
 در طالع مزجي داشت در کمتر زماني بمزيد قرب و خطاب خواص  
 خان سرافراز گشت - و بهدار و غمي بمنصبداران جلو ( که خانه زانان  
 معتمد مي باشد - و اين کار جز بیک از معتبران نسزد ) اختصاص  
 گرفت - چون نوبت فرمانروائي باعلي حضرت رسيد در سال  
 جلوس بمنصب دو هزار و پانصدي ذات هزار و پانصد سوار  
 سر برافراخت - چون خالي از کار طلبي و جلالت نبود در جنگ  
 دهرل دور با خانجهان بودي از پيش آهنگان و سبقت جوان سوان  
 جنود پادشاهي شده و داد شجاعت و دايري داده در عرصه  
 مصاف زخمي افتاد - و اين پرداي و تيز دستي او دل نشين  
 ابي حضرت شده پيش از پيش در مدد تربيت او گشته پايه  
 اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار  
 کام دل انداخته مخاطب بدولت خان گرديد - و در همين سال  
 به راهي شاهزاده محمد شجاع بتسخير قلعه پرينده مامور شد  
 چون از برهانپور پيشتر گذشت بتجوير مهابت خان سپه سالار  
 با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعين يافت - که بمالش ساهو  
 بهونساه و قاض و طغش چهار کونده يودازد - و در سال هشتم  
 محرم سنه ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج از تغيير يوسف محمد

( ۲ ) نسخه [ ج ] در مبادي جلوس ( ۳ ) نسخه [ ب ] از انچه که خالي \*

نمود ) او را در فرجه ( که بتعاقب او تعیین یافت ) برنوشته‌اند  
و اینها باجمیر (سیده متوقف بودند - درین ضمن جنت مکانی  
بخاند خرامش نمود - و موکب فردوس آشیانی بداده و زور  
پیروست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از امل و اضافه  
بمخصب در هزاری هزار و دویست سوار و خطاب دیدار خان  
و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب ناصیه بخت انداخته  
بتفویض فوجداری میان دو آب کامرانی اندوخت - سال هشتم  
( که از دارالسلطنه لاهور بجانب مستقر اختلافه معاودت پادشاهی  
واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنذیه مهندسان میان دو آب  
(بخصت یافت ) مشارالیه نیز حسب الحکم هه پائی او گزید - دستر  
در همین سال بهمرامی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که  
بپشتگرمی افواج متعینه بمالش جبهه سزگمه بذریه رایست  
عزیمت افراشته بود ) دستوری پذیرفت - و بعد چاندت مطابق

سنه ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج هجری بدار باقی پیوست \*

( ۲ )

### \* دولت خان منی \*

مشهور بخواص خان - منی شعبه ایست از طوائف بهتی - که  
در موبه پنجاب برسم زمینداری و قطاع الطریق میگذرانند  
مشارالیه در امل خدمتگار ( و مال بردار ) شیخ فرید مرتضی خان  
بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فرید داشت هرگاه باشیخ

و چگونگی اوضاع او و قوفی تمام حامل نموده آگاهی دهد - خان  
 مذکور پس از وصول بخطه برهانپور از کمال فرامست و دانائی  
 باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع را رسیده بمبالغه بحضور  
 نوشت - که توقع بغی و شورش ازین مروه محض توهم است  
 در حقیقت او دل بای داده است - و مصدر امثال این امور  
 نمیتواند شد - بے دسواس او را طالب حضور نمایاند - که احتمال  
 آشوب و فتور ملکی املا نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته و  
 رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته  
 بنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری  
 احمدنکر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی  
 ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم  
 خطه برهانپور مطرح رایات پادشاهی گردید خان مذکور از اصل  
 و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار فوق افتخار  
 برافراخت - و در همین سال سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهارم هجری  
 در احمدنکر جهان فانی را وداع نمود \*

### \* دین دار خان بخاری \*

سید بهوده نام - از قرابتیان مرتضیٰ خان بخاری است - سال  
 هیزدهم جهانگیری بحکومت دهلی سر برافراخت - و پس ازان  
 ( که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت فرار  
 (۲)

## \* دیانت خان \*

محمد حسین دشت بیاضی - دشت بیاض بلوچ ست از  
 بلوچات نهگانه مضاف ولایت قهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود  
 است - و در تاریخ دانی یکنای روزگار بود - برهنمونی بخت  
 اقبالمد در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب  
 و اعتبار فرق عزت برافراخت - و در روز جاوس اعلیٰ حضرت  
 بمنصب دوهزاری ذات و هشت صد هزار و انعام هشت هزار  
 درپیه کام دل اندرخت - چون از خانجهان لودی صاحب صوبه  
 دکن بعد شفقار شدن جنت مکالی حرکات چند سرزد ( که  
 مشعر بے اخلاصی نصبت باعلیٰ حضرت بل منافی راه و رسم  
 دولت خواهی و نمک خوارگی بود ) اعلیٰ حضرت اگرچه باقتضای  
 وقت فرمان بحالی صوبه داری و منصب و جاگیر بدستور سابق  
 اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که او مالوه را  
 از مظفرخان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران  
 و سرداران کمکی دکن گزیده و ایل او یزد - و نظام شاه بهبیب  
 تعلیم او ولایات بالاگهات را بار مویده و معارن - مبادا سرے بیخی  
 و طغیان برافرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را ( که بمتانت  
 عقل و (سائی فهم اقصاف داشت ) بواقع نویسی دکن مامور  
 ساخته پنهانی اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان



بر انگيخت [ دريا خان از محتال قبول خود بسرعت برق و باد بساهو  
رسیده مالشے بهزا داده ازان مملکت برآوردن - و چون در سال  
سپيوم بارادہ استيصال خانجہان بودي بلدہ برهانپور مورد موکب  
اعلیٰ حضرت گردید دريا خان از قبول خود آمده شرف آستانبوس  
دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائي و ہم الوسي بخاطر آوردن  
فرار گزیدہ بخانجہان پیوست - چون خانجہان از اعظم خان  
صاحب صوبہ دکن شکست خوردہ بدولتآباد شتافتہ اقامت ورزید  
دریا خان از کتل چالیس گانون بخاندیس آمدہ آتش نہیب و غارت  
برافروخت - و بسبب تعیین شدن عبد اللہ خان بتادیب او  
بدولتآباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجہان بارادہ  
شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشتہ بمالوہ درآمد  
و چون از تعاقب فوج پادشاهی مجال درنگ نداشت از انجا  
نیز راہی گشتہ وقتے ( کہ بسرزمین بندیله رسید ) بکرماجیت  
پسر راجہ ججہار سنگھ خود را رسانیدہ بدریا خان ( کہ چنداول  
بود ) درآویخت - و آن اجل رسیدہ از مستی نشہ بادہ حسابے  
از بر نیرفتہ بے محابا تاخت - و دران زن و خوردہ تفنگے بدریا  
خان رسیدہ کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد  
افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنہ ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل  
سوار را در برهانپور بدرگاہ پادشاهی آوردند \*

ملحق گردید - و از اینجا باتفاق در بنارس بموکب شاهي پیوست  
و قرار یافت که در سرزمین کنیرا (که خالی از استحکام نیست)  
ناله تونس<sup>(۲)</sup> را پیش داشته عرصه مبارزت باید آراست - پس از  
تلاقی فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهی ظاهر گشت  
فوکران جدید دریا خان (که از ساوک او آزاده بودند) بے جنگ  
راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست  
هراول بود) نیز خود را بگوشه کشید - و پس از آن در خنیر  
از بے حقیقتی از خدمت شاهزاده جدائی گزیده نزد خانجهان  
لودی (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائی اکتفا  
نکرده سلسله جنیان خیالهای کاسد او گشت - و پس از جلوس  
بهزاران ضرامت و استکانت بملازمت رسیده بم منصب چهارمزاری  
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبه بنگاله مقرر گشته  
بهمراهی قاسم خان صاحب صوبه آنجا تعیین گردید - و بعد از آن  
پرگنه بنادر و غیره در صوبه خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن<sup>(۳)</sup>  
مامور شد \*

هنگامی [ که ساهو بهونسله باشاره نظام شاه (بناظر آنکه  
خانزماں صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعه بیر از تصرف  
سید کمال نظام شاهیه شتافته) در ولایت خاندیس گردشورش

(۲) نسخه [ج]، تولش (۳) نسخه [ب] از شاهزاده (۴) در [بعضی

نسخه] تبادر.

ابراهيم خان چون از شکست يافتن احمد بيگ خان و پيوستن عبدالله خان و راجه بهيم آگهي يافت بتسويه صفوف پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت مدمات بهادران جنگ جو عذر تماسک از دست داده گريز پا گشتند ناچار با معدود کشته گرديد - شاهزاده بانعام يک لک روپيه و چند زنجير فيل از جمله غنائم بنگاله دريا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگشته صوبه بهار بتصرف شاهزاده درآمد عبدالله خان با دريا خان برسم متقلا باله آباد شتافته اولين بظاهر آن بلده معسكر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي بمناکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بکمک طلب داشت - دريا خان تساهل بکار برد - و فيما بين غبار کدورت و نفاق برخاست - که درين ضمن مهابت خان با سلطان پرويز بکنار گنگ پيوست - دريا خان نوازه و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهي را نگذارد که عبور نمايد - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزید و بناخوشي همدیگر کار آقا برهم خورد - دريا خان ( که بدمستی غرور فتوحات ادمان خمر علاوه داشت ) شرائط حزم و هوشیاری مرعي نهموده تضبط گذرها چنانچه بايد پرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دريا خان بعبدالله خان و راجه بهيم ( که در جونپور جمع شده بودند )

## \* دریا خان زوشله \*

( ۲ ) داور زئی - ابتدا ملازم مرتضی خان شایخ نوید بود - پس از آن در ایام شاهزادگی بپندگی اعلی حضرت سماعت انداخت و در جنگ دهل دور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامه بشجاعت بر آورده یابیه اعتبار برانراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبه بنکاله در مقابل شاهزاده بیک کرده بی ابرنگر در مقبره پسر خود محصور گردید از آنجا ( که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتی میسر نمیشد ) دریا خان با یانصد افغان برهنمونگی تیلایه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده درازده اسب هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان یای ثبات در زنده بجنگ پیوسته - و عبد الله خان ( که نیز میخواستست از همان راه بگذرد ) از مشاهده این حالت عیان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیک خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهم را تعیین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقلش نموده مخالف را آواره دشمن هزیمت ساخت - و بهبیب یا پیادگی نتوانست تعاقب نمود \*

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادرزاده بعبدالله خان  
 سپردند - دیوانه را هوئے بشن است - او از سفاکی آن دو بے گناه را  
 بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پرویز و مهابت خان برین  
 مناجرا مطلع شدند) بزمینداران بنگاه بتاکید برنگاشتند - که  
 دست تعرض از دامن حاشن کوتاه داشته روانه این حدود نمایند  
 چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز  
 پیوست دران اٹھا فرمان جنت مکانی بمهابت خان رسید - که  
 در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که  
 زود سر آن سرگشته بادیة ضلالت را بدرگاه فرستند - مهابت  
 خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته  
 روانه نمود \*

\* ع \*

(۲)

۱۰۳۴

\* شهید پاک شد داراب مسکین \*

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خواه پوشیده  
 مقام تربز پیش خانخانان (که در قیدش بود) فرستاد - خانخانان  
 دیده گفت بله تربز شهیدی است - داراب خان جوانه بخوبیها  
 آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادری و تودے  
 (که از در دکن شد) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش  
 طالع او درست نشست - از جانب شاهی مانده و از طرف  
 پادشاهی رانده مال کارش بخدلان و نکال انجامید \*

(۲) نسخه [ ب ] داراب خان مسکین - اما یقینا غلط است \*

بکرماجیت را ( که عمده در است شاهی بود ) با داراب خان در برابر  
لشکر پادشاهی گذاشت - اتفاقاً در هنگام تلافی فریقین تفنگی برآجه  
رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب خان نیازست  
پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست \*

و چون جناب شاهی باقتضای وقت از برهانپور خانخاان را  
بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار  
حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان  
با اولاد و احماد خانخاانانی مقید گردید - و پس ازان ( که ولایت  
بنگاله بحوزه تصرف در آمده تسخیر بهار نصب العین شاهی شد )  
او را مجدداً مشمول عواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت  
و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادرزاده برسم یرغمال  
همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس بنارس از  
همان راه عازم دکن گردید منشور طایب بزام داراب خان رقم نمود  
که خود را بسرعت بگدھی ( که دروازه بنگاله است ) رسانیده  
ملازمت دریابد - او از ناراستی صورت حال را طور دیگر دیده  
در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره  
دارند - نمی توانم رسید - اگرچه نا سازی و تسلط بومیان هم راتعی  
بود اما او هم از رفاهت عمداً پهاو تهی ساخته بتقاعد خود را زیان زد  
عقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای و تم دست ازو برداشت

و سالما و غانما بارور معادوت نمود - پس ازان غنیمت مداخل رسد  
 غله را قسمی محدود کرد که از سورت و گرانی کار بصعوبت باشد  
 ناچار از گریو (روغنکپیره) فردر آمده بیابانور معسکر اراست  
 چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائے رسید (که قدم جرات  
 و بیباکی پیش نهاده از آب نریده گذشته بزمب و تاراج محلات  
 مالوه برداختند) شاهزاده شاهجهان کورت ثانی دستور می دکن داده  
 سال شانزدهم ببلده برهانپور نزل فرمود - فتوح قاهره را آب گذر  
 در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی نمود - و کمری را  
 (که اقامت جای ملک عنبر بود - و او دگر در پیشتر از دمن بود  
 با نظام الماک بقاعه دولت آباد در خزیده) دبران و سه جوام  
 ساخت - ناچار ملک عنبر براه عجز و استقامت در آمده چاره  
 کرد در دام از محلات متصاف ملک قدیم پادشاهی و پناه ک زنده

گفت - که هر دو پسر کار خوب کردند - و دوم خلف‌الصدق او جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است \*

### \* داراب خان میرزا داراب \*

پسر دوم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان می نمود - خصوص در جنگ بهرکمی (که شهره آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تروند عظیمه گشته با عافه منصب سرافرازی یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیری پیمانه زندگی شاه نواز خان مالا مال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاری ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری موبه برار و احمدنکر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عنبر حبشی از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهی را بولایت دور دست کشمیر قابو انگشته دست تصرف بجدود پادشاهی دراز ساخت ) اکثر امرا تهاجمات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان جارس احمدنکر متحصن گشت - داراب خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برکیان عنبری بر دور او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن تیره بختان جمع را بکشتن داده راه هزیمت می سپردند \*

روزی داراب خان جوانان خوش اسب همراه گرفته بر بنگاه مخالف تلخت - و کارزار عظیم در پیوسته لوای فیروزی افزاشت



پادشاهی خنساب کفزد - و زعفران ( که بهتر از کشمیر است ) از خریدار  
 بر سر منی ( که بون دو سیر جهانگیری ست ) چهار روپیه میگیرد  
 و عمده حامل راجه بر جریمه است - که باندک تقصیر مبالغ  
 کای میستاند - مع هذا همگی مداخل او تخمینا یک لک روپیه  
 خواهد بود - و آن ولایت بقدر تنخواه هزاره ذات و هزار سوار  
 است - چون راجه آنجا خالی از وجاhte نبود حکم شد که فرزندان  
 خود را ( که در ایام جنگ به پناه زمینداران قرب جوار <sup>(۲)</sup> فرستاده )  
 بحضور طلبد - تا از حبس موبد رهائی یافته بآسودگی روزگار  
 بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید  
 دلاور خان پس از زمانه باجل طبعی درگذشت - همان خان پسر  
 کلانش در زمان فردوس آشیانی بهمراهی مهابت خان تعیین بود  
 در محاصره دولت آباد ( دزے سردیوان برای مقدمه حرفهای  
 قند در میان آمد - مهابت خان گفت - هر که در کار پادشاهی  
 مصلحت خواهد کرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشیر  
 علم نموده بر سرش آمد - میرزا جعفر نجم ثانی ( که عقب سراو  
 نشسته بود ) بر جسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او ( که  
 خرد سال بود ) بیک جمدهر کار میرزا تمام کرد - خان زمان  
 قیز دستی نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب دیگر  
 کار پسرش بآخر رسانید - گویند مهابت خان نشسته بود - همین قدر

(۲)

چون آب پنهانیت تندی و شورش میگذشت حاله بسیل فذا رفت  
و شصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن

(۳)

آب هر تدبیری که میکردند بجائے نمیرسید \*

اتفاقا شبی . جلال خان پسر رشیدش برهنمونوی زمینداره  
از جائے ( که مخالف را گمان گذشتن نبود ) بملاصت گذشته  
بر مهر راجه رسیده کرنای فتح باذن آوازه ساخت - اکثری علف  
تبغ خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک پا بیرون بردند - بکه  
فران شورش بر راجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت  
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده  
بمذول ( که حاکم نجیب آن ملک است - و سه گروه مسافت داشت )  
درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملاصت جنت مکانی  
در نزدیکی باره موله ( که دروازه کشمیرش می نامند ) سعادت  
اندوخت - و بگونگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزار  
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله  
ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد •

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - بر سر  
هر خانه هر ساله شش سستی ( که زرے ست مسکوک - که از حکام  
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است ) مقرر دارد  
و در سواد معامله پانزده سستی را ( که ده روپیه باشد ) بیک مهر

گرفتند - و هر چند یهادران دامن تعلق بر کمر سعی بر زدند ( که  
ازان پل در گذرند ) آنها نوعی مدافعه و مقابله می پرداختند<sup>(۲)</sup>  
که میسر نمی آمد - چون درز چن کشید راجه از لایه گری  
و حبله سازی پیغام مصالحت در میان آورد - دلاور خان حرف او  
گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد - تا<sup>(۳)</sup> ( درز  
جمال خان پسر کلانش با جمعی بشنا ازان دریای زخار عبور نموده  
بجنگ در پیوست - مخالف تخت پل را شکسته راه گریز سپرد  
دلاور خان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهر کورت  
معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب ( که اعتضاد قوی  
آنها بود ) در تیر انداز مصافقت باشد - و کنار آن کوهی ست رفیع  
دشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده چنابهای سه ته تعبیه  
نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهلوی یکدیگر  
مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلعه کوه و سردیگر را دران طرف  
آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز  
تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طنابهای بالا را  
بهر دو دست گرفته از دراز و نشیب می رفته باشند - تا از آب  
بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه گویند - آنها هر جا<sup>(۳)</sup>  
مطلوبه بستی زیبه داشتند به بذرتچی و تیرانداز استحکام داده بودند  
دلاور خان چالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذرانند

( ۲ ) یا مقاتله باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] زیبه - یا زونه باشد \*

مراسم حق شناسی و فدیه‌نیک محفوف عواطف خسروانی شد  
 و در سال هشتم به‌مراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا ثعین  
 گشت. و در سال سی‌و‌نهم سنه ( ۱۰۲۷ ) هزار و بیست و هفت  
 از تغیر احمد بیگ خان کابلی بصاحب صوبگی کشمیر مباحی  
 گردید. و از روی کار طلبی و زاد و بومی در تسخیر لکای کشتوار  
 ( که از شهر کشمیر تا معموره آن شصت و نهم صفاست اسم )  
 هندی بهادرانه بکار برد \*

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیری دلادر  
 خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح اندیار<sup>(۲)</sup>  
 پیش نهاد همت ساخت. و چون گزیوه و کتل معب المرد  
 واقع شده راه برآمد اسب نبود بذابران اسپان سپاه را بکشمیر<sup>(۳)</sup>  
 برگردانیده معدودی را احتیاطا همراه گرفت. جوانان نبرد جو  
 پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کذاں می رفتند  
 بعد پیمودن نشیب و فراز بسیار د کوههای دشوار گذار بگذار  
 در بای مرب نایره قتال بین الفریقین ملتزم گردید. مرزبان آنجا<sup>(۴)</sup>  
 از کشته شدن عای چک ( که بدعوی وراثت کشمیر در پناه او<sup>(۵)</sup>  
 شورش افزائی داشت ) دل بای داده راه فرار پیش گرفت. و از  
 پل گذشته در بهدر کوت ( که آن طرف آب واقع است ) توقف

( ۲ ) نسخه [ ب ] عزیمت آن دیار ( ۳ ) نسخه [ ج ] اسپان را بکشمیر ( ۴ )

نسخه [ ا ب ] مرزبانان آنجا ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] اعان چک \*

عرض اعتماد الدوله از حبس معذور رهائی یافت - سال هشتم  
جلوس جنت مکانی بتفویض خدمت عرض مکرر سرپا زد گردید  
و سال یازدهم از خدمت مرقوم معزول شده به همراهی پادشاهزاده  
سلطان خرم و مهم دکن تعیین گشت - دیگر احوال او معلوم نیست \*

### • دلاور خان ماکو •

ابراهیم نام داشت - ابتدا برفاقت میروا یوسف خان رضوی (وزگار  
میگذرانید - از یاری بخت بیدار در معامله اکهیراج و ابهیراج  
بعضور جنت مکانی در کتھر<sup>(۲)</sup> خاص و عام تردد نمایان کرده  
زخمها برداشت - و این خدمت باعث ترقی او گشته بمنصب  
مناسب اختصاص یافت - و در مبادی جلوس جنت مکانی  
بصوبه داری لاهور سر بر افراخته رخصت گرفت - بقصبه پانی پت  
رسیده بود که بغی سلطان خسرو و آمدنش شفته زه و زان را  
از آب جون گذرانید - و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد  
و پیشتر از خسرو بحصار قلعه لاهور درآمده باستحکام برج و باره  
بزداخت - و چون خسرو بخواستی آن شهر پیوست ابواب و دروب  
مسدود یافت - بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمود  
از درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت - و چون  
فواج پادشاهی در تعاقب بود بزدی تسخیر شهر متعذر دانسته  
بسمت از محاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقدیم

کردند - اتفاقاً خودش قايم ماند - اما دستار از سر او افتاد<sup>(۲)</sup>  
 شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت  
 و معذرت خواست که عالم نشه بوده - دولت خان دست دراز کرده  
 دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد  
 بآنکه این روایت مستبعد عقل مي نمايد با نقل هم مطابقت نمیکند  
 چه آنوقت در امت خان در رفاقت شاهزاده بود - نه به همراهی  
 خانخانان - کما لا يخفى على اهل التبع - از پسرانش محمود  
 سودائي گشته کارش بديوانگي کشيد - از چاره گري لخته بهي  
 پذيرفته بود - در سال چهل و ششم بيازش شکار برآمده از همراهان  
 جدائي گزيد - نزديک قصبه پال با کوليان در آريخته فرو شد - ديگر  
 پيرای مخاطب بخانجهان لودي سمت - و احوالش بشرح و بسط  
 در سلب تکريم مندرج گشته \*

### \* ديانت خان قاسم نيگ \*

از امرای عهد جنت مکاني سمت - در مزاج پادشاه راهی بروشناسي  
 و حاضر باشي داشت - بعد از آنکه پيش آمد اعتماد الدوله صورت  
 گرفت او چون حرفهای نا لایق نصبت بمومنی اليه در حضور  
 پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته او را  
 حواله آصف خان ابوالحسن نمود - که در قاعه گواليار ( که تعلق  
 بخان مزبور داشت ) محبوس سازد - پس از چند عهسب

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان  
 جهت ابوابی ذمه خود بر سر دروازه شهباز خان تا شام نشست  
 شهباز خان برآمده میوزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد  
 روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود  
 شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید  
 همیشه پیش میروفتہ باشید \*

گویند وقتی ( که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده  
 آمد ) ( روزه در مجامع ) ( که خانخانان هم نشسته بود ) تقریبا  
 شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب می نویسد - ما ندیده ایم  
 دولت خان کزایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی  
 این است - اگر بوسرت زنم تا دبر رسد - خانخانان دست او را  
 گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان  
 بالکاح و ابوام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته  
 در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کزایه  
 در خاطر نبود \*

غریب تر آنکه در ذخیره الخوانین آورده - که چون شاهزاده  
 دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنای بیکی  
 از خلوتیان او باش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید  
 نوعی بپا و تکانش دهد که از قلعه برهانپور ( که مشرف بدریای  
 تبتی است ) پائین افتد - چنانچه ( روزه این سلوک را با خانخانان

آسیر روانه حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ ( که  
 پیاسبانی آن مرز و بوم نگهداشته بود ) گذاشت - آخر سال چهل  
 و پنج سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نهم هجری بآزار قولنج در احمد نگر  
بساط هستی در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجاعان روزگار  
 بود - عرش آشیانی از جرأت و جرات او همیشه توهم داشته - گویند  
 چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سرور از عالم رفت  
 حکایات غریب از نقل کرده اند \*

گویند شهباز خان کنبو چون در سنه ( ۹۸۶ ) نصد و هشتاد  
و شش سال بیست و چهارم بتادیمب رانا تعیین شد نهایت توره  
و مضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستار پیش پیش میرفت  
 همه منصبداران و نوکران همراه قور می آمدند - و یسارلان بمرتبه  
 اهتمام می نمودند که گوش اسپ کسی از دیگره سبقت  
 نمیگرد - روزه خانخانان ( که نیز کمکی بود ) همراه او اسپ سواره  
میرفت - دولت خان ( که از فوج برآمده راهی می پیمود - و بمنع  
 یسارلان ممنوع نمیشد ) باشاره شهباز خان ( که سبکسریها بسیار  
داشتند ) <sup>(۲)</sup> عبدل خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبی برپوز  
اسپ دولت خان زد - او شمشیر برآورد و چنان بر ساغری اسپش  
 زد که بزمین افتاد - شهباز خان بلشکریان گفت بگیرید - گویند  
 دران روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد



سوکشان پی سپهر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه  
 ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت هجری رخت هستی بغالم عقبی  
 بست - چون کار طلبی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت  
 مرش آشیانی از فوت او تاسف نموده بتسلیمی مادرش بر زبان آورد  
 که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گزیده - و از تو چندین سال  
 پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد \*

### \* دولت خان لودی \*

( ۲ )  
 شاهو خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه  
 بود - چون از گنداور (ی) و کار آگهی فرادان بهره داشت در هنگامه  
 ( که همشیره میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیрам  
 خان خانانان منسوب گردید ) خان اعظم ادرا بمیرزا سپرد - که  
 اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواهی این مرد را عزیز نگهدار  
 دولت خان مدتها بهمرای میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای  
 شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات ( که در جلدوی آن میرزا  
 بخطاب خانخانانی فایز گشته ) شریک غالب بود - در یورش تنه  
 و یهاق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور المته  
 و اقواء - بمنصب هزاری داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده  
 سلطان دانیال بخواش تمام نوکو خود ساخته بمنصب در هزاری  
 سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فتح

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار  
 رنتپور در تیرول او قرار یافته بایالت صوبه اجمیر چهره اعتبار  
 افروخت - چندی درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان  
 و دلدھی زیردستان جوهر نیکو بزدگی بر روی کار آردن - تا آنکه سال  
 بیست و پنجم ارچلا پسر بابهدهر و موهن و سور داس و تلوکسی  
 برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبه  
 لونی ( که وطن اینها بود ) (سیده شیوه بے راه روی پیش گرفتند  
 دستم خان مراعات الوس کچهواه منظور داشته بلوازم اندرزگوئی  
 پرداخت - و مدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتی طلب افزود  
 درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را  
 به بیم و امید سر حساب سازد - و الا بهزای کردار رساند - خان  
 مذکور از عجول سر رشته تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود  
 بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل  
 پی سپر راه عدم گشتند - ارچلا (که سر حلقه فتنه سازان بود) در پناه  
 منزعه جوار کمین فرصت داشت - دفعه دستم خان گویان بمعرکه  
 آریزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچه رسانید - او با وجود  
 چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بد حالی  
 بزمین آمد - مردم بر اسب سوار کردند - تا جنگ باقی بود دلدھی  
 مردم میکرد - تا آنکه بقیه بد نهادان (و بفرار آردند - و بنگاه

هر صفحه تصوير نگاشته در درازده جلد قرار داد - هر جلد  
مشمول بر يكصد وزن - و هر ورق يك ذراع - و آن محتوي بر دو  
مجلس تصوير - بر صدر هر مجلس حالات و واقعات ( كه بآن صفحه  
متعلق است ) عبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله منشي  
قريني مرقوم گشته - پنجاه كس از مصوران بهر آن قلم اول باهتمام  
فادر الملك همايون شاهي مير سيد عاي خدامي تبريزي و آخر<sup>(۲)</sup>  
جسركاري خواجه عبدالصمد شيرازي صورت گري نموده - الحق<sup>(۳)</sup>  
كتابه شده از مختصرات عرش آشياني كه نظير آن هيچ ديده نديده  
و عدیل آن در سرکار هيچ پادشاه نبوده - بالفعل در كتابخانه  
پادشاهي موجود است \*

### ❖ دهم خان ❖

پسر رستم تركستاني از امراء سه هزارى اكبري ست - مادرش  
بي بي بخيه بيگي با ماهم<sup>(۱۴)</sup> انگه جهنم مذد بود - در محل پادشاهي  
آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشياني تربيت يافته  
سال نهم همراه مير معز الملك بتعاقب عبد الله خان اوزبك تعيين  
شده سال هفدهم در كوميكان خان اعظم كوكه تعينات گجرات  
گشته در جنگ محمد حسين ميرزا كوششهاي بجا نموده عام  
تري افراخت - پس ازان حبيب الحكيم همراه خان اعظم بـ لازميت

( ۲ ) صفحه [ ج ] جداني يا جذامي باشد ( ۳ ) در [ بعضى نسخه ] نرمني

( ۴ ) در [ بعضى نسخه ] بيگي \*

از فرط رفاکیشی و خدادوند پرستی وقت مردن وصیت نمود - که پیاپی سنگ پادشاهی (۲) که سابقا گنبدی بر سر آن بنا نموده مدفون سازند چه در سوابق ایام سگی از کمال وفاداری پیوسته بر آستان عرش آشیانی متوطن بود - پادشاه هم گاهی بتتقد احوال او می پرداخت - چون آن سنگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تأسف فرمود - و دربارخان عمارت احوال نموده آن سنگ را دران گنبد مدفون ساختند - و خود هم حسب وصیت در همان گنبد مدفون گردید \*

سبحان الله تا چه مرتبه دنیاداری ست - و انهماک دران و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات و احیان ( که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه باید ساخت ) ذکر سنگ پادشاهی و رعایت دنیا پرستی بخاطر گذرانیدن - اگر بتکلف است ای دای که حشر او با سنگ نمایزد و اگر اعتقاد است معاذ الله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت حق وسیع \*

(۳)  
عرش آشیانی اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر گفتی - و علم تاریخ و زریده بود - خصوص قصص هند که نیک آید انصت - و شوق بقصه امیر حمزه ( که سه صد و شصت داستان است ) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه می گفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از ادا تا آخر

## \* آغاز جلد دوم \*

# \* حرف الدال \*

## \* دربار خان \*

عزایت نام - پسر تگلو خان قصه خوان است - که در خدمت  
شاه طهماسب صفوی بعنوان قصه خوانی اختصاص داشت - و مورد  
انواع مزاحم شاهي بود - چون یسرش وارد هند گردید بهمان طریقه  
موردی در خدمت عرش آشیانی سعادت رخشاسی اندوخته بدولت  
مصاحبیت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدی و خطاب دربار  
خان چهره شاد کامی افروخت - در سال چهاردهم بعد فتح رنجهپور  
( که پادشاه بزیارت روضه معینیه متوجه دارالخیراجه میر شد ) دربار  
خان از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه آگوه گرفت - و پس  
از رسیدن آنجا جهان فانی را پدرود نمود - چون عرش آشیانی را  
نهایت توجه بهالش بود بهیار اندوهگین گردید - دربار خان

